

# فصلنامه علمی- پژوهشی

## سیاست جهانی



دوره پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷-۴۰	تبیین روابط استراتژیک چین و پاکستان..... محمود کتابی، یدالله دهقان، سارا دهقان نصیری
۴۱-۶۹	بحران یمن: جدال ژئوپلیتیکی محور محافظه کاری با محور مقاومت اسلامی..... سید شمس الدین صادقی، کامران لطفی
۷۱-۹۶	واشکافی تبارشناسانه مفهوم آنارشی از دیدگاه سه سنت واقع گرایی، انقلابی گری و خرد گرایی..... شهرزاد ابراهیمی، رضا اصغری ورزنده
۹۷-۱۱۴	جهانی شدن و دیپلماسی اقتصادی آمریکا (۲۰۱۳-۱۹۹۱)..... محمد جواد رنجکش، جواد نورمحمدی، منصوره اسکندران
۱۱۵-۱۴۶	رسانه ها و توسعه سیاسی - اجتماعی ایران در دوره قاجار و پهلوی..... سید امیر مسعود شهرام نیا، فرزانه صیفوری
۱۴۷-۱۷۶	خشنوت هویتی و سیر تطور اندیشه های جهادی- تکفیری در خاورمیانه (۲۰۱۵- ۱۹۸۰)..... علیرضا میریوسفی، حسین غربی
۱۷۷-۲۰۷	بررسی سیاستگذاری گردشگری در کشورهای اسلامی، با تأکید بر کشورهای ایران، ترکیه و مالزی..... مجتبی مقصودی، منیره عرب
۲۰۹-۲۳۹	عوامل ژئوپلیتیک و ثبات منطقه ای مطالعه موردی منطقه قفقاز جنوبی..... مهرداد بردبار
۲۴۱-۲۷۱	توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم: چشم انداز نسل های آینده..... محمد حسین رضانی قوام آبادی، حسن شفیق فرد
3-11	چکیده انگلیسی مقالات

✓ داوران این شماره (به ترتیب الفبا):

- ✓ بهرام اخوان کاظمی، دانشیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه ای دانشگاه شیراز
- ✓ بهرام امیراحمدیان، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران
- ✓ محمد علی بصیری، استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
- ✓ شهرام بهمن تاجانی، عضو هیات علمی گروه حقوق دانشگاه پیام نور
- ✓ حسین دهشیار، استاد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی تهران
- ✓ مجید روحی، استادیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت
- ✓ فرزاد رستمی، استادیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه رازی کرمانشاه
- ✓ هادی صادقی، استادیار علوم سیاسی و مطالعات منطقه ای دانشگاه شیراز
- ✓ حسین سیف زاده، استاد سیاست و روابط بین الملل کالج مونتگمری، راکویل ایالات  
متحده آمریکا
- ✓ مهین سبحانی، استادیار گروه حقوق دانشگاه گیلان
- ✓ محمد گل افروز، مدرس ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی دانشگاه گیلان
- ✓ سید امیر نیاکوئی، دانشیار علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه گیلان

### گواهی تعیین اعتبار علمی

بر اساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان سیاست جهانی داربند دانشگاه گیلان با همکاری انجمن ایرانی روابط بین الملل رتبه **B** در جلد کمیون بررسی نشریات علمی مورخ ۱۳۹۰/۱۵/۲۴ مطرح و با اعطای اعتبار علمی - پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندکاران نشریه سهم بسزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت. عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

منقر شریفی  
مدیرکل دفتر سیاستگذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی  
دبیر کمیون نشریات علمی

## راهنمای پذیرش و شیوه نگارش مقالات

### حوزه جذب مقالات:

زمینه‌های پذیرش مقاله عبارت اند از: نظریه‌های روابط بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، امنیت بین‌الملل و مسائل نظامی‌استراتژیک، مسائل سیاسی کشورهای جهان اسلام، مسائل سیاسی اقتصادی کشورهای در حال توسعه، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، مطالعات منطقه‌ای.

- فصلنامه سیاست جهانی برای مقاله‌هایی که به تبیین مسئله‌هایی می‌پردازند که اهمیت بیشتری برای ایران دارند الویت قائل است.
- عنوان مقاله باید گویا، واضح، متناسب با متن حداکثر در ده واژه و بیانگر اهمیت، ضرورت و تازگی موضوع پژوهش باشد.
- عنوان باید بطور بسیار ساده‌ای قابل درک باشد. در عنوان از واژه‌هایی همچون بررسی و مطالعه استفاده نکنید. در عنوان مخفف به کار نبرید و از نام‌های متداول استفاده کنید.
- مقدمه شامل طرح مسئله پژوهش، متغیرها، پرسش، فرضیه، روش و هدف پژوهش باشد.
- مسئله پژوهش، متغیرها، پرسش، فرضیه، روش و هدف پژوهش را به وضوح طرح کنید، به گونه‌ای که به وضوح مشخص شود که پژوهش در صدد یافتن چیست؟
- روش پژوهش متناسب با مسئله پژوهش انتخاب شود. این مجله برای پژوهش‌هایی که به روش تبیینی انجام می‌شوند الویت قائل است و پژوهش‌هایی که با روش توصیفی در صدد توصیف یک پدیده یا مفهوم هستند مورد نظر مجله نخواهند بود.
- مقاله باید شامل مرور دقیق ادبیات تحقیق حول پرسش پژوهش باشد. بررسی ادبیات تحقیق به نویسنده کمک می‌کند که ضرورت و اهمیت بررسی مسئله پژوهش را برای خوانندگان بیان کند.
- محتوای متن به دقت حول ارتباط یا پیوند متغیرها پردازش شود.



- در پردازش متن، شواهد و داده‌ها برای رد یا اثبات فرضیه، متناسب و منصفانه بکار گرفته شوند.
- داده‌ها و شواهدی که در پردازش متن بکار گرفته می‌شوند باید مستند به منابع معتبر باشند.
- محتوای متن مقاله باید به گونه‌ای پردازش شود که منسجم بوده و فاقد گسست باشد. در پردازش متن، واژه‌ها و مفاهیم را با دقت بکار ببرید.
- در نتیجه‌گیری مقاله، یافته‌های اصلی را بیان کنید به گونه‌ای که بیانگر برآورده شدن هدف پژوهش باشند. یافته‌ها باید بیانگر دانش افزایی مقاله و هم افزایی بر ادبیات تحقیق باشند. هر نتیجه‌گیری مفیدی بر اساس یافته‌ها، دلالتی بر بازبینی در یک رویه عملی یا نظری در زمینه موضوع پژوهش دارد.
- از لحاظ شکلی، مقاله باید شامل چکیده، مقدمه، رهیافت نظری، ادبیات پژوهش، بحث، نتیجه‌گیری و منابع باشد.
- چکیده در ۱۵۰ الی ۲۵۰ کلمه، از جمله شامل یافته‌های اصلی، روش پژوهش و سه الی پنج کلید واژه است، چکیده به دو زبان فارسی و انگلیسی و به گونه‌ای پردازش شود که بیانگر تصویری کوچک از مقاله باشد.
- در نوشتن چکیده فعل‌های جمله‌ها با زمان گذشته نوشته شود.
- واژه‌های کلیدی باید تداعی‌کننده نوآوری و بداعت پژوهش باشند.
- نوشتار مقاله باید به فارسی روان و ساده و براساس دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی نوشته شود. رعایت دستور زبان، نگارش صحیح و صریح جملات الزامی است.
- بخش‌های مختلف کلمات چندقسمتی، به ویژه «می» مضارع (مانند «می‌شود») و «ها»ی جمع (مانند «کتاب‌ها») با نیم‌فاصله از هم جدا شوند. برای این کار می‌توانید از فشار دادن هم‌زمان کلیدهای Ctrl و - استفاده کنید.
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان شامل نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، وابستگی سازمانی و آدرس پست الکترونیکی ترجیحاً بر اساس استاندارد موسسه آموزشی نویسنده، به دو زبان فارسی و انگلیسی به چکیده فارسی و انگلیسی اضافه شود.
- ارجاعات و فهرست منابع به صورت درون‌متنی و طبق شیوه‌نامه ارائه شده توسط APA (انجمن روان‌شناسی آمریکا) نوشته شوند.

- در رفرنس‌دهی در درون متن از همان یا Ibid استفاده نکنید بلکه رفرنس‌ها را تکرار کنید.
- منابع لاتین با فونت Times New Roman 10 و بصورت صفحات تک ستونی نوشته شوند.
- چکیده فارسی با فونت بی نازنین ۱۱ و بصورت صفحه تک ستونی نوشته شود.
- متن مقاله با فونت بی نازنین ۱۲ و بصورت صفحات تک ستونی نوشته شود.
- پاورقی‌های لاتین با فونت Times New Roman 8 نوشته شود. قبل از کلمات لاتینی که در پاورقی نوشته می‌شوند فقط عدد درج شود و بلافاصله کلمه لاتین را بنویسید و از قرار دادن نقطه یا خط تیره و ... در فاصله بین کلمه و عدد در پاورقی اجتناب نمایید.
- در فهرست منابع، ابتدا منابع فارسی و سپس در قسمت دوم منابع لاتین را به ترتیب حروف الفبا بنویسید.
- دقت کنید که قبل از نوشتن منابع هیچ گونه علامتی از قبیل خط تیره و عدد قرار ندهید. بلکه صرفاً منابع را به ترتیب حروف الفبا در دو قسمت فارسی و انگلیسی لیست نمایید.
- تمامی اعداد داخل جداول و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج گردیده باشند. جداول باید فاقد خطوط عمودی باشند.
- تعداد کلمات مقاله شامل پانوس‌ها و منابع، بین ۸ الی ۱۰ هزار واژه باشد.
- مقاله توسط هیئت تحریریه مجله و با همکاری کارشناسان داوری شده و در صورت تأیید طبق سیاست‌های مجله منتشر خواهد شد.
- برای دریافت راهنمای جامع استانداردهای محتوایی و شکلی مقالات به سایت فصلنامه سیاست جهانی مراجعه نمایید.

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

آدرس سایت: <http://interpolitics.guilan.ac.ir>

آدرس پست الکترونیکی: [guilinterpolitics@gmail.com](mailto:guilinterpolitics@gmail.com)

دورنگار: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۲۷۴

تلفن: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۲۷۴

فصلنامه سیاست جهانی در سایت های زیر نمایه می شود.

<http://www.magiran.com>

بانک اطلاعات نشریات کشور:

<http://www.isc.gov.ir/?lan=fa>

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام:

## تبیین روابط استراتژیک چین و پاکستان

محمود کتابی<sup>۱</sup>، یدالله دهقان<sup>۲</sup> \*، سارا دهقان نصیری<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۱/۷ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۵

### چکیده

دولت‌های چین و پاکستان به عنوان دو کشور همسایه آسیایی بیش از شش دهه است که روابط مستحکم و استراتژیکی را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، هسته‌ای، انرژی با یکدیگر برقرار کرده‌اند. این دو کشور دیدگاه‌ها و منافع مشترک امنیتی در حوزه جنوب آسیا دارند. در پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال می‌باشیم که مهمترین عوامل و مؤلفه‌های تاثیرگذار بر روابط استراتژیک چین و پاکستان چیست؟ و فرضیه مقاله نیز این است که به نظر می‌رسد عوامل نگرانی از گسترش روابط هند با آمریکا، ضرورت واردات انرژی و بحران افغانستان از جمله مهمترین عوامل تاثیرگذار بر روابط دو کشور می‌باشند. در این مقاله برای پاسخ به سؤال مطرح شده از روش تبیینی استفاده شده است. نتایج تحقیق نیز حاکی از این است که روابط دو کشور چین و پاکستان در طول ۶۰ سال گذشته پیوسته روبه افزایش بوده تا جاییکه این دو کشور در حال حاضر یک اتحاد قدرتمند را در سطح منطقه ایجاد کرده‌اند. هم اکنون چین بزرگترین صادر کننده اسلحه و مهمات، دومین شریک بزرگ تجاری و مهمترین کشور فعال در زمینه هسته‌ای پاکستان محسوب می‌گردد و علاوه بر این چینی‌ها، سرمایه گذاری‌های گسترده‌ای را در بخش‌های مختلف کشور پاکستان انجام داده‌اند و در مقابل نیز پاکستان ضمن حمایت همه جانبه از مواضع چین در سطح منطقه، منافع مختلف این کشور را در ابعاد گوناگون تأمین می‌کند.

**واژگان کلیدی:** روابط استراتژیک، منافع مشترک، اتحاد منطقه‌ای، مناسبات سیاسی، شریک اقتصادی

۱- استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهر رضا

۲- دانشجوی دکترای جامعه شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا

۳- دانشجوی دکترای جامعه شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا

\* نویسنده مسئول m\_hoghoughi@yahoo.com

## مقدمه

شکل‌گیری روابط دیپلماتیک فی‌مابین پکن و اسلام‌آباد به بیش از شش دهه گذشته بازمی‌گردد. پاکستان دارای یک ارتباط طولانی و مستحکم با چین می‌باشد و روابط بلند مدت بین دو کشور بر اساس منافع متقابل بوده است. دیدگاه‌های مشترک دو کشور نسبت به مسائل منطقه‌ای و منافع مشترک آنها در سطح منطقه عوامل اصلی گسترش و دوام روابط دو کشور در طول ۶۰ سال گذشته بوده است. دو کشور روابط دیپلماتیک خود را در سال ۱۹۵۰، یعنی سه سال بعد از استقلال پاکستان آغاز کردند. پاکستان سومین کشور جهان و اولین کشور مسلمانی بود که چین کمونیست را بعد از تأسیس در سال ۱۹۴۹ به رسمیت شناخت. از همان ابتدای برقراری روابط، دو کشور اهمیت زیادی به گسترش روابط فی‌مابین دادند و مقامات آنها به طور منظم از کشورهای یکدیگر بازدید می‌نمودند تا جاییکه سطح مناسبات دو کشور به سطح بسیار بالایی رسید و موافقت‌نامه‌های سیاسی، اقتصادی، بازرگانی و نظامی مختلفی بین دو طرف منعقد گردید. دو کشور همکاری‌های نظامی و دفاعی خود را از سال ۱۹۶۶ آغاز کردند و در سال ۱۹۷۲ به متحدان راهبردی یکدیگر تبدیل شدند. آغاز مناسبات تجاری و اقتصادی دو کشور نیز به اواخر دهه ۱۹۷۰ یعنی سال ۱۹۷۹ باز می‌گردد و هم‌اکنون چین بزرگترین صادرکننده اسلحه و مهمات و دومین شریک بزرگ تجاری پاکستان محسوب می‌شود.

همچنین مرکز تحقیقات پیو در سال ۲۰۱۳ عنوان کرد که چین بالاترین سطح روابط در زمینه مسائل هسته‌ای را با پاکستان دارا می‌باشد. در جنگ چین و هند که در سال ۱۹۶۲ اتفاق افتاد، پاکستان حمایت‌های زیادی از چین انجام داد که این موضوع تأثیر زیادی بر گسترش روابط آنها در دوران بعد از جنگ گذاشت. پاکستان همچنین در مسائل مربوط به حاکمیت چین بر تایوان، سین کیانگ، و تبت و مسائل حقوق بشر، حمایت زیادی از چین به عمل آورد. در مقابل چین نیز از مخالفت پاکستان در برابر مداخله اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان در سال‌های دهه ۱۹۸۰ حمایت و از پاکستان به عنوان یک وزنه تعادل منطقه‌ای در برابر ناتو و ایالات متحده یاد کرد.

چین همچنین از مواضع پاکستان در کشمیر و جامو در برابر هند پشتیبانی نمود. لازم به ذکر است که روابط دوکشور با همکاری‌های نظامی در پروژه‌های مشترک تولید تسلیحات - اعم از جت‌های جنگنده و ناوچه موشک انداز هدایت شونده - در سال‌های ابتدایی قرن ۲۱ عمیق‌تر نیز شد. پاکستان در طول ۶ دهه گذشته به عنوان یک پل ارتباطی بین چین و کشورهای اسلامی عمل کرده است و همچنین نقش مهمی در برقراری ارتباط بین چین و غرب در سال ۱۹۷۲ و در جریان بازدید نیکسون از چین ایفا نموده است. در طول این مدت روابط چین و پاکستان تا آن حد مطلوب و استراتژیک بوده است که مقامات دو کشور این رابطه را به بالاتر از کوه‌ها، عمیق‌تر از اقیانوس‌ها، قوی‌تر از فولاد، شیرین‌تر از عسل، تشبیه کرده‌اند.

روابط چین و پاکستان در سال‌های اخیر، به ویژه به دنبال حضور آمریکا در منطقه و برقراری ارتباطات گسترده با هند که رقیب دوکشور چین و پاکستان محسوب می‌شود، به مراتب بیشتر و گسترده‌تر شده است و دوکشور یاد شده تلاش می‌کنند با تعمیق روابط دو جانبه خود، بلوکی قدرتمند در مقابل اتحاد آمریکا و هند ایجاد نمایند. موضوع انرژی و نوع نگاه دوکشور به ایران به عنوان یکی از بزرگترین دارندگان منابع نفت و گاز جهان و همچنین کشور افغانستان به عنوان یک کشور بسیار مهم در منطقه قلب آسیا با ظرفیت‌های گسترده سیاسی و اقتصادی که دارد نیز یکی دیگر از مهمترین زمینه‌های همکاری مشترک بین دوکشور محسوب می‌شود.

### ۱. چارچوب نظری

مقوله‌ای که می‌تواند به عنوان چهارچوب نظری برای این مقاله مطرح و مورد بحث قرار گیرد مربوط می‌شود به نظم جهانی و ژئوپلیتیک در عصر پس از فروپاشی شوروی. اندیشمندان جهان بعد از فروپاشی شوروی را دوره گذرا ژئوپلیتیکی جهان می‌نامند. این دوره در مقابل ژئوپلیتیک ایدئولوژیک دوره جنگ سرد قرار می‌گیرد که روش‌ها و اهداف مشخصی را برای دو قطب رقم می‌زند. اما از ویژگی‌های بارز دوره جدید چند بعدی بودن و تنوع اهداف است. در دوره جنگ سرد رویدادها و حوادث جهان بانظام دوقطبی کنترل می‌شد درحالی که با فروپاشی نظام مذکور

وفقدان نظام جدید، جهان در شرایط بحران و اغتشاش قرار گرفت. قدرت‌های درجه یک و دو جهان به فکر حفظ سلطه خود بر جهان با قلمروهای ژئوپلیتیکی و بازداشتن رقبا بودند (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۵۰).

به اندیشه‌های ژئوپلیتیکی دوره گذار، ژئوپلیتیک پسا نو گرا گفته می‌شود. این اندیشه‌ها ماهیتی چند بعدی دارد و هر یک بر موضوعی تکیه می‌کنند و سعی دارند با تأکید بر آن به تبیین حوادث سیاسی جهان بپردازند. از جمله نظریه‌های دوره پسانوگرایی ژئوپلیتیک نظریه نظم تک-چندقطبی ساموئل هانتینگتون است. هانتینگتون رئیس پیشین آکادمی مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای دانشگاه هاروارد، در سال ۱۹۹۹ و در مقاله‌ای تحت عنوان ((ابر قدرت یک و تنها، بعد جدید قدرت)) معتقد است که سیاست‌های جهانی همیشه پیرامون قدرت و یا در مبارزه برای قدرت شکل می‌گیرد. و امروز روابط بین‌الملل در حال تغییر است. ساختار جهانی قدرت در جنگ سرد اساساً دوقطبی بود. اما ساختار در حال ظهور بسیار متفاوت است. (Huntington; 1999: 2) هانتینگتون بعد از بررسی انواع نظم‌های قابل تصور در جهان، نظم کنونی یعنی دوره گذار ژئوپلیتیک را نظم تک چند قطبی می‌نامد. وی در مورد سیستم یک قطبی و چند قطبی می‌گوید: در سیستم تک قطبی، یک ابر قدرت با قدرت قابل توجه و غیر قابل رقابت در صحنه بین‌المللی وجود دارد.

طبق این سیستم ابر قدرت بطور موثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل نماید و هیچ ترکیبی از کشورهای دیگر، توان جلوگیری از این کار را ندارد. اما در سیستم چند قطبی قدرتهای عمده‌ای وجود دارند که از قدرت قابل مقایسه‌ای برخوردار هستند که الگوهای رقابت، همکاری و اتحاد و ائتلاف با یکدیگر را شکل می‌دهند. (Huntington; 1999: 3) هانتینگتون وضعیت کنونی قدرت در جهان را هیچ کدام از دو شکل تک قطبی و چند قطبی نمی‌داند. بلکه او بر این اعتقاد است که سیستم جهانی در حال حاضر بر اساس نظم تک چند قطبی قابل بحث و بررسی می‌باشد.



برطبق سیستم تک چند قطبی مورد نظر هانتینگتون آمریکا تنها کشوری است که در کلیه زمینه‌ها از برتری نسبت به سایر کشورها برخوردار است و در عمل قادر است منافع خود را در همه جهان گسترش دهد. اما اگر تعدادی از کشورهای قدرتمند جهانی با یکدیگر ائتلاف نمایند می‌توانند منافع آمریکا را بشدت تهدید کنند و یک قطب قوی در برابر این کشور ایجاد نمایند (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۵۴). در سطح دوم این سیستم قدرت‌های عمده منطقه‌ای قرار دارند که در منطقه خود برجسته هستند ولی نمی‌توانند همانند آمریکا منافع خود را در سرتاسر جهان گسترش دهند. هانتینگتون تعدادی از قدرتهای منطقه‌ای را نام می‌برد که عبارتند از مجموعه آلمان و فرانسه در اروپا، روسیه در اروپا و آسیا، چین و به صورت بالقوه ژاپن در شرق آسیا، هند در جنوب آسیا، ایران در جنوب غرب آسیا، برزیل در آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی و نیجریه در آفریقا. در رتبه سوم جهانی یا سطح دوم منطقه‌ای، قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای قرار دارند که منافع آن‌ها معمولا با منافع قدرتهای درجه اول منطقه‌ای در تضاد و اصطکاک قرار می‌گیرد. وی این کشورها را اینگونه نام می‌برد. انگلیس در رابطه با مجموعه آلمان و فرانسه در اروپا، اوکراین در رابطه با روسیه، ژاپن در رابطه با چین، کره جنوبی در رابطه با ژاپن، پاکستان در رابطه با هند، عربستان در رابطه با ایران و آرژانتین در رابطه با برزیل.

از نظر هانتینگتون در سیستم تک چند قطبی برخلاف سیستم‌های دیگر هیچکدام از قدرتها خشنود نبوده و سود نمی‌برند. بنابراین رفتار دو سطح قدرت نه تنها بر همکاری مبتنی نیست بلکه شدیداً رقابت آمیز است (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۵۵). با توجه به سیستم فوق، آمریکا به عنوان ابرقدرت، سیستم تک قطبی را ترجیح می‌دهد تا بتواند در آن قدرت مسلط جهانی باشد و معمولا این کشور به گونه‌ای عمل می‌کند تا وانمود نماید در جهان چنین سیستمی وجود دارد. در نقطه مقابل قدرتهای مهم منطقه‌ای سیستم چند قطبی را ترجیح می‌دهند تا بتوانند در لوای آن منافع خود را بدون اینکه در معرض فشارهای ابر قدرت‌ها قرار بگیرند دنبال نمایند. آنان سیستم تک قطبی به رهبری آمریکا را برای منافع خود تهدید آمیز می‌دانند. تلاش ابرقدرت

آمریکا برای تأسیس سیستم تک قطبی، واکنش جدی قدرت‌های عمده منطقه‌ای را در پی داشته است و آنها را برای ایجاد سیستم چند قطبی در جهان به تکاپو وا داشته است (شیرازی، ۱۳۹۳: ۷۹). لذا براساس این الگو می‌بینیم که امروزه در نقاط مختلف جهان، کشورهای صاحب قدرت که دارای منافع و دیدگاه‌های مشترکی در زمینه‌های مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هستند، تلاش می‌کنند با ایجاد اتحاد و ائتلاف، ضمن هم افزایی یکدیگر با ایجاد بلوکی از قدرت در سطح منطقه، هم مانع نفوذ قدرتهای بزرگ جهانی نظیر آمریکا در محدوده پیرامونی خود شوند و هم اهدافشان را با قدرت و امنیت بیشتری پیگیری نمایند. که در این راستا، اتحاد دو کشور چین و پاکستان در شرق و جنوب آسیا در چند دهه اخیر قابل توجه می‌باشد. چراکه دو کشور فوق با توجه به درک مشترکی که از مسائل مختلف منطقه‌ای دارند توانسته‌اند با ایجاد یک اتحاد منسجم ضمن ایستادگی در برابر قدرتهای بزرگ، اهداف خود را نیز با ثبات بیشتری در سطح منطقه و جهان دنبال کنند.

## ۲. استراتژی سیاست خارجی چین

چین کشوری بزرگ و پرجمعیت در آسیای جنوب شرقی است که تأمین و امنیت انرژی مهم‌ترین عامل رشد اقتصادی و در نتیجه ایجاد امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن محسوب می‌شود. رهبران این کشور طی دهه‌های گذشته، به خوبی تأثیر اهمیت رشد و توسعه اقتصادی در امنیت اقتصادی و سیاسی کشورشان را درک کرده و به همین دلیل تمامی تمرکز خود را بر این موضوع قرار داده‌اند. در نتیجه عملی شدن این نگرش، اقتصاد چین، طی چند دهه گذشته رشدی نزدیک به ۱۰ درصد داشته است که این مسأله مهم‌ترین عامل ثبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشور محسوب می‌شود. از طرف دیگر، حفظ این میزان رشد اقتصادی به شدت به تضمین امنیت انرژی بستگی دارد، به شکلی که هرگونه خلل در عرصه انرژی، نه تنها رشد اقتصادی چین را متوقف می‌سازد، بلکه این کشور را با بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مواجه می‌گرداند. به همین دلیل، حفظ امنیت انرژی از جمله مهم‌ترین اهداف استراتژیک و همچنین اولویت‌های سیاست خارجی چین محسوب



می‌شود (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۱۹). لذا در سال‌های اخیر چین همواره در تلاش بوده تا با کشورهای دارای منابع غنی انرژی نظیر ایران روابط خود را بیش از پیش گسترش دهد و از طرفی به جهت متنوع سازی منابع تأمین انرژی نیز، مسیرهای مختلفی را بر روی خود بگشاید که در این راستا واردات نفت از کشورهای آفریقایی نظیر آنگولا، سودان، کنگو، گینه و نیجریه را نیز در دستور کار قرار داده است (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۳۵) (متقی و قره بیگی، ۱۳۹۳: ۷۲).

از طرفی با توجه اینکه در حال حاضر شاهد ارتقاء نقش چین در میان بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل می‌باشیم، لذا تنظیم و در مواردی باز تعریف روابط چین با قدرت‌های بزرگ نظیر آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه، ژاپن و هند در سالیان اخیر بخش عمده‌ای از سیاست خارجی چین را به خود اختصاص داده است. سیاستمداران چینی رقابت استراتژیک با هند، ژاپن، روسیه و ایالات متحده را راهی برای نفوذ در مرکز و جنوب آسیا می‌دانند که اهداف استراتژیک چین در این رقابت، دارای دو جنبه می‌باشد اول اینکه اطمینان یابد هیچ کشوری توان بدست آوردن امتیاز مهمی در کشورهای همسایه چین را ندارد و دوم اینکه ثبات و امنیت را که رکنی اساسی برای اقتصاد می‌باشد در منطقه گسترش دهد (Dumbaugh, 2014: 25).

از دیگر اولویت‌های سیاست خارجی چین، توجه زیاد به مبحث قدرت نرم در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است. چینی‌ها در یک دهه گذشته به این نتیجه رسیده‌اند که تمرکز صرف بر روی ابزارهای قدرت سخت در منطقه و جهان (قدرت نظامی) نخواهد توانست جایگاه مناسبی را برای این کشور در بلند مدت ایجاد نماید همان طور که این راهبرد نتوانست برای کشورهای شوروی، آلمان، ژاپن و آمریکا کار ساز باشد. لذا چینی‌ها بر این اعتقادند که بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم مانند ایده‌ها و راه کارهای مناسب در ایجاد صلح، توسعه و اقتصاد را باید دنبال کرد که این اقدام را می‌توان از طریق عضویت در سازمان‌های منطقه‌ای و گسترش روابط با کشورهای همسایه دنبال نمود. به همین دلیل است که در دهه اخیر شاهد گسترش حضور چین در سازمان‌های منطقه‌ای نظیر آسه‌آن، پیمان شانگهای و... بوده‌ایم. لذا چین

امروزه به جای اینکه از نظر دیپلماتیک در انزوا باشد، سعی می‌کند نسبت به کشورهای رقیب، هر چه بیشتر روابط خود با همسایگانش را گسترش دهد (Xintian, 2008: 132) (آریانفر، ۱۳۹۳: ۱۸).

مقوله‌های امنیتی به ویژه مبارزه با تروریسم منطقه‌ای از دیگر اولویت‌های مهم سیاست خارجی چین است. از آنجا که گروه‌هایی مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی، سازمان آزادی بخش ترکستان شرقی، کنگره جهانی جوانان اویغور و مرکز اطلاعات ترکستان شرقی و سازمان القاعده که با اسلام‌گرایان جهادی و جدایی طلب چین همکاری دارد، سیاست خارجی چین را در سه بعد ثبات و بقای نظام سیاسی، یکپارچگی و انسجام سرزمینی و حضور قدرتمندانه در عرصه سیاست بین‌الملل به خطر انداخته است، لذا چین در صدد است با همکاری سایر کشورهای منطقه هر چه سریع‌تر مسائل مربوط به تروریسم را در عرصه داخلی و منطقه مدیریت و ریشه کن نماید (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

### ۳. استراتژی سیاست خارجی پاکستان

سیاست خارجی پاکستان از ابتدای استقلال این کشور در سال ۱۹۴۷ تحت تأثیر رابطه با هند بوده است. از آنجا که هند برای پاکستان همواره تهدیدی جدی به‌شمار می‌رفته و قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی آن چند برابر پاکستان است، لذا این کشور به دنبال آن بود که در صحنه روابط خارجی، متحدانی برای دفاع و حمایت از خود در برابر هند به‌دست آورد. بنابراین در طول این سال‌ها روابط پاکستان با سایر کشورها به‌طور کلی و در درجه اول تحت تأثیر مناسبات این کشور با هند قرار داشته است (Sattar, 2007: 14) از آنجا که پاکستان کشوری اسلامی است و بر مبنای اکثریت جمعیت مسلمان، جدائی این کشور از هند صورت گرفت، توسعه روابط با کشورهای اسلامی نیز از اصولی است که در سیاست خارجی پاکستان مورد تأکید قرار دارد. بر اساس ماده ۴۰ قانون اساسی پاکستان، دولت کوشش خواهد کرد تا روابط برادرانه بین کشورهای مسلمان را بر اساس وحدت اسلامی، حمایت از منافع مشترک مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، ترویج صلح و امنیت بین‌المللی، پرورش

روحیه تفاهم و دوستی در میان ملت‌ها و ترغیب حل اختلافات بین‌المللی از راه‌های صلح‌آمیز تقویت نماید (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۴). در بعد سیاست خارجی، کشور پاکستان فراز و فرودهای بی شماری را در طی چند دهه اخیر تجربه کرده است؛ به گونه‌ای که عرصه دیپلماسی پاکستان یکی از پیچیده‌ترین عرصه‌های دیپلماسی جهان به شمار می‌رود. اختلاف دیرینه همراه با سه تقابل مستقیم نظامی با هند بر سر منطقه مورد اختلاف جامو و کشمیر، نفوذ سنتی در صحنه تحولات افغانستان، حمایت مستقیم و غیرمستقیم از ده‌ها گروه مذهبی افراطی در سطح منطقه، اختلافات و همکاری‌ها با جمهوری اسلامی ایران، مشارکت راهبردی با ایالات متحده آمریکا و همسویی با کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس از جمله ویژگی‌های سیاست خارجی پاکستان به شمار می‌رود که زمینه را برای نقش‌آفرینی بازیگران مختلف فراهم ساخته است (Ijaz Khan, 2007: 10). پاکستان به عنوان یک کشور مهم در منطقه همواره تلاش کرده است در مناسبات منطقه‌ای نقشی فعال داشته باشد و در این زمینه همواره یکی از اعضاء فعال در جنبش عدم تعهد، گروه ۸ کشور اسلامی در حال توسعه، سازمان اکو، سازمان کنفرانس اسلامی، سارک، عضویت ناظر در پیمان شانگهای و... بوده است (موسی زاده، ۱۳۸۹: ۳۵۴). در عرصه سیاست خارجی، پاکستان برای برخی از کشورها نظیر آمریکا، روسیه، چین، هند، ایران، افغانستان و عربستان اهمیت ویژه‌ای قائل می‌باشد.

به عنوان مثال در حال حاضر افغانستان یکی از اهداف مهم سیاست خارجی پاکستان می‌باشد و پاکستان تلاش زیادی برای گسترش نفوذ در این کشور از خود نشان می‌دهد که این تلاش در وهله نخست برای جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به عنوان یک شریک مناسب برای ایالات متحده آمریکا در منطقه و سپس برای جلوگیری از نفوذ و گسترش هند بعنوان رقیب دیرینه منطقه‌ای در افغانستان می‌باشد. بر همین اساس پاکستان در چند سال گذشته در سیاست‌های خود نسبت به افغانستان و موضوع طالبان تجدید نظر کرده و از حمایتش در به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان دست برداشته است. بطوریکه رحیم الله یوسفزی عضو کمیته صلح

دولت پاکستان برای گفت و گو با طالبان پاکستانی در سال ۲۰۱۴ اظهار داشته: که نیروهای نظامی پاکستان طرفدار به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان نیستند. چون هرگاه طالبان در افغانستان به قدرت برسند، روحیه طالبان پاکستانی هم افزایش می‌یابد. همچنین محمد صادق سفیر پاکستان در کابل، صلح در افغانستان را از اولویت‌های مهم سیاست خارجی اسلام‌آباد دانسته و عنوان داشته، اشتباهات گذشته پاکستان در قبال افغانستان به تاریخ پیوسته است و افغانستان باثبات و مرفه از هر جهت به نفع پاکستان می‌باشد.

گسترش روابط با ایران نیز از دیگر اولویت‌های سیاست خارجی پاکستان در سال‌های اخیر می‌باشد. ایران علاوه بر اینکه همسایه‌ای باثبات و قابل اطمینان و اتکا است، منبع غنی انرژی نیز می‌باشد. چیزیکه کشور پاکستان بشدت به آن نیاز دارد. گاز مورد نیاز پاکستان بر اساس پیش‌بینی‌های مراجع بین‌المللی در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۳۰ مقدار ۸۰/۶ میلیارد مترمکعب است. گاز طبیعی تقریباً ۵۰ درصد از کل سبد انرژی پاکستان را به خود اختصاص می‌دهد. در حال حاضر تولید داخلی گاز پاکستان ۴/۳ میلیارد فوت مکعب در سال است، در حالی که تقاضای گاز این کشور ۶ میلیارد فوت مکعب می‌باشد که در این بین ایران می‌تواند کمک شایانی به حل مشکلات پاکستان در زمینه انرژی بنماید (جوادی ارجمند، ۱۳۹۱: ۵۴) (بیری گنبد، ۱۳۹۱: ۱۹) (خبرگزاری مهر ۱۴ اسفند ۱۳۹۴).

در خصوص عربستان نیز باید عنوان داشت که نواز شریف نخست وزیر پاکستان رابطه نزدیکی با خاندان آل سعود دارد و دوران تبعید خود را در عربستان گذرانده است. کابینه نواز شریف پس از استقرار، چرخش‌های سیاست خارجه خود را کاملاً آشکار کرده است و مقامات پاکستانی در تلاش برای بهبود روابط خود با کشور عربستان می‌باشند و سفرهای دوجانبه‌ای نیز از سوی مقامات دو کشور در طول چند سال گذشته صورت گرفته است که خریداری تسلیحات از پاکستان به وسیله عربستان و کمک چند میلیارد دلاری به پاکستان توسط عربستان از موضوعات آشکار این رفت و آمدهای دیپلماتیک بوده است. آنچه که مسلم است عربستان در فضای

جدید سیاست خارجه خود به دنبال یارگیری است و پاکستان یکی از گزینه‌های بسیار مناسب در این زمینه عرض یابی شده است و البته پاکستان نیز به دلیل تمایل به نزدیکی به ائتلاف شورای همکاری خلیج فارس از هرگونه بهبود روابط با عربستان استقبال می‌کند (شاگری، ۱۳۹۲).

کشور چین نیز یکی دیگر از مهمترین اولویت‌های سیاست خارجی پاکستان در حال حاضر و گذشته بوده است. کشور چین به عنوان دومین قدرت بزرگ اقتصادی دنیا و عضو دائم شورای امنیت از جایگاه بسیار بالایی در سطح منطقه و جهان برخوردار است و پاکستان همواره و از بدو تأسیس تلاش داشته روابط خود را با چین در حد مطلوبی نگاه دارد و اکنون نیز این موضوع در صدر اولویت‌های سیاست خارجی پاکستان قرار دارد.

#### ۴. تبیین عوامل تاثیرگذار بر روابط چین و پاکستان

##### ۴-۱. مسائل نظامی و تاثیر آن بر روابط چین و پاکستان

با تأسیس چین کمونیست در سال ۱۹۴۹، پاکستان یکی از اولین کشورهایی بود که دولت مستقل چین را به رسمیت شناخت. روابط رسمی دو کشور در سال ۱۹۵۰ آغاز گردید که در آن زمان هر دو کشور توافق کردند که همکاری‌های گسترده‌ای را به خصوص در زمینه اقتصادی و دفاعی داشته باشند. پس از پایه گذاری روابط دیپلماتیک، روابط نظامی بین دو کشور نیز در سال ۱۹۶۶ آغاز گردید که منجر به تشکیل یک اتحاد استراتژیک فیما بین آنها در سال ۱۹۷۲ شد (Nihao, 2011: 3)

چین حمایت‌های نظامی خود و کمک به کشور پاکستان را در زمانی بسیار مهم و در فاصله سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ و هنگامی که آمریکا فروش هرگونه تسلیحات به پاکستان را تحریم کرده بود انجام داد. چین در این بازه زمانی چیزی در حدود ۱۳۳ میلیون دلار به پاکستان کمک کرد: (Hussain Shah, 2013: 6) کمک‌های چین به پاکستان در این زمان مربوط می‌شد به ارائه تجهیزات نظامی برای بخش‌هایی از ارتش و هواپیماهای MIG برای نیروی هوایی این کشور و همچنین صنایع سنگین تاکسیلا که در سال ۱۹۷۱ با کمک چین در پاکستان تأسیس و راه اندازی شد. این

پروژه در ابتدا به عنوان یک پروژه آزمایشی اقدام به ساخت تجهیزات سنگین برای ارتش پاکستان نمود که از آن جمله می‌توان به ساخت تانک ال خالد و تانک ال ضرار اشاره نمود. همچنین طراحی و ساخت ناو پاکستانی PNC در سال ۱۹۹۹ در شهر کراچی به کمک چینی‌ها اتفاق افتاد. چین حمایت‌های نظامی خود از پاکستان را در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز با ارائه تکنولوژی‌ها و فن آوری‌هایی برای طراحی و ساخت سلاح‌های هسته‌ای و موشک‌های بالستیک ادامه داد (Gul, 2012: 7).

از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۲، ۸۰۰ تانک، ۲۵ کشتی جنگی، ۳۰۰ هواپیما و مقادیر زیادی سلاح و موشک‌های مختلف که غالباً جزء مدرنترین سلاح‌های ارتش چین بودند به پاکستان فروخته شد. بدین ترتیب در سال ۱۹۸۲، ۷۵ درصد کل تانک‌ها و ۶۵ درصد تجهیزات نیروی هوایی پاکستان ساخت چین بودند.

دیدار نخست وزیر چین لی پنگ از اسلام آباد در سال ۱۹۸۹ نیز از اهمیت زیادی در روابط نظامی دو کشور برخوردار است چراکه به موجب همین سفر چین قرار دادی با پاکستان در زمینه ساخت یک نیروگاه هسته‌ای امضا نمود که این موضوع موجب تقویت بیش از پیش روابط دو کشور گردید (Haider, 2013).

حفظ روابط استراتژیک دفاعی - نظامی دو کشور، در سال ۱۹۹۲، با اعطای ۳۴ فروند موشک برد کوتاه بالستیک M-11 از سوی چین به پاکستان ادامه پیدا کرد. پاکستان نیز در مقابل حمایت‌های همه جانبه‌ای از چین در مسائل مختلف سیاسی در سطح منطقه به خصوص در زمینه حاکمیت چین بر تایوان، سین کیانگ، و تبت و مسائل حقوق بشر بعمل آورد. چین در حال حاضر به بزرگ‌ترین تأمین کننده تجهیزات دفاعی مورد نیاز پاکستان تبدیل شده است و در دو دهه گذشته روابط نظامی - دفاعی دو کشور گسترش قابل توجهی یافته است. بطوریکه با کمک چین، پاکستان در سال ۲۰۰۳ موفق به ساخت هواپیماهای جنگنده JF-۱۷ شد. این جنگنده‌ها از لحاظ قدرت و کارایی در سطح هواپیماهای میراژ ۲۰۰۰ و F-7s بودند. همچنین همکاری دو کشور در ساخت هواپیمای JF-۱۷، به ارزش ۵ میلیارد دلار، به معنای اعتماد رو به رشد و حمایت دو کشور همسایه از یکدیگر بود. علاوه بر این چین حمایت‌های

زیادی از پاکستان در زمینه ساخت و تولید ناوچه ها و هلیکوپتر های F-22، جت های K-8، تانک های T-85، تانک و هواپیماهای F-7 انجام داد. (Amna, 2013: 6) همچنین در ۲۳ می ۲۰۰۶ پاکستان قرارداد ۶۰۰ میلیون دلاری با چین منعقد کرد که این قرار داد شامل ساخت ۴ ناوچه برای نیروی دریایی این کشور، ارتقا کارخانه کشتی سازی کراچی و انتقال تکنولوژی برای ساخت ناوگان سطحی مدرن می باشد (سلطانی، ۱۳۹۴: ۷).

علاوه بر خرید و فروش های تسلیحاتی که بین دو کشور انجام گرفته، هر دو کشور به منظور افزایش همکاری نیروهای مسلح و برای به اشتراک گذاشتن تجارب و اطلاعات یکدیگر، تمرینات نظامی جامعی را برنامه ریزی و اجرا نموده اند که از جمله مهمترین مانورهای مشترکی که دو کشور تا کنون انجام داده اند می توان به مانور "YOUYI" به معنی "دوستی" و مانوری به نام "شاهین" اشاره نمود. تمرین نظامی YOUYI مربوط می شد به نیروهای ویژه ارتش دو کشور که از زمان آغاز آن در سال ۲۰۰۴، تاکنون ۴ بار تحت همین عنوان، دوبار در چین و دوبار در پاکستان برگزار شده و مانور نظامی شاهین نیز تا کنون دو بار در سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۳ برگزار شده است (Mushahid Hussain, 2013: 11)

وزیر دفاع چین در فوریه سال ۲۰۱۴ در دیداری رسمی از پاکستان عنوان داشت که روابط استراتژیک دو کشور در بعد دفاعی و نظامی باید همچنان ادامه یابد و هر دو کشور باید در حفظ و گسترش روابط دفاعی دوجانبه کوشا باشند. وزیرای دفاع دو کشور همچنین بر اهمیت ادامه همکاری دریایی و تمرین های مشترک تاکید نمودند. سفر سال ۲۰۱۴ نواز شریف نخست وزیر پاکستان به چین و امضاء قرار داد های دوجانبه در زمینه های متعدد به ارزش ۴۵ میلیارد دلار که تقریباً چهار برابر حجم مبادلات تجاری دو کشور در سال ۲۰۱۳ (به ارزش حدود ۱۳ میلیارد دلار) می باشد نیز بر روابط مستحکم طرفین تاکید دوباره گذاشت.

بررسی روابط دوجانبه نظامی - دفاعی چین و پاکستان در چند دهه اخیر حاکی از این است که پاکستان برای برطرف کردن نیازهای دفاعی خود بشدت به چین نیاز

دارد و چین نیز به دلایل مختلف تمایل زیادی برای کمک و مدرن کردن ارتش پاکستان دارد. با توجه به همین روابط عمیق دوجانبه، پاکستان چین را به عنوان نزدیک‌ترین و مهمترین دوست و متحد منطقه‌ای خود می‌داند. بطوریکه چین در حال حاضر تبدیل به قابل اعتمادترین شریک پاکستان در رسیدن این کشور به سخت افزارها و تکنولوژی نظامی و پروژه‌های متعدد دیگر شده است.

## ۲-۴. مسائل هسته‌ای و تاثیر آن بر روابط چین و پاکستان

همکاری‌های هسته‌ای چین و پاکستان در اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. ذولفگار علی بوتو نخست وزیر سابق پاکستان مشهورترین اظهارات را در زمینه مسائل هسته‌ای، بعد از اولین آزمایش هسته‌ای هند در سال ۱۹۷۴ انجام داد و عنوان نمود که اگر هند به بمب اتم دست پیدا کند ما باید چمن و علف بخوریم و حتی گرسنه بمانیم (Jiegen, 2011:3) ذولفگار علی بوتو این حرف را در سال ۱۹۷۶ و در زمان آغاز همکاری‌های هسته‌ای چین و پاکستان مطرح نمود که البته این همکاری با نگرانی‌های شدید آمریکا مواجه شد. در سال ۱۹۸۶ یک توافقنامه رسمی هسته‌ای بین دو کشور منعقد گردید. در این زمان رئیس جمهور پاکستان ژنرال ضیا الحق بود که وی با صراحت اعلام کرد که حق ما دست یابی به فن آوری هسته‌ای می‌باشد. البته با توجه به نوشته‌های دکتر عبدالقدیر خان (پدر برنامه هسته‌ای پاکستان) معاهده ۱۹۸۶ ریشه اصلی برقراری روابط هسته‌ای قوی امروز چین و پاکستان است. او همچنین بعدها عنوان داشت که نیروهای نظامی پاکستان در سال ۱۹۸۲ به صورت مخفیانه اورانیوم غنی شده برای ساخت دو بمب اتم را از چین به پاکستان منتقل نموده بودند. همکاری هسته‌ای بین دو کشور به طور پیوسته در سال‌های بعد و تا سال ۱۹۹۶ به صورت گسترده‌ای افزایش یافت. بطوریکه در این زمان چینی‌ها مقدمات ساخت اولین راکتور اتمی را در پاکستان فراهم کردند و حتی گاز تریتیوم، که مورد استفاده برای تولید بمب هیدروژنی است را به پاکستان منتقل نمودند و همچنین چین، آب سنگین مورد نیاز پاکستان را برای این کشور فراهم کرد. (Siddharth, 2011:8)



با توجه به گزارش مدیر سازمان سیا، که در ژوئن ۱۹۹۷ منتشر شد، در طول ۳ دهه گذشته چین منع اصلی تأمین کننده نیازهای هسته‌ای پاکستان بوده است. این همکاری‌ها در اواخر دهه ۱۹۹۰ و همزمان با دومین آزمایش هسته‌ای هند در سال ۱۹۹۸ به اوج تازه‌ای رسید و پاکستان سرانجام موفق شد با کمک چین اولین آزمایش هسته‌ای خود را ۱۷ روز بعد از دومین آزمایش هسته‌ای هند انجام دهد و بخاطر همین همکاری‌های گسترده هسته‌ای چین با پاکستان، نهادهای مختلف چینی در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ توسط آمریکا تحریم شدند. (Paul, 2004:3)

از این زمان به بعد چینی‌ها فعالیت‌های هسته‌ای خود در پاکستان را لحظه به لحظه گسترش دادند بطوریکه چین در سال ۲۰۰۴ عنوان کرد که قصد دارد فقط دو رآکتور چشمه ۱ و چشمه ۲ را برای پاکستانی‌ها بسازد. اما پکن در سال ۲۰۱۰ اعلام کرد که نیروگاه‌های چشمه ۳ و ۴ هم جزو قرارداد پیشین بوده و پکن موظف به ساخت آنهاست. سپس در نوامبر ۲۰۱۳ اعلام شد که چینی‌ها ۲ رآکتور دیگر هم در کراچی خواهند ساخت و در ژانویه ۲۰۱۴ نیز بر ساخت سه رآکتور دیگر تاکید کردند (Hrubos, 2014: 6). پاکستان امروزه ۱۲۰ کلاهک هسته‌ای دارد، یعنی بیشتر از هند و رژیم صهیونیستی. این کشور در سال ۲۰۱۵ هشت زیردریایی دیزلی برقی از چین خریداری کرده که توانایی مسلح شدن به موشک‌های هسته‌ای دارند. پاکستان در حال حاضر توانایی هسته‌ای زمینی و هوایی زیادی دارد. با ساخت موشک جدید پاکستان، (موشک شاهین با برد ۲۷۵۰ کیلومتر) این کشور می‌تواند تمام هند و اسرائیل را مورد اصابت قرار دهد. جنگنده‌های F16 این کشور نیز می‌توانند هند را بمباران هسته‌ای کنند. همچنین موشک‌های نصر پاکستان با برد ۶۰ کیلومتر، سلاح هسته‌ای مناسبی برای میدان جنگ هستند (خبرگزاری فارس: ۱۳۹۴).

ذکر این نکته نیز لازم است که همکاری‌های گسترده چین و پاکستان، همواره متأثر از دخالت‌های آمریکا در منطقه و به خصوص همکاری با هند در زمینه مسائل نظامی و هسته‌ای بوده است تا جاییکه امضاء توافقنامه هسته‌ای بین هند و آمریکا در سال ۲۰۰۳ که به صورت رسمی در سال ۲۰۰۷ منتشر شد تأثیر بسیار زیادی بر تداوم و

گسترش روابط هسته‌ای چین و پاکستان داشت.

### ۳-۴. عامل اقتصادی و تاثیر آن بر روابط چین و پاکستان

چین همسایه شمالی پاکستان است و دو کشور بیش از ۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند. چین و پاکستان از نیمه دوم قرن بیستم به ویژه در دهه اول قرن حاضر از روابط سیاسی، اقتصادی و امنیتی مستحکمی برخوردار بوده‌اند و عامل اقتصادی یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار بر روابط دو کشور محسوب می‌گردد و هر دو کشور از پتانسیل های بالای اقتصادی برای جذب یکدیگر برخوردار می‌باشند و روابط اقتصادی آنها در سالهای اخیر با توجه به برنامه‌های اقتصادیشان از رشد قابل توجهی برخوردار بوده است. این روابط از سال ۲۰۰۷ و به موجب موافقتنامه تجارت آزاد گسترش قابل توجهی یافته است (Nawaz Kayani, 2013: 462).

پاکستان به لطف حسن همجواری با چین، توانسته در طول سالیان گذشته روابط ممتازی در زمینه های مختلف با دومین قدرت اقتصادی جهان برقرار کند و دولت کنونی اسلام آباد نیز یکی از اصلی ترین رویکردهای خود را در عرصه اقتصاد و سیاست خارجی، گسترش بیش از پیش روابط با پکن قرار داده است. گواه این موضوع حجم مبادلات تجاری پاکستان و چین در سال ۲۰۱۳ میلادی می باشد که به حدود ۱۳ میلیارد دلار رسیده و به موجب سفر نواز شریف نخست وزیر پاکستان به چین (در سال ۲۰۱۴) وامضاء قرار دادهای دوجانبه در زمینه های متعدد حجم مبادلات دو کشور به ارزش ۴۵ میلیارد دلار بالغ شد که تقریباً چهار برابر حجم مبادلات تجاری دو کشور در سال ۲۰۱۳ است. در سفر یاد شده همچنین بر روابط مستحکم طرفین و لزوم گسترش این روابط در آینده تاکید دوباره گذاشته شد (http://vista.ir/news: 2015). چین به عنوان بزرگترین شریک تجاری پاکستان، در سال ۲۰۱۴ میلادی چندین توافقنامه مهم به ویژه در زمینه های عمرانی با پاکستان امضا کرده که قرارداد احداث فرودگاه در بندر گوآدر در جنوب غربی پاکستان، قرارداد ساخت چند نیروگاه برق، احداث چند بزرگراه مهم و ایجاد مراکز تحقیقاتی مشترک در زمینه فناوری، تولید انرژی برق آبی تنها برخی از قراردادهای فیما بین اسلام

آباد و پکن است. علاوه بر روابط تجاری، دو کشور همکاری قابل توجهی را در طرح‌های سرمایه‌گذاری مشترک آغاز کرده‌اند. این همکاری عمدتاً از سوی چینی‌ها در پاکستان در حال انجام است که مصداق بارز آن توسعه و تجهیز بندر گوادر، احداث بزرگراه ساحلی مکران، احداث بزرگراه قره قروم و کمک به سیستم ریلی پاکستان است. همچنین، دولت چین با سرمایه‌گذاری ۲۰۰ میلیون دلاری در ایجاد و تجهیز سیستم راه آهن پاکستان، تأمین لوکوموتیو مورد نیاز راه آهن این کشور و اتصال راه آهن پاکستان به چین موافقت کرده است (Malik, 2014: 79).

یکی دیگر از طرح‌های مهم اقتصادی بین چین و پاکستان که در سال‌های اخیر در دستور کار دو کشور قرار گرفته بحث احداث جاده ابریشم چین است که بخشی از آن با عنوان کریدور اقتصادی چین و پاکستان شناخته می‌شود که برای هر دو طرف بسیار سودمند به نظر می‌رسد. احداث این کریدور از مبداء آن در بندر گوادر در جنوب غربی پاکستان تا مقصد آن در شهر کشگر واقع در استان سین گیانگ در غرب چین صورت خواهد گرفت که شامل سه بخش مهم و موازی خطوط حمل و نقل جاده‌ای، ریلی و خط لوله‌های انتقال انرژی است و عملیات احداث خطوط جاده‌ای است (خبرگزاری مهر: ۱۳۹۴).

بندر گوادر در جنوب پاکستان نیز به عنوان یکی از ارکان اصلی همکاری‌های اقتصادی چین و پاکستان می‌باشد. این بندر به عنوان شاهراه ارتباطی به خلیج فارس اهمیت بسیار بالایی برای چینی‌ها دارد و این کشور سرمایه‌گذاری‌های بسیار زیادی را در چند سال گذشته در این بندر انجام داده است. چرا که این بندر نیازهای چین را در ابعاد مختلف تأمین می‌کند. به عنوان مثال در حال حاضر شصت درصد از نفت چین باید با کشتی از خلیج فارس به تنها بندر تجاری در این کشور، یعنی بندر شانگهای با فاصله بیش از شانزده هزار کیلومتر منتقل شود که استفاده از پتانسیل بندر گوادر پاکستان می‌تواند این حمل و نقل را بین ۲ تا ۳ ماه کوتاه‌تر کند و علاوه بر این کشتی‌های تجاری و نفتی هند را از خطر دزدان دریایی نیز در امان نگه دارد (Ali Khan 2013: 129).

#### ۴-۴. مسئله انرژی و نقش ایران در روابط چین و پاکستان

کشور ایران از جهات مختلفی برای چین حائز اهمیت می باشد و لذا در سال های اخیر شاهد رشد بسیار زیادی در همکاری های دوجانبه آنها در زمینه های گوناگون بوده ایم. امروزه یکی از مهمترین حوزه ها ظرفیت ساز در روابط ایران و چین، حوزه انرژی است، حوزه ای که بی شک مهمترین نقش را در پویایی این روابط ایفا کرده است. ظرفیت های بالقوه و همکاری دو جانبه ایران و چین در عرصه انرژی گسترده است که این خود می تواند پی آمدهای مثبت سیاسی و امنیتی برای هر دو طرف در پی داشته باشد (Ghafouri, 2009:17) (علمایی فر، ۱۳۹۰: ۱۱). بی شک در میان کشورهای آسیایی چین با داشتن بالاترین میزان مصرف و نرخ رشد مصرف و نیز برخورداری از سریع ترین رشد اقتصادی، نگرانی های جدی تری در خصوص تضمین جریان انرژی مورد نیاز اقتصاد خود را دارد، زیرا دستیابی به منابع مطمئن انرژی، عاملی اساسی در تضمین تداوم مدرنیزاسیون به مثابه انتخاب استراتژیک چین است (Dombey 2012: 16) (ظهیری نژاد، ۱۳۹۰: ۹۷). رشد سریع اقتصادی چین باعث شد تا این کشور در سال ۱۹۹۳ با وجود آنکه پنجمین تولیدکننده نفت در جهان به شمار می رفت، به صف وارد کنندگان انرژی بپیوندد. یک دهه پس از آن، نرخ رشد بالای مصرف انرژی در چین موجب گردید تا این کشور در سال ۲۰۰۳ با پیشی گرفتن از ژاپن به دومین مصرف کننده نفت در جهان تبدیل شود و در نهایت طبق آمار آژانس بین المللی انرژی، در سال ۲۰۰۹ چین به بزرگترین مصرف کننده انرژی جهان تبدیل شد. زغال سنگ ۷۰٪، نفت حدود ۲۰٪، گاز، انرژی هسته ای و برق نیز ۱۰٪ انرژی مصرفی سالانه چین را تشکیل می دهد (متقی و قره بیگی، ۱۳۹۳: ۷۸).

بر مبنای آمارها طی ۱۶ سال (۱۹۹۳ تا ۲۰۰۹)، مصرف نفت چین ۵۰ درصد رشد داشته است، در حالی که تولید داخلی در همین مقطع کمتر از ۱۵ درصد رشد یافته است. مصرف فزاینده انرژی چین و نگرانی های جدی این کشور پیرامون "امنیت انرژی" باعث شده تا چین توجه خاصی به طیف وسیعی از کشورهای دارنده انرژی

داشته باشد ولی در این میان ایران با دارا بودن منابع غنی نفت و گاز از اهمیت ویژه ای برای این کشور برخوردار است، به گونه ای که ایران قادر به برآوردن بخش عمده ای از نیازهای انرژی چین می باشد (Harold & Nader, 2012:16). چراکه تقاضای چین در خصوص گاز طبیعی تا سال ۲۰۲۰ به ۲۰۰ میلیارد متر مکعب خواهد رسید که ایران به عنوان دومین دارنده گاز جهان از هر نظر برای تامین نیاز های چین مناسب می باشد (Nasseri, 2011:6) چین در حال حاضر بزرگترین شریک تجاری ایران در بحث انرژی است و در سال ۲۰۱۱ تعداد ۱۶۶ شرکت چینی برای سرمایه گذاری در بخش انرژی ایران تلاش نموده اند. ایران و چین در حال حاضر دارای یک کمیته مشترک در زمینه نفت و گاز هستند و فقط در ماه می ۲۰۱۱ یک توافقنامه ۲۰ میلیارد دلاری بین ایران و چین در زمینه انرژی منعقد گردید (Harold, 2012:10). از طرف دیگر پاکستان نیز، هم اکنون نیاز زیادی به ذخایر انرژی ایران دارد. این کشور در حال حاضر شدت درگیر بحران انرژی بخصوص انرژی های فسیلی و در راس آن گاز می باشد. نیاز پاکستان به گاز بر اساس پیش بینی های مراجع بین المللی در فاصله سال های ۲۰۱۵ تا ۲۰۳۰ به مقدار ۸۰/۶ میلیارد مترمکعب خواهد رسید. گاز طبیعی تقریباً ۶۰ درصد از کل سبد انرژی پاکستان را به خود اختصاص می دهد. در حال حاضر تولید داخلی گاز پاکستان سالانه ۴/۳ میلیارد فوت مکعب است، در حالی که تقاضای گاز این کشور ۶ میلیارد فوت مکعب می باشد که در این بین ایران می تواند کمک شایانی به حل مشکلات پاکستان در این زمینه بنماید (جوادی ارجمند، ۱۳۹۱: ۵۴). لذا در زمینه حل مشکلات انرژی پاکستان و کمی آنطرف تر هند طرح احداث خط لوله صلح بین ایران و پاکستان و هند از سال ۱۹۹۲ در دستور کار سه کشور فوق قرار گرفته است. طول این خط لوله بیش از ۲۷۰۰ کیلومتر می باشد که از این مقدار قرار است در حدود ۱۱۰۰ کیلومتر در ایران، ۷۸۰ کیلومتر در پاکستان و مابقی در خاک هند احداث شود. احداث و راه اندازی این خط لوله برای هر سه کشور حائز اهمیت می باشد. چرا که این خط لوله از یک طرف برای ایران به یک منبع درآمدی مناسب و دراز مدت تبدیل می شد و از سوی

دیگر برای کشور هند و پاکستان به یک منبع کامل تامین انرژی (Kronstadt, 2007: 15). هرچند که ایران در چند سال اخیر تعهد خود در قبال ساخت خط لوله را انجام داده اما هنوز طرف پاکستانی به تعهدات خود در این خصوص جامعه عمل نپوشانده است (econews.ir:1394). به طوریکه آقای ظریف وزیر امور خارجه ایران در سفر سال ۱۳۹۴ خود به پاکستان بیان داشت ما فعالیت‌های مربوط به ایران را انجام داده‌ایم و منتظر اقدام طرف پاکستانی هستیم. اما با توجه به شرایط موجود به نظر می‌رسد، رشد و حیات اقتصادی پاکستان به خط لوله صلح وابسته است و برآوردها نشان می‌دهد که طی ۳۰ سال آینده پاکستان حدود ۱۴ میلیارد دلار از این خط لوله درآمد کسب خواهد کرد که ۸ میلیارد دلار آن حق ترانزیت، ۱ میلیارد دلار بابت مالیات و ۵ میلیارد دلار آن ذخیره سازی است (Munir, 2013: 8).

لذا در مجموع می‌توان گفت نیاز روز افزون چین و پاکستان به انرژی از یک طرف و وجود منابع عظیم انرژی در ایران از طرف دیگر، باعث شده که هر دو کشور فوق، توجه ویژه‌ای به ایران در مناسبات فی مابین داشته باشند و از ایران به عنوان یک منبع غنی و با ثبات انرژی برای تامین نیازهای خود بهره بگیرند.

#### ۵-۴. افغانستان و تاثیر آن بر روابط چین و پاکستان

از کشور افغانستان از گذشته‌های دور تا به امروز به نام قلب آسیا یاد می‌شود، کشوری که با توجه به موقعیت بسیار مناسب جغرافیایی که دارد از اهمیت بسیار زیادی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، حمل و نقل و ... برای همه کشورهای منطقه برخوردار می‌باشد و همواره کشورهای مختلف تلاش نموده اند به نوعی در این کشور حضور و نفوذ داشته باشند که از جمله این کشورها که مورد بحث ما نیز می‌باشند دو کشور چین و پاکستان هستند.

امروزه افغانستان از اهمیت فوق العاده زیادی برای پاکستان و چین برخوردار می‌باشد و هر دو کشور تلاش می‌نمایند نفوذ خود را در این کشور مهم و استراتژیک هرچه بیشتر گسترش دهند و با توجه به همکاری‌های گسترده‌ای که بین چین و پاکستان وجود دارد این دو کشور می‌توانند متحدان خوبی برای حضور در افغانستان

باشند. از جمله اهداف و استراتژی های مشترک چین و پاکستان در افغانستان عبارتند از گسترش سرمایه گذاری های اقتصادی در افغانستان، در اختیار گرفتن بازارهای افغانستان که البته در این زمینه رقابت هایی هم بین دو کشور وجود دارد، تلاش برای تضعیف جایگاه هند (به عنوان دشمن مشترک) در افغانستان، مسائل مربوط به موضوع ترانزیت انرژی از آسیای مرکزی به پاکستان و چین از طریق خاک افغانستان و... (Stanzel, 2014: 3).

سابقه روابط چین و افغانستان و نقش این کشور در تحولات سیاسی افغانستان، به دهه شصت بر می گردد. در آن زمان گروه های مارکسیستی در افغانستان وارد عرصه فعالیت های سیاسی شده و سر مخالفت با دولت های وقت داشتند. بعضی از این گروه ها از جمله «ستم ملی» گرایش های مائویستی داشت؛ ولی چین بی توجه به آنان همچنان به روابط دوستانه خود با دولت افغانستان ادامه داد. اما با تجاوز شوروی به افغانستان، چین از نیروهای مذهبی در برابر رژیم کمونیستی حمایت کرد و یکی از تامین کنندگان اصلی سلاح برای مجاهدین بود. با ظهور طالبان، چین مانند سایر کشورها نگران گسترش نفوذ طالبان به آسیای مرکزی و رخنه در ایالت سین کیانگ بود. هرچند چین روابط نزدیکی با نیروهای مقاومت در برابر طالبان ایجاد نکرد و کمک نظامی و مالی مستقیم به آنان نمی کرد، ولی در مجامع، نشست ها و کنفرانس های بین المللی، اعمال طالبان را محکوم می نمود (huasheng, 2012: 6).

حادثه یازدهم سپتامبر که در نهایت منجر به سقوط طالبان شد، مایه خوشحالی دولت مردان چین شد؛ اما حضور گسترده نظامی و سیاسی غرب به خصوص ایالات متحده آمریکا در منطقه از جمله افغانستان، نگرانی هایی را نیز برای دولت چین به همراه داشته است. موضع گیری این کشور در گردهمایی های سازمان همکاری های شانگهای مبنی بر خروج نیروهای آمریکایی از آسیای میانه را به خوبی می توان نشانه نگرانی چین از حضور آمریکا در منطقه دانست. اما در مسئله افغانستان دولت چین دیدگاه نسبتاً مثبتی از خود نشان داده است. دولت این کشور روابط خوب سیاسی با دولت افغانستان دارد و در کنفرانس های بین المللی بن و توکیو تعهد کمک های قابل

توجهی را به افغانستان کرده است. در واقع چین علاوه بر حضور فعال دیپلماتیک و سیاسی در افغانستان، از طریق سرمایه‌گذاری و توسعه تجارت نیز سعی می‌کند تا حضور فعال در این کشور داشته باشد. حضور قابل توجه شرکت‌های چینی در پروژه بازسازی افغانستان، نه تنها منافع اقتصادی برای چین دارد، بلکه این حضور برای چین در درازمدت از اهمیت سیاسی و اقتصادی بیشتری برخوردار است (نشریه افغانستان رو، ۲۰۱۴).

چین در یک دهه گذشته در بخش‌های مهم اقتصادی افغانستان سرمایه‌گذاری کرده است. این کشور در دو بخش نفت و حوزه آموزش قراردادهایی را با دولت افغانستان امضا نموده است. چین سرمایه‌گذاری‌های خوبی در حوزه معادن زیرزمینی مثل مس داشته و نسبت به کشورهای منطقه از جمله هند فعال‌تر عمل کرده است.

در مقابل نیز روابط پاکستان و افغانستان به سال ۱۹۴۷ و تشکیل دولت پاکستان باز می‌گردد. در طول تمام این سال روابط دو کشور به دلیل مسائل مرزی و اختلافات ارضی، مسئله پشتون‌ها و پشتیبانی پاکستان از تقویت سلفی‌گری مذهبی در مناطق پشتون‌نشین و... همواره دچار تنش و اختلاف بوده است و دولت‌مردان افغانی همواره پاکستانی‌ها را به دخالت در امور داخلی خود و تقویت گروه‌های سلفی و جهادی و برهم زدن صلح و امنیت در افغانستان متهم نموده اند و این موضوع تاجایی اهمیت دارد که شهروندان افغانستان گشودن گره کور صلح افغانستان را در دستان پاکستان می‌بینند (Setas, 2013:2).

دولت‌مردان و مردم افغانستان بر این اعتقاد می‌باشند که اگر پاکستان بخواهد، شهروندان افغانستان از نعمت صلح و امنیت برخوردار خواهند شد. البته با توجه به نقش و نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در پاکستان، این کشور می‌تواند پاکستان را در ایجاد صلح در افغانستان تشویق کند تا پاکستان از حمایت و تجهیز گروه‌های تندرو در این کشور دست بردارد و به عنوان میانجی جهت حل اختلافات میان دو کشور افغانستان و پاکستان فعالیت نماید. البته درگفت وگوهای استراتژیک سه جانبه ای هم که بین افغانستان، چین و پاکستان در سال ۲۰۱۴ در کابل برگزار شد، سه کشور



تروریسم، افراط‌گرایی و تجزیه طلبی رایج تهدید بزرگ برای امنیت خود و منطقه عنوان و بر تداوم همکاری‌ها در عرصه‌های مبارزه با تروریسم تاکید کردند ( : 2014 Small, 4).

۶-۴. مسئله هند به عنوان یک قدرت منطقه‌ای و تاثیر آن در روابط چین و

### پاکستان

هند کشوری حائل بین چین و پاکستان می‌باشد و از طرف شرق دارای ۳۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک با چین و از طرف غرب دارای ۲۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با پاکستان می‌باشد. هند از جهات مختلفی برای هر دو کشور چین و پاکستان حائز اهمیت می‌باشد و بخش زیادی از استراتژی سیاست خارجی دو کشور فوق بر مبنای نوع رابطه با هند برنامه‌ریزی می‌گردد (اندیشمند، ۱۳۸۶: ۱۱). کشور چین باتوجه به موقعیت حساس هند به خصوص در زمینه اقتصادی همواره تلاش داشته تا روابط اقتصادی خود را با این کشور گسترش دهد تا بتواند از پتانسیل‌های اقتصادی موجود در هند به بهترین شکل بهره‌برداری نماید که سفرهای متعدد هیات‌های بلند پایه اقتصادی دو کشور و همچنین سیر تحول در روابط اقتصادی چین و هند در سال‌های اخیر، به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد. روابط اقتصادی دو کشور در چند سال گذشته به سرعت گسترش یافته است، به گونه‌ای که اکنون چین به بزرگترین شریک تجاری هند تبدیل شده است. اما علی‌رغم اهمیت و اولویت روابط اقتصادی و نقش تعیین‌کننده آن در شکل‌دهی به روند روابط دو جانبه چین و هند، این روابط در اقتصاد خلاصه نمی‌شود و متغیرهای مهم دیگری که در حوزه سیاست و ژئوپولیتیک قرار می‌گیرند نیز در شکل‌دهی به مناسبات دو کشور تاثیر گذارند. این عوامل را می‌توان در قالب رقابت استراتژیک سنتی این دو کشور و تغییر معادلات قدرت در آسیا مورد تحلیل قرار داد. به بیان بهتر، برای تبیین منطق استراتژیک تعامل هند و چین باید به دو مفهوم ((رقابت استراتژیک)) و ((موازنه قدرت)) توجهی ویژه داشت. درمقابل مسائل اقتصادی که عامل بهبود و گسترش روابط دو کشور چین و هند می‌باشد، وجود برخی اختلافات مرزی (که منجر به جنگ سال ۱۹۶۲ بین

دوکشور شد)، مسائل مربوط به رود براهماپوترا که از چین سرچشمه می گیرد و وارد هند می شود و نوع رابطه هند با آمریکا و اسرائیل باعث بروز اختلافات اساسی و جدی در روابط چین و هند شده است (شریعتی نیا، ۱۳۸۹: ۲۵).

در طرف مقابل، هند و پاکستان در طول ۶ دهه گذشته روابط بسیار پرتنش و پرتلاطمی را تجربه کرده اند. بطوریکه از آغازین روزهای استقلال پاکستان از هند، مسائلی از قبیل امتناع هند از استرداد دارایی های پاکستان از بانک مرکزی هند که منجر به بروز بحران شدید مالی برای پاکستان شد، اختلاف بر سر مسئله جامو و کشمیر، اختلاف بر سر آب روخانه پنجاب و مسائل هسته ای همواره باعث بروز بحران در روابط دوکشور شده است. تاجاییکه تاریخ ۶۰ ساله پاکستان شاهد سه جنگ با کشور همسایه یعنی هند بوده است (مطیعی، ۱۳۸۷: ۶).

علاوه بر موارد فوق رقابت دوکشور برای نفوذ در افغانستان، فعالیت گروههای تروریستی در خاک پاکستان که هند همواره آنها را تهدیدی برای امنیت خود دانسته و هرگونه عملیات تروریستی در خاک خود را متوجه پاکستان می داند و همچنین حضور و نفوذ گسترده آمریکا و اسرائیل در هند از جمله دیگر مواردی هستند که در سالهای اخیر باعث ادامه روند اختلافات بین هند و پاکستان شده است.

اما در سوی دیگر پاکستان دارای یک ارتباط طولانی و قوی با چین می باشد و روابط بلند مدت بین دو کشور بر اساس منافع متقابل، بوده است. در طول ۶ دهه ای که از تشکیل کشور پاکستان می گذرد دوکشور چین و پاکستان همواره در مسائل مختلف منطقه ای و بین المللی مواضع یکدیگر را تقویت نموده اند و روابط آنها همواره مبتنی بر مودت و دوستی بوده است. مناسبات و روابط حسنه دو کشور چین و پاکستان را می توان در مقابل روابط همراه با تنش چین - هند و هند - پاکستان قرار داد. یکی دیگر از مواردی که در تقویت روابط چین و پاکستان در سال های اخیر تاثیر زیادی داشته است، حضور آمریکا در منطقه و گسترش روابط با هند است. بطوریکه روابط آمریکا و هند بعد از سال ۲۰۰۵ و انعقاد قرار داد هسته ای موسوم به ۱۲۳ از حالت عادی به حالت استراتژیک تغییر پیدا کرد و در واقع با این قرار داد آمریکا

پاکستان را کنار گذاشت و به سمت رقیب دیرینه این کشور یعنی هند متمایل شد و این کشور را به عنوان شریک راهبردی خود در منطقه برگزید (دهقان و کاظمی، ۱۳۹۰: ۱۲۵).

لذا به موجب این قرار داد تنش ها در روابط آمریکا با پاکستان شدت گرفت و پاکستان هم به دنبال این اقدام بیش از پیش به سمت چین روی آورد و تلاش کرد تا از اهرم چین در مقابل آمریکا استفاده کند. چین نیز به دلیل رقابت هایی که با هند دارد (هر چند برخی از اختلافات گذشته پایان یافته و فراموش شده است) در مقابل اتحاد هند با آمریکا سعی کرده است روابط خود را با پاکستان گسترده تر کند (Ijaz Khan, 2007:78). در این میان تقویت و گسترش روز افزون روابط چین و پاکستان ممکن است به تنش های بیشتر در روابط اسلام آباد با هند منجر شود. چرا که روابط پاکستان با چین به عنوان قدرتی مهم در منطقه و جهان برای هند حساسیت زا است. لذا تقویت روابط چین و پاکستان هشدار برای هند است. گذشته از اینکه چین حامی پاکستان باشد و یا اینکه پاکستان امکاناتی را در اختیار چین قرار دهد، برای هند و آمریکا مناسب نیست که دو قدرت هسته ای منطقه با یکدیگر ائتلافی استراتژیک و مستحکم برقرار نمایند. همچنین حمایت چین از پاکستان می تواند نفوذ این کشور را در افغانستان افزایش دهد و تاثیرات گسترده ای هم در منطقه آسیای جنوب غربی داشته باشد و این مهم منافع هند را در منطقه به خطر می اندازد. چین در طی چند دهه گذشته با کمک به پاکستان، به ویژه در حوزه نظامی و به خصوص در ساخت تسلیحات هسته ای، نقش اصلی را در توانمندسازی پاکستان برای ایجاد بازدارندگی حداقلی در برابر هند، ایفا کرده است. افزون بر این، پس از توافق هسته ای هند و آمریکا، چین که مهم ترین نقش را در برنامه هسته ای پاکستان ایفا کرده، مجدداً به کمک این کشور آمده و همکاری های جدیدی را با پاکستان شکل داده است. علاوه بر موارد فوق در سال های اخیر، چین حضور روزافزونی در بندر گوادر پاکستان

۱ - گوادر بندری است که در جنوب ایالت بلوچستان پاکستان قرار دارد. این بندر در کرانه دریای عمان واقع شده و در فاصله ۸۰۰ کیلومتری کراچی قرار دارد و بندری در حال پیشرفت بوده و رقیب جدی بندر چابهار ایران است. دولت پاکستان در سال ۲۰۰۷ امتیاز

داشته است. در واقع این بندر که با سرمایه‌گذاری عظیم چین در سال ۲۰۰۸ به بهره برداری رسید، یکی از زمینه‌های مهم حضور این کشور در جوار هند از طریق دریا را فراهم آورده است و بسیاری از کشورها به‌ویژه هند، از امکان تاسیس پایگاه نظامی چین در این بندر سخن به میان آورده‌اند. گرچه این اقدام در شرایط فعلی به دلیل آنکه برای هند و آمریکا اقدامی بسیار تحریک‌آمیز محسوب می‌شود، بعید است از سوی چین به طور آشکار صورت گیرد، اما به هر روی گوادر یک اهرم استراتژیک در اختیار چین است که در شرایط حساس می‌تواند از آن علیه هند بهره‌گیر (شفیعی و فرجی، ۱۳۸۸: ۱۴۲).

لذا روشن است که هند از جایگاه بسیار بالایی در روابط چین و پاکستان برخوردار می‌باشد و در واقع بسیاری از ائتلاف‌ها و موافقت‌نامه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و... که در طول سال‌های متمادی بین دو کشور فوق منعقد شده است با احتساب عامل هند بوده و لذا ائتلاف چین و پاکستان، برای هند دغدغه‌ای استراتژیک به شمار می‌آید.

#### ۷-۴. افزایش حضور آمریکا در منطقه و تاثیر آن بر روابط چین و پاکستان

کشور آمریکا از جایگاه و نقش مهمی در روابط استراتژیک چین و پاکستان برخوردار است. اهداف بلندمدت استراتژی سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه و خاور دور این کشور را ناچار به دخالت در مسائل چین و پاکستان و تلاش برای تاثیرگذاری بر مناسبات خارجی این دو کشور کرده است. در گذشته نه چندان دور روابط آمریکا و پاکستان، روابطی محکم و استراتژیک محسوب می‌گردید. پاکستان در تمام دوران جنگ سرد در کنار ایالات متحده و ایالات متحده در کنار پاکستان بود و سیاست سنتی آمریکا در این منطقه، تکیه بر پاکستان همراه با سایر نیروهای متحد با غرب بود. اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۷۹ نقطه عطفی در روابط آمریکا و پاکستان بود که باعث تعمیق بیشتر روابط دو جانبه آنها شد. اما شکست

عملیات بندری گوادر را به مدت ۲۵ سال به یک شرکت سنگاپوری واگذار نمود و برای ۴۰ سال آینده آن را یک بندر آزاد بدون مالیات معرفی کرد.



شوروی در افغانستان و تحول بعدی آن یعنی پایان جنگ سرد را می‌توان آغازی بر ایجاد تنش در روابط آمریکا و پاکستان دانست (Smith, 2013: 25). در دوران بعد از جنگ سرد، منافع استراتژیک پاکستان و آمریکا به مرور دستخوش تغییر شد و عمده تغییر و تحول بر سر دو موضوع افغانستان و هند بود. در ادامه مسئله کشته شدن بن لادن در عملیات نظامی آمریکا بدون اطلاع پاکستان در خاک این کشور و همین‌طور کشته شدن تعداد قابل توجهی از مردم و سربازان پاکستانی توسط هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا از یک سو و از سوی دیگر مسئله ایجاد انفجار در خطوط مواصلاتی نیروهای ناتو که از پاکستان می‌گذرد و گرایش آمریکا به سمت هند و برقراری رابطه با این کشور، روابط آمریکا و پاکستان را کاملاً متشج کرد.

در طرف مقابل آمریکا، چین را به عنوان یک قدرت اقتصادی بزرگ در دنیا و جزء اهداف استراتژیک خود می‌داند و همواره تلاش نموده به طرق مختلف مانع از نفوذ و قدرت‌گیری چین در منطقه و جهان شود. چرا که این موضوع کاملاً بر خلاف منافع آمریکا است. از این رو آمریکا بارها تلاش نمود تا روابط خود را با پکن بهبود بخشد و این تلاش‌ها در دوران باراک اوباما تشدید شد. اما چینی‌ها هرگز حاضر به پذیرفتن آمریکا به عنوان یک دولت دوست و شریک دائمی نبودند. چرا که حضور آمریکا را در منطقه به ضرر منافع کوتاه مدت و بلند مدت خود می‌دانند. لذا ادامه این روند و فاصله گرفتن چین و پاکستان از آمریکا باعث گرایش آمریکا به سمت هند شد. هندی که برای هر دو کشور چین و پاکستان مسئله ساز و حائز اهمیت فراوان بود و در واقع دشمن مشترک چین و پاکستان محسوب می‌شود. اقدام آمریکا در رفتن به سوی هند باعث نزدیکی بیش از پیش چین و پاکستان شد و در واقع اتحاد آمریکا و هند را در مقابل اتحاد چین و پاکستان (که البته دارای قدمت ۶۰ ساله است) قرار داد (Harsh & Pant, 2012: 9). چینی‌ها همواره نگران حضور آمریکا در منطقه به خصوص در هند می‌باشند. چرا که آنها معتقدند آمریکا با ایجاد یک رشته روابط با هند و ژاپن، اقدام به ایجاد حلقه محاصره در اطراف چین و تاثیر گذاری بر

چین نموده است. لذا بر اساس این دیدگاه چین بشدت اقدامات آمریکا در منطقه را رصد و برای خنثی سازی آن اقدام می نماید. علاوه بر این سیاست های بلند پروازانه هند برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه ای و جهانی، زیر سایه حمایت های آمریکا نیز از جمله نگرانی های عمده چین می باشد که چین تلاش کرده این بلند پروازی ها را از طریق رابطه با پاکستان خنثی نماید (Fifield, 2011:8).

در طرف مقابل نیز پاکستان به دلایل پیش گفته از اقدامات آمریکا در منطقه بخصوص برقراری رابطه با هند و نوع اقدامات انجام شده توسط آمریکا در افغانستان و پاکستان بشدت اظهار نارضایتی می نماید و حتی بر اساس آمارها فقط حدود ۹ درصد از مردم پاکستان تمایل به برقراری رابطه با آمریکا و پذیرش این کشور به عنوان یک شریک و دوست را دارند و در مقابل بیش از ۸۰ درصد مردم این کشور تمایل به ادامه روابط با چین دارند. لازم به ذکر است اقداماتی نظیر تصمیم دولت آمریکا در ژانویه ۲۰۱۱ برای تعلیق بخشی از کمک های نظامی خود به پاکستان، باعث گرایش بیش از پیش مردم این کشور به این طرز فکر و گرایش به سمت چین شد و در مقابل این اقدام آمریکا بود که مسعود خان سفیر پاکستان در چین بلافاصله (در همان ژانویه ۲۰۱۱) به ملاقات مقامات چینی رفت و آنها را پشتیبان پاکستان در شرایط سخت نامید (Farhan, 2013:145).

لذا با توجه به اقدامات آمریکا در منطقه مقامات پاکستانی به این نتیجه رسیده اند که چین به مراتب متحد قابل اطمینان تری برای پاکستان نسبت به آمریکا خواهد بود. از طرف دیگر با عنایت به استراتژی و نوع نگاه چین و پاکستان به هند و گسترش روز افزون روابط هند با آمریکا، قطعاً روابط چین و پاکستان نیز گسترش خواهد یافت. تاجاییکه به طور مثال پس از تنش در روابط هند و پاکستان بخاطر حوادث سال ۲۰۰۸ بمبئی که هند آن را متوجه پاکستان دانست و آمریکا هم از این موضوع حمایت کرد، بلافاصله رئیس ستاد مشترک ارتش پاکستان طی سفری به چین از آنها تقاضا حمایت در برابر این هجمه آمریکا و هند را نمود که البته مورد موافقت مقامات چینی قرار گرفت و این ملاقات منجر به امضاء موافقت نامه ای بین دو

کشور برای تحویل ناوچه های F22 از سوی چین به نیروی دریایی پاکستان شدوبه موجب همین اقدام هند نیز تسلیحات مشابهی را از آمریکا خریداری نمود. همچنین با امضاء قرار داد هسته ای موسوم به ۱۲۳ بین هند و آمریکا در سال ۲۰۰۳ بلافاصله چین هم بحث فروش ۲ راکتور هسته ای را به پاکستان مطرح و برای گسترش تاسیسات هسته ای پاکستان تلاش نمود (Harsh & Pant: 2012:89). این اقدام این پیام را برای آمریکا داشت که هرگونه دخالت و تحرک آمریکا در سطح منطقه که منافع چین و پاکستان را به خطر بیندازد با عکس العمل فوری آنها رو به رو خواهد شد. چین روابط خود با پاکستان را همانند اهرم فشاری بر روابط هند و آمریکا می داند و تلاش می کند با حضور گسترده در پاکستان بخصوص بند گوادر ضمن رصد اقدامات نیروی دریایی آمریکا در دریای عمان و خلیج فارس اقدامات آمریکا را در منطقه خنثی نماید.

### نتیجه گیری

با بررسی روابط دوجانبه چین و پاکستان در چند دهه اخیر به این نتیجه می رسیم که اتحاد بین دو کشور، که قدمتی ۶۰ ساله دارد، اتحادی قوی و مستحکم می باشد و روز به روز نیز بر قوت آن در ابعاد مختلف افزوده می شود. چین و پاکستان به عنوان دو کشور همسایه در منطقه، سالها است که به این نتیجه رسیده اند که می توانند نقطه اتکای یکدیگر در مسائل مختلف منطقه ای و جهانی باشند. هم اکنون چین بزرگترین صادر کننده اسلحه و مهمات و دومین شریک بزرگ تجاری پاکستان و مهمترین کشور فعال در زمینه هسته ای در این کشور محسوب می گردد و علاوه بر این چینی ها سرمایه گذاری های گسترده ای را در بخشهای مختلف پاکستان انجام داده اند و در مقابل نیز پاکستان ضمن حمایت همه جانبه از مواضع چین در سطح منطقه، منافع مختلف این کشور را در ابعاد گوناگون تأمین می کند.

با بررسی روند روابط دوجانبه چین و پاکستان در ۶ دهه گذشته می توان مهمترین عوامل و مؤلفه های تاثیرگذار بر روابط استراتژیک دو کشور را ناشی از دیدگاه های مشترک آنها نسبت به مسائل منطقه ای و جهانی، نگرانی آنها از اقدامات هند و

همچنین نفوذ روز افزون آمریکا در منطقه، نیاز شدید هردو کشور به انرژی و بحث تأمین امنیت انرژی، استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی یکدیگر در منطقه و.... دانست. اما ادامه روابط چین و پاکستان در آینده بستگی به این مهم دارد که چین در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی چه عواملی را ترجیح می‌دهد. به عبارت دیگر چین از طرفی بنا دارد تا تنش در روابط خود با هند را مدیریت کرده تابتواند به اهداف بلند مدت خود در منطقه بخصوص توسعه صلح آمیز دست پیدا کند. لذا چین در اندیشه افزایش تنش‌های پیرامونی نیست و نمی‌خواهد که گسترش روابطش با پاکستان باعث ایجاد تنش در منطقه و یا جهان شود. در عین حال چین همچنان تلاش خواهد کرد تا قدرت نفوذ خود را در منطقه وبخصوص در پاکستان افزایش دهد. بنابراین در بلند مدت روابط دوستانه چین با پاکستان تداوم خواهد داشت. اما ممکن است این روابط تحت تأثیر متغیرهایی در صحنه بین‌الملل فراز و فرودهایی داشته باشد. یعنی اگر حساسیت‌ها در منطقه بیشتر شود و روابط هند با آمریکا (در جهت مقابله با چین) گسترش یابد روابط چین با پاکستان هم بیش از پیش توسعه خواهد یافت. اما اگر تنش‌ها و حساسیت‌ها کمتر شود چین درصدد خواهد بود روابط خود را با هند افزایش دهد و روابطش با پاکستان هم مانند گذشته ادامه خواهد داشت.



## منابع

### الف- فارسی

- ابوالحسن شیرازی، ح. ۱۳۹۳. ائتلاف سه گانه ایران، سوریه و حزب الله و تاثیر آن بر منافع آمریکا در خاورمیانه. فصلنامه سیاست جهانی، ۳(۱): ۷۹.
- اندیشمند، م. ۱۳۸۶. ما و پاکستان. تهران، نشر پیمان، چاپ اول، ص ۱۱.
- ببری گنبد، س. ۱۳۹۱. سیاست خارجی پاکستان در تنگنای انرژی. تهران، موسسه ابرار معاصر، ص ۱۹.
- ترابی، ق. ۱۳۸۹. استراتژی سیاست خارجی چین. مجله سیاست خارجی، ۲۴(۲): ۱۱۹.
- جوادی ارجمند، م و آ، بیدالله خانی. ۱۳۹۱. تحلیل ژئو استراتژیکی روابط ایران و پاکستان با تأکید بر عامل امنیتی. فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۲(۴): ۵۴.
- حافظ نیا، م. ۱۳۹۰. اصول و مفاهیم ژئوپلتیک. مشهد، انتشارات پاپلی، ص ۵۴-۵۰.
- خبرگزاری فارس. ۱۳۹۴. پاکستان هسته‌ای؛ رقابت با هند یا تهدیدی برای آسیا. کدخبر ۱۳۹۴۱۰۱۰۰۰۰۳۳۳.
- خبرگزاری مهر. ۱۳۹۴. گسترش روابط چین با پاکستان/ عوامل همگرایی و واگرایی. کدخبر ۲۵۳۹۴۹۳.
- خبرگزاری اخبار اقتصادی. ۱۳۹۴. آخرین وضعیت خط لوله صلح. کدخبر ۱۴۵۶۹۸۷۵۶.
- خبرگزاری تابناک. ۱۳۹۴. خط لوله صلح، کدخبر ۵۲۴۰۰۵.
- دهقان، ی و م، کاظمی. ۱۳۹۰. بررسی روابط ایران و هند و درسایه ظهور هند به عنوان یک قدرت منطقه‌ای. تهران، موسسه ابرار معاصر، ص ۱۲۵.
- سلطانی، م. ۱۳۹۴. تجزیه و تحلیل روابط چین پاکستان. تهران، اندیشکده راهبردی تبیین، ص ۷.

شریعتی نیا، م. ۱۳۸۹. هند و چین: همکاری و رقابت. تهران، معاونت پژوهشهای سیاست خارجی، ص ۲۲-۲۵.

شاکری، م. ۱۳۹۲. بررسی روابط راهبردی پاکستان با عربستان. تهران، مرکز مطالعات صلح.

شفیعی، ن و ش، فرجی نصیری. ۱۳۸۸. بندر گوادر کانال ورود چین به خلیج فارس. تهران، مجله پژوهش حقوق عمومی، ۲۷(۴): ۱۴۲.

ظهیری نژاد، م. ۱۳۹۰. جایگاه انرژی در روابط ایران و چین. کتاب آسیای ۷، تهران، موسسه ابرار معاصر، ص ۹۷.

علمایی فر، ا. ۱۳۹۰. دیدگاه‌های ایران و چین درباره روابط دوجانبه. کتاب آسیای ۷، تهران، موسسه ابرار معاصر، ص ۱۱.

قنبرلو، ع. ۱۳۹۲. بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۶(۲): ۱۳۶.

مطیعی، ح. ۱۳۸۷. دانشنامه اسلام معاصر. مجموعه جنگ‌های روی داده میان هند و پاکستان از ۱۹۴۷-۱۹۹۹. تهران، ص ۶.

متقی، ا و م، بیگی. ۱۳۹۳. جایگاه استراتژیک خلیج فارس در سیاست خارجی چین. پژوهشنامه ایرانی سیاست بین الملل، ۲(۲): ۷۲-۷۸.

موسی زاده، ر. ۱۳۸۹. سازمان‌های بین المللی. تهران، نشر میزان، چاپ شانزدهم، ص ۳۵۴.

واعظی، م. ۱۳۹۰. پژوهشنامه پاکستان؛ چالش‌های داخلی و سیاست خارجی. تهران، معاونت پژوهشهای سیاست خارجی، گروه مطالعات آسیا، ۳۱(۳): ۳۴.

ب- انگلیسی

Amna, J. 2013. Pak-China Defense Collaboration since 1947 till 2014. P.6.

Ali Khan, Z. 2012. Balochistan Factor in Pak-Iran Relations. Opportunities and Constraints, Journal of South Asian Studies, P.129.

BBC News. 2011. Pakistani PM hails China as his country's 'best friend'. Retrieved 17 May 2011.

- Daily Times. 2011. Leading News Resource of Pakistan. Retrieved 2013-05-23
- Dumbaugh, K.2014. Exploring the China-Pakistan Relationship. Roundtable Report, China Studies, Institute for Public Research, Alexandria: Centre for Naval Analysis,P.15.
- Dombey, D and J, Blas and C, Hoyos. 2012.Chinese Begin Petrol Supplies to Iran. Financial Times.
- Farhan, B and, K,Hill. 2013.Pakistan Turns to China for Naval Base. FinancialTimes, <http://www.ft.com/intl/cms/s/0/3914bd36-8467-11e0-afcb-00144feabdc0.html>.
- Fifield,A.2011.Pakistan Lets ChinaseeU.S.Helicopter.FinancialTimes, <http://www.ft.com/intl/cms/s/0/09700746-c681-11e0-bb50-00144feabdc0.html#axzz1ZwYY8g6p>.
- Gul, N.2012. Pak-China Strategic Partnership. Lahore: Jahangir's World Times,P.7.
- Ghafouri, M.2009. China's Policy in the Persian Gulf. Journal Essay; Middle East Policy Council,P.17.
- Harsh, V. 2012. The Pakistan Thorn in China-India-U.S. Relations. Center for Strategic and International StudiesThe Washington Quarterly. <http://dx.doi.org/10.1080/0163660X.2012.642294>.
- Huntington, S.1999. the Lonely Superpower.P.2. available at: <http://www.foreignaffairs.com>.
- Harold, S and A, Nader. 2012. Published by the RAND Corporation. China and Iran economic, Political, and Military Relations.
- Hussain Shah, A.2013. Pak-China Diplomatic and Military Relations. Berkeley Journal of Social Science,7(2):6.
- Hrubos, I.2014. China-India Nuclear Relations.National Bureau of Asian Research,P.6.
- Iwashita, A.2012.Eager Eyes Fixed on Eurasia Russia and Its Neighbors in Crisis Russia and Its Neighbors in Crisis. Edited by, Slavic Research Center,P.35.
- Jiegen, Z.2011. China-Pakistan Nuclear Relation after the Cold Warand Its International Implications,p.3. available at: <http://www.posse.gatech.edu>
- Ijaz Khan, K.2007.Pakistan's Strategic Culture and Foreign Policy Making. University of Peshawar,P.10.
- Kronstadt,K.2007.India-U.Srelations.foreignaffairs,andtrade division. Congressional Research Service,P.15.
- Masood Khan,A.2012. Ambassador of Pakistan to China; Pakistan-China friendship. a lush tree.
- Malik, M. 2012. South Asia in China's Foreign Relations. Pacifica Review: Peace,security and global change, 13(1):79.

- Munir, M and A, Muhammad and Z,Saman.2013. Iran-Pakistan Gas Pipeline. Cost-Benefit Analysis;Published in Journal of Political Studies, University of the Punjab,P.8.
- Mushahid, H.2013.Pakistan and China: Strategic Partners in the 21st Century. Pakistan-China Institut,P.11.
- Nihao,N.2011.60 years of China-Pakistan friendship. Magazine of Pakistan China Relations,8(3):3.
- Nawaz Kayani. U.2013. China-Pakistan Economic Relations. Lessons forPakistan; Pak J Commer Soc SciPakistan Journal of Commerce and Social Sciences,. 7 (3):462.
- Nasseri,L.2011.Iran, China Trade Climbed 34% in First 10 Months. Donya Reports,” Bloomberg News,P.6.
- Reuters, “CNOOC to Pay \$1.1B for Stake in Chesapeake Unit,” October 10, 2010; “Chesapeake, CNOOC Close \$1.3B Niobrara Shale Cooperation Agreement,” PennEnergy, February 17, 2011; Reuters, “Sinopec, Devon in \$2.2 Bln Shale Deal,” January 3, 2012.
- Sattar, A. 2007. Pakistan's Foreign Policy 1947-2005. A Concise History. Karachi: Oxford University Press,P.14.
- Siddharth, R.2011.China-Pakistan Nuclear Alliance. Siddharth Ramana is a Research Officer at the IPCS, New Delhi.
- Small,A.2014. Afghanistan: the view from China. European Union Institute for Security Studies: QN-AL-14-006-2A-N | ISSN 2315-1129
- Stanzel, A.2014. China moves into Afghanistan. European council on foreign relations ecf.eu,p.3.
- Setas,C.2013. Relations between Afghanistan and Pakistan and the peace process with the afghan Taliban: Revista del Instituto Español de Estudios Estratégicos,P.25.
- Xintian,H.2008. The Role of Soft Power in China’s Foreign Strategy. Guoji Wenti Yanjiu,p.132.
- Zamaraeva, N.2014. Senior Research Fellow of the Pakistan sector. Institute of Oriental Studies of the Russian Academy of Sciences exclusively for the online agazine“NewEasternOutlook”,P.6.



## بحران یمن: جدال ژئوپلیتیکی محور محافظه کاری با محور مقاومت اسلامی

سید شمس الدین صادقی<sup>۱</sup> کامران لطفی<sup>۲\*</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۱/۱۲ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۵

### چکیده

از دستاوردهای مهم امنیتی انقلاب اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه، تقویت محور مقاومت اسلامی و بخصوص تحکیم پیوند شیعیان در منطقه خاورمیانه است. قدرت گیری شیعیان در عراق، رشد حزب الله در لبنان و گسترش مبارزات شیعیان بحرین، در پیوند با ایران سبب نگرانی امنیتی پادشاهی سعودی شده است؛ چرا که بخش عمده‌ای از جمعیت مناطق شرقی عربستان که عمده‌ترین ذخایر نفتی این کشور در آنجا قرار دارد را شیعیان تشکیل داده‌اند که عربستان در برابر ایدئولوژی جمهوری اسلامی ایران نفوذ پذیر و آسیب پذیر ساخته است. فارغ از این چشم انداز منطقه‌ای این مقاله بر کشمکش ایران و عربستان در حوزه یمن متمرکز است. در این راستا پرسش این مقاله این است که برجسته‌ترین هدف عربستان سعودی از حمله نظامی به یمن چیست؟ در پاسخ این فرضیه مطرح است که عربستان سعودی با هدف موازنه سازی در مناسبات قدرت منطقه‌ای و نیز تضعیف محور مقاومت، یمن را مورد تهاجم نظامی قرار داده است.

**واژگان کلیدی:** موازنه قوا، محور مقاومت اسلامی، محور محافظه کاری، عربستان سعودی، یمن

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه

\*نویسنده مسئول klotfei@yahoo.com

## مقدمه

منطقه خاورمیانه در طول دوران جنگ سرد، همواره شاهد تحولات و دگرگونی‌هایی بوده که امنیت و سیاست در سطح بین‌المللی را به شدت متأثر کرده است. در دوره پس از جنگ سرد نیز تحولات مهمی در این منطقه رخ داده که بر ساختار قدرت و امنیت بین‌المللی تأثیری جدی داشته است. از جمله این تحولات، حمله نظامی عربستان سعودی و متحدان این کشور به یمن است. مسئله این پژوهش بررسی علل این تهاجم نظامی و نیز مشخصه‌هایی از کشور یمن است که تغییر در ساختار قدرت و هویت آن باعث تحول در ژئوپلیتیک منطقه و رویکردهای بازیگران خاورمیانه‌ای از جمله ایران و عربستان شده است. در این بین، بحران در ساختار سیاسی عربستان سعودی از یکسو و تقویت محور مقاومت با مرکزیت جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، فضای ملتهب و پرتنش را در روابط مقامات ریاض با تهران و دیگر همسایگان و از جمله یمن ایجاد نموده است بعلاوه اینکه با رخداد انقلاب اسلامی ایران و پررنگ‌تر شدن هویت شیعی نیز، زمینه برای تقابل بیشتر و اصطکاک قدرت میان ایران و عربستان، بیش از پیش فراهم شد. در عین حال پیوستگی‌های ژئوپلیتیک و رقابت در منطقه بر پایه کسب قدرت و هژمونی نیز بر رویارویی این دو کشور افزوده است. لازم به ذکر است که ایران و عربستان دو قدرت تاثیرگذار جهان اسلام در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس هستند و هرکدام برای خود نقشی برتر در تحولات منطقه‌ای قائل هستند. با توجه به این مهم، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که عربستان سعودی از حمله به یمن چه اهدافی را در منطقه تعقیب می‌نماید؟ فرضیه پژوهش: عربستان سعودی با هدف موازنه سازی در مناسبات قدرت منطقه‌ای و تضعیف محور مقاومت، یمن را مورد تهاجم نظامی قرار داده است. متغیرها: الف) مستقل: موازنه‌سازی در مناسبات قدرت منطقه‌ای و تضعیف محور مقاومت. ب) وابسته: حمله عربستان سعودی به یمن. در این تحقیق، از روش "تبیین علی"، بهره گرفته شده است؛ چراکه می‌خواهیم علت حمله عربستان سعودی به یمن را مورد

بررسی قرار دهیم. اما در رابطه با سوابق و ادبیات تحقیق نیز می‌توان به آثار ذیل اشاره نمود:

۱. اصغر جعفری ولدانی در پژوهشی با عنوان: «عربستان و رؤیای تسلط بر یمن»، این مسئله را مطرح نموده است که عربستان سعودی طرح تسلط بر استان حضرموت یمن به علت دسترسی آن به دریاها و آزاد و طرح تجزیه یمن به علت مجاورت آن با تنگه باب المندب را دنبال نموده است؛ چرا که دولت یمن یک دولت درمانده است و این در واقع آرزوی دیرینه عربستان بوده است (جعفری ولدانی: ۱۳۸۸).

۲. مجتبی عطارزاده در پژوهشی با عنوان: «یمن و چالش با عربستان؛ اعمال حاکمیت ملی، ابراز هویت مستقل»، معتقد است که ریشه بحران میان دو کشور بیش از هر چیزی ناشی از اموری نظیر تلاش دولت‌ها جهت ابراز هویت، استقلال ملی و حفظ موقعیت برتر خود در نظام بین‌الملل است (عطارزاده: ۱۳۸۰).

۳. علی طاهایی در پژوهشی با عنوان: «نقشه سعودی‌ها برای یمن»، معتقد است که عربستان سعودی بروز هرگونه نشانه‌ای از تشکیل یک جمهوری در کنار مرزهایش را خلاف منافع ملی خود می‌داند؛ چرا که این امر می‌تواند تأثیرات زیادی بر مردم عربستان جهت مطالبه کردن حقوق و آزادی‌شان داشته باشد. از این رو انتظار می‌رود که سعودی‌ها پس از پایان درگیری‌های شمال یمن به دنبال تجزیه سرزمینی یا قومی این کشور برآیند (طاهایی: ۱۳۸۸).

۴. اصغر جعفری ولدانی در پژوهشی با عنوان: «عربستان؛ نگاه به یمن»، به بررسی مسئله ریشه‌های تاریخی ادعاهای ارضی و اختلافات مرزی دو کشور پرداخته است. آنچه که به عنوان نتیجه این پژوهش مطرح شده است آن است که سعودی‌ها نمی‌توانند رهبران یمن را مجبور به پذیرش ادعاهای ارضی خود نمایند و مذاکرات سیاسی بهترین راه حل جهت حل و فصل اختلافات دو کشور است (جعفری ولدانی: ۱۳۷۲). لازم به ذکر است که هدف از انجام این پژوهش دستیابی به شناخت صحیحی از مجموعه عواملی است که سبب گردیده است عربستان سعودی

با حمله به یمن محور مقاومت اسلامی را تضعیف نماید، تا از قبل این مسئله، مشکلات داخلی خود را توجیه نماید.

## ۲. چارچوب نظری

متناسب با موضوع تحقیق، چارچوب نظری این پژوهش برگرفته از نظریه موازنه قوا می‌باشد. از منظر تبارشناسی، ریشه "نظریه موازنه قوا"، به آرای متفکرین مکتب رئالیسم کلاسیک یعنی افرادی نظیر توماس هابز، هانس مورگنتا و کنت والتز در دوران جدید باز می‌گردد. به زعم متفکرین نوواقع‌گرا، دولت‌ها همواره به دنبال رقابت بر سر دستیابی به قدرت بیشتر در یک سیستم جهانی آنارشیک هستند. از این رو در مطالعات سیستمیک، نظریه-پردازان این حوزه به دنبال تحلیل دو مقوله توزیع قدرت و شناسایی منابع آن در عرصه روابط بین‌الملل هستند (Devotta and Kocharyan, 2005:27-28). ارزنت بی.هاس برای اصطلاح توازن قدرت دست‌کم هشت معنای متمایز مطرح کرده است: ۱. هرگونه توزیع قدرت ۲. نوعی فرآیند تعادل یا متوازن سازی ۳. استیلا یا طلب استیلا ۴. ثبات و صلح در حالت اتفاق قدرت‌ها ۵. بی‌ثباتی و جنگ ۶. سیاست مبتنی بر قدرت به معنی اعم ۷. نوعی قانون جهان شمول تاریخی ۸. نوعی نظام و راهنما برای سیاست‌گزاران. توازن قدرت به عنوان یک وضعیت یا نوعی شرایط و به منزله گرایش جهان شمول یا قانون رفتار دولت‌ها به عنوان راهنمای سیاست‌مداران و به عنوان نوعی شیوه حفظ نظام که خاص برخی از انواع نظام بین‌المللی است تفسیر می‌شود (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۶). نظریه موازنه قوا عمدتاً صورت‌بندی اتحادها را میان تعدادی از بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل جهت مقاومت در برابر تهدیدات سایر دولت‌ها و ائتلاف‌ها و نیز وضعیت دولت‌هایی که نسبت به توزیع قدرت که غالباً با دو مؤلفه ناامنی و بی‌اعتمادی در فضای آنارشیک نظام بین‌الملل همراه است را تحلیل و توصیف می‌کند (Walt, 1985:6; Tziampiris, 2015:82). قابل ذکر است که تأکید عمده نظریه موازنه بر بهره‌گیری از قدرت نظامی و قابلیت‌های ناشی از آن است (Ross, 2006:185).



نظریه موازنه قوا بر این ایده تأکید دارد که منابع قدرت نظامی و حتی اقتصادی به طور نسبی می‌تواند در تعیین جایگاه بازیگر در میان قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. هدف اصلی این نظریه آن است که تضمینی را ایجاد کند که توزیع قدرت در نظام بین‌الملل به سلطه یک دولت واحد نیانجامد (Naseer and Amin, 2011:3). دیگر هدف نظریه موازنه قوا، ارائه مدلی از ائتلاف میان دولت‌ها جهت تجمیع توانمندی‌های آن است که از قبل این مسئله، تهدیدات، توسعه طلبی قدرت و نیز معضلات امنیتی برای سایر بازیگران کاهش یابد (Hawang, 2003:96). سومین هدف نظریه مذکور آن است که بکارگیری این نظریه به استقلال دولت‌ها و ایجاد مساوات میان آن‌ها منجر شود (Kingsbury, 2002:416). دستیابی به این اهداف می‌تواند به وسیله دو ابزار محقق شود: نخست، تلاش‌های داخلی از جمله افزایش توانایی اقتصادی، توان نظامی و اتخاذ راهبردهای هوشمندانه؛ دوم، تلاش‌های معطوف به خارج، مانند گسترش و تقویت اتحادهای خودی و یا تضعیف اتحادهای مخالف (Kang, 2007:10). بهره‌گیری از این ابزارها در جدال قدرت میان دولت‌ها جهت نیل به موازنه از شش طریق می‌تواند اعمال شوند که عبارتند از: ۱. بهره‌گیری از تسلیحات نظامی ۲. تصرف اراضی به عنوان جبران قدرت ۳. ایجاد مناطق حائل ۴. مداخله در امور داخلی دیگر کشورها ۵. ایجاد تفرقه میان متحدین و غلبه بر آنان ۶. موازنه خودکار و نیروی موازنه دهنده (سیف زاده، ۱۳۸۵: ۵۷-۵۸).

موازنه قوا در سیستم بین‌الملل دارای مفروض‌های مشخصی است از جمله: ۱. جهان بر اساس بازی حاصل جمع جبری صفر بنیان نهاده شده است ۲. میزان منابع در سیستم بین‌الملل ثابت، قابل تقسیم و قابل انتقال است ۳. ائتلاف‌های مختلفی برای توزیع منابع صورت می‌گیرد. ۴. در صورتی که تمام منابع یک کشور در نتیجه بازتوزیع پیشنهادی از بین برود آن کشور نابود می‌شود. ۵. اطلاعات کامل در مورد قواعد بازی و اولویت‌ها و ترجیحات تمامی کشورها وجود دارد. درعین حال موازنه قوای منطقه‌ای، محل تلاقی دو نوع نظم سیستمی است: از یک سو سیستم کنترل نظم

جهانی و از سوی دیگر کنترل نظم منطقه‌ای که امکان تلاقی آن‌ها همواره وجود دارد (قاسمی، ۱۳۹۰: ۴۹۳-۴۹۲). به همین جهت از سال ۱۹۹۰ به بعد دولت‌ها همواره درصدد هستند تا خودشان ابتکار عمل در ایجاد و حفظ موازنه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را از طریق شکل بخشیدن به نظامی هژمونیک که به وسیله جهانی شدن سامان یافته است را به دست گیرند (Yilmaz, 2010, 192).

با توجه به مطالب یادشده، دلایل ترجیح چارچوب نظری موازنه قوا برای این پژوهش آن است که خاورمیانه پس از جنگ سرد، یک سیستم آنارشیک منطقه‌ای است که غالباً بر اساس قواعد واقع‌گرایانه سیاست قدرت قابل تحلیل است. سرشت نهفته این سیستم منطقه‌ای موجب شده تا دگرگونی در رفتار بازیگران بر امنیت و منافع سایر اعضای منطقه خاورمیانه اثرگذار باشد. عربستان سعودی و ایران از زمان خروج انگلستان از خلیج فارس در دهه ۱۹۷۰، دو بازیگر اصلی منطقه‌ای در خلیج فارس و خاورمیانه بوده‌اند. این دو بازیگر در کنار عراق سه قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شوند که نوع رویکرد و تعامل‌های میان آنها در منطقه و همچنین روابط آنها با قدرت‌های فرامنطقه‌ای در شکل‌دهی به ترتیبات و شرایط سیاسی و امنیتی منطقه از عوامل عمده تلقی می‌شود. عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران همواره به عنوان دو رقیب در منطقه خلیج فارس مطرح هستند. حمله آمریکا به عراق و تغییر رژیم در این کشور و شکل‌گیری روابط نزدیک بین ایران و عراق، ارتقای جایگاه شیعیان و نقش‌آفرینی آنان، این برداشت را در اذهان رهبران سعودی ایجاد کرده است که قدرت و نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت افزایش یافته و توازن قدرت سنتی منطقه‌ای در حال دگرگونی است. سعودی‌ها نقش‌آفرینی ایران را در تقویت محور مقاومت به عنوان مداخله جمهوری اسلامی ایران در حوزه خاورمیانه عربی تلقی نموده و آن را در جهت کاهش نفوذ و نقش منطقه‌ای خود ارزیابی می‌کنند. با توجه به تحولات و موج جدید بیداری اسلامی، مقامات سعودی تلاش می‌کنند تا جهت‌رهایی از بحران‌های درهم تنیده در ساختارسیاسی این کشور، سیاست‌های خود را در سطح منطقه‌ای در راستای

موازنه‌سازی در برابر جمهوری اسلامی ایران و گسترش نفوذ به صورت متقابل ساماندهی نماید. بر این اساس دولت سعودی به خصوص در حوزه تحولات یمن تلاش می‌نماید تا نفوذ خود را از طریق همکاری با دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای گسترش داده و در مقابل محور مقاومت موازنه سازی نماید؛ امری که در این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

### ۳. بحران‌های درهم‌تنیده ساختار سیاسی عربستان سعودی

عربستان سعودی دارای رژیم سلطنتی است که قدرت کامل را در اختیار شاه قرار می‌دهد. حکومت این کشور در واقع یک نوع حکومت پادشاهی و قبیله‌ای است. به عبارت بهتر شخص پادشاه از وفاداری قبایل گوناگونی برخوردار است و رؤسای قبایل نیز همواره از دستوره‌های وی اطاعت می‌کنند. حکومت در این کشور وراثتی است که براساس سنت به پسر ارشد ملک عبدالعزیز از خاندان آل سعود تعلق دارد و فقط فرزندان ذکور ابن سعود می‌توانند به سلطنت برسند. حکومت در این کشور، نه همانند دیگر حکومت‌های پادشاهی منطقه، بلکه براساس انتقال قدرت از برادر به برادر استوار است. پادشاه نماینده اراده خداوند در قلمرو سیاسی است و هر قدرتی از او ناشی می‌شود. بر اساس طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی، حکومت عربستان از نوع محافظه کار است؛ یعنی در آن پادشاه هم سلطنت و هم حکومت می‌کند. در این نظام مشروعیت حکومت به حقوق الهی پادشاه بر می‌گردد. حکومت سعودی از نظر پیچیدگی ساختار سیاسی بسیار محدود و در ردیف نظام‌های اقتداگر است. در عربستان سعودی شاه هسته مرکزی قدرت را تشکیل می‌دهد و علاوه بر قدرت پادشاهی، نخست‌وزیری و ریاست قوه مجریه را هم تعهد می‌کند. به موجب اصل چهل و چهار قانون اساسی این کشور، مرجع تمامی قوای سه گانه شاه است و تمامی عزل و نصب‌ها به دستور او انجام می‌شود (قادری کنگاوری و کریمی پور، ۱۳۹۱: ۱۶۵-۱۶۴).

با فوت ملک عبدالله، نظام سیاسی این کشور دستخوش تغییراتی گردید به نحوی که صورت بندی حکومت جدید، نظام سیاسی عربستان را با بحران‌هایی همچون: ۱.

بحران جانشینی ۲. بحران ایدئولوژیکی ۳. بحران سیستمی ۴. بحران هنجاری و هویتی ۵. بحران رادیکالیسم و ۶. بحران محرومیت‌های اجتماعی رو به رو ساخته است؛ امری که در ذیل بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

### ۱-۳. بحران جانشینی

سلمان بن عبدالعزیز پس از قرار گرفتن در منصب پادشاهی با صدور احکام حکومتی جدید، دست به تغییرات گسترده‌ای در ترکیب قوای حاکم این کشور زد تا آنجا که بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی از آن با عنوان " کودتا علیه مهره چینی‌های عبدالله بن عبدالعزیز " پادشاه سابق عربستان سعودی یاد می‌نمایند. با این تصمیم شاه جدید، وصایای ملک عبدالله به صورت کامل کنار گذاشته شد و به این ترتیب تمامی وابستگان شاه قبلی نیز از قدرت خلع شدند (خبرگزاری فارس: ۲۲ تیرماه ۱۳۹۴). این تغییرات اساسی جدید که در پیکره رژیم آل سعود بوجود آمد در حقیقت نشانه‌ای از اختلاف و دو دستگی در خاندان سعودی است. در واقع تمام این تغییرات فرآیند شتابزده‌ای است که وزیر دفاع جوان عربستان "محمد بن سلمان" مرتکب شده است. در ماه‌های اخیر هم به علت بیماری سعود الفیصل، وی نتوانست انسجامی در ساختار سیاسی و توسعه نفوذ سیاسی این کشور ایجاد نماید؛ به همین دلیل پادشاه ضمن انتقاد شدید از بی‌تحریکی وی، "عادل الجبیر" که سفیر عربستان در واشنگتن بود را به عنوان وزیر امور خارجه جدید منصوب نمود تا شاید بتواند تحریکی در این عرصه ایجاد نماید. الجبیر یکی از مهره‌های افراطی هیئت حاکمه آل سعود است و این نخستین بار است که فردی خارج از خاندان آل سعود در صدر وزارت خارجه منصوب می‌شود (خبرگزاری تسنیم: ۹ اردیبهشت ۱۳۹۴). تغییرات ایجاد شده در نظام سیاسی جدید عربستان به همراه تحولات ناشی از بیداری اسلامی در کشورهای عربی منطقه سبب گردیده که موجی از دگرگونی در درون این کشور شکل گیرد، امری که عربستان را با چالش‌های دیگری روبه رو ساخته است.

### ۳-۲. بحران ایدئولوژیکی

انسداد سیاسی حاکم بر جامعه عربستان سعودی و نیز عدم حضور مردم این کشور در عرصه مسائل سیاسی- اجتماعی به همراه تحولات سال ۲۰۱۱ در منطقه خاورمیانه باعث گردید تا جرأت و جسارت شهروندان عربستانی جهت اعتراض به سیاست و حکومت در این کشور افزایش یابد. خواسته مردم در این تظاهرات و قیامها، آزادی زندانیان سیاسی اهل سنت و شیعه، اعطای آزادی‌های سیاسی و مدنی، احترام به حقوق بشر، احترام به عزت و کرامت انسانی و نیز پیگرد قضایی عاملان کشتارها در این کشور بوده است. مشروعیت متکی بر اعتبار دینی رژیم آل سعود سبب گردیده که حفظ رضایت و توافق کانون‌های مذهبی در این کشور به واسطه اقدامات و سیاست‌های دوگانه حکومت با مشکل جدی مواجه شود. به عبارت بهتر، اسلام و مشروعیت دینی توجیهی برای اقتدارگرایی این حکومت و در راستای منافع و مطامع گردانندگان و وابستگان به نظام سیاسی این کشور است. نتیجه چنین وضعیتی مورد سؤال قرار گرفتن مبانی مشروعیت نظام سیاسی عربستان است (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۴۷-۱۴۱).

رهبران عربستان سعودی با توسل به آیین مذهبی، یک توجیه ایدئولوژیکی جهت بقای حکومت‌شان فراهم کرده‌اند. این توجیه ایدئولوژیکی به عنوان منبع اصلی مشروعیت و ادعایشان نسبت به قدرت به کار می‌رود و علت اصلی تداوم حاکمیت‌شان نیز همین اندیشه مذهبی است (عطایی و منصور، ۱۳۹۱: ۱۳۶). با گذشت زمان، ایدئولوژی وهابیسم به طور فزاینده‌ای با چالش ناکارآمدی در عربستان سعودی مواجه شده است. همچنین انقلاب اسلامی ایران با طرح اسلام سیاسی به عنوان یک چارچوب مدرن برای نظام حکومتی در مقام مقابله با ایده وهابیت و الگوی آل سعود قرار دارد. این مسئله سبب گردیده تا موجی از اعتراضات مردمی برای ایجاد تغییر در این نظام به مبارزه با رژیم سعودی برخاسته (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۸) و مشروعیت ایدئولوژیکی اندیشه‌های وهابیت به چالش کشیده شود؛ چراکه دولت سعودی مشروعیت خود را تاکنون از طریق ابزارهای مختلفی

نظیر قبیله‌گرایی، ایدئولوژی اسلام، گسترش دیوان سالاری دولتی و تلاش برای برقراری یک نظام رفاهی از طریق کمک‌های گوناگون توجیه کرده بود. علاوه بر این، وجود یک حکومت مذهبی مبتنی بر اندیشه وهابیت و همچنین سستی بودن پایه‌های اقتدار در دنیای متحول و جهانی شده، مشروعیت نظام سیاسی عربستان را با چالشی اساسی مواجه ساخته است (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۸)؛ چرا که اگر توده مردم به مشروعیت سیاسی رژیم ایمان نداشته باشند و رژیم در گرداب جنگ داخلی گرفتار افتد، توانایی نظامی آن به تحلیل خواهد رفت و دشمنان خارجی با سوء استفاده از جنگ داخلی، از دشمنان داخلی رژیم برای بی‌ثبات‌سازی آن بهره گرفته و یا به طور مستقیم در آن کشور دست به مداخله می‌زنند (نصری، ۱۳۸۹: ۴۵).

### ۳-۳. بحران سیستمی

ملک عبدالله، پادشاه کهنسال عربستان، تلاش زیادی نمود تا با اجرای سیاست رفاهی در بدنه اجتماع و جلب رضایت برخی از برادران خود، مانع از تشدید بحران‌های ساختاری در این کشور شود؛ اما این سیاست نتوانست از وقوع بحران سیستمی در عربستان جلوگیری کند. نارضایتی و اعتراض به فساد اقتصادی و تبعیض قومیتی خاندان حاکم در عربستان که در بخش‌های شرقی این کشور آغاز شده و هر روز در حال افزایش است. از سوی دیگر، بحران عقلانیت در حوزه اداری و سیاسی عربستان نیز در قالب بحران توزیع قدرت در میان خاندان آل سعود خود را نشان داده است. این بحران، بیش از آنکه نشأت گرفته از تمایلات و خواست‌های درونی مردم عربستان باشد، برگرفته از جنگ قدرت در درون خاندان حاکم این کشور است. از سوی دیگر انتقال قدرت از برادر به برادر در این سیستم حکومتی به وضوح ناکارآمدی خود را نشان داده است. فرزندان عبدالعزیز، بنیانگذار عربستان سعودی برای کسب قدرت با یکدیگر و به ویژه با ملک عبدالله پادشاه، چالش آشکار پیدا کرده‌اند. اعتراض‌ها در درون خاندان آل سعود به ملک عبدالله افزایش یافته و این اعتراض‌ها در راستای تغییرات اساسی در ساختار سیاسی عربستان است. از این رو بسیار محتمل خواهد بود که در آینده، عربستان همچنان شاهد تغییر ولیعهد و شاه

باشد. این مسأله می‌تواند همزمان با گسترش اعتراض‌های مردمی، بسترساز بی‌ثباتی‌های سیاسی بیشتر در عربستان گردد. از آنجایی که بیش از نیمی از جمعیت جوان عربستان کمتر از ۱۸ سال سن دارند و با تحولات روز جهان در حوزه‌های مختلف آشنا هستند، تغییر پی‌درپی در صدر قدرت می‌تواند فرصت برای تشدید اعتراض‌ها به ویژه در حوزه‌های حقوق بشری را فراهم سازد (دیپلماسی ایرانی: ۹ تیر ۱۳۹۱).

### ۳-۴. بحران هویتی

بحران‌های هویتی، مشروعیت و انگیزش یکی از خطرناکترین بحران‌ها است؛ چراکه بحران‌هایی در حوزه‌های هنجاری محسوب می‌شوند. یکی از مهمترین مشکلاتی که در جریان بیداری اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا آشکار شد، بحران مشروعیت برای پادشاهان و دیکتاتورهای عربی بود. این بحران در عربستان با مرگ نایف بن عبدالعزیز آشکارا خود را نشان داد. امروزه آل سعود برای بازسازی مشروعیت نظام سیاسی خود با چالش‌های اساسی مواجه هستند. ترکیب بحران مشروعیت و بحران انگیزش در عربستان به گونه‌ای است که زمینه‌های بازگشت مشروعیت را با مشکل مواجه و آل سعود را با بحران هنجاری روبرو ساخته است. در گذشته ارزش‌های مبتنی بر سنت و تأمین رفاه برای ایجاد انگیزه وفاداری و اطاعت از حکومت کارساز بودند، اما در جامعه مدرن امروزی، رشد آموزش و جهانشمولی قواعد حقوق بشر موجب شده تا این عوامل کارآیی چندانی برای ایجاد انگیزه وفاداری و اطاعت نداشته باشند. این موضوع در جامعه عربستان به ویژه در زمینه‌های هنجاری و حقوق بشری بخصوص حقوق زنان دیده می‌شود. فتاوی روحانیون افراطی و هابی عربستانی کارکرد خود را از دست داده و ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر آل سعود در نزد جوانان به ویژه زنان عربستان رنگ باخته است. فعالان سیاسی و حقوقی عربستان سعودی نیز به وضعیت وخیم حقوق بشر در این کشور و بی‌توجهی آل سعود در این عرصه معترض هستند. حکومت آل سعود توانایی برای ایجاد وفاداری و اطاعت مردم را از دست داده است و تنها تلاش می‌کند تا با مؤلفه‌های مالی این وفاداری را

بحران نماید. اقدامی که نه تنها اثربخش نبوده، بلکه فساد اقتصادی خاندان آل سعود را آشکارتر کرده است (دیپلماسی ایرانی: ۹ تیر ۱۳۹۱).

### ۳-۵. بحران رادیکالیسم

یکی دیگر از چالش‌های اساسی که می‌توان آن را به وضوح در ساختار سیاسی عربستان سعودی مشاهده نمود، مسئله تحرک جدید جریان‌های اسلامی رادیکال و بنیادگرا است. هرچند تشدید فعالیت‌های بنیادگرایی در این کشور از سال ۱۹۶۴ آغاز شد و سازمان‌هایی نیز جهت توسعه این فعالیت‌ها تأسیس گردیدند، اما این سازمان‌ها جهت نیل به اهداف‌شان تلاش نمودند تا شاخه‌های محلی از این سازمان را برای گسترش اقدامات سیاسی- مذهبی تأسیس نمایند (Hegghamer and Lacroix, 2007:105). در همین ارتباط، عربستان سعودی یکی از مهم‌ترین دولت‌های هویتی منطقه خاورمیانه است که ایدئولوژی بنیادگرایی و وهابیت نقش بسزایی در فرآیند تشکیل و تداوم حیات سیاسی آن دارد و در حال حاضر نیز مهم‌ترین منبع مشروعیت مذهبی رژیم آن کشور است. مذهب، مهم‌ترین عامل اثرگذار داخلی در تشکیل و تداوم حیات سیاسی دولت سعودی بوده و هویتی ممتاز و متمایز به این کشور بخشیده است که می‌توان به مؤلفه‌هایی نظیر اماکن مذهبی همچون مکه، مدینه، وهابیت و سلفی‌گری اشاره نمود. عربستان بر اساس مؤلفه‌های مذکور دارای یک هویت برساخته ایدئولوژیکی است که در مشروعیت بخشی به حکومت حاکم این کشور نقشی اساسی ایفا می‌نماید. امروزه رشد بنیادگرایی در این کشور باعث شده که دولت سعودی با چالش تشدید ظهور و بروز جریان‌ات افراطی مواجه شود تا آنجا که کنترل این جریان‌ها برای حکومت سعودی به چالشی اساسی تبدیل شده است (کوهکن و نزاکتی، ۲۱۸-۱۳۹۳:۲۱۹).

### ۳-۶. بحران محرومیت اقلیت‌های مذهبی

مسئله مهم دیگری که می‌توان از آن به عنوان یک عامل چالش‌ساز برای حکومت عربستان سعودی یاد نمود، محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی شیعیان در این کشور است. شیعیان عربستان از شرایط بسیار نامناسب و بحرانی در فعالیت‌های اقتصادی



رنج می‌برند. آن‌ها در مقایسه با سنی‌ها از شانس بسیار کمتری در کسب منزلت‌های اجتماعی و موقعیت‌های اقتصادی برخوردار هستند و از منابع درآمدی ارزشمندی که در استان احساء وجود دارد، بی‌بهره مانده‌اند. این تبعیض تا بدانجاست که می‌توان شهرهای شیعی مهم احساء مانند "حفوف و قطیف" را در مقایسه با شهرهای همجوار مانند "دمام، جیل و خبار" که آن‌ها هم از اکتشاف نفتی بی‌بهره نبوده‌اند، بسیار عقب مانده‌تر مشاهده نمود. شیعیان معتقدند که تقسیم ناعادلانه بودجه کشور به شکل تبعیض آمیزی آن‌ها را در مضیقه قرار داده و از حقوق ابتدایی خود مانند بهره‌گیری از بیمارستان‌ها، مدارس، دانشگاه و دیگر خدمات رفاه اجتماعی محروم ساخته است (گلدبرگ و رفیعی، ۱۳۸۹: ۴۵۸).

مجموعه دلایل یادشده یعنی چالش‌های پیش آمده نظیر چالش مشروعیت و جانیشینی در حکومت جدید، ناکارآمدی ایدئولوژی وهابیسیم در توجیه مبانی مشروعیت رژیم آل سعود و نیز محرومیت اکثریت شیعیان این کشور از حداقل حقوق قانونی خود به همراه سایر بحران‌ها و تغییرات گسترده در ساختار سیاسی پس از مرگ ملک عبدالله، سبب گردیده است تا این کشور جهت خروج از بحران‌هایی که حکومت این کشور را با بن بست سیاسی مواجه ساخته است، اقدام‌هایی را جهت انحراف افکار عمومی در دستور کار قرار دهد. یکی از مهمترین آن، تلاش برای برهم‌زدن معادلات قدرت در منطقه، یعنی تهاجم نظامی به یمن است؛ امری که در ذیل بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

۴. جایگاه تحولات سیاسی یمن در معادلات راهبردی عربستان سعودی یمن در شمال و غرب با عربستان هم‌مرز است و درنگاه استراتژیک عربستان از جایگاه ژئوپلیتیکی برجسته‌ای برخوردار و برای ثبات سیاسی عربستان سعودی و شبه‌جزیره عرب از اهمیت امنیتی راهبردی برخوردار است (نقشه ۱) (Cordesman, 2015: 5).

جایگاه ژئوپلیتیکی یمن و نوع روابط و تعامل آن با عربستان در دهه‌های گذشته، این کشور را از نظر اثرگذاری بر امنیت ملی عربستان در سطح کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس قرار داده است. به همین دلیل در تمامی بحران‌ها و تحولات

یمن در دهه‌های گذشته، عربستان بازیگری فعال و اثرگذار بوده است (احمدیان، ۱۳۹۰:۱). از سوی دیگر اندکی پس از خیزش اعتراضات در بهار عربی در تونس و مصر در اوایل سال ۲۰۱۱، اعتراضات در یمن نیز توسط تعداد زیادی از مردم نسبت به مسائل سیاسی و اقتصادی شکل گرفت (Saif, 2015:5). پس از فراگیر شدن بحران، نگرانی‌های گسترده‌ای در بین مقامات سعودی ایجاد شد. سعودی‌ها که به تازگی بزرگ‌ترین متحد خاورمیانه‌ای خود را از دست داده بودند، با خطر دیگری در جنوب و نیز خطر تسری این دگرگونی‌ها به خاک خود و نیز بحران قیام‌های مردمی در عمان، اردن و به خصوص بحرین نیز مواجه شدند. این امر تحرک ریاض در قبال بحران یمن را به تأخیر انداخت، اما پس از غلبه بر اعتراضات داخلی و بحران بحرین، عربستان باز هم در چارچوب شورای همکاری خلیج فارس، ابتکاری برای حل و فصل بحران گسترده یمن مطرح ساخت. به نظر می‌رسید با توجه به امکان‌ناپذیر بودن بقای صالح در قدرت، سعودی‌ها درصدد پیشبرد سناریویی در یمن بودند که بر مبنای آن متحدانشان در یمن به قدرت رسیده و دگرگونی‌ها را از این طریق تا حدودی کنترل کنند.

سعودی‌ها نگران این مسئله هستند که اسلام‌گرایان رادیکال در یمن از کشورهای همسایه به عنوان جایگاهی امن جهت تأمین سلاح‌های نظامی در جنگ با عربستان استفاده کند (Stensli, 2013:2). عربستان طرفدار حامی سیاست "حفظ و بقا" نسبت به یمن بوده و حمایت‌هایی را از این دولت در مانده در یمن است تا از قبل آن منافع خود را تأمین نمایند. در مقابل، حوثی‌ها جماعتی زیدی مذهب هستند در سال ۱۹۹۰ و پس از وحدت دو یمن شمالی و جنوبی با تأسیس حزب الحق فعالیت سیاسی رسمی خود را آغاز کردند. این جنبش در برنامه عمل خود خواستار احیای تفکر زیدی و حفاظت از تفکرات مذهبی خود در مقابل اندیشه‌های سلفی، وهابیت و جلوگیری از هر گونه مداخله خارجی در امور داخلی یمن است. بی‌جهت نیست که عمر بن عبدالعزیز زمانی که در بستر مرگ بود تأکید می‌نمود که "یمن را همواره ضعیف

نگه دارید؛ چراکه وجود یک یمن قوی همیشه امنیت عربستان را تهدید می‌کند" (Salisbury, 2015:3). در راستای تأمین اهداف مذکور، ارتش عربستان سعودی در سال ۲۰۰۹، وارد خاک یمن در استان صعده شد و چند استان این کشور را درگیر جنگ نمود. عربستان جهت توجیه این اقدام خود، ادعا کرد که ارتش آن کشور برای دفاع از خود وارد خاک یمن شده است؛ امری که واکنش حوثی‌ها را در پی داشت و به درگیری نظامی آنان در مرز با عربستان منجر گردید. پس از گذشت چند دهه از اختلافات متعدد میان عربستان و یمن، این نخستین بار بود که ارتش سعودی‌ها خاک این کشور را اشغال نموده و جهت تأمین منافع و مطامع خود، این کشور را عرصه تاخت و تاز نظامی قرار دادند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۶۰-۵۹).

همچنین عربستان سعودی در مارس ۲۰۱۵ به طور رسمی مداخله در امور داخلی یمن و تهاجم نظامی به این کشور را رسماً آغاز نمود و جنگنده‌های سعودی بارها و به طور مکرر خاک یمن را مورد بمباران هوایی قرار دادند (Popp, 2015:1) در واقع سعودی‌ها با بهانه جلوگیری از نقش‌یابی جنبش حوثی‌ها در یمن توانستند اجماعی را درون کشورهای عربی منطقه جهت حملات هوایی به این کشور ایجاد کنند (Noll and Roll, 2015:1). در این مرحله از جنگ با هزینه نمودن بیش از ۲۰ میلیارد دلار اقدام به کشتار مردم بی‌گناه نموده است؛

تا جایی که تأسیسات زیربنایی، بیمارستان‌ها، فرودگاه‌ها، مدارس، تأسیسات آبرسانی، کارخانه‌ها و خانه‌های مردم بی دفاع و مظلوم یمن را بمباران نموده و کشتار مردم یمن را حتی در ماه‌های حرام تعطیل نکرده است. سعودی‌ها از حمله به یمن سه هدف عمده را دنبال می‌کنند: اول) بازگشت منصوره‌ادی به قدرت. دوم) عقب نشینی نیروهای انصارالله به منطقه صعده و تسلیم پایتخت و دیگر شهرها به نیروهای هادی. سوم) خلع سلاح حوثی‌ها و تسلیم سلاح سبک و سنگین به نیروهای ارتش. بنابراین جنگ جدید عربستان سعودی علیه یمن - به ویژه ضد انصارالله - این بار با تشکیل ائتلاف محور محافظه‌کار منطقه که دربرگیرنده شورای همکاری خلیج فارس (به استثنای عمان) و همکاری مصر، اردن، مغرب، پاکستان و ترکیه است با چراغ

سبز آمریکا آغاز گردید. ریاض در این جنگ از همه امکانات نظامی خود استفاده کرده است تا آنجا که برخی از ناظران بین‌المللی از شدت عملیات و به کارگیری سلاح‌های ممنوعه بین‌المللی در این جنگ شگفت‌زده شده‌اند (رویوران، ۱۳۹۴: ۶۸-۵۹، ۶۷). آنچه که اقدامات نظامی علیه یمن را برای مقامات ریاض توجیه پذیر نموده عبارتند از:

اول) تغییرات سیاسی و اجتماعی که در ساختار سنتی و قبیله‌ای یمن در دهه‌های گذشته ایجاد شده است؛ از این رو عربستان سعودی با ایجاد شبکه‌ای از ارتباطات با قبایل یمن، تلاش نموده که از طریق این ساختار اجتماعی، نفوذ خود را در یمن نهادینه سازد. اما با بروز تحولات اجتماعی در یمن و تغییر وفاداری مردم این کشور از وفاداری تبعی- قبیله‌ای به وفاداری عقلانی و وحدت طلب، ائتلاف عربستان با قبایل یمن به هم خورده است (Al.Dawsavi, 2012: 10).

دوم) وجود تجمعات نیروهای جدایی خواه و وابسته به عربستان و نیز القاعده در استان عدن و ایجاد منطقه‌ای خارج از کنترل دولت مرکزی. این گروه‌ها با حمله به عدن این منطقه را تصرف کرده و "منصور هادی" را از یمن بیرون راندند. پس از این حوادث بود که مقامات ریاض احساس نمودند که وحدت ارتش و نیروهای مردمی در یمن و اصرار آن‌ها بر نفی هرگونه تقسیم کشور و وابستگی به خارج، عملاً پایانی بر نفوذ سیاسی عربستان در یمن است. به همین علت، حمله نظامی به یمن را آغاز نمودند. به عبارت بهتر عربستان سعودی با سقوط هادی احساس کرد همه راه‌های باز تولید نفوذ سیاسی‌اش در یمن از طریق غیرنظامی بسته شده‌اند و به همین علت ریاض یک بار دیگر به سمت راه حل نظامی به طور گسترده گرایش پیدا نمود.

سوم) ممانعت عربستان از قدرت‌یابی شیعیان در یمن. یکی از مهمترین گروه‌های مذهبی شیعی در یمن، "حوثی‌ها" هستند که به جنبش "انصارالله" نیز معروف می‌باشند. این گروه در سال ۲۰۰۰ یک جنبش اعتراضی محلی بودند که نسبت به تبعیضات سیاسی و اجتماعی در رابطه با شیعیان زیدیه در یمن که حدود ۴۰ درصد

جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند معترض بودند. این جنبش در بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۴، در طی ۶ جنگ با حکومت مرکزی (عبدالله صالح) به یک جنبش رادیکال و سیاسی تبدیل شدند (Popp, 2015: 2). جنبش حوثی‌ها، گروهی رادیکال، ستیزه‌جو و عدالت‌خواه هستند که برای استیفای حقوق خود دست به مبارزه زده تا آنجاکه برای مقابله با مداخله عربستان در سرحدات این کشور فعالیت‌ها رادیکالی را نیز انجام داده‌اند (Day, 2010: 1). امری که در پی خود تقسیم یمن بین جنبش حوثی‌ها که شمال این کشور را در اختیار دارند و ضد حوثی‌ها یعنی ائتلاف غربی‌ها و شورای همکاری‌های خلیج فارس را به دنبال داشته است. (Louise, 2015: 1)

#### ۵. موازنه‌سازی محور محافظه‌کاری در برابر محور مقاومت

پیروزی انقلاب اسلامی ایران و روی کار آمدن نظام مردم‌سالاری دینی در ایران، آثار بسیاری بر رفتار سیاسی مسلمانان کشورهای منطقه خاورمیانه برجای گذاشته است. در پی این انقلاب، ایدئولوژی سیاسی و انقلابی شیعه در مقابل ایدئولوژی وهابی به رهبری عربستان سعودی قرار گرفت به نحوی که هر دو ایدئولوژی، مشروعیت یکدیگر را زیر سؤال می‌برند. در سال‌های اخیر نیز با وقوع بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه، انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک الگو در این تحولات مطرح شده و در این راستا می‌توان چهار نقش را برای جمهوری اسلامی ایران تعریف نمود: ۱. الگوسازی ۲. امیدبخشی ۳. حمایت ۴. رفع موانع (رضوانی فر، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۷).

عربستان سعودی نیز به عنوان متحد سنتی و راهبردی آمریکا در منطقه از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یک بازیگر موازنه‌گر با هدف جلوگیری از امواج انقلاب اسلامی و نفوذ منطقه‌ای ایران، نقش مؤثری را ایفا نموده و برای خود یک قلمرو ژئوپلیتیک تعریف کرده و منافع خود را با آمریکا همسو نموده است تا بتواند در مقابل صدور انقلاب اسلامی و نیز نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران، موازنه برقرار نموده و آنها را به چالش بکشاند. در جریان تحولات و دگرگونی‌های بیداری اسلامی و با سقوط حکومت‌های تونس، مصر و لیبی، محور محافظه‌کاری عرب تضعیف گردید و هژمونی محور مقاومت بر تحولات منطقه چیره گردید. بنابراین

روشن است که عربستان سعودی جهت توسعه نفوذ خود مایل است که جنبش‌های اسلامی هم‌سو با ایران در منطقه از جمله یمن تا سرحد ممکن تضعیف شوند. به همین دلیل این کشور به لحاظ مالی و فکری حامی گروه‌های سلفی و رادیکال در منطقه خاورمیانه است؛ چراکه به طور سنتی یک بازیگر محافظه‌کار در منطقه است و در رابطه با تحولات بیداری اسلامی در جهان عرب به دنبال حذف تهدیدات و حفظ امنیت خود است (Barzegar, 2012: 3).

محور محافظه کاری به رهبری عربستان سعودی نگران حفظ ثبات سیاسی و امنیت منطقه‌ای است. مهم‌ترین محورهای این رویکرد عبارت‌اند از: حمایت از فعالان سیاسی منطقه که دارای اهداف استراتژیکی مشابه با عربستان و متحدان غربی این کشور هستند؛ حراست از آسیب پذیری امنیت شبه جزیره عربستان به طور خاص و خلیج فارس به طور عام در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی بدون نیاز به حمایت نظامی ایالات متحده. مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان، سوریه، بحرین و یمن و همچنین سایر کشورهای حوزه خلیج فارس و نیز اطمینان از کاهش اختلافات در جهان عرب (Kamrava, 2012: 6). در این راستا این کشور جهت حفظ موازنه و ارتقای جایگاه منطقه‌ای خود چه به لحاظ ایدئولوژیکی و چه ژئوپلیتیکی همواره تلاش می‌نماید تا از طریق فشار بر گروه‌های شیعی در کشورهای همجوار خود نظیر سوریه، عراق، بحرین و یمن موقعیت خود را تثبیت نماید. در عین حال سرایت موج اعتراضی پس از شکل‌گیری بیداری اسلامی به شیعیان ساکن در عربستان، این نگرانی را در اذهان مقامات سعودی ایجاد نموده که ممکن است شیعیان این کشور نیز به عنوان معترضان دولت، تهییج شده و جهت نیل به حقوق و آزادی‌های سیاسی- اجتماعی از دست رفته خود، ساختار سیاسی بحران زده این کشور را به چالش کشانند.

از دغدغه‌های مهم منطقه‌ای مقامات ریاض، فرجام تحولات سیاسی سوریه است. در این بحران، عربستان از گروه‌های سلفی افراطی که معارض حکومت سوریه بوده و خاک این کشور را جولانگاه اعمال خشونت‌آمیز و تروریستی خود نموده‌اند، حمایت

و پشتیبانی می‌نماید. با آغاز بیداری اسلامی، شیپور تغییر رژیم در سوریه توسط ملک عبدالله پادشاه عربستان به صدا درآمد و با جدیت تمام اقدام‌هایی علیه حکومت سوریه به عمل آمده است. سعودی‌ها خواهان سرنگونی بشار اسد هستند و برای توجیه این اقدامشان دلایل ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی زیادی هم ارائه می‌دهند (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۲۲-۱۱۸).

عربستان با حمایت از معارضین سوری و ایفای نقش فعال در کنترل و هدایت بحران سوریه سعی دارد نفوذ خود را در این کشور گسترش دهد و با اعمال نفوذ در میان جمعیت سنی و به خصوص سلفی‌ها به آنان کمک کند تا قدرت را در این کشور به دست گیرند. عربستان به شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ایران در سوریه است و تلاش می‌کند تا نقش و نفوذ ایران را کاهش دهد. عربستان سعی دارد درگیری در سوریه را به نزاع بین شیعه و سنی تبدیل سازد و از این طریق هژمونی منطقه‌ای خود را تثبیت نماید. رهبران سعودی وانمود می‌نمایند که حمایت از مخالفان بشاراسد وظیفه عربستان است و تصور می‌کنند با معرفی حکومت سوریه به عنوان نماد شیعیان، دولت این کشور را در مقابل سنی‌های سوریه که ۷۰٪ از جمعیت کشور را شکل می‌دهند قرار دهد و بتواند جنگ مذهبی بوجود آورده و خود را از تسری موج اعتراضات به داخل کشور مصون نگه دارد (Altamini, 2012, 8).

مواضع مخالف عربستان سعودی نسبت به سرنگونی و تغییر حکومت بشار اسد تا آنجا مشهود است که دولت سوریه مدعی است که اسنادی وجود دارد که بیانگر آن است که سعودی‌ها در پشت صحنه تحولات اخیر در سوریه اقدامات مخرب بسیاری را انجام داده‌اند. آن چه که اکنون باعث شده تا عربستان سعودی نسبت به بحران سوریه و نقش آفرینی در آن بیش از پیش اهتمام ورزد آن است که سوریه و جمهوری اسلامی ایران یک ائتلاف راهبردی را در جهت حفظ محور مقاومت دنبال می‌کنند. بنابراین تحولات سوریه فرصت مناسبی را برای مقامات ریاض بوجود آورده تا بتوانند پروژه تغییر رژیم در سوریه را بطور جدی دنبال کنند و در همراهی با جبهه غرب، فشارهای بین‌المللی بر سوریه را تا سر حد امکان افزایش دهند

(محمدی، ۱۳۹۲: ۱۸). تلاش و نفوذ عربستان سعودی در اتحادیه عرب نیز موجب گردیده تا طرح اخراج سوریه از این اتحادیه مطرح شود. هدف از اخراج سوریه از اتحادیه عرب، تضعیف موقعیت سوریه و محور مقاومت در منطقه خاورمیانه و در سطح بین‌المللی تقویت مواضع آمریکا و رژیم صهیونیستی جهت پیشبرد اهداف و مطامع مغرضانه آنهاست. در این راستا عربستان سعودی با ارسال مخفیانه تجهیزات نظامی به گروه‌های تروریستی همواره سعی می‌کند تا پروژه حذف کامل حکومت بشاراسد با ایجاد فشار از سوی اتحادیه عرب انجام شود (رضایی، ۱۳۹۱: ۳۳).

ازسویی قدرت‌یابی شیعیان در عراق نیز مزید بر علت شده و سیاست‌گزاران عربستان را وادار به تجدیدنظر درسیاست منطقه‌ای خود نموده است. از دیدگاه مقامات ریاض، این تحولات به تغییراتی در محیط امنیتی پیرامونی عربستان منجر شده و توازن قدرت منطقه‌ای را به زیان این کشور و به سود محور مقاومت رقم زده است. از نگاه سعودی‌ها، قدرت‌یابی گروه‌های شیعی در عراق و کاهش نقش گروه‌های سنی در ساختار سیاسی نوین و رویکرد جدید دولت عراق جهت دولت-ملت سازی دموکراتیک و تکثرگرایانه، این تلقی را در سران عربستان ایجاد کرد که عراق درحال تضعیف پیوند و جدایی با جهان عرب است (اسدی، ۱۳۸۸: ۱۳۲). همچنین تسلط شیعیان بر ساختار سیاسی عراق و همسویی این دولت با ایران این ذهنیت را برای رهبران سعودی ایجاد کرده است که این مسئله زمینه‌های برهم خوردن توازن منطقه‌ای به زیان عربستان سعودی را پدید خواهد آورد (فلاح، ۱۳۹۱: ۲۰۸). از سوی دیگر بیش از چهار میلیون نفر از سکنه شیعه عراق در همجواری با استان‌های شرقی عربستان سعودی که مملو از شیعه است به سر می‌برند. به همین جهت نگرانی اساسی سعودی‌ها در خصوص تحولات عراق با منافع ایدئولوژیک، ژئوپلیتیک و امنیت ملی آنها در ارتباط است. مهم‌تر آنکه بر اساس دکترین مذهبی وهابیت، شیعیان دشمنان اسلام به شمار می‌روند و به همین منظور راهبرد منطقه‌ای عربستان سعودی، تلاش برای بازگرداندن عراق به جبهه عربی-سنی است (هادیان، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۶).



مسئله دیگری که مقامات ریاض را به شدت نگران ساخته اکثریت جمعیت شیعه بحرین است. سعودی‌ها همواره شبه جزیره بحرین را جزیی از خاک خود می‌دانند. شروع قیام‌ها و اعتراض‌های مردمی در خاورمیانه عربی و سرایت آن به مردم بحرین، زنگ خطر را برای حاکمان سنت‌گرای منطقه به صدا درآورده و بیش از همه عربستان را نگران ساخته است. به خصوص آن که ترکیب مبارزان بحرینی از شیعیان است و این درحالی است که در استان‌های نفت‌خیز عربستان سعودی، اکثریت جمعیت ناراضی را شیعیان تشکیل می‌دهند (حجت شمامی، ۱۳۹۰: ۳۷-۳۶)؛ این مسأله بیش از پیش زمینه‌های نگرانی سعودی‌ها از تسری جنبش‌های اعتراضی شیعیان بحرین به شیعیان محروم عربستان را فراهم ساخته است. مجموعه تحولات مذکور باعث شده که مقامات سعودی بر این باور قرار گیرند که ایران از ائتلاف شیعی در یمن و جنبش حوثی‌ها حمایت می‌کند. (Burke, 2015: 1)

عربستان سعودی در یمن همواره از سیاست حمایت از گروه‌ها و فرق سنی مذهب که به آسانی نمی‌توانند در مقابل عناصر شیعی نظیر زیدیه مقاومت کنند حمایت می‌کند (Burke, 2012: 10). راهبرد عربستان سعودی در یمن حمایت از بنیادگرایان است؛ امری که به نوبه خود ظهور و پیدایش جنبش حوثی‌ها را در پی داشته است (Popp, 2015: 2). همین امر سبب شده تا یک جریان ایدئولوژیک به نام "زیدیه" که تنها منحصر به یمن نیست در ضدیت با ایدئولوژی وهابیسیم در جنوب عربستان شکل گیرد. سلفی‌های رادیکال سعودی نیز با حضور در یمن در پی نابودی جنبش شیعیان موسوم به زیدیه هستند. از آنجاکه عربستان نمی‌خواهد حضور شیعیان را در مرزهای خود برتابد، چراکه اقلیتی از شیعیان هفت امامی نیز در منطقه نجران عربستان هم مرز با یمن زندگی می‌کنند، بنابراین لابی قدرتمند وهابی‌ها در ساختار حکومتی عربستان دست به کار شده تا دولت صنعا را متقاعد به حمله علیه شیعیان کند. در این راستا عربستان علاوه بر آنکه حاضر به پرداخت هزینه‌های این جنگ فرسایشی شده، در عملیات نظامی نیز مشارکت داشته و تجهیزات متعلق به ارتش سعودی را در اختیار مخالفان حوثی قرار می‌دهد. (Salisbury, 2015: 3-4)

## ۶. همگرایی محور ریاض - واشنگتن - تلاویو

ذخایر عظیم نفتی، تولید فراوان و تلاش برای ثبات قیمت آن و نقش عربستان به عنوان تولید کننده شناور و ثبات دهنده در بازار جهانی نفت، این کشور را به متحدی راهبردی برای ایالات متحده تبدیل کرده است؛ چراکه حفظ امنیت ساختار سیاسی موجود عربستان یکی از اولویت‌های حفظ منافع حیاتی واشنگتن است. البته جایگاه عربستان در جهان عرب و جهان اسلام نیز در رویکرد راهبردی آمریکا نسبت به عربستان بسیار با اهمیت تلقی می‌شود. در همین زمینه "مضاوی الرشید" اندیشمند عربستانی می‌نویسد: "هسته محاسبات استراتژیک واشنگتن و لندن در مورد عربستان سعودی با واقع‌گرایی و عمل‌گرایی بر این نکته تأکید دارد که جایگزینی مناسب برای رژیم سعودی وجود ندارد. منطق سیاست غربی، پشتیبانی پیوسته از نخبگان سعودی و تضمین ثبات آن کشور است" (احمدیان و زارع، ۱۳۹۰: ۹۲). غرب بی‌توجه به شیوه حکمرانی آل سعود، برای حفظ موقعیت ژئواکونومیکی عربستان، ثبات بازار و امنیت انرژی، راهبرد حمایت از ریاض را در دستورکار خود قرار داده است. از این رو می‌توان چنین استنباط نمود که در پیشبرد اکثر مقاصد منطقه‌ای عربستان از جمله حمله این کشور به یمن، آمریکا حامی و پشتیبان اصلی سیاست‌های تهاجمی سعودی‌ها است.

عربستان، سردمدار جبهه محافظه کار در منطقه خاورمیانه و جمهوری اسلامی ایران نیز پرچمدار مبارزه با نظام سلطه یعنی آمریکا است. این تعارض سیاسی سبب شده تا نگرانی عربستان از برهم خوردن توازن قوا به نفع ایران و مقاومت اسلامی، یکی از دلایل اصلی حمله به یمن تلقی شود. آل سعود با آگاهی از تقابل جمهوری اسلامی ایران با اسرائیل، در جنگ علیه یمن از تل آویو کمک گرفته است. همکاری میان اسرائیل و عربستان حتی به موضوع هسته‌ای ایران نیز تسری یافته است، به نحوی که روزنامه صهیونیستی "جروزالم پست" در این خصوص نوشته است: "کانال ۲ تلویزیون اسرائیل در گزارشی مدعی شد مقامات عربستان در گفت و گو با هم‌تایان

اروپایی اعلام کرده‌اند که آماده‌اند در تهاجم نظامی اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران مشارکت کنند". این روزنامه در ادامه نوشت: "سعودی‌ها در دیدارهای خصوصی با اروپایی‌ها عنوان کرده‌اند که آماده‌اند از طریق اجازه پرواز جنگنده‌های اسرائیلی بر فراز عربستان با اسرائیل در حمله نظامی به ایران همکاری کنند" (پایگاه تحلیلی اخبار: تیر ۱۳۹۴).

یکی دیگر از دلایل افزایش همسویی میان اسرائیل و عربستان در جنگ علیه یمن، این است که ریاض و تل‌آویو، هر دو بر مدار غرب قرار دارند و شرکای اصلی غرب در خاورمیانه محسوب می‌شوند. عربستان به دلیل همسویی با غرب، مجری جنگ‌های نیابتی غرب در خاورمیانه شده است. روابط اسرائیل با کشورهای غربی به خصوص آمریکا نیز از جمله عمیق‌ترین روابط محسوب می‌شود و اختلاف‌های کوتاه مدت نمی‌تواند سبب برهم خوردن این روابط شود. "یاکووه‌اداس"، معاون سابق مدیرکل وزارت خارجه اسرائیل در گزارشی به گرم شدن روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی منطقه خلیج فارس پرداخته و نوشته است: "کشورهای عربی منطقه به سبب درکشان از روابط نزدیک اسرائیل با آمریکا به نقش اسرائیل ایمان دارند و معتقدند که برای مقابله با ایران می‌توانند روی کمک اسرائیل حساب کنند" (پایگاه تحلیلی اخبار: تیر ۱۳۹۴).

اسرائیل نیز با هدف تضعیف محور مقاومت، با هماهنگی با ایالات متحده در جنگ عربستان علیه یمن به آل سعود کمک می‌کند. همکاری اسرائیل با آل سعود در قالب مشارکت جنگنده‌ها و خلبانان اسرائیلی و سرویس‌های اطلاعاتی - امنیتی انجام می‌شود. پایگاه خبری "ویترین تودی" ویژه مسائل نظامی آمریکا در خصوص شرکت جنگنده‌های اسرائیلی در جنگ علیه یمن نوشت: "جنگنده‌های اف ۱۶ سرنگون شده در یمن در ژوئن گذشته متعلق به اسرائیل بود". در حقیقت اسرائیل از همسویی با عربستان در جنگ علیه یمن، دو هدف عمده را دنبال می‌کند: اول، مشروعیت یافتن رژیم اسرائیل در جهان عرب و دوم، تلاش اسرائیل برای تطهیر خود از القاب نظیر رژیم کودک‌کش و جنایتکار؛ چراکه یکی از مهمترین تهدیدات علیه اسرائیل این

است که توسط کشورهای اسلامی به طور رسمی به عنوان یک رژیم مشروع، شناخته نشده است. هرچند میان برخی از کشورهای اسلامی و اسرائیل روابط غیررسمی وجود دارد. امروزه اسرائیل از طریق همکاری با عربستان علیه موضوع هسته‌ای ایران و همکاری رسمی و عملی در جنگ علیه یمن، درصدد کسب مشروعیت است) پایگاه تحلیلی اخبار: تیر ۱۳۹۴). بنابراین می‌توان دریافت نمود که حمله عربستان سعودی به یمن با همراهی و مشاوره قدرت‌هایی نظیر آمریکا و رژیم غاصب اسرائیل که همواره در منطقه خاورمیانه سیاست مداخله گرایانه را دنبال کرده‌اند صورت می‌گیرد. همراهی آمریکا و رژیم صهیونیستی با عربستان را می‌توان نوعی موازنه‌سازی محافظه کارانه در مقابل محور مقاومت تفسیر نمود.

### نتیجه گیری

با گسترش موج بیداری اسلامی و تشدید دامنه اعتراضات در کشورهای دارای نظام دیکتاتوری عربی منطقه خاورمیانه، عربستان نیز از جمله کشورهایی است که با داشتن یک نظام سیاسی بسته و متصلب از حیث تسری این خیزش مردمی به کشورش مصون نماند. به ویژه آنکه نظام سیاسی بسته این کشور پس از مرگ ملک عبدالله دستخوش تغییرات عدیده‌ای گردیده و عزل و نصب‌های شتابزده در ساختار سیاسی این کشور، بحران مشروعیت را معنا می‌بخشد. از سوی دیگر وجود اقلیت شیعیان محروم از حقوق قانونی خود به عنوان یک چالش اساسی در بدنه سامان سیاسی-اجتماعی این کشور کاملاً مشهود بوده و نیز عربستان سعودی از گسترش بیداری اسلامی و بخصوص تثبیت موقعیت شیعیان در منطقه خاورمیانه عربی بسیار احساس خطر می‌کند؛ چراکه تثبیت دولت شیعی عراق به رغم فشارهای گسترده داخلی و بین‌المللی، پایداری و مقاومت ایران در برابر قدرت‌های فرامنطقه‌ای و اسرائیل و پذیرش ارزش‌ها و هنجارهای برآمده از انقلاب اسلامی ایران به خصوص در جهان تشیع، موجب تشدید حساسیت عربستان سعودی به عنوان یک رژیم محافظه کار نسبت به مسائل منطقه و نیز حفظ موجودیت و بقای خود شده است.

مجموعه این مسائل به همراه ارتقای جایگاه منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران پس از دستیابی به یک توافق جامع هسته‌ای با مجموعه کشورهای موسوم به گروه ۵+۱ و همچنین لغو تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران و خروج ایران از انزوای بین‌المللی با استفاده از تحرکات دیپلماتیک و حضور قوی و فعال در مجامع حقوقی و سیاسی جهانی، این تلقی را در فضای ذهنی رهبران سعودی به وجود آورده که برای تغییر نگاه کشورهای جهان به چالش‌های ایجاد شده در داخل این کشور، تهاجم نظامی به یمن، مهم‌ترین گزینه موجود است تا از قبل این مسئله، بحران‌های ایجاد شده در درون را به سوی خارج، فرافکنی کرده و جایگاه هویتی و ژئوپلیتیکی خود را در منطقه بازسازی نموده و ارتقا بخشد. چراکه تداوم بحران مشروعیت نظام سیاسی عربستان سعودی باعث گردیده تا جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام مبتنی بر مردم سالاری دینی و الگو در میان شیعیان منطقه از اعتبار بیشتری در سطح منطقه برخوردار گردیده و تکیه گاه استواری در محور مقاومت برای شیعیان منطقه از جمله حزب الله لبنان، عراق، بحرین و یمن باشد. به خصوص توفیق جمهوری اسلامی ایران در حل و فصل مناقشه هسته‌ای و دستیابی به یک توافق جامع با مجموعه کشورهای موسوم به گروه ۵+۱ و نیز تلاش وافر جمهوری اسلامی ایران در جهت رفع و لغو تحریم‌ها از طریق به کارگیری دیپلماسی اعتدال و فعال در عرصه بین‌المللی، رهبران سعودی را به ایجاد موازنه در مقابل نقش‌یابی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه وادار نموده است. هرچند حمله عربستان سعودی به یمن که نمود بارز این موازنه‌سازی می‌باشد، ریشه در اختلافات تاریخی داشته و در دهه‌های گذشته در پاره‌ای از اوقات، دو کشور بر سر مسائل مرزی، یکسری مناقشات ژئوپلیتیکی به صورت موقت را تجربه نموده‌اند، اما تهاجم نظامی عربستان به یمن رسماً در مارس ۲۰۱۵ آغاز گردید. در مجموع بایستی اذعان نمود از آنجا که مقامات سعودی نمی‌خواهند موازنه قوا در منطقه به سود دیگر رقبا همچون ایران تغییر یابد، سعی بر آن دارند تا از قبل حمله به یمن چند هدف مهم را محقق سازند: نخست، انکار، امحاء و نابودی کامل جنبش سیاسی حوثی در یمن. دوم، روی

کارآوردن یک دولت دست نشانده مطیع که حافظ منافع راهبردی عربستان در خلیج عدن و تنگه باب‌المنذب باشد. سوم، ایجاد ارباب و وحشت در میان دیگر گروه‌ها و فرق شیعی منطقه از جمله بحرین و عراق و حزب الله لبنان. چهارم، ایجاد ائتلاف منطقه‌ای با هدف هویت بخشی مجدد به شورای همکاری خلیج فارس. امری که در نهایت این کشور را برای خروج از بحران ساختار سیاسی به همسویی استراتژیک با آمریکا و اسرائیل کشانیده است.

## منابع

## الف. فارسی

- احمدیان، ح و محمد زارع. ۱۳۹۰. «استراتژی عربستان سعودی در برابر خیزش‌های جهان عرب». فصلنامه رهنما سیاست‌گذاری، ۲. (۲): ۷۵-۸۹.
- اسدی، ع. ۱۳۸۸. «سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه سیاست دفاعی. (۶۸): ۱۵۳-۱۲۱.
- احمدیان، ح. ۱۳۹۰. «عربستان سعودی و قیام ملت‌های عرب؛ رویکردها و چالش‌ها». فصلنامه روابط خارجی، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی.
- جعفری ولدانی، ا. ۱۳۸۸. «عربستان و رویای تسلط بر یمن». فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، (۱۷): ۳۷-۶۷.
- جعفری ولدانی، ا. ۱۳۷۲. «عربستان: نگاه به یمن». فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، (۶۹) و (۷۰): ۵۶-۴۸.
- حجت شمامی، ر. ۱۳۹۰. «هراس آمریکا و عربستان از قیام شیعیان بحرین». ماهنامه پیام انقلاب، (۴۶): ۳۷-۳۶.
- دوئرتی، ج و رابرت فالتزگراف. ۱۳۸۴. نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. مترجمین: وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: نشر قومس. ۸۷۸ ص.
- رضایی، ح. ۱۳۹۱. «سناریوسازی اتحادیه عرب علیه سوریه»، ماهنامه پیام انقلاب، (۵۷): ۳۳.

- رضوانی فر، ا. ۱۳۹۲. «چالش‌های سیاسی - اجتماعی عربستان در پرتو بیداری اسلامی». فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، ۱. (۹): ۱۶۸-۱۲۵.
- رویوران، ح. ۱۳۹۴. «تجاوز نظامی عربستان سعودی به یمن؛ ریشه‌ها و پیامدها». ماهنامه فرهنگ اسلامی. (۲۹): ۶۸-۵۰.
- سیف زاده، ح. ۱۳۸۵. اصول روابط بین‌الملل الف و ب. تهران: نشر میزان، ۳۹۲ ص.
- طاهایی، ع. ۱۳۸۸. «نقشه سعودی‌ها برای یمن». ماهنامه پیام انقلاب. (۲۹): ۱۰-۸.
- عطایی، ف و محمد منصوری مقدم. ۱۳۹۱. «تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی: راهبردی واقع‌گرایانه بر بستری هویتی». فصلنامه روابط خارجی. ۵. (۱): ۹۹-۷۷.
- عطارزاده، م. ۱۳۸۰. «یمن و چالش با عربستان اعمال حاکمیت ملی، ابزار هویت مستقل». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. (۲۵): ۳۱۶-۳۰۲.
- فلاح، ر. ۱۳۹۱. «برآورد محیط سیاسی شیعیان عراق». فصلنامه پانزده خرداد. ۳. (۳۴): صص ۲۱۷-۱۹۳.
- قادری‌کنگاور، ر و مهرداد کریمی‌پور. ۱۳۹۱. «تأثیر چالش‌های جانشینی بر ثبات نظام سیاسی». فصلنامه علوم سیاسی. ۱۵. (۶۰): ۱۸۶-۱۶۳.
- قاسمی، ف. ۱۳۹۰. نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای. تهران: نشر میزان، ۲۱۵ ص.
- کوهکن، ع و فرخنده نزاکتی. ۱۳۹۳. «دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی عربستان». فصلنامه سیاست جهانی. ۳. (۳): ۲۳۴-۲۰۵.
- گلدبرگ، ی و محمدحسین رفیعی. ۱۳۸۹. «شیعیان اقلیت مهجور عربستان سعودی». فصلنامه پیام بهارستان. ۲. (۲): ۶۶۴-۴۵۱.
- مقی، ا. ۱۳۹۴. «واکوی زمینه‌های ناسازواری در روابط ایران و عربستان بر پایه نظریه سازه‌انگاری». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست. ۲. (۱۲): ۱۶۱-۱۴۱.
- مارتین، ل. ۱۳۸۹. چهره جدید امنیت خاورمیانه. ترجمه: قدیر نصری. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق. پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۴۳۶ ص.
- محمدی، م. ۱۳۹۲. «تلاش عربستان برای تغییر رژیم سوریه». ماهنامه پیام انقلاب، (۷۶): ۱۹-۱۸.
- نیاکویی، ا و حسین بهمنش. ۱۳۹۱. «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها». فصلنامه روابط خارجی. ۴. (۴): ۱۳۶-۹۷.
- هادیان، ح. ۱۳۸۵. «کاوشی در روابط ایران و عربستان سعودی». فصلنامه راهبرد، (۳۹): ۷۹-۹۶.

- Al-Tamini, N. 2012. "China-Saudi Arabia Relations". Durham Research Online. June. PP. 1-24. Available at: <<http://dro.dur.ac.uk>>.
- Al-Dawsari, N. 2013. "Tribal Governance and Stability in Yemen". Middle East Institute. pp. 1-26.
- Barzegar, K. 2012. "The Arab Spring and the Balance of Power in the Middle East". Belfer Center for Science and International Affairs, Harvard Kennedy School. October 30.
- Burke, E. 2012. "One Blood and one Destiny? Yemen's Relation with the Gulf Cooperation Council". Foreign Policy Research Fellow The Center for European Reform. No. 23. pp. 1-38.
- Burke, E. 2015. "Saudi Arabia Big Mistake in Yemen". Open Democracy, Free Thinking for The World. Vol. 30. No. 3. pp. 1-2.
- Cordesman, A. 2015. "America, Saudi Arabia, and the Strategic Importance of Yemen". The Center for Strategic and International Studies. Mar 26. 2015.
- Day, S. 2010. "The Political Challenge of Yemen's Southern Movement". Middle East Program. No. 108. pp. 1-21.
- Energy Information Administration (EIA), 2014. "Country Analysis Brief: Saudi Arabia". Available at: <<http://www.eia.doe.gov>>.
- Energy Information Administration (EIA). 2010. "Saudi Arabia Profile". Available at: <http://www.eia.doe.gov>
- Hwang, J. 2003. "Retining The East Asian Balance of Power". Publisher: World Affairs. Vol. 166. No. 2. pp. 95-109.
- Hegghammer, T & Stephan Lacroix. 2007. "Rejectionist Islam in Saudi Arabia: The Story of Juhayman Al-Utaybi Revisited". International Journal Middle East Studies. No. 39. pp. 103-122.
- Kamrava, M. 2012. "Mediation and Saudi Foreign Policy". October. Available at: <<http://explore.georgetown.edu>>.
- Kang, D. 2007. "The Balance of Power and State Interests in International Relations: South Korea between China and the US". East Asia Institute. No. 5. pp. 1-43.
- Kocharyan, A & Devotta. 2005. "Balancing between great powers in the 21st century". Hartwick College. pp. 1-90.
- Kingsbury, B. 2002. "Legal Positivism as Normative Politics: International Society, Balance of Power and Lassa Oppenheim's Positive International Law". E.J.I.L. Vol. 13. No. 2. pp. 401-436.



- Louis, A. 2015. "Yemen at War". Crisis Group Middle East Briefing. No. 45. pp.1-11.
- Nasser, R & Musarat Amin. 2011. "Balance of Power: A theoretical explanation and its Relevance in contemporary Era". Berkely Journal of Social Sciences. Vol.1.No.10.pp.1-16.
- Noll, J & Stephan Roll. 2015. "From Yemen War to Joint Army". German Institute for International and Security Affairs. pp.1-4.
- Ouda, O. 2013. "Water Demand Versus Supply in Saudi Arabia: Current and Future Challenges". International Journal of Water Resources Development. Vol. 30. No. 2, pp.335-344.
- Popp, R. 2015. "War in Yemen: Revolution and squid Intervention". Center for Security Studies.No.175.pp.1-4.
- Ross, R. 2006. "Balance of Power Politics and the Rise of China: Accommodation and Balancing in East Asia". Security Studies.Vol.15.No.3.pp.185-239.
- Salisbury, p. 2015. "Yemen and the Saudi-Iranian Cold War". The Royal Institute of International Affairs. pp.1-14.
- Saif, A. 2015. "Yemen in Crisis: What Role for the EU?". European Parliament, Policy Department. Pp.1-14.
- Stenslie, S. 2013. "Not too Strong, Not too Weak: Saudi Arabia's Policy Towards Yemen". Publisher: NOREF center. pp.1-3.
- Tziampiris, A. 2015. "Balance of Power and Soft Balancing". Springer International Publishing Switzerland. pp.21-31.
- Walt, S. 1985. "Alliance Formation and the Balance of World Power". International security. Vol.9.No.4.pp.3-43.
- Yilmaz, S. 2010. "State, Power and Hegemony". International Journal of Business and Social Science. Vol. 1.No.3.pp.95-109.



## واشکافی تبارشناسانه مفهوم آنارشی از دیدگاه سه سنت واقع

### گرایی، انقلابی گری و خرد گرایی

شهرزاد ابراهیمی<sup>۱</sup> رضا اصغری ورزنه<sup>۲\*</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۱۶ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۵

#### چکیده

یکی از کلیدیترین مفاهیم در رشته روابط بین الملل، که فهم آن کمک زیادی به فهم این رشته می‌کند، مفهوم آنارشی است. مفهوم آنارشی در نظریه‌های روابط بین الملل معنای یکسانی ندارد و بر اساس مفروضات و ویژگیهای متفاوت هر نظریه برداشت متفاوتی از آن استنباط می‌شود. در اندیشه سیاسی روابط بین‌الملل سه سنت متفاوت وجود دارد که برجسته‌ترین شالودهای نظریه پردازی در این رشته هستند که عبارتند از سنت واقع گرایی، سنت انقلابی گری و سنت خردگرایی. بر این اساس نگارندگان در این نوشتار تلاش دارند تا به این سؤال اصلی پاسخ دهند که سنتهای سه گانه روابط بین الملل چه برداشتی از مفهوم آنارشی دارند؟ در پاسخ به این سؤال سه فرضیه زیر مورد آزمون قرار می‌گیرد: (۱) برای سنت واقع گرایی آنارشی اصلی نظم دهنده می‌باشد که نظم را در بی نظمی ایجاد می‌کند، یا به عبارتی نوعی نظم ارگانیک و یا نظم شکننده بر نظام بین الملل حاکم است؛ (۲) سنت کانتی ضمن اینکه آنارشی در نظام بین الملل را می‌پذیرد آن را توأم با همکاری می‌داند؛ (۳) سنت گروسیوسی آن را نه تعارض آمیز و نه همکاری جویانه می‌داند، به نوعی دیدگاهی بینابین دو سنت قبل دارد و معتقد است آنارشی به وسیله باورها و نگرشهای ما در بستری اجتماعی بر ساخته می‌شود و در قالب سود و زیان تفسیر می‌شود. نوشتار حاضر پژوهشی از نوع تحلیلی - تبیینی است که با فیش برداری کتابخانه‌ای جمع آوری گردیده است.

**واژگان کلیدی:** آنارشی، سنت واقع گرایی، سنت انقلابی گری، سنت خردگرایی، نظریه.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان  
۲- کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه اصفهان  
\*نویسنده مسئول r.asghariv68@gmail.com

## مقدمه

با ذکر این نکته که رشته روابط بین‌الملل به عنوان رشته‌ای که با نظریه‌ها سروکار دارد، و با پذیرش این نکته که برای بررسی این نظریه‌ها تمرکز بر پارادایم‌ها، تصویرها و مفاهیم این رشته علمی لازم می‌باشد، یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت پدیده‌های سیاسی توجه به نظریه‌های روابط بین‌الملل و مقایسه آن‌ها در این حوزه است. رشته روابط بین‌الملل یکی از مهم‌ترین رشته‌های دانشگاهی است که با بسیاری از مفاهیم و پدیده‌های سیاسی مانند امنیت، بقا، رفاه و غیره سر و کار دارد. مفاهیم این حوزه مطالعاتی بسیار متنوع و متکثرند اما باید توجه داشت که بعضی از این مفاهیم از اهمیت بالایی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برخوردار است، مفاهیمی مانند امنیت، آزارشی، جنگ و مفاهیم چندی دیگر در این رشته تعیین‌کننده می‌باشند. به رغم آنکه آزارشی مفهومی پراهمیت است، نه تنها نظریه‌ها درباره آن اختلاف نظر شدید دارند بلکه در درون هر نظریه‌ای اختلافات بین دانشمندان آن نیز زیاد است. البته لازم به ذکر است که نظریه می‌تواند یک شمای کلی از یک مفهوم با مقایسه آن‌ها در نظریه‌های مختلف به دست دهد و درک آن را برای پژوهشگران آسان‌تر کند. وجه مشترک این نظریه‌ها، راجع به مفهوم آزارشی این است که همه نظریات می‌پذیرند که صحنه بین‌الملل انارشیک است، ولی وجه متفاوتشان این است که مفهوم‌پردازی آنها از آزارشی با یکدیگر متفاوت است؛ این تفاوت مفهوم‌پردازی منتج از تفاوت‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آنهاست.

مبنای ورود به بحث آزارشی، در چارچوب سنت‌های مختلف روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی مارتین وایت از نظریه‌های روابط بین‌الملل است. مارتین وایت<sup>۱</sup> بر آن است که می‌توان ریشه نظریه‌های روابط بین‌الملل را در سه سنت متفاوت نظری مشاهده نمود: واقع‌گرایی یا سنت ماکیاوولی و هابزی، انقلابی‌گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسوسی و واتلی که راهی میانه در بین دو سنت نخست می‌باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۳). بر اساس سنت هابزی، صحنه بین‌الملل متشکل

1 Martin Wight

از دولت‌های ملی، فاقد قواعد و نهادهای مشترک است، همچنین دیپلماسی و جنگ وسایل اصلی پیشبرد آرمان‌های ملی است. سنت کانتی، طرح صلح ابدی و جاویدان را به عنوان هنجاری اخلاقی که باید مورد تبعیت انسان‌های عاقل قرار گیرد، پیشنهاد می‌کند؛ و معتقد است که سیستم دولت‌های ملی را می‌توان یک نظام سیاسی مترقی دارای قانون اساسی تجدید سازمان کرد و جامعه بشری پدید آورد. در واقع این سنت نه توصیف وضع کنونی بلکه توصیفی آرمانی از وضع کنونی است. سرانجام سنت گروسیوسی و واتلی، سیاست بین‌الملل را براساس جامعه‌ای از دولت‌ها تعریف می‌کند، که دیدگاهی بینابین سنت هابزی و کانتی است که سیاست بین‌الملل را نه بیان ستیز کامل میان دولت‌ها و نه همسانی کامل منافع می‌داند (قاسمی، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۹).

همه مکاتب روابط بین‌الملل به طور مستقیم یا غیر مستقیم، آنارشی را با فقدان اقتدار مرکزی بالای سر دولت‌ها که قادر به قانون‌گذاری بین‌المللی باشد، مترادف گرفته‌اند (قوام و فاطمی نژاد، ۱۳۸۸: ۱۳). آنارشی حداقل دو معنا دارد: نخست به معنای فقدان نظم است، و در معنای دیگر معمولاً در اشاره به فقدان نهادهای مرکزی و اقتدار قانونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر همین اساس، آنارشی در نظام بین‌الملل در مقایسه با جامعه سلسله‌مراتبی داخلی، فاقد مؤلفه‌های نظم‌دهنده در نظام داخلی می‌باشد (کلارک، ۱۳۸۲: ۱۲۳-۱۲۴). در ادبیات انسان‌شناسی، آنارشی به معنای فقدان اقتدار توانمند بیرونی و قدرت حاکم بر یک واحد سیاسی است. اکثر پژوهشگران روابط بین‌الملل معتقدند، آنارشی می‌تواند تحت تأثیر تنگناهای محیطی و شرایط و اوضاع و احوال حاکم بروز کند (اسنایدر، ۱۳۸۲: ۹۸).

هر سه سنت در روابط بین‌الملل به تسامح وجود آنارشی (نبود اقتدار مرکزی) و ضرورت برچیده شدن آن در سطح نظام بین‌الملل اذعان دارند، اما در مورد قرائت از آنارشی بین سه سنت تمایز وجود دارد. به هر حال اینکه نظریه‌های روابط بین‌الملل چه برداشتی از مفهوم آنارشی در نظام بین‌الملل دارند، و برای رفع آن چه راهکاری ارائه داده‌اند، سؤالی است که ذهن بسیاری از پژوهشگران روابط بین‌الملل به خود

مشغول داشته است و فهم روابط بین‌الملل را با پیچیدگی‌هایی مواجه ساخته است؛ به همین منظور، در مقاله حاضر تلاش می‌شود تا با بررسی تبارشناسانه مفهوم آنارشی، چارچوبی برای فهم جامع از این مفهوم ارائه گردد. بر این اساس ابتدا در گفتار اول به واشکافی آنارشی در سه سنت واقع‌گرایی، انقلابی و خردگرایی مبادرت می‌شود؛ سپس در گفتار دوم، تبارشناسی مفهوم آنارشی در نظریه‌های مربوط به هر یک از این سنت‌ها انجام می‌شود.

### ۱. گفتار اول: واشکافی روایت آنارشیسم در سه سنت نظری واقع‌گرا، انقلابی و خردگرا

از نظر مارتین وایت عقاید و نظریات اندیشمندان برجسته روابط بین‌الملل در سه گروه اصلی قرار می‌گیرد: سنت واقع‌گرایی یا ماکیاولی، سنت انقلابی‌گری یا کانتی و سنت خردگرایی یا گروسوسی. این سه سنت روابط بین‌الملل مربوط به سه شرایط سیاسی بین‌المللی است: آنارشی بین‌المللی، دیپلماسی و تجارت مفهوم جامعه دولت‌ها یا خانواده سازمان ملل؛ این سه سنت را می‌توان با اشاره به این سه شرط از هم تشخیص داد: سنت واقع‌گرایی با تأکید بر نظام بین‌الملل، سنت خردگرایی با تأکید بر جامعه بین‌المللی و سنت انقلابی با تأکید بر جامعه جهانی (Wight, 1991: 7-9). در این بخش از نوشتار، تلاش می‌شود تا با توجه به شاخص‌های هر یک از سنت‌ها، روایت آنارشی در هر یک از سنت‌ها مورد موشکافی و ارزیابی قرار گیرد.

#### ۱-۱. واشکافی روایت آنارشی در سنت واقع‌گرایی

توماس هابز اولین فیلسوف سیاسی مدرن بود، که روابط بین‌الملل را آنارشیک توصیف کرد. هابز با استفاده از ایده قیاس نظام بین‌المللی با نظام داخلی نشان می‌دهد، که چرا افراد زندگی در نظام داخلی تحت یک قدرت مطلق را بر جهان بدون نظم ترجیح می‌دهند. به گفته وی، دولت طبیعی یکی از بدبختی‌هایی است که افراد دائماً برای زنده ماندن مبارزه می‌کنند؛ و هر چه قدر هم دولت قوی و قدرتمند باشد، به طور کامل هیچ تضمینی در برابر حملات دیگران نخواهد داشت. در سیستم

بین‌المللی چنین قدرتی که بتواند نظم را در کل سیستم برقرار کند، وجود ندارد (Griffits, M and O'Callahan, 2002: 3). آنارشی در روایت اولین فیلسوف واقع‌گرای مدرن یعنی هابز، «جنگ همه علیه همه» می‌باشد. در این نگاه هابز، کنشگران در آن براساس اصل «به استثنای آن که می‌تواند» و «بکش یا کشته شو» عمل می‌کنند. این نظام خودیاری واقعی است. در این نظام دولت‌ها روی کمک یکدیگر حساب نمی‌کنند. در این سنت بقا وابسته به قدرت نظامی نیست. امنیت امری عمیقاً رقابت‌آمیز و با حاصل جمع صفر می‌باشد، معمای امنیت به طور خاص شدید است؛ نه به دلیل ماهیت سلاح‌ها که تهاجمی یا تدافعی باشد بلکه به دلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود. یعنی اگر حتی دولتی واقعاً نیت آن از افزایش قدرت امنیت باشد باورهای جمعی آن را وادار می‌کند به گونه‌ای عمل کنند که گویی قدرت طلباند (ونت، ۱۳۸۶: ۳۸۶-۳۸۷). لازم به ذکر است، این که گفته می‌شود وضعیت طبیعی میان دولت‌ها، وضعیت جنگ است؛ به این معنا نیست که جنگ مکرراً اتفاق می‌افتد، بلکه بدین معنی است که چون دولت‌ها به تنهایی تصمیم می‌گیرند که آیا به زور متوسل گردند یا خیر، هر زمانی انتظار جنگ می‌رود. در واقع‌گرایی این گونه استدلال می‌گردد، چه در میان خانواده، جامعه یا کل دنیا، تماس بین انسان‌ها بدون نزاع‌های گهگاهی غیرقابل تصور است؛ و این امید که می‌توان بدون یک کارگزار قوی که توانایی مدیریت و مهار طرف‌های درگیر را دارا باشد، بیجا و واهی است. در نتیجه، در میان انسان‌ها و دولت‌ها، آنارشی و یا فقدان حکومت مترادف با وقوع خشونت است (والترز، ۱۳۹۱: ۱۶۸). ناگفته نماند، آنارشی به تنهایی نمی‌تواند وقوع جنگ را در نظام بین‌الملل توجیه کند، چرا که رقابت‌های امنیتی گاهی به جنگ منجر می‌شود و گاهی نمی‌شود. مسئله اصلی و بسیار مهم این است که آنارشی دائمی است و نظام بین‌الملل همواره آنارشیک است اما جنگ این گونه نیست (میرشایمر، ۱۳۸۸: ۳۵۵)

سنت هابزی - ماکیاولی روابط بین‌المللی را به عنوان عرصه‌ای توصیف می‌کند که در آن هر دولت مبارزه طلب است، که در برابر دولت دیگر قرار می‌گیرد؛ و بازی در

آن یک بازی با حاصل جمع صفر می‌باشد. صلح، در این دیدگاه، یک دوره بهبودی از جنگ گذشته و آماده‌سازی برای آینده است. نسخه‌های برای رفتار بین‌المللی این است که دولت در دنبال نمودن اهداف خود در رابطه با کشورهای دیگر بدون محدودیت اخلاقی یا قانونی از هر نوعی آزاد است (Hsiung, 1997: 176). واقع‌گرایی از فکر کردن به آرزوهای دوردست اجتناب می‌کند و به هست‌ها توجه دارد. از نظر واقع‌گرایی بشر به دو دسته شیادان و ساده‌لوحان تقسیم می‌شود و کسانی که واقع‌گرا باشند با استفاده زیرکانه از شیادین و سود جستن از ساده‌لوحان و کوتاه‌فکران به بقا ادامه می‌دهند، و همین امر موجب عدم پیشرفت جهان سیاست می‌شود، و صرفاً از زمانی و مکانی به زمان و مکان دیگر منتقل می‌شود. همچنین واقع‌گرایی وجود جامعه بین‌المللی را انکار می‌کند و وضعیت‌های طبیعی جلوه می‌دهد (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۳، ۱۸۹). آن‌ها به وجه هستی‌شناسی نظام بین‌الملل اعتقاد دارند که در آن هر دولت در تصمیم‌گیری خود منافع دیگر کشورها را در نظر ندارد که این روندی دوسویه است. منازعه و ویژگی بارز در روابط بین‌دولت‌ها است. هنجارها نقشی در روابط بین‌دولت‌ها ندارند. این نظام تغییر معنادار در روابط بین‌الملل را نمی‌پذیرد و به ایستا بودن نظام بین‌الملل معتقد است به عبارتی رویکردی محافظه‌کارانه است (Czaputoicz, 2003: 12- 14)

این سنت بر پایه سیاست قدرت شکل گرفته است. واقع‌گرایی با تأکید بر اینکه روابط میان دولت‌ها در نبود دولتی جهانی شکل می‌گیرد، بهترین راه شناخت روابط دولت‌ها تمرکز روی چگونگی توزیع قدرت بین آنها است. توزیع قدرت در یک نظام نشان‌دهنده اهمیت سیاست قدرت در سنت واقع‌گرایی است. با ذکر این نکته که از منظر این سنت بقا و امنیت مهمترین هدف دولت‌ها تلقی می‌شود، چگونگی توزیع قدرت تضمین‌کننده این دو هدف می‌باشد. توزیع نابرابر قدرت که ویژگی اصلی سیاست قدرت است همواره این مشکل را دارد که قدرتمندتر شدن رقبا کشور ثالث را تهدید خواهد کرد؛ و نتیجه این امر خودیاری و به وجود آمدن تنگنای امنیتی در یک سیستم بدون قدرت مرکزی می‌باشد. واقع‌گرایان بر تعارض ذاتی



دولت‌ها در شرایط آنارشیک تأکید دارند، و داور نهایی برای حل اختلافات را جنگ می‌دانند. در این سنت نظام بین‌الملل نا امن می‌باشد که امنیت فقط از طریق خودیاری به دست می‌آید. در این سنت دولت‌ها در وضعیت ماقبل اجتماعی یا طبیعی‌اند که نتیجه این وضعیتی جنگ دائمی بر سر قدرت و امنیت بین دولت‌ها می‌باشد. واقع‌گرایان وجود جامعه بین‌المللی را انکار می‌کنند، از نظر آنها وجود چنین جامعه‌ای را فقط می‌توان در درون یک دولت دید اما به دلیل تداخل منافع کشورها و عدم اعتماد بین دولت‌ها وجود چنین جامعه‌ای بین دولت‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود.

## ۱-۲. واشکافی روایت آنارشی در سنت انقلابی‌گری

سنت انقلابی یک نماینده ویژه از تمدن غربی است که نمونه‌ای از پویایی اخلاقی آن‌هاست. انقلابیون را می‌توان به طور دقیق به عنوان کسانی که معتقد به وحدت اخلاقی بین دولت‌ها هستند، شناخت. ریشه اصلی انقلابیون را می‌توان به سه نمونه برجسته از انقلابیون بین‌المللی نسبت داد: ۱- انقلابیون مذهبی قرن شانزده و هفده میلادی (کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها)؛ ۲- انقلابیون فرانسه به خصوص ژاکوبین‌ها؛ و ۳- انقلابیون توتالیتیر فرانسه. هر سه گروه انقلابی اظهار می‌داشتند که جامعه موجود متشکل از دولت‌های فاسد و منحرف است که باید اصلاحاتی در آن‌ها صورت گیرد و این اصلاحات و پالایش باید باید منجر به تشکیل جامعه جدید از دولت‌ها شود (Wight, 1991: 9-12). انقلابیون معتقد به جهان‌روایی اخلاقی هستند. انقلابی‌گرایان با برداشت کانتی از سیاست جهان، جهانی را تصور می‌کنند که جامعه افراد در آن مقدم بر جامعه دولت‌ها است. از این دیدگاه حاکمیت و قواعد بین‌المللی را باید ارزش‌هایی ابزاری دانست، زیرا آن‌ها برخاسته از مسئولیتی‌اند که دولت‌ها برای حفاظت از رفاه و بهرورزی شهروندانشان می‌باشند و اگر در این امر ناتوان باشند حاکمیت خود را از دست خواهند داد (گریفیتس، ۱۳۹۱: ۱۹۶).

پیروان سنت کانتی بر آن‌اند که راه حل نهایی برای رهایی از معضلات در زندگی بین‌المللی مانند جنگ و تعارضات، شکل دادن ترتیباتی سیاسی و حقوقی شبیه به

داخل است. دیدگاه‌هایی مانند فدرالیسم جهانی، دولت جهانی و غیره از همین برداشت نشأت می‌گیرد. در این سنت هم فرض بر وجود یک وضعیت طبیعی است که تنها راه رهایی از آن یک قرارداد اجتماعی است تا بتوان از طریق آن با ایجاد دولتی جهانی به صلحی جاوید دست یافت (مشیر زاده، ۱۳۸۸: ۱۵۶). مشکل اصلی کانت ایجاد شرایطی فوق العاده در جهان می‌باشد که با دادن آزادی عمل از نظر اخلاقی به دولت‌ها برای ایجاد فدراسیون لیبرال جمهوری خواه بر پایه صلح دائمی است که با آن بتوان پدیده جنگ را در نظام بین‌الملل آنارشیک کاهش داد. این ایده از طرح دموکراسی‌سازی ویلسونیسیم گرفته شده که در آن سیستم امنیت دسته‌جمعی مدرن در قالب سازمان‌های صلح جهانی مانند جامعه ملل و سازمان ملل می‌تواند در جهت کاهش و یا از بین بردن جنگ تلاش کند. به عبارتی کانت در این ایده جنگ را در نظام بین‌الملل آنارشیک اجتناب ناپذیر می‌داند اما وی با طرح پیشنهاد نهادهای صلح طلب و سیستم‌های امنیتی کثرت‌گرا در پی ریشه کن کردن پدیده جنگ می‌باشد (Huntley, 1996: 48).

پارادایم آرمان‌گرایانه کانتی - ویلسونی پیشبرد دو نوع نهادگرایی و جهانی‌سازی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد: توسعه سازمان‌های بین‌دولتی رسمی برای کاهش نگرانی درباره نظم و (عدالت) بین‌المللی و همکاری بین‌دولتی؛ و دیگری و هر گونه تلاش و اقدامی در مؤسسات بین‌المللی که بر روی سطوح جهانی متمرکز باشد (Rochester, 1995: 201) در اینجا کانت ضمن نشان دادن آنارشی و جنگ در نظام بین‌الملل راه‌کارهایی برای کاهش آن ارائه داده است. از نظر او نهادسازی در نظام بین‌الملل و تمرکز قدرت در آن‌ها می‌تواند کاهش جنگ‌ها و آنارشی را در پی داشته باشد. از نظر کانت وقتی در نظام بین‌الملل سازمان‌هایی به وجود آیند که از قدرت ضمانت اجرایی برخوردار باشند، می‌توانند از بی‌نظمی در نظام بین‌الملل جلوگیری کنند. وقتی یک دولت خواهان برهم زدن نظم بین‌المللی باشد سازمان‌های مذکور با توجه به قدرتی که دارند می‌توانند دولت خاطی را مجازات نموده و از جنگ و هرج و مرج جلوگیری کنند. (مانند اقدامات سازمان ملل بر طبق فصل ششم و هفتم

شورای امنیت). اندیشمندان انقلابی شکلی از سازماندهی سیاسی و نه شکلی از حکومت جهانی را در نظر دارند که با جدی گرفتن اصول اخلاقی جهان شمول شکاف میان سیاست داخلی و بین المللی را کاهش می‌دهد و یا از بین می‌برد. از نظر آنها اصلاحات سیاسی جهانی نه تنها امکان پذیر است، بلکه برای پایان دادن به رقابت بر سر قدرت و امنیت از اهمیت حیاتی برخوردار است (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۰). انقلابی‌گرایان نیز نظام بین الملل را با نظام داخلی مقایسه می‌کنند اما استدلال آنها به گونه‌ای دیگر است؛ و معتقدند زمانی که در یک نظام داخلی دولت‌ها هنجارها و قوانین اخلاقی را در حوزه داخلی به تصویب رسانده‌اند و نظم، رفاه و امنیت را برای شهروندان خویش به ارمغان آورده‌اند، همین دولت‌ها در نظام بین الملل با تاسی از هنجارهای داخلی که رفتار و سیاست خارجی آنها را شکل داده می‌توانند این قوانین را در نظام بین الملل پیاده سازند و در آنجا نظم را جاری کنند.

در اینجا فرهنگ مسلط بین دولت‌ها مبتنی بر فرهنگ دوستی است که در این ساختار از دولت‌ها انتظار می‌رود بر اساس دو قاعده عمل کنند: اول اینکه اختلافات بدون توسل به تهدید و جنگ حل و فصل شود (قاعده عدم خشونت)؛ دوم در صورت تهدید دولتی ثالثی علیه هر کدام از دولت‌ها، به صورت تیمی خواهند جنگید (قاعده عمل متقابل) (ونت، ۱۳۸۶: ۴۳۶).

انقلابی‌گری جهانی را فرض می‌کند که دولت‌ها در آن تابع تکالیف اخلاقی نسبت به انسان‌ها هستند و انسان‌ها در آن بر دولت‌ها تقدم دارند و جامعه امن واقعی جامعه جهانی است. به عبارت دیگر این سنت خواهان براندازی نظام دولت‌ها و جایگزینی آن با جامعه‌ای آرمانی است که امنیت را برای انسان‌ها به ارمغان خواهد آورد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۴). به طور کلی آنچه که انقلابیون بر آن تأکید دارند مردود شمردن نظام سیاسی موجود و تلاش برای براندازی این نظام سیاسی و جایگزینی نظامی آرمانی که در آن انسان‌ها به جای دولت‌ها تصمیم گیرنده و در محوریت باشند.

### ۳-۱. واشکافی روایت آناژسی در سنت خردگرایی

این سنت به سنت گروسیوسی / واتلی موسوم است. خردگرایان کسانی اند که بر باورها، ارزش‌ها و عنصر مقاربت بین‌المللی در شرایط عمده آناژسی بین‌المللی تمرکز دارند. آن‌ها بر این باورند که انسان‌ها اگرچه آشکارا یک موجود گناه آلود و تشنه به خون است، منطقی نیز هست. سنت خردگرا راهی میانه در تفکر اروپا می‌باشد. در یک طرف زمینی با شیب بالا به سمت صخره و اصول انقلابی چه مسیحی یا سکولار و طرف دیگر آن شیب به سمت پائین و به سمت باتلاق و مردابی از رئالیسم می‌باشد (Wight, 1991: 12-15). مارتین وایت معتقد بود آن چه که خودش سنت خردباوری می‌داند میان دو قطب واقع‌گرایی و انقلاب‌خواهی قرار دارد و در قیاس با آنها تعریف می‌شود. این سنت متأثر از مابعدالطبیعه لاک و هیوم است. از نظر اینها وضع طبیعی به منزله وضعیتی پیشا اجتماعی ذاتا نه هرج و مرج آلود است و نه سعادت‌مندانه. انسان‌ها حیواناتی اجتماعی‌اند که در تعامل مستمر با دیگر انسان‌ها قرار دارند. شکل‌های زندگی اجتماعی در هر سطحی از جمع‌های انسانی را بهتر از همه از طریق دنبال کردن مسیر تحول تاریخی عرف‌ها و هنجارهایشان می‌توان شناخت (گریفیتس و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۵۹-۳۶۰).

در سنت خردگرایی دو گونه واقعیت مطرح می‌شود، در یک طرف توصیف واقعی خصوصیات روابط دولت‌ها؛ و به این صورت است که دولت‌های برخوردار از حاکمیت در مناسبات خود با یکدیگر، آگاهانه برای مقاصد معین با همدیگر متحد می‌شوند که رفتار خودشان را در رابطه‌شان با یکدیگر تعدیل کنند. در این سنت واقعیت روابط بین‌الملل را در چارچوب آناژسی بین‌المللی مطرح شده در سنت هابزی و همچنین آناژسی ناپایدار کانتی که بتوان چیزی را جایگزین آن در نظر گرفت، نمی‌باشد بلکه به صورت همکاری در میان دولت در یک جامعه بدون حکومت می‌باشد، و در طرف دیگر آن مجموعه‌ای از تجویزهاست، تجویزهایی که همراه با شرح ماهیت روابط بین‌الملل، احترام به قواعد حقوقی و اخلاقی را مقرر می‌دارند و بر خلاف دیدگاه هابزی که قواعد حقوقی و اخلاقی دولت‌ها را در روابط

خود با یکدیگر محدود نمی‌سازد؛ و به جای دیدگاه کانتی که براساس آن قواعدی که دولت‌ها به آن متوسل می‌شوند و اخلاق برتر از یک جامعه جهان وطن نشأت گرفته و سرنگونی نظام بین الملل را مقرر می‌دارد، دولت‌ها به عنوان اعضای اصلی این جامعه از تکالیف و حقوقی برخوردار می‌سازد (بول، ۱۳۸۵: ۸)

در اینجا آنارشی نه لزوماً تعارض آمیز است و نه همکاری جویانه. اگر دولت‌ها منازعه آمیز با هم رفتار کنند طبیعت آنارشی بین المللی تعارض آمیز خواهد بود و اگر به سمت دوری از منازعه حرکت کنند همکاری جویانه خواهد بود. این وضعیت‌ها همگی بستگی به هویت‌ها و منافع بازیگران دارد. استدلال در اینجا این است که هویت‌ها و منافع از طریق تعاملات خاص ساخته می‌شود. در سنت خردگرایی ساخت دولت‌ها بر نظام بین‌الملل تأثیرگذار است (Weber, 2005: 60). سنت خردگرایی انسان را به عنوان حیوانی اجتماعی می‌بیند که در تعامل مستمر با دیگران است. این سنت سیاست بین الملل را در نبود دولت فائقه مرکزی و همزیستی تعداد زیادی از کشورها، محکوم به وضعیت جنگی نمی‌داند و جامعه بین الملل را بی معنا نمی‌سازد. آنارشی همچنین مانع فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی میان اعضا نیست (مشیزاده، ۱۳۸۸: ۱۴).

خردگرایان در عین اینکه بحث خود را با آنارشی شروع می‌کنند اما بحث‌های مربوط به اصلاحات جهانی را نیز جدی می‌گیرند اما نه به صورت اینکه آنها را مسائل حاشیه‌ای بدانند و یا آنها را یکی از شکل‌های رقابت دولت برای اعمال نفوذ و قدرت قلمداد کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۳۲). خردگرایی این را می‌پذیرد که آنارشی دولت‌ها را وادار می‌کند تا امنیت خویش را تأمین کنند اما این نکته را نیز تأیید می‌کند که برداشت‌هایی از نوع اخلاق جهان شمول خودمحوری دولت حاکمه را کنترل می‌کند از نظر بول نظم بین‌الملل را نباید مسلم فرض کرد، زیرا همواره ممکن است قدرت‌های تجاوززکار که خواهان بر هم زدن وضع موجود و نظم باشند، ظهور یابند. خردگرایان با قیاس نظام بین‌الملل با نظام داخلی را از آن جهت که نهادهایی متمرکز برای نظم سیاسی به وجود آیند و برای تضمین نظم در جامعه

بین الملل ضرورت دارند، مخالف هستند. این‌ها تأکید دارند دولت‌های حاکم بدون قدرت مرکزی می‌توانند جامعه تشکیل دهند بدون آنکه آنارشی را ملغی کنند. در تحلیل بول اساس نظم بین الملل را نیاز به تضمین تحدید کاربرد زور، احترام به حاکمیت و حفظ معاهدات تشکیل می‌دهد و نه فرهنگ و انگاره‌های مشترک (میرفخرائی، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۷).

در این سنت فرهنگ حاکم بر روابط دولت‌ها مبتنی بر رقابت می‌باشد که بر خلاف فرهنگ واقع‌گرایی کمتر جنبه خشونت و تهدید آمیز دارد، رقبا بر خلاف دشمنان انتظار دارند به گونه‌ای عمل کنند که حاکمیت آنها، یعنی زندگی و آزادی‌شان به عنوان یک حق شناخته شود، بنابراین برای نابودی یا تسلط بر آنها تلاش نمی‌کنند. هنگامی که دولت‌ها حاکمیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند، می‌توانیم از حاکمیت نه تنها به عنوان یکی از ویژگی‌های دولت بلکه به عنوان نهادی که بسیاری از دولت‌ها در آن سهیم‌اند، سخن بگوییم. در این صورت توقع مشترکی شکل می‌گیرد که دولت‌ها نخواهند کوشید حیات یکدیگر را غصب کنند (ونت، ۱۳۸۶: ۴۰۷-۸). سنت خردگرایی همان گونه که قبلاً ذکر گردید، دیدگاه بینابینی به روابط بین‌الملل دارد. این سنت دیدگاه منفی واقع‌گرایان و دیدگاه بیش از حد خوش‌بینانه انقلابیون به نظام بین‌الملل را نمی‌پذیرد، بلکه در عین پذیرش بعضی از شاخص‌های واقع‌گرایی و انقلابی‌گری بعضی از آنها را رد می‌کند. این سنت نه دیدگاه منفی واقع‌گرایان به همکاری را قبول می‌کند و نه دیدگاه سراسر همکاری‌جویانه انقلابیون را، بلکه جامعه بین‌الملل را نظامی می‌پندارد که در عین اینکه دولت‌ها در یک وضعیت آنارشیک به سر می‌برند، می‌توانند همکاری‌هایی نیز داشته باشند.

**۲. گفتار دوم: تبارشناسی روایت آنارشی در سه سنت واقع‌گرا، انقلابی و خردگرا**  
در بخش اول مقاله، مفهوم آنارشی از دیدگاه سه سنت نظری واقع‌گرایی، انقلابی و خردگرایی مورد بررسی و واشکافی قرار گرفت. اما باید توجه داشت که هرکدام از نظریه‌های روابط بین‌الملل مربوط به یکی از این سنت‌ها می‌باشد، و با توجه به مفروضه‌های مشترکشان در ذیل این سنت‌ها قرار می‌گیرند. به همین دلیل در بخش

دوم مقاله سعی داریم تا با بررسی تبارشناسانه هر کدام از این سنت‌ها، روایت آنارشی را در هر کدام از نظریه‌های مربوط به این سنت مورد بررسی و واشکافی قرار دهیم بر این اساس می‌توان نظریه‌های واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی را در سنت واقع‌گرایی، نظریه‌های لیبرالیستی را در سنت انقلابی و نظریه‌های مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری را در سنت خردگرایی جای داد.

## ۱-۲. تبارشناسی روایت آنارشی در سنت واقع‌گرا

### ۱-۱-۲. نظریه واقع‌گرایی و آنارشی

واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که یک نظام آنارشیک مانع از برطرف شدن معضل امنیتی و درگیری خواهد شد. واقع‌گرایی این نقطه نظر را نشان می‌دهد که غیر واقع‌بینانه است اگر فکر کنیم می‌توان با غلبه بر آنارشی احساس امنیت را بین دولت‌ها بدون یک اقتدار بالاتر به وجود آورد (Weber, 2005: 14-16). برداشت واقع‌گرایان از آنارشی را می‌توان این گونه تعبیر کرد که در نظام بین‌الملل دولت‌ها با یکدیگر در رقابت شدید به سر می‌برند و در بین آنها اعتماد و اطمینانی وجود ندارد، در عین حال در نظام بین‌الملل قدرتی وجود ندارد که بتواند بر دولت‌ها حکمرانی کند در نتیجه دولت‌ها با اتکا به توانایی‌های خود در پی امنیت هستند و برای به دست آوردن آن دست به اقداماتی بزنند که سوء برداشت دیگران را در پی داشته باشد که این امر می‌تواند نقطه شروعی برای جنگ و برهم زدن نظم در نظام بین‌الملل باشد. واقع‌گرایان بیان کرده‌اند که آنارشی بین‌المللی همکاری را با مشکل مواجه می‌سازد زیرا توافقات برای اجرا نمی‌تواند متمرکز گردد. با توجه به ترس از خشونت، دولت‌ها دائماً در حال ارزیابی موقعیت خود در نظام بین‌الملل اند که با توجه به ترتیبات همکاری چگونه تصمیم‌گیری کنند (Mearsheimer, 1995: 339). از نظر رئالیست‌های سنتی طبیعت انسان مبارزه برای قدرت و بقا می‌باشد. در حالی که در سطح داخلی محدودیت‌هایی برای انسان‌ها برای کاهش درگیری وجود دارد، انسان‌ها در سیستم بین‌الملل با چنین محدودیت‌هایی روبرو نیستند که همین امر جنگ را در آن اجتناب‌ناپذیر می‌کند و در سیستم بین‌الملل یک معضل امنیتی را به

وجود می‌آورد که دولت‌ها برای امنیت خود امنیت دیگران را تهدید خواهند کرد (Goldstein, J and Pevehouse, J, 2006: 74).

## ۲-۱-۲. نئورئالیسم و آنارشی

والتز در کتاب «انسان، دولت و جنگ» نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند، در این کتاب وی آنارشی را با هرج و مرج یکسان می‌داند و آن را علت «تسهیل‌کننده» جنگ قلمداد می‌کند. او بیان می‌دارد در نظام بین‌الملل جنگ اتفاق خواهد افتاد زیرا هیچ قدرت برتری برای جلوگیری از آن وجود ندارد و آنارشی را علت اساسی جنگ در نظام جهانی می‌داند (Waltz, 1959: 188). وی در این کتاب دولت و انسان‌ها را علت فوری جنگ می‌داند و آنارشی را تسهیل‌کننده جنگ می‌داند. والتز در کتاب اول خود «انسان، دولت و جنگ» آنارشی بین‌المللی را وضعیت نظام بین‌الملل می‌داند که مترادف با بی‌نظمی و حاکم بودن اصل خودیاری و جنگ در نظام بین‌الملل می‌شمارد، اما در کتاب دوم خود «نظریه سیاست بین‌الملل» با بازنگری در نظریات خود در کتاب اول آنارشی را ویژگی تعریف‌کننده و تشکیل‌دهنده ساختار بین‌الملل می‌داند. در واقع فرق اساسی نظریه والتز در این کتاب نسبت به کتاب قبلی این است که در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» اهمیت سطوح اول و دوم یعنی «فرد و دولت» را انکار می‌کند و تنها به سطح سوم یعنی «آنارشی» اهمیت قائل می‌گردد.

نئورئالیست‌ها نظام بین‌الملل را آنارشیک و بی‌نظم می‌دانند، این بی‌نظمی به معنای هرج و مرج و عدم نظم و رفتار الگومند یا جنگ تمام‌عیار نیست، بلکه منظور از بی‌نظمی، نوعی اصل نظام بخش و تنظیم‌کننده است. نواقح‌گرایان اظهار می‌دارند که آنارشی از دو طریق می‌تواند موجب جنگ گردد: یکی اینکه آنارشی به کشورها اجازه می‌دهد جنگ را آغاز کنند چون مرجع بالاتری برای توقف جنگ وجود ندارد؛ و دیگری وجود معمای امنیت برای کشورها؛ به این صورت که کشورها برای افزایش امنیت خود (خواسته یا ناخواسته) موجب تهدید دیگران می‌گردند. اما از دیدگاه آنها در غیاب یک مرجع اقتدار مرکزی مؤثرترین راه برای تأمین صلح و از



بین بردن نسبی جنگ توزیع برابر قدرت بین قدرت‌های بزرگ می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۹۸-۱۰۱). از نظر نواقع‌گرایان آنارشی یعنی اینکه اقتدار مشترکی برای اجرای قوانین و قواعد محدود کننده رفتار دولت‌ها یا دیگر بازیگران وجود نداشته باشد. از نظر آنها آنارشی دولت‌ها را تشویق می‌کند تا به طور یک جانبه عمل کنند و به تقویت رفتار خودیاری بپردازند. از منظر آنها دنیا رقابت‌آمیز و منازعه‌آمیز است و وضعیت آنارشیک نیز دستیابی به همکاری را دشوار می‌سازد. روابط بین‌الملل تنازع برای بقا می‌باشد و هر تعاملی امکان از دست دادن قدرت به رقیب یا دشمن آینده را می‌دهد (ال. لمی، ۱۳۸۳: ۴۳۲).

از مطالب گفته شده می‌توان دریافت که نواقع‌گرایان آنارشی را ویژگی تعریف کننده و جزء لاینفک نظام بین‌الملل می‌دانند، اما بر خلاف واقع‌گرایان کلاسیک آن را وضعیتی نمی‌دانند که دولت‌ها دائماً در حال جنگ‌اند. در اینجا نظریه‌پردازان با مطرح کردن سود نسبی این گونه استدلال می‌کنند که دولت‌ها در پی دستیابی به منافع، میزان آن را با دیگران مقایسه می‌کنند، در صورتی که از منافع آنها کمتر باشد از همکاری با دیگر دولت‌ها سر باز زده و اقداماتی در راستای به دست آوردن منافع بیشتر می‌کنند که این اقدامات ممکن است حتی به جنگ نیز منجر گردد.

### ۳-۱-۲. واقع‌گرایی تدافعی

واقع‌گرایان تدافعی استدلال می‌کنند که در شرایط عادی امکان جنگ در اثر وجود آنارشی بسیار ضعیف است. این نظریه‌پردازان با آغاز بحث خود از مفروض گروه‌گرایی<sup>۱</sup> (دولت محوری) در نظریه رئالیسم، استدلال می‌کنند که هر چه هویت گروه قوی‌تر باشد، غلبه و انقیاد از طرف سایر گروه‌ها سخت‌تر خواهد بود، و هر چه غلبه سخت‌تر باشد، دولت‌ها امن‌تر خواهند بود (اسمیت و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۲).

این دسته از واقع‌گرایان آنارشی بین‌المللی را خوش‌خیم می‌دانند و امنیت را قابل دسترس می‌دانند که کمیاب نمی‌باشد. در جهان واقع‌گرای تدافعی دولت‌ها در پی امنیت برای رسیدن به آرامش هستند. آنارشی از نظر آنها بی‌ضررتر از آن چیزی

1 Groupism

است که رئالیست‌های تهاجمی بر آن تأکید دارند و فقط در شرایط ترسناک یا به واسطه دولت‌های شرور غیرعقلانی در محیط بین‌المللی خشونت و جنگ به وجود می‌آید (Rose, 1998: 149).

#### ۴-۱-۲. واقع گرایی تهاجمی

از منظر رئالیسم تهاجمی همکاری اغلب غیرممکن است به خصوص اگر در عرصه امنیتی باشد، چرا که دولت‌ها انگیزه به دست آوردن منافع بیشتر نسبت به دیگران را دارند. رئالیسم تهاجمی میرشایمر و نظریه موازنه قدرت والتز مستلزم آن است که دولت‌ها خطرات ناشی از همکاری و رقابت را بسنجند، اما تغییرات لحظه‌ای و نوسان در رفتار رقابتی یا همکاری را توضیح نمی‌دهند (Taliaferro, 2001: 138-139). از دید واقع‌گرایی تهاجمی، آناژسی وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری نایاب است و دولت‌ها راه برون رفت از آن را حداکثر رساندن امنیت نسبی می‌داند، و فقط امنیت را در شرایط دوقطبی و بازدارندگی هسته‌ای میسر می‌داند. در جهان واقع‌گرایی تهاجمی دولت‌ها پی‌گیر امنیت خود هستند که این امر ممکن است از راه تعارض و درگیری بین دولت‌ها به دست آید. دولت‌ها در چنین شرایطی معمولاً با انگیزه دفاعی عمل می‌کنند اما ممکن است به دلیل ساختار سیستم بین‌الملل تهاجمی عمل کنند (Rose, 1998: 149).

#### ۲-۲. تبارشناسی روایت آناژسی در سنت انقلابی

##### ۱-۲-۲. لیبرالیسم و آناژسی

نظریه‌پردازان لیبرال با این نظر واقع‌گرایان که دولت‌ها در شرایط آناژسیک به سر می‌برند موافقاند، اما تفاوت آنها در قرائت آنها از ماهیت آناژسی است. به جای تصور یک وضعیت رئالیستی از جنگ که دولت‌ها به رقابت نسبی پرداخته و حاصل جمع بازی صفر می‌باشد، این رقابت در میان لیبرال‌ها می‌تواند با حاصل جمع جبری مثبت یا منفی، در درون منطقه صلح میان کشورهای لیبرالی باشد (اسمیت و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۱). «لیبرال‌ها سیاست بین‌الملل را به صورت آناژسیسم خام همراه با ترس و عدم امنیت نمی‌بینند، بلکه سیاست بین‌الملل می‌تواند عناصر قابل توجهی از اقتدار

مشروع بين المللى را داشته باشد» (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۳: ۱۷۲). به طور کلی لیبرالیست‌ها دیدگاهی خوش بینانه نسبت به طبیعت انسان دارند که به دلیل همین خوش‌بینی آنارشى در نظام بين الملل را آن گونه که واقع‌گرایان بیان می‌دارند خطرناک نمی‌دانند و با راهکارهایی که ارائه می‌دهند -قواعد و هنجارهای بین المللی، سازمان‌های بین‌المللی و غیره در صدد تقلیل خطرات آنارشى در نظام بین الملل می‌باشند.

## ۲-۲-۲. نئولیبرالیسم و آنارشى

نئولیبرالیسم، همانند رئالیسم معتقد است نظام بین الملل بی نظم است. بی نظمی ویژگی مهم نظام بین‌الملل است که پایه و اساس روابط بین الملل را تشکیل داده و ترجیحات و کنش‌های دولت‌ها را شکل می‌دهد. به نظر نئولیبرالیست‌ها، بی نظمی بین‌المللی به معنای آشوب، جنگ و منازعه نیست بلکه به معنای نبود قدرت برتری که توانایی اجرای قانون را داشته باشد، است. بی نظمی متضمن فقدان یک ابزار حکومتی که پاداش متقابل را اعطا نموده و منفعت استثمار یک جانبه را تثبیت کند، می‌باشد. چنین ابزاری برای وضع قوانین و اجرای آن در نظام بین‌الملل وجود ندارد اما برخلاف نئورئالیسم که بر عنصر زور و قدرت در روابط بین‌الملل تأکید دارد، بر نهاد و اقتدار به عنوان عوامل اساسی و محوری در حکومت تأکید دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۷۲). تعریف نئولیبرالیسم از آنارشى دارای دو فرض اساسی است: فقدان حکومت مرکزی که قوانین و انجام تعهدات را ضمانت کند و دیگری اینکه کشورها موجودیت‌هایی خودپرستند که به منافع مطلق بیش از منافع نسبی اهمیت می‌دهند. در نتیجه بی نظمی متضمن یک وضعیت «معمای زندانی غیر همکاری‌جویانه» است. البته کاربرد معمای زندانی در اینجا به این دلیل است تا نشان داده شود بی نظمی متضمن عدم همکاری نیست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۷۸). نئولیبرال‌ها ساختار آنارشى را برخلاف نئورئالیست‌ها فضایی خودیارانه و اینکه قدرت تعیین‌کننده اصلی است را نمی‌پذیرند. این نظریه‌پردازان با استفاده از بازی معمای زندانی استدلال می‌کنند که هر بازیگری ترجیح می‌دهد بیشترین منافع را به

دست بیاورد، در نتیجه تلاش می‌کند در این بازی راهکاری را انتخاب کند که منافع را بیشینه کند. به طور مثال در این بازی دولت‌ها همکاری را در صورتی ترجیح می‌دهند که منافع بیشتری عایدشان شود و کاری به سود دیگر دولت‌ها ندارند و بنابراین فضای آنارشیک بین المللی را فضایی می‌دانند که همکاری در آن میسر می‌باشد. اما فضای آنارشیک بین المللی شرایط و موانعی مانند فریب کاری، ترک همکاری را بر نظام بین الملل تحمیل می‌کند که راهکار این نظریه نهادهای بین المللی است که هم می‌تواند هزینه‌های فریب و عدم همکاری را بیشتر نموده و در مقابل با افزایش همکاری، بی‌نظمی را کاهش دهد. در اینجا برداشت از آنارشی تقریباً همان مفهوم رئالیستی را داراست ولی به دلیل اهمیت نهادهای بین المللی، همکاری در نظام بین الملل غیرقابل دسترس نیست که همین امر آنارشی خام از نظر رئالیست‌ها را رد خواهد کرد.

### ۲-۳. تبارشناسی روایت آنارشی در سنت خردگرایی

#### ۲-۳-۱. سازه انگاری و آنارشی

استدلال نظریه پردازان رهیافت سازه انگاری این است که اهداف سیاست گذاران قابل تغییر است که این، آن‌ها را در مقابل لیبرال‌ها و واقع‌گرایان قرار می‌دهد که اهداف دولت‌ها را ثابت قلمداد می‌کنند. اهداف دولت‌ها از نگاه سازه‌انگاران، از جامعه بین المللی که در آن قرار دارند تأثیر می‌پذیرد. این جامعه در تعامل با کنشگران ارزش‌ها، قواعد و هنجارهای بین المللی را به وجود می‌آورد و هویت‌های سیاست گذاران را شکل می‌دهد و ساختار و هنجارهای بین المللی رفتار دولت‌ها را تغییر خواهد داد (Lepgold.J. and Nincic.M, 2001: 151). والتز در تعریف مکتب نئورئالیستی شرایط حاصل از ساختار آنارشیک را مجموعه رفتارهایی از جمله خودیاری و توجه به منافع ملی می‌داند. نقد ونت از والتز نشان داد که این الگوها به سادگی از شرایط آنارشی پیروی نمی‌کنند بلکه این فرض را می‌توان ناشی از رقابت بین واحدها دانست؛ رقابتی که می‌توان به عنوان یک رابطه اجتماعی با بررسی ساختار اجتماعی درک کرد. این مورد نیز تأکید دارد که روابط ثابت، طبیعی یا دائمی

نیست. ونت طیفی از آنارشی بین المللی را براساس تنوع ایده‌های دولت مطرح می‌کند؛ با دشمنی در یک سر، دوستی در سر دیگر آن و با بی تفاوتی در وسط آن که شرط صوری آنارشی است که این اجازه را می‌دهد تا امکان جامعه سلسله مراتب، رقابت و دیگر روابط اجتماعی با ساختار آنارشی بین المللی به وجود آید (Hurd, 2008: 304-305). سازه‌انگاران نیز دولت‌ها را بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌دانند، با این حال بازیگران غیر دولتی و سازمان‌های بین‌المللی را در تصمیم‌گیری‌های سیستم بین الملل دخیل می‌دانند و دلیل آن را این امر می‌دانند که این نهادها ساخته همین دولت‌ها هستند که بیشترین تأثیر را در ساختار و روند تصمیم‌گیری در نظام می‌گذارند (Fierke, 2007: 172).

الکساندر ونت درباره خودیاری و قدرت معتقد است که این دو نه به طور منطقی و نه علیتی، از آنارشی ناشی نمی‌شود و این به دلیل فرایند است و ساختار در آن هیچ نقشی ندارد. از نظر وی هیچ منطق آنارشیککی جدا از عملکردها وجود ندارد که یک ساختار هویت و منافع دیگری ایجاد کند، ساختار هیچ موجودیتی جدا از فرایند وجود ندارد و خودیاری و سیاست قدرت خود ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر فرایند نیستند بلکه آنها با فهم بازیگران از نظام بین الملل به وجود می‌آیند (ونت، ۱۳۸۵: ۳۲). الکساندر ونت با طرح این مسأله که «آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند»<sup>۱</sup> به تبیین مفهوم آنارشی پرداخته است. وی این گونه استدلال می‌کند که ساختار آنارشی را در نظام بین‌الملل باید پذیرفت، اما باید هم به تأثیر ساختار بر بازیگران نگاهی ماتریالیستی، تحدید آمیز و جبری داشت (ساختار مادی روابط بین‌الملل) و هم به برداشت بازیگران از آنارشی (ساختار معنایی روابط بین‌الملل) توجه کرد. این برداشت برخلاف نئورئالیسم که ساختار را عامل توزیع‌کننده توانایی‌ها می‌داند، در کنار آن ساختار را عامل توزیع‌کننده ایده‌ها نیز می‌داند. نواقح گرابی منافع و تهدیدات را امری خارجی و از پیش تعیین شده می‌داند ولی ونت آن را درونی و متغیر می‌داند که براساس تفاوت نگرش‌ها تغییر می‌کند. همچنین نواقح

۱- به نقل از (Wendt, ۱۹۹۲)

گرایان از منظری مادی به وقایع می‌نگرند و نظام‌های گوناگون بین‌المللی را زاویه توزیع قدرت میان بازیگران می‌بینند ولی در دیدگاه ونت نظام‌های گوناگون بین‌المللی دارای فرهنگ‌های متمایزی‌اند. از این رو آنارشی می‌تواند در قالب‌های فرهنگی متفاوت ظهور گردد (رضایی، ۱۳۸۵: ۳۴۳-۴). در این نظریه آنارشی به گونه‌ای است که ساختار آن از پیش تعیین شده نیست و برداشت‌های دولت‌ها از یکدیگر این ساختار را شکل می‌دهد. به عنوان مثال رهبران ایران و آمریکا از یکدیگر به عنوان دشمن یاد می‌کنند و در این شرایط نباید انتظار داشت که رابطه آن‌ها مسالمت آمیز باشد. هر اقدامی از طرفین به هیچ عنوان با نیت خوب برداشت نمی‌شود و آن اقدام را به منزله تهدیدی برای خود قلمداد می‌کنند، عکس این قضیه را هم می‌توان به عنوان نمونه در رابطه آمریکا و کانادا دید. البته با این نوع برداشت از آنارشی باید توجه داشت که در نظام بین‌الملل ما با ساختارهای متفاوت از آنارشی مواجه خواهیم بود، زیرا با توجه به تکثر دولت‌ها این امکان وجود ندارد که هویت‌های آنها مانند یکدیگر باشد تا بتوان ساختاری صلح آمیز به وجود آورد.

### ۲-۳-۲. مکتب انگلیسی و آنارشی

مکتب انگلیسی پدیده خشونت را در روابط میان دولت‌ها نادیده نمی‌گیرد، اعضای این مکتب خشونت را ویژگی رایج «جامعه آنارشیک» می‌دانند. اما همچنین بر این نکته تأکید دارند که حقوق بین‌الملل و اخلاق بین‌المللی تا حد زیادی خشونت را کنترل می‌کند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۲۸) مکتب انگلیسی تصور هابزی واقع‌گرایی از آنارشی را رد می‌کند و مفهوم جامعه بین‌الملل را توسعه می‌دهد. توسعه این مکتب در اعتراض به وضع جنگ بود که توسط هابز به عنوان ماهیت آنارشی بین‌المللی تصور می‌شود. هدلی بول با انتقاد از چنین برداشتی، وضع طبیعی بین دولت‌ها را متمایز از وضع جنگ بین افراد می‌داند. از نظر بول وضعیت طبیعی هابزی سه ویژگی دارد: عدم فعالیت‌های اقتصادی که به بقای انسان کمک کند، فقدان قواعد مسالمت آمیز و مفهوم جنگ مستمر؛ از نظر او این ویژگی‌ها را نمی‌توان به روابط بین‌الملل تعمیم داد. او دلایل خود را برای عدم وجود وضعیت هابزی در

روابط بین‌الملل این گونه بیان می‌کند: در سطح بین‌الملل علی‌رغم وجود نظام آنارشیک دولت‌ها فعالیت‌های اقتصادی زیادی با یکدیگر دارند، همچنین در نظام بین‌الملل قواعد حقوقی تنظیم‌کننده روابط بین دولت‌ها وجود دارد که تمام این قواعد در جهت رابطه مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها به وجود آمده است. او درباره جنگ بیان می‌کند که جنگ یک وضعیتی است که همیشه در طول تاریخ در روابط بین دولت‌ها وجود داشته، حتی دولت‌هایی که امروزه با هم جنگیده‌اند در آینده ممکن است دو متحد باشند. بنابراین وجود جنگ دلیلی بر عدم وجود جامعه بین‌المللی نیست، چون جنگ کار ویژه خاص خود را دارد (De Almeida, 2003: 284).

به عنوان نمونه گاهی جنگ برای دفاع از بقای جامعه دولت‌ها در برابر چالشگران این جامعه (مثلاً در برابر هیتلر) ضروری است و لذا خود جنگ هم ماهیت نظم بخشی به روابط بین‌الملل دارد. از نظر بول چند دسته از نهادهای بین‌الملل وجود دارد که مقوم قواعد بین‌الملل هستند و عبارتند از؛ موازنه قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، جنگ و نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۶۴). هدلی بول با مفهوم آنارشی به معنای بی‌نظمی مخالف است. از نظر او نظم امری اجتماعی است و برآمده از ساختار اجتماعی است. وی این گونه استدلال می‌کند که نظام داخلی یک جامعه است که دارای اهداف اولیه‌ای است که نظم وسیله‌ای برای رسیدن به این اهداف است، نظام بین‌الملل نیز می‌تواند همانند نظام داخلی جامعه باشد، زیرا اهداف اولیه‌ای دارد که باید به آنها دست پیدا کند و نظم وسیله‌ای برای دست‌یابی به چنین اهدافی است. بر این اساس وقتی شاهد چنین نظم‌های در جامعه بین‌الملل باشیم پس آنارشی بین‌المللی به معنای بی‌نظمی از آن استباط نمی‌شود (Bull, 1977: 8-10).

### نتیجه‌گیری

این مقاله با بررسی روایت آنارشی در سه سنت واقع‌گرایی، انقلابی‌گری و خردگرایی آغاز گردید، و سپس با بررسی تبارشناسانه این مفهوم در نظریه‌های مختلف، تفاوت‌های رویکردهای مختلف روابط بین‌الملل را در برداشت از این مفهوم

مشخص ساخت. اما به نظر می‌رسد هیچ کدام از این رویکردها به تنهایی نمی‌تواند، برداشتی مناسب را برای تحلیل سیاست بین‌الملل در اختیار اندیشمندان این حوزه فکری قرار دهد؛ بنابراین ترکیبی از نظریه‌های مختلف که با واقعیات نظام بین‌الملل سازگارتر باشد، می‌تواند چارچوب تحلیلی برای ساختار نظام بین‌الملل در اختیار دانش‌پژوه قرار دهد. ترکیب نظریه‌های مختلف از این جهت که، موجب هم‌پوشانی ضعف‌های مکاتب مختلف می‌شود، اهمیت دارد.

تفاوت در هستی‌شناسی بنیادین مبنای اختلاف آنها در مفهوم پردازی آنارشی می‌باشد. سنت واقع‌گرایی جهان روابط بین‌الملل را به مثابه نظام می‌بیند که حداقل نظم در آن برقرار است و این نظم، طبیعی است. چرا که جهان روابط بین‌الملل را همچون جهان طبیعی می‌نگرد. سنت انقلابی توصیفی آرمانی از وضع موجود دارد که می‌توان قواعد حاکم بر جامعه داخلی را بر آن نیز تسری داد. یعنی این برداشت از صحنه بین‌الملل دارد که بشر چگونه توانسته در جامعه داخلی از وضع طبیعی به سمت و سوی جامعه مدنی گام بردارد، با ترقی و تکامل می‌تواند همین گام را در صحنه جهانی نیز بردارد (همان طوری که بازیگر در جامعه داخلی فرد است در جامعه جهانی نیز بازیگر را فرد می‌داند و این تلقی از بازیگر مبنای توصیف آرمانی آن از جامعه جهانی را نشان می‌دهد) و بالاخره سنت خردگرایی که سنت حقوقی است روابط بین‌الملل را دارای رگه‌هایی از دو سنت واقع‌گرایی و انقلابی دانسته و آنارشی را مغایرتی با نظم نمی‌داند. بلکه یکسری قواعد تکوینی (مثل اعتقاد به بقای نظام دولت‌ها)، قواعد همزیستی مسالمت آمیز (مثل قاعده عدم مداخله) و قواعد تنظیمی (مثل سازمان تجارت جهانی و ان.پی. تی) بران حاکم است و آن را باز می‌دارد از این که به سمت وضع طبیعی (همچون دیدگاه واقع‌گرایی) و یا به سمت از بین رفتن نظام دولت‌ها و حرکت به سمت جامعه مدنی روابط بین‌الملل (همچون دیدگاه سنت انقلابی) حرکت نماید. هر دو سنت واقع‌گرایی و خردگرایی بازیگر را دولت‌ها می‌دانند ولی سنت انقلابی بازیگر را فرد می‌داند. به اعتقاد سنت انقلابی وجود نظام دولت‌ها و یا حتی سازمان‌های بین‌المللی، اعتباری است و در نهایت این



فرد انسانی است که بازیگر است. اما در هر حال توافق کلی بر این است که آنارشی در نظام بین الملل به معنای فقدان قدرت مرکزی واحدی توانایی حکمرانی بر دولت‌های مستقل را داشته باشد می‌باشد. با وجود توافق کلی بر معنای این مفهوم در بین نظریه‌پردازان روابط بین الملل برداشت‌های نظریه‌ها از شرایطی که آنارشی در نظام بین الملل به وجود می‌آورد متفاوت است و این امر ناشی از مفروضات و اصول بنیادین این نظریه‌ها می‌باشد که موجب می‌گردد برداشتی خوش بینانه، بدبینانه و یا میانه از این مفهوم شود. معنای آنارشی معنایی ثابت است اما شرایط ناشی از آن و برداشت مفهومی از آنارشی متغیر می‌باشد، شرایطی که توسط نظریه‌های کلان بین‌الملل توصیف و تبیین می‌گردد. در مجموع تعاریف و برداشت‌های بسیاری از مفهوم آنارشی گردیده است و این امر موجب گردیده است تا بر پیچیدگی و مجادله بر سر این مفهوم افزوده گردد و شاید علت مبهم بودن آن وابستگی زیاد به نظریات می‌باشد.

## منابع

## الف. فارسی

- ال.لمی، ا. ۱۳۸۳. «رویکردهای معاصر و جدید: نئورئالیسم و نئو لیبرالیسم» در بلیس، جان و اسمیت، استیو، *جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- اسمیت، ا. ا. هدفیلد و ت. دان. ۱۳۹۱. *سیاست خارجی نظریه‌ها، بازیگران و موارد مطالعاتی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، محسن محمودی، ایوب کریمی، تهران: سمت.
- اسنایدر، ج. ۱۳۸۲. «آنارشی و فرهنگ، بینش‌هایی از انسان شناسی جنگ»، ترجمه مریم امیر شاه کرمی، *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، شماره ۳۵، صص ۹۵-۱۱۰.
- برچیل، اسکات و لینکلتر، اندرو و دیگران ۱۳۹۱، *نظریه‌های روابط بین الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح اله طالبی آرانی، تهران: نشر میزان.

- بول، ه. ۱۳۸۵. «جامعه و اقتدارگرایی در روابط بین الملل» در لینکلتر، اندرو، *جامعه و همکاری در روابط بین الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: انتشارات وزارت خارجه
- جکسون، ر. و گ، سورنسون. ۱۳۹۳. *درآمدی بر روابط بین الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده و سعید کلاهی، تهران: نشر میزان.
- دهقانی فیروزآبادی، س.ج. ۱۳۷۷. «نظریه نهادگرایی نتولیبرال و همکاری‌های بین المللی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۴۷.
- دهقانی فیروزآبادی، س.ج. ۱۳۸۲. «تحول در نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین الملل»، *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۸.
- رضایی، ع. ۱۳۸۵. «ایران، اروپا و آمریکا: پارادایم رفتار و رابطه»، *فصلنامه سیاست خارجی*، شماره ۷۸ و ۷۹.
- قاسمی، ف. ۱۳۸۹. *اصول روابط بین الملل*، تهران: نشر میزان.
- قوام، س.ع. و س.ا، فاطمی نژاد. ۱۳۸۸. «ارتباط جنگ و آذرخشی؛ نقد دوجهی آذرخشی - سلسله مراتب بر مبنای شاهنامه»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۱۴.
- کلارک، ی. ۱۳۸۲. *جهانی شدن و نظریه‌های روابط بین الملل*، ترجمه فرامرز تقی لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- گریفیتس، م. ۱۳۹۱. *نظریه روابط بین الملل برای سده بیست و یکم*، مترجم علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گریفیتس، م.، ا.روچ و ا. سولومون. ۱۳۹۳. *پنجاه متفکر بزرگ روابط بین الملل*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- مشیرزاده، ح. ۱۳۸۸. *تحول در نظریه‌های روابط بین الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- میرشایمر، ج. ۱۳۸۸. *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- میرفخرائی، س.ج. ۱۳۹۲. «آذرخشی و نظم از منظر نظریه‌های روابط بین الملل»، *فصلنامه علمی تخصصی پژوهش‌های سیاسی*، سال سوم، شماره ۸، صص ۸-۲۸.
- والتز، کنت (۱۳۹۲)، *نظریه سیاست بین الملل*، ترجمه غلامعلی چگنی زاده و داریوش یوسفی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ونت، ا. ۱۳۸۵. «اقتدار گریزی چیزی است که دولت‌ها خودشان می‌فهمند» در لینکلتر، اندرو، **جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیم، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

ونت، ا. ۱۳۸۶. **نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

ب. انگلیسی

Bull, H. 1977. **The Anarchical Society**, London, Macmillan.

Czaputoicz J. 2003. "The English School of International Relations and Its Approach to European Integration", **Studies & Analyses**, vol.2 no.2.

De Almeida J, M. 2003. "Challenging Realism by Returning to History: The British Committee's Contribution to IR 40 Years on", **International Relations**, vol. 17(3).

Fierke, K.M. 2007. "Constructivism", In Dunne, T., Kurki, M. and Smith, S, **International Relations Theories: Discipline and Diversity**, Oxford University Press, Oxford

Goldstein, J.S. and Pevehouse, J.C. 2006. **International Relations**, 7<sup>th</sup> Ed. London, Pearson Longman.

Griffits, M. and O'Callahan, T. 2002. **International Relations: The Key Concepts**, London and New York, Routledge.

Hsiung, J, C, 1997. **Anarchy & Order The Interplay of Politics and Law in International Relations**, United States of America, Lynne Rienner.

Huntley, Wade L. 1996. "Kant's Third Image: Systemic Sources of the Liberal Peace," **ISQ** 40, 1:45-76.

Hurd, I. 2008. "Constructivism" In Reus- Smit, Ch. and Snidal, D. **Oxford Hand Book of International Relations**, New York, Oxford University Press INC.

Lepgold, J. and Nincic, M. 2001. **Beyond the Ivory Tower International Relations Theory and the Issue of Policy Relevance**, New York. Columbia University Press

Mearsheimer, J. 1994. "The False Promise of International Institution's " **International Security**. 19(3). 5 -49

Rochester, J. Martin. 1995. "The United Nations in a New World Order: Reviving the Theory and Practice of International Organization. " In Kegley W., Jr., ed.. **Controversies in International Relations Theory: Realism and the Neoliberal Challenge**. New York: St. Martin's Press. 199- 222.

- Rose, G.1998. "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy", **World Politics**, Vol51.Issue 1.
- Taliaferro, W, J.2001. "Security Seeking Under Anarchy: Deffensive Realism" **Revisited International Security**, Vol 25, No, 3.
- Waltz, K. 1959. **Man, The State and War**, New York, Columbia University Press.
- Weber, C, 2005. **International Relations Theory A critical introduction**, 3<sup>rd</sup>Ed, New York, Routledge.
- Wendt, A. 1992."Anarchy is what sates make of it". International Orgainzation,46,2(Spring): 391- 425, (Reprinted in Der Derian, ed: 127- 77).
- Wight, M. 1991. **International Theory: The Three Traditions** ,London: Leicester University Press.

## جهانی شدن و دیپلماسی اقتصادی آمریکا، (۲۰۱۳-۱۹۹۱)

محمد جواد رنجکش<sup>۱</sup> جواد نورمحمدی<sup>۲</sup> منصوره اسکندران<sup>۳\*</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۲/۱۸ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۰

### چکیده

با تحول مفاهیم مربوط به منافع، قدرت و امنیت ملی پس از دوران جنگ سرد و فروپاشی شوروی و تقویت مؤلفه اقتصادی قدرت ملی، بهره‌بردن از توان اقتصادی بعنوان یکی از مهمترین ابزارهای تقویت قدرت ملی در جهت برآورده نمودن انتظارات و منافع ملی یکی از اولویت‌های کشورهای در حوزه سیاستگذاری خارجی بوده است. بنابراین، برخورداری از یک نظام پایدار اقتصادی می‌توانست تضمین کننده قدرت و امنیت ملی کشورها باشد. در این بین اهمیت فزاینده اقتصاد و مولفه‌های اقتصادی، متعاقب تأثیرات جهانی شدن اقتصاد، ضمن فروکش کردن نسبی تضادها و کشمکش‌های جنگ سرد و افزون یافتگی اهمیت اقتصاد و ژئواکونومیک نسبت به ژئوپولیتیک، موجب گردید دیپلماسی اقتصادی نیز جایگاه والاتری در سیاست خارجی کشورها پیدا نماید. در این میان اتخاذ دیپلماسی اقتصادی درسی است آمریکا بعنوان هژمون سالهای پس از جنگ سرد، سیاستگذاران این کشور را بر آن داشت تا در جهت پویایی در عرصه بین‌المللی برای کسب منافع ملی خود تلاش کنند. این پژوهش به دنبال بررسی تأثیر روند جهانی شدن اقتصاد بر جایگاه دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد با روش تبیینی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و مبتنی بر منابع معتبر بر این مسئله متمرکز می‌باشد که آیا آمریکا می‌کوشد در فضای جهانی شدن اقتصاد و با بهره‌گرفتن از مؤلفه توان اقتصادی برتر خود، تنش‌ها را به جای تقابل و تنازع از طریق سیاست‌هایی بدون تنش دفع نموده و منافع بیشتری را از این طریق بدست آورد و در این راستا از تعامل و سیاست اقتصادی برای کسب قدرت بهره برده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که سیاست‌ها و تعاملات اقتصادی در تصمیم‌گیری‌ها بطور روزافزون اهمیت یافته و دیپلماسی اقتصادی آمریکا در سالهای پس از جنگ سرد در قالب حمایت از شرکت‌های آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد در عرصه جهانی و حضور در سازمان‌های مالی بین‌المللی، سهم قابل توجهی در پیشبرد اهداف ملی این کشور داشته است.

**واژگان کلیدی:** جهانی شدن اقتصادی؛ دیپلماسی اقتصادی؛ دوران پساجنگ س

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد

۳- دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد مشهد

\* نویسنده مسئول tuberose360@yahoo.com

دیپلماسی اقتصادی در سیاست پس از جنگ سرد کشورهای غربی از جمله آمریکا با آرمان احیای دموکراسی و اقتصاد باز در فضای متحول از جهانی شدن، بستری مناسب برای ایجاد سیستم باز رقابتی فراهم نمود. در دهه ۱۹۹۰ تجارت جهانی با سرعتی دو برابر سرعت رشد تولید جهانی، رشد نمود و بنابراین فعالیت‌های بین‌المللی، بخش‌های بیشتری از اقتصاد کشورها را به خود اختصاص داد. ایالات متحده که خود خالق و عامل بسیاری از رژیم‌های فعلی چندجانبه است، علاوه بر دوجانبه‌گرایی، رویکردهای مختلف دیپلماسی اقتصادی را اتخاذ نمود تا به منافع و اهداف مورد نظر خود دست یابد. آمریکا با تسهیل حضور شرکت‌های آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد در سطح بین‌المللی و حضور در سازمان‌های مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، و با همکاری و یا حمایت از کشورهای استراتژیک و جایگزینی تعاملات اثرگذار اقتصادی به جای روابط پرتنش سیاسی در فرایندهای دیپلماسی اقتصادی، از منافع امنیتی و سیاسی این روابط بهره می‌برد. این پژوهش بر اساس ماهیت و روش توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و با استفاده از منابع معتبر صورت گرفته است. سؤال اصلی آن است که جهانی شدن اقتصاد چه تأثیری بر دیپلماسی اقتصادی در سیاست خارجی آمریکا در دوران پسا جنگ سرد داشته است. فرضیه این پژوهش آن است که تسریع سرعت جهانی شدن، ضمن فراهم نمودن زمینه توسعه اقتصادی در فرایندهای سیاسی و ورود تعاملات اقتصادی به این عرصه، شرایط استفاده از دیپلماسی اقتصادی و دستیابی به منافع ملی بیشتر را برای کشورها خصوصاً قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا مهیا ساخته است و این کشور، با استفاده از دیپلماسی اقتصادی و راههایی که این نوع دیپلماسی در اختیار آن قرار می‌دهد درصد حفظ امنیت سرزمینی، امنیت انرژی و حمایت از بازار آزاد و شرکت‌های بزرگ خود در سراسر جهان می‌باشد.

## ۱. جهانی شدن اقتصاد و دیپلماسی اقتصادی

هیچ پدیده‌ای در جهان معاصر، اقتصاد سیاسی جهانی را بهتر از آنچه می‌توان آن را "جهانی شدن" خواند، در بر نمی‌گیرد. مهم‌تر اینکه تقریباً تمامی پدیده‌های علوم اجتماعی امروزه در بستر این پدیده تعریف می‌شوند. (Iwilade, 2010) پدیده جهانی شدن اقتصاد در حدود سه دهه اخیر اثرات گسترده و متفاوتی بر اقتصاد ملی کشورها و اقتصاد جهانی به دنبال داشته است. بگونه‌ای که در جهان امروز، با وجود وابستگی‌های متقابل، رشد و توسعه اقتصادی در سطح ملی، بدون تعامل فعال با اقتصاد جهانی دچار چالش جدی است (صادقی، ۱۳۹۰: ۲۳۷). گرچه فرآیند جهانی شدن، فرایندی فراگیر بوده، اما بارزترین مصداق‌ها و نمودهای این فرآیند به حوزه اقتصاد اختصاص دارد. جهانی شدن در بعد اقتصادی از گستردگی و عمق بیشتری برخوردار است و وجه غالب و مسلط اقتصاد در فرآیند جهانی شدن به گونه‌ای است که ابعاد سیاسی و فرهنگی این فرآیند تحت تأثیر بعد اقتصادی آن قرار دارند. چراکه جهانی شدن اقتصاد دارای شاخصه‌هایی همچون افزایش بازرگانی بین‌المللی، جهانی شدن تولید و جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌باشد که همراه با این شاخصه‌ها و متعاقب مقررات‌زدایی در بازارهای مالی در سراسر جهان و تحول رو به گسترش تکنولوژی اطلاعات، بازارهای مالی نیز به سرعت آزادسازی شده و با بین‌المللی شدن روزافزون خدماتی چون بانکداری، بیمه، تبلیغات، حسابداری، ارتباطات و رسانه‌های همگانی الگوهای مصرف و تقاضا در سراسر جهان دگرگون گشته و با حضور گسترده شرکت‌های چند ملیتی وسایل ادغام هر چه بیشتر در اقتصاد جهانی فراهم گردیده است (دلار، ۱۳۰: ۱۳۷۱).

ازاینرو، حکومت‌ها، سیاست‌هایی را برمی‌گزینند که بین اقتصاد داخلی و بین‌المللی تعادل ایجاد کند و برای حصول نتایج مثبتی که به رفاه اقتصادی ختم می‌گردد، توجه بیشتری به روابط اقتصاد خارجی داشته و بنابراین ناگزیر به حیطة دیپلماسی اقتصادی ورود پیدا می‌کنند (باین، ۱۳۸۸: ۱۱). از آنجا که دیپلماسی اقتصادی به معنای نقطه اشتراک میان دیپلماسی و منافع اقتصادی در راستای منافع ملی است و در واقع

به معنای به کارگرفتن دیپلماسی در عرصه اقتصاد و به کارگیری توانایی‌های بالقوه و بالفعل دیپلماسی برای تحقق اهداف اقتصادی کشورها می‌باشد (رینولدز، ۱۳۸۷: ۲۰۴) بر اثر وابستگی متقابل اقتصادی، به مراتب پیچیده‌تر می‌شود و پیوسته مسائل و کنشگران بیشتری را دربر می‌گیرد (باین، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲). بطوری که گاه، در تعقیب اهداف سیاست خارجی نیز استفاده می‌شود (رینولدز، ۱۳۸۷: ۲۰۹). بنابراین، تقریباً هرگونه سیاست ملی می‌تواند بر توانایی رقابتی نسبی قلمروهای مختلف مؤثر باشد که این مسئله خود اهمیت این نوع دیپلماسی را روشن می‌سازد (باین، ۱۳۸۸: ۱۳). مدل زیر نشانگر تأثیر بازیگران و کنشگران فزاینده در عرصه روابط اقتصادی همراه با تأثیر ابزار دیپلماسی اقتصادی را بر تصمیم‌گیری نسبت به فعالیت‌هایی که در حوزه دیپلماسی اقتصادی برای تأمین منافع ملی و سهولت تجارت در عرصه بین‌المللی اتخاذ می‌گردد، می‌باشد.

این نشان می‌دهد که بستر اقتصاد سیاسی بین‌المللی، نقش مهم و حیاتی در ایجاد ماهیت روابط بین‌المللی ایفا می‌کند. از آنجا که جهانی شدن بطور پیوسته ویژگی‌ها، ماهیت و مشخصه‌های روابط در سیستم بین‌الملل را تغییر می‌دهد بنابراین، تأثیرات جهانی شدن بر ایجاد و اجراء دیپلماسی معاصر در تمامی عرصه‌های آن خصوصاً حوزه‌های اقتصادی برهیچ‌کس پوشیده نیست. (Iwilade, 2010)

در نظم جدیدی که به ویژه پس از فروپاشی شوروی شکل گرفت و اقتصاد به عمده‌ترین و مهمترین مؤلفه نظام بین‌الملل تبدیل شد، بلوک‌بندی‌های تازه‌ای نیز با ماهیتی بیشتر اقتصادی، درون این سیستم شکل گرفت که موجب پدیدار شدن سه بلوک بزرگ در جهان یکی در آسیای جنوب شرقی، یکی در اروپا و دیگری در آمریکا، گردید (غریب آبادی و علی آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸). در این میان اتخاذ دیپلماسی اقتصادی در سیاست آمریکا بعنوان هژمون سالهای پس از جنگ سرد، سیاستگذاران این کشور را برآن داشت تا در جهت پویایی در عرصه بین‌المللی برای کسب منافع ملی خود تلاش کنند و از آن بعنوان یکی از ابزارهای اثرگذار در جهت رفع تناقضات، تقویت دیپلماسی عمومی خود و دستیابی به منافع بیشتر بهره برند.



## ۲. جایگاه دیپلماسی اقتصادی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد

در دهه ۹۰ و دهه نخستین قرن ۲۱، موضوعات جدیدی از قبیل تبدیل کشورهای کمونیستی به بازارهای اقتصادی سودآور، دستورکار تجاری بسیار گسترده‌تر، محیط‌زیست جهانی، معماری جدید امور مالی بین‌المللی، بخشش بدهی‌های کشورهای فقیر و موضوعات دیگری که توجه عمومی را شدیداً تحریک نمود مانند سلامت غذایی، جرائم بین‌المللی و واقعه ۱۱ سپتامبر، تروریسم و تأمین مالی آن، از مهمترین مسائل اثرگذار بر تغییر سیاست‌گذاری‌ها در سطح داخلی و بین‌المللی بود. این نوع تحولات در قالب جهانی‌شدن، دامنه و تنوع کاربرد اقتصاد در سیاست را شدیداً افزایش داد و بستری برای استفاده از دیپلماسی اقتصادی را فراهم نمود.

با تشدید نفوذ داخلی دیپلماسی اقتصادی، دامنه پوشش دیپلماسی اقتصادی به سمت سیاست‌گذاری‌هایی چون یارانه‌های صنعتی، حمایت از کشاورزی و تأسیس بنگاه‌های خدماتی که همگی تحت تابعیت نظام بین‌المللی است گسترش یافت. دامنه کشورهای فعال در زمینه دیپلماسی اقتصادی نیز گسترش یافته و اکنون تمامی جهان را دربر گرفته است. بنابراین، اقتصاد در سیاست‌های داخلی و خارجی ملت‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است و حکومت‌ها به دنبال راه‌های جدیدی برای بهبود فرایند تصمیم‌گیری، مذاکره و چانه‌زنی در حوزه دیپلماسی اقتصادی بوده تا از این طریق، زوال نسبی قدرت آنها تعدیل گردد. بنابراین، موضوعات بین‌المللی اقتصادی که منافع داخلی آنها را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد، بیش از پیش در کانون تمرکز و توجه آنان قرار می‌گیرد (باین، ۱۳۸۸: ۱۴۵-۱۴۶).

تلاش آمریکا از دوران جنگ سرد با ارائه سیاست اقتصاد بازار آزاد با سه هدف: ممانعت از پیشرفت شوروی، کاهش تعرفه‌ها و افزایش سود اقتصادی آغاز و تداوم یافت تا جایی که آمریکایی‌ها به این باور رسیدند که بالابردن سود اقتصادی ناشی از کاهش تعرفه‌ها، یکی از معمولی‌ترین سیاست‌ها برای ایجاد صلح اقتصادی تشخیص داده شده است. همچنین تشویق کشورهای ضعیف به رقابت اقتصادی موجب درهم تنیدگی اقتصاد آنها در نظام سرمایه‌داری جهانی گردیده و در نتیجه وابستگی متقابل

را تشدید می نمود (Kohane, 1980, 13). این وابستگی، پایبندبودن کشورها به نظام اقتصادی غرب را تضمین می ساخت و فضا را برای ورود اقتصاد به حوزه دیپلماسی و شکل گیری دیپلماسی اقتصادی فراهم نمود، چرا که اقتصاد به عمده ترین و مهمترین مؤلفه نظام بین الملل تبدیل شده و بلوک بندی های تازه ای نیز درون این سیستم شکل گرفته یا در حال شکل گیری بود که بیش از ماهیت سیاسی یا نظامی، دارای ماهیت اقتصادی بود (غریب آبادی و علی آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸).

آمریکا به دلیل توان اقتصادی بالا، از قدرت اقتصادی خود در دوران جنگ سرد، برای مبارزه با گسترش کمونیسم در سطح جهان و تضعیف شوروی استفاده کرده بود و با استفاده از دکترین ترومن، طرح مارشال و سیاست اقتصاد بازار آزاد توانست از توان اقتصادی خود بیشترین بهره را در مقابله با گسترش کمونیسم ببرد (پلنو و آلتون، ۱۳۸۹: ۲۵۵). فروپاشی ناگهانی اتحاد جماهیر شوروی، سقوط ایدئولوژی های رقیب و بازسازی موفقیت آمیز اقتصاد آمریکا، همگی جنبه های نامتقارن قدرت آن را در دهه ۹۰ تقویت نمود، بطوری که یکباره آمریکا خود را در شرایطی احساس نمود که باید به عنوان یک هژمون و ابرقدرت حکمرانی کند (باطبی، ۱۳۹۰: ۱۰). شکل گیری چنین احساسی از تحولات ساختاری و با تاکید بر نقش کارکرد و ابزارهای سیاست خارجی ایالات متحده منجر گردید که آن کشور طیف گسترده ای از مداخلات را در کشورهای مختلف جهان و با ابزارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و گاهی نیز به صورت مختلط به انجام رساند (باطبی، ۱۳۹۰: ۸۶).

آمریکا در برخورد با این چالش امنیتی، گاه از روش های اقتصادی بهره می برد بطورمثال، آمریکا در برابر چین سیاست منزوی سازی را در پیش نگرفت بلکه یکپارچه سازی این کشور در نظام اقتصاد سرمایه داری جهانی را مورد توجه قرار داد. رهبران آمریکا معتقدند که توسعه اقتصادی چین هرچند این کشور را به یک رقیب معظم اقتصادی تبدیل خواهد کرد اما درعین حال منجر به از بین رفتن چین به عنوان یک خطر امنیتی خواهد شد (باطبی، ۱۳۹۰: ۵۲). هرچند الگوی اصلی رقابت و همکاری قدرت های بزرگ بدون تغییر باقی مانده، لیکن در نتیجه جهانی شدن

اقتصاد و تعمیق وابستگی متقابل سیاست‌های بین‌المللی، تغییرات زیادی را به خود دیده‌است (باطبی، ۱۳۹۰: ۴۶). در هر حال تحولات بین‌المللی در فاصله خاتمه جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر باعث شده‌است مقامات و سیاست‌گذاران ایالات متحده خود را در فضایی متلاطم از دوران گذاری ببینند که طی آن نظام جهانی جدیدی مستقر شده و معادلات دنیای نوین را بر پایی اصول جدید خود تنظیم خواهد کرد (باطبی، ۱۳۹۰: ۷۹).

### ۳. تأثیر جهانی شدن بر دیپلماسی اقتصادی آمریکا

بطور کلی، دیپلماسی اقتصادی ابزاری قدرتمند است که نه تنها به صورتی گسترده توسط کشورهای تازه صنعتی شده و بسرعت در حال رشد بکار گرفته شده، بلکه همواره یکی از ارکان سیاست خارجی کشورهای توسعه‌یافته قدرتمندی نظیر ایالات متحده آمریکا نیز بوده است. الگوهای رفتاری آمریکا در قبال سایر قدرت‌ها، ترکیبی از تعامل سیاسی، همگرایی اقتصادی به عنوان الگوی در برگیری راهبردی به عنوان سیاست والا بوده است. بنابراین، این کشور به عنوان مطرح‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین بازیگر صحنه بین‌المللی به ضرورت تفاوت‌های ساختار سیاسی، بهره‌مندی متفاوت از منابع انسانی، مادی و روانی، موقعیت جغرافیایی غیر یکسان، ذهنیت متفاوت و متمایز فرهنگی حاکم در بین تصمیم‌گیرندگان و حافظه تاریخی به شدت غیرهمسوس، به تعریف متفاوت از منابع پرداخت (باطبی، ۱۳۹۰: ۳۰). بطوریکه این کشور به پشتوانه منابع بزرگ و اقتصادی توانست سیاست‌های خارجی و دفاعی خود را تدوین و اجرا نماید و در جهت ایجاد تدریجی اقتصاد بازار و تشکیل نهادهای دموکراتیک مطابق تعریف خود در سراسر کشورها که تا پیش از آن از اجزای دنیای کمونیستی بودند کوشید (باطبی، ۱۳۹۰: ۴۴-۴۳).

آنچه از جدول زیر برمی‌آید بخوبی افت صادرات و واردات ایالات متحده را در بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۸ نشان می‌دهد. اما در هر حال در تمام این سال‌ها با وجود رشد تورم، این کشور سعی کرده تا سرمایه‌گذاری خارجی خود را ارتقاء دهد. همانطور که از آمار برمی‌آید، صادرات و واردات ایالات متحده، بدلیل توانایی‌ها و قابلیت‌های

منحصر بفره این کشور، از میانگین جهانی بالاتر بوده است، این در حالی است که سایر قدرت‌های بزرگ اقتصادی از جمله اتحادیه اروپا و چین تلاش می‌کنند فاصله خود را با ایالات متحده کاهش دهند.

در شرایطی که به نظر می‌رسید آمریکا تنها کشوری بود که وضعیت خوبی به لحاظ صادرات کالا داشت، مقررات صندوق بین‌المللی پول شرایط مساعدتری را برای بازرگانی خارجی آمریکا فراهم کرد (شولزینگر، ۱۳۸۹: ۳۴۲). تأسیس بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه یا بانک جهانی نیز عمدتاً برای کمک به کشورهای بلوک غرب و متحد ایالات متحده آمریکا بود (Mason & Asher, 1975: 68). بنابراین، آمریکا نقش رهبری را در نظام اقتصاد بین‌المللی بر عهده داشت. جنبه‌های کاربردی دیپلماسی اقتصادی برای آمریکا

بنابر آنچه گفته شد، پایان جنگ سرد و پیشرفت جهانی شدن، موج جدیدی از فشارهای سیاسی بین‌المللی را در ابتدای دهه ۹۰ ایجاد کرد. قدرت‌های غربی با آرمان احیای دموکراسی و اقتصاد بازار در کشورهای سابقاً کمونیست، وارد این دهه شدند. سقوط اقتصادهایی با برنامه‌ریزی متمرکز و غلبه جهانی سیستم باز رقابتی و جهانی شدن نهادهای بین‌المللی اقتصادی موجب پیشرفت قابل توجهی در دیپلماسی اقتصادی گردید. خاتمه یافتن مذاکرات اروگوئه و ایجاد سازمان تجارت جهانی و نتایج حاصل از موافقت‌نامه‌های زیست‌محیطی و توسعه سازمان ملل متحد و حملات تروریستی یازدهم سپتامبر در آمریکا موجب گردید این کشور از اقدامات اقتصادی در جهت دستیابی به منافع داخلی از یکسو و نفع بردن همه کشورها از سیستم باز و جهانی شدن بهره‌بردار (باین، ۱۳۸۸: ۴۳۲). علیرغم برخورداری از جایگاه برتر آمریکا در نظام اقتصاد جهانی، وابستگی فزاینده اقتصاد ملی این کشور به بازارهای خارجی و آسیب‌پذیری امنیت تجاری و سایر منافع اقتصادی خارجی خصوصاً در پی ظهور و گسترش روزافزون منطقه‌گرایی اقتصادی در سطح سیستم اقتصاد جهانی از یکسو و تحولات عمده در سطح نظام جهانی بویژه پس از پایان جنگ سرد و دوران نظام نوین جهانی از سوی دیگر، این کشور را در حوزه استفاده از

سیاست‌ها و تعاملات اقتصادی در جهت برآورده ساختن منافع ملی وارد ساخت (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۵). از این رو آمریکا با ارائه کمک‌های مالی به کشورهای استراتژیک، علاوه بر حفظ امنیت و مقابله با تهدیدهای احتمالی سعی بر حفظ امنیت انرژی نمود تا با حمایت از شرکتهای آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد در سطح جهان و حضور در سازمانهای مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نقش پر رنگ و قدرت نفوذی که در آنها دارد، حوزه کاربردی گسترده‌تری را برای خود ایجاد نماید.

ایالات متحده آمریکا ضمن تأکید بر اصل تنوع چه به لحاظ مناطق تأمین منابع انرژی و چه به لحاظ انواع منابع انرژی، تلاش برای ترغیب کشورهای غنی هستند به سمت توسعه فضای باز، شفافیت و حکومت قانون و ایجاد نهاد مشارکت انرژی هسته‌ای جهانی در جهت تسهیل استفاده سایر ملتها از تکنولوژی‌های پیشرفته هسته‌ای و توسعه سایر تکنولوژی‌های بدیل از قبیل ذغال سنگ و هیدروژن در حوزه خارجی و توسعه سرمایه‌گذاری روی انرژی‌های متنوع بدیل در داخل را بعنوان راهکارهایی برای سیاست حفظ و امنیت انرژی ترسیم نموده است (Yetive, 2004:8).

آمریکا همچنین در راستای اهداف بالا، در چارچوب دیپلماسی اقتصادی و در جهت تسهیل تجارت و انجام معاملات بازرگانی شرکتهای آمریکایی می‌کوشد تا بسترهای تجاری مناسب‌تری را فراهم سازد.

در حوزه همکاری نزدیک با کشورهای اکو استراتژیک، ایالات متحده در چارچوب دیپلماسی اقتصادی خود تأکید و حمایت بیشتری از کشورهایی که روابط ویژه اقتصادی با ایالات متحده دارند، به عمل می‌آورد. برای مثال ایالات متحده برای اطمینان از اینکه چین به عنوان یک "شریک مسئول" در نظام بین‌الملل کنونی به گونه‌ای هماهنگ با ایالات متحده عمل کند، با رهبران این کشور همکاری تنگاتنگی خواهد داشت. همچنین ایالات متحده به طور مشخص اهمیت فزاینده هند و روسیه را به عنوان رقبای اقتصادی و استراتژیک مد نظر دارد. اتحادیه اروپا نیز به عنوان بزرگترین حوزه اقتصادی جهان جایگاه ویژه‌ای در دیپلماسی اقتصادی آمریکا خواهد

داشت (Elbeshbishi, 2008:9). بر این اساس ایالات متحده، چین، هند، روسیه و اتحادیه اروپا پیوندهای استراتژیک اقتصادی خود با یکدیگر را با هدف ساماندهی نظام اقتصاد بین الملل تعمیق و گسترش خواهند داد (باطبی، ۱۳۹۰: ۷۹).

در سطح کلان، چین، هند و روسیه الزامات نظام بازار آزاد را پذیرفته و برای ادغام در این نظام با هدف کسب منافع بیشتر و کاهش زیانهای ناشی از آن، پیوندهای استراتژیک خود با ایالات متحده را بیش از پیش تقویت خواهند کرد تا توسط ایالات متحده و در وهله بعد اتحادیه اروپا به عنوان شرکای مسئول پذیرفته شوند. (موسوی شفایی، ۱۳۸۵: ۵).

بر اساس ملاحظات دیپلماسی اقتصادی آمریکا، صرفاً رژیمهای تجارت و سرمایه گذاری آزاد هستند که می توانند رشد اقتصادی پایدار را تقویت کنند. در چارچوب دیپلماسی اقتصادی آمریکا، سازمان جهانی تجارت بهترین محمل را برای توسعه تجارت جهانی و رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه است (Tabatabaee, 2005:24).

دیپلماسی اقتصادی ایالات متحده آمریکا در کنار تأکید بر توافقنامه های چند جانبه در قالب سازمان جهانی تجارت، برنامه تجاری فعالی را در چارچوب موافقتنامه های منطقه ای، زیر منطقه ای و دو جانبه دنبال می کند (Tabatabaee, 2005:79). این قبیل موافقتنامه ها محلی برای تقویت رژیمهای شفافیت، حاکمیت قوانین و مقررات، تجارت و نیز تجارت آزاد هستند. توافقنامه تجاری آمریکا - شیلی نمونه ای از این دست است. در همین راستا ایالات متحده از تحقق کامل موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای مرکزی حمایت می کند (موسوی شفایی، ۱۳۸۸: ۲۶۴).

بطور کلی، وزارت کشور ایالات متحده، اقتصاد و نیروهای بازار را در مرکز سیاست خارجی این کشور قرار داده اند. دیپلماسی اقتصادی در این کشور هم بمعنای استفاده از نیروهای اقتصادی جهانی بمنظور پیشرفت سیاست خارجی آمریکا و هم بکارگیری ابزار سیاست خارجی برای تقویت توان اقتصادی آن می باشد. آمریکا برای تحقق این مهم دستورالعملی با ۴ عنصر اساسی ارائه می دهد: بروزرسانی اولویتها،

گسترش تجارت، سرمایه‌گذاری و دستورالعمل دیپلماسی تجاری، استفاده از ابزار اقتصادی برای حل مسائل سیاست خارجی و گسترش ظرفیت وزارت امور خارجه به عنوان شاخص‌هایی که آمریکا در حوزه دیپلماسی اقتصادی در آن فعال بوده است می‌توان به مواردی همچون نقش این کشور در نهاد سازی / رژیم سازی تجاری و اقتصادی، پیشبرد مذاکرات تجاری، و منطقه‌گرایی اقتصادی اشاره نمود. در بررسی تلاش آمریکا و دستاوردهای این تلاش‌ها برای عرضه بستری مناسب در جهت رشد سرمایه‌گذاری و دستیابی به منافع اقتصادی بیشتر از طریق برقراری دیپلماسی اقتصادی با سایر اقتصادهای خرد و کلان، می‌توان به طور مثال، به نظام اقتصادی بعد از جنگ که تحت تأثیر ایدئولوژی ایالات متحده و انگلستان قرار گرفت اشاره نمود که خود دلیل، مطرح شدن موضوع ایجاد سیستم جدید اقتصادی بود. در کنفرانس برتن وودز ۱۹۴۴ موافقتنامه مربوط به تأسیس صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) به تصویب رسید.

درست یک سال بعد، ایالات متحده آمریکا پیشنهاد برگزاری کنفرانسی به منظور ایجاد سازمان بین‌المللی تجارت را مطرح کرد تا بدین وسیله این سازمان به همراه دو سازمان دیگر؛ یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به عنوان سه نهاد بین‌المللی مأمور انتظام امور پولی، مالی و تجاری بین‌المللی گردند. پیشنهاد شکل‌گیری سازمان بین‌المللی تجارت، به سبب اختلاف نظر شدید بین دولت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس لندن ۱۹۴۶ بی نتیجه ماند. اما در عمل، موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) به معیاری مهم در تجارت بین‌الملل مبدل گردید و قریب پنجاه سال با هدف توسعه تجارت بین‌المللی از طریق حذف و کاهش موانع گمرکی بر روابط تجاری بین دولت‌ها حاکم بود. با این وجود، بدلیل بروز برخی نواقص و به منظور پاسخگویی به این مشکلات، سازمان جهانی تجارت به موجب موافقتنامه مراکش ۱۹۹۴ و پر کردن خلأهای موجود، در پی دور اروگوئه، جایگزین گات گردید (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۸۸: ۴۸).

صندوق بین المللی پول مصوب کنفرانس بر تون وودز در حالی که نیمی از این مبلغ را آمریکا تأمین می‌کرد، تأسیس شد. پیش از این نیز گفته شد که در شرایطی که به نظر می‌رسید آمریکا تنها کشوری بود که وضعیت خوبی به لحاظ صادرات کالا داشت، مقررات صندوق بین المللی پول شرایط مساعدتری را برای بازرگانی خارجی آمریکا فراهم کرد (شولزینگر، ۱۳۸۹: ۳۴۲). بانک بین المللی ترمیم و توسعه یا بانک جهانی نیز در برتون دودز تأسیس شد. در طول نخستین دهه فعالیت بانک جهانی، این بانک صرفاً نقش حاشیه‌ای و کم اهمیت در روند واقعی بازسازی بعد از جنگ ایفا کرد اما عمده کمک‌های این دو نهاد به کشورهای بلوک غرب و متحد ایالات متحده آمریکا بود (Mason&Asher, 1975:68).

آمریکا از طریق طرح مارشال، میلیاردها دلار کمک به متحدانش در اروپا و آسیا برای خیز اقتصادی اعطا نمود. و نقش رهبری را در نظام اقتصاد بین المللی بر عهده داشت. آمریکا از طریق سد نفوذ، سلطه سیاست خود در طول جنگ سرد را تداوم بخشید (نقیب زاده، ۹۳: ۱۳۸۳). اگر سیاست سد نفوذ را واکنشی به قدرتمندی شوروی تلقی کنیم، کاملاً واضح است که سیاست اقتصاد بازار آزاد را واکنش آمریکا به ضعف‌های اقتصادی اروپای غربی بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سطح حداقلی باید محسوب نمود. آمریکا که خواهان برتری اقتصادی بود این را جز از طریق پیاده سازی ساختار اقتصادی سرمایه داری متکی بر بازار امکان پذیر نمی‌دانست (Walt, 1985:3-10).

در چهارچوب این سیاست آمریکا چند هدف را دنبال کرد. این اعتقاد در بین آمریکاییان وجود داشت که وابستگی متقابل اقتصادی بین کشورهای جهان، امکان توسعه نفوذ را از شوروی خواهد گرفت و به همین دلیل، بر فضای باز اقتصادی بیشتر تأکید شد. هدف دیگر آمریکا برای تحقق سیاست اقتصاد بازار آزاد، حمایت از تعرفه‌های پایین بود. هرچه تعرفه‌ها کم‌تر باشد، استعداد بیشتری برای مبادله شکل می‌گیرد که این ضرورتاً به رونق اقتصاد آزاد منجر می‌شود. گسترش تجارت، ثروت اقتصادی را به وجود می‌آورد و باعث می‌گردد شوروی به عنوان نماد اقتصاد



برنامه‌ریزی شده دولتی از هرگونه وزنه‌ای برای تأثیرگذاری و نفوذ در کشورهای در بده بستان سودآور اقتصاد محروم شود. از طرفی دیگر آمریکا در بطن این سیاست به دنبال دسترسی آسان‌تر و ارزان‌تر به منابع مورد نیاز خود و متحدانش در سطح جهان بود (Kohane, 1980, 15). تلاش‌های آمریکا طی طرح مارشال در جهت تشویق همگرایی اقتصادهای اروپا به منظور نیل به هدف تأسیس یک بازار مشترک واحد برای تمامی اروپای غربی، با گسترش جامعه اروپا به ۱۰ کشور، به اضافه کشورهای متعدد دیگری که خواهان ورود به آن جامعه بودند به ثمردهی نزدیک شد. همکاری اقتصادی که طرح مارشال بستر آن را فراهم آورده بود در سال ۱۹۴۹، با رویکردی امنیتی - نظامی جامعه آتلانتیک که در پیمان آتلانتیک شمالی و ناتو تجسم یافت، تکمیل گردید (پلنو و آلتون، ۲۵۵:۱۳۸۹).

از تحولات عظیمی که در صحنه بین‌المللی و پس از پایان جنگ سرد به وقوع پیوسته، تشکیل قطب‌های اقتصادی جدید به‌ویژه از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد است. این گرایش‌های منطقه‌ای، به‌نوبه خود از ضرورت شکل‌گیری نظم اقتصادی جدید نشأت می‌گیرند، که اهداف فراملی و تشکیل بازار واحد جهانی را در نهایت دنبال می‌کند (ابراهیمی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۳۱۳). از آنجمله، موافقتنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)<sup>۱</sup> در دسته سازمان‌های منطقه‌ای قاره آمریکا در خلال سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴ ایجاد شد، ابتدا بین ایالات متحده و کانادا در ژانویه ۱۹۸۸ امضا شد (موسی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۹۱). که برخی از متخصصین سیاسی و اقتصاددانان این سازمان و سایر توافقنامه‌های آزاد تجاری دیگر را برای تقویت پیوندهای اقتصادی میان کشورها، ایجاد فرایند تولید مؤثرتر، افزایش دسترسی به کالاهای مصرفی با هزینه کمتر و بهبود استانداردهای شرایط زندگی و کاری مؤثر و مفید دانسته و بر نقش آمریکا در شکل‌گیری و بهره‌برداری از این ارتباطات قابل توجه می‌دانند (Villarreal, 2015: 8).

1 North American Free Trade Agreement

بطور کلی، از هر دیدگاهی که به بازار جهانی و اقتصاد جهانی بنگریم، آن را پر مخاطره و پیچیده خواهیم یافت. در چنین فضایی، آمریکا، چندین دهه، نیروی اصلی هدایت رشد و سرمایه گذاری و همچنین مکانی برای جستجوی سرمایه بوده است. اگرچه به دلیل کمبود مالی و نیاز روزافزون به جایگزین‌هایی برای رشد درآمد مالی، آمریکا در حفظ موضع و جایگاه خود در اثرگذاری بر اقتصاد جهانی کمی تضعیف شده است اما با این وجود، هنوز هم آمریکا و اقتصاد آن، تأثیراتی اساسی بر پیوندهای تجاری در جهان متغیر اقتصاد امروز و تعاملات آن حتی در سایه بحران‌های روبه رشد مالی خواهد داشت (Roberts, 2009: 19). در چنین شرایطی، اقتصاد آمریکا برای همه کشورها، اولین شریک تجاری مهم بشمار می‌رود. حتی کشورهایی که تبادلات و روابط تجاری زیادی با آمریکا ندارند، تحت تأثیری که شرکای آنها از تجارت با آمریکا می‌بینند قرار می‌گیرند (Dées, 2009: 25). که این خود، پایه‌های دیپلماسی اقتصادی آمریکا را بنابر ارتباطات زنجیره‌ای اقتصادهای کوچک و بزرگ، تقویت می‌نماید و موجبات تأثیرپذیری گسترده مستقیم و غیرمستقیم اقتصادها و بازارها از تحولات و یا توسعه اقتصاد آمریکا را فراهم می‌سازد.

### نتیجه‌گیری

حکومت‌ها می‌کوشند در روابط بین‌المللی خود از سه گونه تنش برحذر بوده و آنها را دفع نمایند تا از این طریق سیاست‌ها، به جای ایجاد تقابل و تنازع به صورت متقابل یکدیگر را تقویت نمایند. این تنش‌ها، تنش میان امور سیاسی و امور اقتصادی، تنش میان فشارهای بین‌المللی و داخلی و تنش میان حکومت و سایر کنشگران مثل بخش خصوصی و سازمان‌های غیردولتی را دربرمی‌گیرد. از سوی دیگر نفوذ امور بین‌المللی‌ای مثل تجارت بین‌الملل، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و جریان‌های مالی به اقتصاد داخلی کشورها از پایان جنگ جهانی دوم به‌طور ثابت در حال افزایش بوده است و این روند، جریان حاکم عصر حاضر نیز قلمداد می‌شود و در جهان متغیر کنونی، دولت‌ها بیش از اینکه نهادهایی سیاسی باشند، واحدهایی

اقتصادی بشمار می‌روند، بنابراین، در این حالت اقتصاد بعنوان ابزاری برای تعقیب اهداف دولت‌ها و البته دور از تنش بکار می‌رود. کشورها در ترکیب دیپلماسی بعنوان مهم‌ترین ابزار رسیدن به اهداف با سیاست‌های اقتصادی به حل مشکلات و منازعات بین‌المللی از طریق مسالمت‌آمیز و بدون درگیری سود برده و با بکارگیری توانایی‌های بالقوه و بالفعل، از دیپلماسی برای تحقق اهداف اقتصادی استفاده می‌کنند.

در طی دوران جنگ سرد و ورود روند جهانی شدن به مطالعات بین‌المللی، کاهش عظیم هزینه‌های حمل و نقل و ارتباطات واز میان رفتن موانع مصنوعی برای جریان کالاها، خدمات، سرمایه و دانش در طول زمان و به هم پیوستگی اقتصادی در میان کشورها متعاقب جهانی شدن اقتصاد، موجب اهمیت یافتن بکارگیری سیاست‌های اقتصادی در راه دستیابی به اهداف و منافع ملی گردید. در دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ بویژه آمریکا از دیپلماسی اقتصادی بگونه‌ای استفاده نمود که از یک طرف برای حفظ هم‌پیمانان و همراه کردن کشورهای بیشتر در بلوک غرب و گسترش ایدئولوژی خود در سطح جهان و از طرفی دیگر برای تضعیف رقیب و هم‌پیمانانش بهره بردند.

روند جهانی شدن اقتصاد در سالهای پایانی جنگ سرد، اقتصاد کشورها را در سطح جهان روز به روز بیشتر در هم تنیده می‌کرد، به گونه‌ای که با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی در ۱۹۹۰، عامل اقتصاد به مهمترین عامل در روابط بین کشورها تبدیل گردید. با پایان جنگ سرد آمریکا به عنوان یک هژمون از توان اقتصادی خود به بهترین نحو برای رسیدن به اهداف خود در قالب دکترین‌هایی چون دیپلماسی اقتصادی استفاده نمود. عمده ابعاد دیپلماسی اقتصادی آمریکا در سالهای پس از جنگ سرد در قالب حفظ امنیت سرزمین از طریق تحریم گروه‌های تروریستی و کشورهای حامی آنها، ارائه کمک‌های مالی به کشورهای اکو استراتژیک، علاوه بر حفظ امنیت و مقابله با تهدیدهای احتمالی سعی بر حفظ امنیت انرژی و تأمین انرژی مورد نیاز خود داشته است. همچنین این کشور در طول سالهای پس از جنگ سرد

همواره سعی کرده‌است تا با حمایت از شرکتهای آمریکایی در سطح جهان و گسترش بازار آزاد جهانی و حضور در سازمانهای مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نقش پررنگ و قدرت نفوذی که در آنها دارد، بازارهای مصرفی پر سودی را برای فروش محصولات خود ایجاد نماید و از این طریق با حداقل تنش به دستیابی منافع ملی خود نزدیک گردد.

## منابع

### الف- فارسی

- ابراهیمی نژاد، م. ۱۳۸۷، سازمان‌های مالی و پولی بین‌المللی، تهران: سمت.
- باطبی، ب. ۱۳۹۱، دلایل عدم شکل‌گیری ائتلاف چین و روسیه در مقابل هژمونی آمریکا بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پایان‌نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- باین، ن. و وولکاک، استفان ۱۳۸۸، دیپلماسی اقتصادی نوین - تصمیم‌گیری و مذاکره در روابط بین‌المللی، ترجمه محمدحسن شیخ‌الاسلامی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پلنو، ج. روی آلتون ۱۳۸۹، فرهنگ روابط بین‌الملل، ترجمه ابوالفضل رئوف، تهران: انتشارات عدالت.
- پوراحمدی، ح. ۱۳۸۶، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک‌جانبه‌گرایی افول، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و استراتژیک خاورمیانه.

دلار، د. ۱۳۷۱، «اقتصادهای در حال توسعه برونگرا واقعاً سریعتر رشد می‌کنند: شواهدی از ۹۵ کشور در حال توسعه، ۱۹۷۶-۱۹۸۵»، ترجمه یداله ابراهیمی فر، گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی، شماره ۱۳۰.

رمضانی قوام آبادی، م. ح. ۱۳۸۸، «بررسی استثناهای زیست - محیطی در رویه گات و سازمان جهانی تجارت»، پژوهش حقوق و سیاست، سال یازدهم، شماره ۲۷، پاییز و زمستان ۱۳۸۸ ویژه نامه W.T.O، صص. ۷۴-۷۷.

رینولدز، ف. الف. ۱۳۸۷ شناخت اصول روابط بین الملل، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

شولزینگر، د. د. ۱۳۸۹، دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

صادقی، ح. و صامتی، م. سامتیم. ۱۳۹۰، «تأثیر جهانی شدن اقتصاد بر اندازه دولت؛ مطالعه کشورهای منتخب آسیایی»، فصلنامه علمی پژوهشی، پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی، سال دوم، شماره ششم، صص. ۲۴۹-۲۰۹.

غریب آبادی، ک. و علی آبادی، م. ۱۳۹۰، «جهانی شدن و تحول در مؤلفه‌های سیاست خارجی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۹۳-۱۹۴.

موسوی شفاپی، م. ۱۳۸۸، دیپلماسی اقتصادی، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

موسی زاده، ر. ۱۳۸۸، سازمان‌های بین المللی، تهران: میزان.

نقیب زاده، الف. ۱۳۸۳، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالیایی تا امروز، تهران: نشر قومس.

#### ب- انگلیسی

Dées, S. & Saint-Guilhem, A. 2009, "The Role of the United States in the Global Economy and Its Evolution Over Time, Frankfurt: European Central Bank"

1034https://www.ecb.europa.eu/pub/pdf/scpwps/ecbwp1034.pdf?75828b945d11d41e5d201f6e0dd64d17

Elbeshbishi, A. N. 2008, The Use of Models in Economic Diplomacy. Is It Really Effective?, Ethiopia: African Trade Policy Centre (ATPC)

Iwilade, A. 2010, The Impact of Globalization on Diplomacy, akiniwilade blog

<https://akiniwilade.wordpress.com/2010/01/21/the-impact-of-globalization-on-diplomacy/>, posted on January 21, 2010, Visited on November 7, 2015.

- Jackson, J.K. 2013, U.S. Direct Investment Abroad: Trends and Current Issues, Congressional Research Service.
- Kohane, R.O.1980, The Theory of Hegemonic Stability and Changes in Institutional Economic Regimes, 1967-1977, In Ole P.T. & Randolph M.S. & George, A.H., Change in The International System, Boulder.co: West View.
- Mason, R.A. 1975, The World Bank since the Bretton Woods, Washington :The Brookings Institution.
- Roberts, G. & Maniam, B.& Bexley, J 2009, The Role of the U.S. in the Global Economy, <http://www.aabri.com/NC2011Manuscripts/NC11022.pdf>.
- Schwab,, K. 2013, The Global Competitiveness Report 2013–2014, Geneva:World Economic Forum
- Villarreal, M. A. & Fergusson, Ian F. 2015, The North American Free Trade Agreement (NAFTA), Congressional Research Service, <https://www.fas.org/sgp/crs/row/R42965.pdf>
- Walt, S. M. 1985, "Alliance Formation and the World Balance of Power, International Security", Vol. 9, No.4.
- World Economic Outlook 2005, Statistical Appendi.

## رسانه‌ها و توسعه سیاسی - اجتماعی ایران در دوره قاجار و پهلوی

سید امیر مسعود شهرام نیا<sup>۱</sup> فرزانه صیפורی<sup>۲\*</sup>

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۲/۲۸

### چکیده

رسانه ابزاری است که حامل یا واسط پیام است پس علاوه بر تلویزیون، کتاب و رادیو، یک نقاشی یا مجسمه یا حتی موسیقی در صورتی که پدید آورنده آنها قصد انتقال معنی را داشته باشد یک رسانه است. از آنجا که رسانه‌ها به عنوان رکن چهارم دموکراسی هستند چرا که واسطه اصلی میان سیاست گذاران و توده مردم هستند. با پیدایی وسایل ارتباط جمعی، نه تنها جوامع به یکدیگر نزدیک گردیده‌اند بلکه گروه‌های اجتماعی نیز از انزوا بیرون آمده، نزدیکی با یکدیگر را احساس می‌کنند. این مقاله روند تأثیر وسایل ارتباط جمعی را بر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره قاجار و پهلوی بررسی می‌کند و زمانی تأثیر صورت می‌گیرد که وسایل ارتباط جمعی در متن تطور همه جانبه اندیشه‌ها قرار گرفته باشد. از طرفی این مقاله تلاش می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد که رسانه‌ها چه تأثیری بر تحولات سیاسی - اجتماعی در دوره قاجار و پهلوی در ایران داشته‌اند؟ و اینکه تأثیر وسایل ارتباط جمعی بر توسعه جامعه و ظهور ارزش‌های جدید ایران تا چه حد و پایه ایی است؟ علاوه بر آن این مقاله بر این فرضیه استوار است که رسانه‌ها به عنوان ابزاری اجتماعی - فرهنگی از نظر کمی و کیفی بر فرآیند تحولات توسعه سیاسی و اجتماعی در ایران تأثیر گذاشت و گروه‌های اجتماعی را از انزوا بیرون کشید و فضای رسانه‌ای را بر فرهنگ مردم مسلط ساخت. ناگفته نماند این بررسی با استفاده از چارچوب نظری مک لوهان صورت گرفته است. و روش تحقیق نیز به صورت کتابخانه‌ای و توصیفی خواهد بود.

**واژگان کلیدی:** رسانه، قاجار، پهلوی، توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، جامعه ایران

۱۱۵

سیاست جهانی

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

\* نویسنده مسئول farzaneh.seifoori@gmail.com

به طور کلی رسانه را می‌توانیم ابزاری که حامل یا واسط پیام است بدانیم که در این صورت علاوه بر تلویزیون، روزنامه، کتاب و رادیو، یک نقاشی یا مجسمه یا حتی موسیقی در صورتی که پدید آورنده آنها قصد انتقال معنی را داشته باشد یک رسانه است. چرا که رسانه‌های جمعی در زمان واحد پیامهای یکسان را برای تعداد زیادی از افراد ارسال کنند. چه بسا اگر مجموعه رسانه‌ها را به انسانی تشبیه کنیم: مغز آن کتاب، دست‌های آن مطبوعات و پاهایش رادیو و تلویزیون است. رسانه به عنوان اصطلاحی کلی برای اشاره به سیستم‌ها یا دستگاه‌های انتقال اطلاعات و یا سرگرمی به کار برده می‌شود.

رسانه‌های جمعی را نیز می‌توان به پنج گروه کلی تقسیم بندی کرد:

- رسانه‌های چاپی مانند روزنامه، مجله و کتاب
  - رسانه‌های پخش مانند رادیو، تلویزیون، متن نماد سیستم صوتی عمومی فرودگاه‌ها و پارک‌ها
  - رسانه‌های کامپیوتری مانند اینترنت و بانک اطلاعاتی (Online)
  - رسانه‌های خیابانی مانند پوسترهای تبلیغاتی خیابان‌ها و بدنه‌های اتوبوس و تابلوهای خیابانی (رسانه و مشارکت سیاسی، ۱۳۸۹: ۱۱۷).
- از رسانه‌ها به عنوان رکن چهارم دموکراسی یاد می‌شود رکنی که از یک طرف با مردم و از سوی دیگر با حکومت در ارتباط است. رسانه‌ها به خودی خود واحد قدرت نیستند، آنچه به رسانه‌ها قدرت می‌بخشد توانایی آنها برای شکل دهی به افکار عمومی یا علیه حکومت می‌باشد به عبارتی رسانه‌ها واسطه اصلی میان سیاستگذاران و توده مردم هستند. از طرفی نقش رسانه‌ها هدایت تأثیر گذاری بر افکار عمومی، ساختن ایدئولوژی و فرهنگ توده‌ای، پرورش شهروندانی نقاد و ایجاد همبستگی اجتماعی در جامعه‌ای باز و کثرت گرا می‌باشد. به نوعی بر توسعه سیاسی - اجتماعی هر کشوری تأثیرگذارند. جالب توجه این است که ملک لوهان<sup>۱</sup> نه تنها



رسانه‌ها را به سرد و گرم تقسیم می‌کند، بلکه جوامع میزبان رسانه‌ها را نیز به دو دسته تقسیم کرده، ناخودآگاه برای فرهنگ و معانی برای مخاطب نیز اهمیت بسیار قائل می‌شود. او می‌گوید: ما می‌توانیم کشورهای کمتر توسعه یافته را همانند رسانه‌های سرد و کشورهای پیشرفته را چون رسانه‌های گرم در نظر بگیریم، درست مانند وضعیت افراد حیل‌گر و زیرک یک شهر در مقابل افراد ساده و بی‌غل و غش آن. اگر از بعد جهانی شدن نیز موضوع را بررسی کنیم شاید مک‌لوهان را بتوان از مهم‌ترین نظریه‌پردازانی دانست که نگاهی فرهنگی به جهانی شدن دارد. از نظر او، اصل تعیین‌کننده فرهنگ ما نه محتوای آن، نقش رسانه‌ای است که فرهنگ از طریق آن منتقل می‌شود. او با تقسیم دوره‌های تاریخ بر مبنای فناوری‌های ارتباطی، به تبیین دوره جدید که به واسطه گسترش ارتباطات به کلی متفاوت از قبل است، می‌پردازد. از نظر او، رشد رسانه الکترونیک به موازات دیگر جنبه‌های ارتباطی، سبب شکل‌گیری شبکه ارتباطی جهانی شده است که خود موجب جهانی شدن فرهنگ می‌شود (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۶۹).

علاوه بر مک‌لوهان، رایزمن<sup>۱</sup> نیز از جمله اندیشمندانی است که مبنای کار خود را رسانه و جامعه قرار می‌دهد و بر ارتباط به عنوان محور جوامع انسانی تأکید می‌کند. از نظر رایزمن از روزه ارتباطات می‌توان سه دوران در تاریخ اجتماعی را از هم بازشناسیم. دوره اول که در خلال آن سنت‌ها حاکم بر رفتار و روابط انسانی به حساب می‌آیند. و در اصطلاح خود آن را «انسان سنت راهبر<sup>۲</sup>» می‌داند. دوره دوم که از نظر رایزمن با کاهش اهمیت سنت‌ها در هستی اجتماعی مواجه می‌شویم و تاریخ شاهد پیدایی و تکثر انسان‌هایی خاص می‌شود که او آن را «دوران راهبر<sup>۳</sup>» می‌خواند. و دوران سوم را نیز رایزمن دوران پیدایی انسان «دگر راهبر<sup>۴</sup>» می‌داند، دوران ظهور وسایل ارتباط جمعی است و رایزمن این دوران را دورانی می‌داند که در جریان آن، انبوه‌های تنها در درون شهرهای بزرگ پدید می‌آیند. و از نظر رایزمن، این دوران در

1 D.Riesman  
 2 Tradition- directed-man  
 3 Inner- directed- man  
 4 Other directed- man

تاریخ انسان به‌عنوان دورانی ثبت خواهد شد. که در آن صاحبان وسایل ارتباطی الگوهای حیات اجتماعی را می‌سازند.

تونس<sup>۱</sup> از دیگر متفکرانی است که ارتباط و آمار استفاده از رسانه را محور شناخت و ارزیابی جوامع دانست و تطور جوامع انسانی را نیز با این معیار سنجید. تونس دو نوع جامعه را از یکدیگر متمایز می‌سازد. یکی جامعه معنوی<sup>۲</sup> و به عبارتی اجتماع و دیگری «جامعه صوری»<sup>۳</sup> که در آن هر اقدام انسانی تابعی از عقل‌گرایی<sup>۴</sup> مصلحت‌اندیشی<sup>۵</sup> و حتی در معنایی مطلوبیت‌گرایی<sup>۶</sup> است (ساروخانی، ۱۳۹۱: ۷۳).

ناگفته نماند ایان روکس‌بروف<sup>۷</sup> به عنوان یکی دیگر از پژوهشگران مسائل توسعه نظرات خود را در قالب تغییر و تحولات گوناگون از برای رسانه ارائه داده است و مسائل توسعه را گذار از یک صورت‌بندی اجتماعی به صورت‌بندی دیگر می‌داند و حتی معتقد است علاوه بر رسانه باید مداخله نیروهای دیگر را که اصلاً تحت حاکمیت دولت نیز ممکن است نباشد بر تحولات توسعه تأثیر گذار بدانیم (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۴۲).

حال از آنجا که در زمینه پیدایی وسایل ارتباط جمعی به عنوان ابزاری اجتماعی و فرهنگی و استفاده کمی و کیفی آن و بالتبع تأثیر آن بر تحولات و تغییرات ساخت و چه بسا تنوع طبقات مختلف اجتماعی پژوهشی در قالب مقاله‌ای منحصراً به فرد انجام نشده است. با توجه به این موضوع پژوهش حاضر با تقسیم‌بندی ابزارهای رسانه‌ای به تأثیر وسایل ارتباط جمعی بر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دو دوره‌های قاجار و پهلوی خواهد پرداخت. و اینکه چگونه وسایل ارتباط جمعی، هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای اجتماعی به درون خانواده‌ها راه پیدا کرد و فضای رسانه‌ای بر فرهنگ مردم مسلط شد و فرآیند تحولات توسعه سیاسی و اجتماعی

1 Tonnies

2 Gemeinschaft

3 Gesellschaft

4 Ration alism

5 Pragmatism

6 Vtilitarianism

7 Eyan Rox Brof

اتفاق افتاد را بررسی خواهد کرد. و در اصل به این سؤال که رسانه‌ها چه تأثیری بر تحولات سیاسی- اجتماعی ایران دو دوره قاجار و پهلوی داشته‌اند و تأثیر آن بر توسعه جامعه و ظهور ارزش‌های جدید در ایران تا چه حد و پایه‌ای بوده است؟ پاسخ خواهد داد. علاوه بر آن این پژوهش بر این فرض استوار است که رسانه‌ها به عنوان ابزاری اجتماعی - فرهنگی از نظر کمی و کیفی بر فرایند تحولات توسعه سیاسی و اجتماعی ایران تأثیر گذاشت و گروه‌های اجتماعی را از انزوا بیرون کشید و فضای رسانه‌ای را بر فرهنگ مردم مسلط ساخت.

#### ۱. تأثیر وسایل ارتباط جمعی در توسعه

از مجموع مطالعاتی که در زمینه اثرات وسایل ارتباط جمعی در کشورهای در حال توسعه به عمل آمده می‌توان گفت: بهتر است به همبستگی خاص بین توسعه اجتماعی و اقتصادی و استفاده از وسایل ارتباط جمعی اشاره کرد تأثیر وسایل ارتباط جمعی باید با توجه به شرایط فرهنگی ملی صورت بگیرد این تأثیر زمانی می‌تواند به ایجاد تغییر منجر شود که وسایل ارتباطی در متن تطور همه جانبه اندیشه‌ها قرار گرفته شود. از طرفی وسایل ارتباط جمعی جامعه شهری را بیش‌تر از روستاها متأثر می‌سازد.

کشورهای در حال توسعه می‌توانند با ورود ارتباط سنتی به ارتباط جمعی از بحرانی که در جهان صنعتی با برخورد سنت کتابت و توسعه سمعی و رهبری پدید آورد، جلوگیری کنند. البته کتاب به هیچ وجه در برابر توسعه وسایل تازه اشاعه یافته از بین نمی‌رود بلکه باید آن را در مجموعه فرهنگی جدید و تازه‌ای که هم از کتابت و هم از وسایل تازه انتقال پیام تشکیل می‌شود، جای داد.

خوب است که بدانیم سوادآموزی ممکن است به چگونگی استفاده از وسایل ارتباط جمعی در جوامع در حال توسعه مرتبط باشد. البته این پیوند بین عناصر فرهنگ جدید لزوماً از همه مراحل که در کشورهای صنعتی پشت سر گذارده‌اند نخواهد گذشت.

مطالعاتی که درباره اثرات وسایل ارتباط جمعی صورت گرفته و حتی نظریاتی که به طور کلی در افکار عمومی رخنه کرده است نتایج آنی استفاده از این وسایل را در میان مردم مثلا از جهت افزایش خشونت و یا تقلیل میزان مطالعه و نیز نتایج بلند مدت مرتبط با ایدئولوژیها و انقلاب‌های سیاسی نشان می‌دهد اما توده مردم نیز مانند برخی از متخصصان کمتر توجه می‌کنند که وسایل انتشار جمعی می‌توانند تاثیراتی روی ساختهای اجتماعی داشته باشند و با تحمیل ارزشهای نوینی نظام قشر بندی اجتماعی را تغییر دهند و سلسله مراتب اجتماعی را واژگون سازند (ساروخانی، ۱۳۹۱: ۷۸).

با مطالعه تاثیرات انحصاری تلویزیون روی افکار عمومی این تصور مطرح می‌شود که تلویزیون یک وسیله صرفا خبری است، اما در حقیقت خبر دهی از طریق وسایل ارتباط جمعی مسائل کاملا ویژه‌ای را مطرح می‌کند. حال برای فهم بهتر اثرات وسایل جدید انتشار به زندگی روزانه و بر اخلاقیات باید توجه داشت که گسترش آنها به طور کلی به موازات اوقات آزاد فرد صورت می‌گیرد. در این زمینه سه روند خاص در جریان رونق یافتن است. فراغت جای بیشتری در موجودیت انسانی می‌یابد فراغت پدیده‌ای جمعی می‌شود و در نهایت آنکه فراغت بیش از پیش تحت تأثیر صنعتی قرار گرفته که جامعه را مبدل به توده مردم می‌کند و به عبارتی تفریح را به تماشا تبدیل می‌کند.

آن چه مسلم است آن است که چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی موقعیت فراغت در جامعه ما در حال تحول و تغییر کلی است و این تحول در جهت طبقات مختلف اجتماعی متنوع می‌گردد. در مجموع تقریبا مسلم است که اوقات فراغت توده‌های بزرگ کارکنان در حال افزایش است. ژان فوراستیه<sup>۱</sup> که دور نگرینهای خود را بر اساس تجزیه و تحلیل‌های دقیق و محاسبات معقول قرار داده است. پیش بینی کرده بود که در سال ۱۹۸۵ انسان فقط ۳۰ ساعت در هفته کار خواهد کرد. یعنی ۴۰ هفته در سال و ۳۵ سال در مدت زندگی این فرد به طور متوسط از ۷۰۰۰۰۰۰، ۴۰۰۰۰

1 - Jhan Fouraciteh

ساعت کار خواهد کرد. چرا که عمر متوسط به علت پیشرفتهای حاصله در بهداشت و پزشکی به ۸۰ سال خواهد رسید. اگر مقدار ساعاتی را که افراد صرف خواب و خوراک خواهند کرد کسر کنیم باز ۳۷۰۰۰ ساعت در اختیار خواهیم داشت. (کازنو، ۱۳۷۳، ۳۵۱)

رادیو، مطبوعات و تلویزیون با اهمیت زیادی در ترکیب کلی فراغت وارد می‌شوند. در صورتی که در گذشته تنها عده خاصی از برگزیدگان تحت تأثیر مطالعه و تماشا قرار می‌گرفتند از این نقطه نظر، وسایل ارتباط جمعی پدیده‌های جدیدی به وجود نیاورده‌اند بلکه فراغت را به قشرهای مختلف اجتماعی کشانده‌اند.

با فراهم شدن فاصله‌های ارتباطی در حوزه فرهنگ، که توسط رسانه‌های جدید امکان پذیر شده است شاهد فرصت‌ها و تهدیدهایی هستیم، چرا که در عصر کنونی نمی‌توان درها را بست و از ارتباطات بین‌المللی بی‌بهره بود. رسانه ابزار اصلی آموزش برای مخاطبان سراسری در قرن ۲۱ است در این میان رسانه‌ها در بالا بردن میدان دید مخاطبان و همانند سازی آنان با تغییرات اجتماعی اثر گذار هستند. البته رسانه‌ای شدن جامعه با وجود پیامدهای منفی خود این امکان را نیز به وجود می‌آورد تا فرصت‌های عظیمی برای کاهش تهدیدهای جهانی باز تولید شود. باید توجه داشت که تغییرات اجتماعی از اهداف و استراتژی‌های رسانه‌ها است. این رسانه است که ترسیم‌گر دورنمای توسعه فرهنگی در ذهن مخاطب می‌باشد.

## ۲. تأثیر رسانه‌ها بر جامعه

در بحث از تأثیر رسانه‌ها دو دیدگاه تند به چشم می‌خورد که هر یک از زمینه‌های خاص فکری و هم تجربه‌های اجتماعی ویژه منبث می‌شود. گروهی معتقدند که وسایل ارتباط جمعی دارای چنان قدرتی هستند که می‌توانند نسلی تازه برای اولین بار در تاریخ انسان پدید آورند. به نظر این عده در دنیایی که امکان انجام عمل یا رفتار خاص با اعمال فشار میسر نیست پس باید به ذهن انسانها رسوخ کرد و از این طریق اندیشه آنان را در جهت خواست خود جهت بخشید. درونی کردن هنجارها موجبات آشتی انسان با خواست جامعه بوده و به کارگیری نیروی وسیع انسانی را

جهت تضمین آن غیر ضروری ساخته و در نهایت با پذیرش قبلی عناصر کنترل مثل هنجارها انسانها خود به عنوان عاملی در راه حراست از موازین، هنجارها و قوانین جامعه تجلی پیدا می‌کنند و وسایل ارتباط جمعی ابزاری سریع، قدرتمند و مؤثر در راه تأمین این موارد است.

برخی دیگر معتقدند که وسایل ارتباط جمعی تأثیر چندانی بر مخاطبین خود ندارد در مقابل این دو دیدگاه، می‌توان گفت: که وسایل ارتباط جمعی، ابزاری اجتماعی - فرهنگی به معنای عالی آن هستند و از این جهت اثرات چشمگیری بر جا می‌گذارند البته این آثار نه آنچنان است که هیچ محدودیتی را نشانند. (نظریه گروه اول) یا آنکه چنان ناچیز است که هیچ اعتنایی را شایسته نباشد (نظریه گروه دوم) باید دید حدود تأثیر این وسایل ارتباط جمعی چیست؟ و در چه شرایطی این تأثیرات محدودیت می‌یابند یا تقویت شدنی هستند؟ و اینکه تا چه حد بر توسعه سیاسی اجتماعی ایران به طور خاص تأثیر گذار بوده است؟ مسلماً در جامعه‌ای که دولت انحصار وسایل خبری را به طور نسبی در اختیار دارد تأثیر این وسایل با جامعه‌ای دیگر که در آن شاهد تعدد وسایل خبری و مکانیسمهای مختلط آن هستیم، یکی نیست. در شرایط انحصار، گوینده‌های خبری مشخصی با دیدگاه‌های مشخص وجود دارند اخبار از کانالهای معین و یکسانی می‌گذرند و در نهایت مشتریان خبری در مورد هر حادثه یک نوع خبر و یک نوع تفسیر خبری می‌یابند. در صورتی که به بیان کاز نو<sup>۱</sup> در یک جامعه لیبرال که در آن همواره وسایل ارتباط جمعی تحت نظارت دولت نیستند، ممکن است اثرات تلویزیون به عنوان وسیله دولتی یا فلان روزنامه خنثی شود. در این رابطه می‌توان گفت: وسایل ارتباط جمعی تمامی حیات انسان را یکسره در بر می‌گیرند. زندگی معمولاً از آغاز تا پایان در کنار این وسایل و مشحون از پیام آنان به سر می‌آید و از طرفی تمام جهات و ابعاد مختلف را اشغال کرده‌اند و در اکثر موارد انسان بدون آنکه قصد آموزش داشته باشد، در کنار این وسایل قرار می‌گیرند از محتوای خاص آنان متأثر می‌شود. پس رابطه‌ای بین نوع جامعه و

1 - Kazeno

تصویری که از خلال وسایل ارتباط جمعی از خود می‌سازد، وجود دارد. رسانه‌ها فضاهای اجتماعی را به طور محسوس دگرگون می‌سازد. از دیدگاه جامعه‌شناسی، یکی از مهمترین نتایج دگرگونی‌هایی که در فضاهای اجتماعی پدید می‌آید تحولاتی است که در عقاید گروه‌های اجتماعی نسبت به یکدیگر به وجود می‌آید. چه بسا تحت تأثیر وسایل ارتباط جمعی، هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای اجتماعی بیش از پیش به درون خانواده راه پیدا می‌کنند و اینجاست که توسعه سیاسی و اجتماعی در راستای یکدیگر اتفاق می‌افتد از طرفی ملتها نیز به نوبه خود در تماس با یکدیگرند. تا جایی که وسایل ارتباط جمعی فاصله بین انسانها را کاهش می‌دهند مثلا دهقانان با پذیرش تلویزیون، رویدادها و مناظر شهر را به روستا می‌کشند. از انزوای اجتماعی گذشته خود بیرون می‌آیند. همچنین، طبقات مختلف اجتماع از آنچه در سطوح بالا و پایین می‌گذرد اطلاع می‌یابند. جامعه جدید به سوی تنوع و تعدد راه‌های زندگی سوق داده می‌شود. می‌توان گفت: وسایل ارتباط جمعی می‌توانند دارای دو تأثیر باشند: هم تشابه و هم تنوع در سلیقه‌ها، امکانات و بالاخره راه‌های زندگی تقریبا تا اواسط قرن بیستم، نوع اول تأثیرهمچنان مشهود بوده و بعد از آن تأثیری از نوع دوم آغاز شد و تمدنی را پدید آورد که همسانی کمتری در ارکان آن دیده می‌شود (کازنو، ۱۳۷۳: ۴۶).

### ۳. گسترش رسانه‌ها و ظهور ارزش‌های جدید

می‌دانیم که کتاب، روزنامه، سینما و اخبار، اندیشه‌هایی به ما القا می‌کنند که به گسترش افق فکری و افزایش اطلاعات ما در مورد آنچه خارج از مرزهای ما می‌گذرد، مدد می‌رساند. رادیو به سهم خود چنین وظایفی را لحظه به لحظه انجام می‌دهد. مانند تلویزیون که روز به روز گسترش بیشتری پیدا کرده و ادراک مستقیم پیامها را در هر لحظه برای هزاران نفر به طور رسمی و بصری ممکن می‌سازد. تلویزیون نیز جهان را به خانه ما می‌آورد. به نظر می‌رسد با اختراع بزرگ تلویزیون در عالم ارتباطات مسأله شناخت متقابل ملتها با در دسترس بودن اطلاعاتی برای همه، حل شده باشد. چه بسا با تهیه برنامه‌هایی که اندیشه را متأثر می‌سازد و چشم

اندازه‌های تازه‌ای برای آن می‌گشایند، یعنی با گسترش فرهنگ در وسیع‌ترین و انسانی‌ترین معناهای آن می‌توان ملتها را به شناخت متقابل واداشت.

با پیدایی وسایل ارتباط جمعی، نه تنها جوامع به یکدیگر نزدیک گردیده‌اند بلکه گروه‌های اجتماعی نیز از انزوا بیرون آمده، نزدیکی با یکدیگر را احساس می‌نمایند و این امر موجب بروز تطوراتی در اندیشه آنان نسبت به یکدیگر شده است. تلویزیون اروپایی از مظاهر نزدیکی گروه‌ها و هم ملتها در جامعه امروز انسانیت است. در راه تطور این پدیده جدید مشکلاتی چون زبانهای متفاوت ملل، فرهنگ‌های گوناگون وجود دارد ولی به نظر نمی‌رسد هیچ یک از این مسائل مانعی در راه بسط تکامل چنین پدیده‌هایی در راه نزدیکی انسانها با یکدیگر گردد.

با تهیه برنامه‌های سنجیده که موجب گشایش چشم اندازه‌های تازه و تأثیر بر اندیشه‌ها را فراهم می‌سازند، می‌توان امیدوار بود جهان فردا با شناخت بهتر و متقابل ملل و گروه‌ها همراه گردد. به شرط آنکه نه تنها به محتوی و کیفیت برنامه بلکه نوع تأثیر آنان در اذهان دیگران با در نظر گرفتن زمینه فرهنگی آنان، توجه شود. این در حالی است که بررسی تأثیر رسانه‌ها از جهت تغییراتی که در رفتار و کردار اجتماعی و تصمیمات گروهی ایجاد می‌کنند دارای اهمیت خاصی هستند و چه بسا پیام‌های ارتباطی می‌توانند دارای دو نوع تأثیر باشند. آثار و نتایج زودرس که عمدا و با تصمیم قبلی و پیش بینی اداره کنندگان و همکاران ارتباطات به وجود می‌آیند و آثار و نتایج دیررس که غیر قابل پیش بینی و غیر منتظره و مجهول می‌باشند مطالعات دانشمندان و محققان آمریکایی اغلب متوجه آثار و نتایج اجتماعی قابل پیش بینی و قریب الوقوع پیام‌های وسایل ارتباطی هستند. در صورتی که در اروپا و مخصوصا در فرانسه به آثار و نتایج دیررس و طولانی توجه بیشتری معطوف می‌گردد (معتدلزاد، ۱۳۷۱: ۳۱).

جامعه شناسان معتقدند که گسترش رسانه‌ها موجب ظهور ارزش‌های جدید و افزایش تطابق با فرهنگ جهانی می‌شود از جمله چالش‌های اساسی گسترش فناوری ارتباطات آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی است. ورود تکنولوژی به خانه، یعنی ورود



غریبه‌ها به خانه! تکنولوژی در صورت مصرف غیر صحیح فرصت‌های تعاملات خانگی را از اعضای خانواده می‌گیرد. فضای خانواده را به سوی فردگرایی هدایت می‌کند و از سوی دیگر افراد را به صورت منفعل و پذیرنده در می‌آورد و غالباً قدرت انتخاب، تحلیل و تفکر را از کاربران، مخصوصاً کودکان و نوجوانان می‌گیرد. به هر حال تکنولوژی بخشی از زندگی مدرن است. اگر بتوان جنبه‌های مثبت استفاده از تکنولوژی را قوت بخشید، می‌توان امیدوار بود که در گذر از مرحله سنتی به صنعتی افق‌های روشنی پیش رو داشت. به عبارت بهتر نسل امروز یعنی انسانی رشد یافته در شرایط زندگی امروز و بخشی از این زندگی برای نسل جدید در حوزه ارتباط و تعاملات مجازی در بستر ابزارهای تکنولوژیک تعریف می‌شود (رسانه تکنولوژی‌های ارتباطی فرصت‌ها و تهدیدها، ۱۳۹۰: ۴۸).

فضای جریان‌های عصر اطلاعات بر فضای مکانهای فرهنگ‌های مردم مسلط است. رسانه ابزار لاینفک بیان در فرهنگ جدید هستند. بنیان مادی که توانایی مجاز واقعی را برای تسخیر قوه تخیل مردم و سیستم‌ها تبیین می‌کنند. امرار معاش آنها در فضای جریانها بوده و از طرفی کارکردها و ارزش‌های مسلط در جامعه در جریانهای اطلاعات سازمان دهی می‌شود. از طرفی ارزشها و منافع مسلط بدون ارجاع به گذشته یا آینده شان در چشم انداز شبکه‌های کامپیوتری و رسانه‌های الکترونیکی ساخته می‌شوند، ساختار اجتماعی نوین عصر اطلاعات است که آن را جامعه شبکه‌ای می‌توان نامید. چرا که شبکه‌های تولید قدرت و تجزیه تشکیل شد. که فرهنگ مجازی را در جریانهای جهانی که زمان و مکان را در می‌نوردند می‌سازد. همه ابعاد و نهادهای جامعه از منطق جامعه شبکه‌ای پیروی نمی‌کنند. اما همه جوامع در عصر اطلاعات در واقع با شدت‌های متفاوت تحت تأثیر منطق فراگیر جامعه شبکه‌ای قرار دارند که گسترش پویای آن به تدریج شکلهای اجتماعی از پیش موجود را جذب و بر آنها غلبه می‌کنند.

جامعه شبکه‌ای همچون هر ساختار اجتماعی دیگری از تناقضها، کشمکش‌های اجتماعی و چالش‌های شکل‌های جایگزین سازمان اجتماعی تهی نیست. اما این

چالش را ویژگی‌های جامعه شبکه‌ای دامن می‌زنند و به این ترتیب از چالشهای عصر صنعتی کاملاً متمایزند. درک جهان ما نیازمند تحلیل همزمان جامعه شبکه‌ای و چالشهای متضاد آن است این قانون تاریخی مبنی بر این که هر جا سلطه هست، مقاومت هم هست همچنان کاربرد دارد. اما مستلزم کوششی تحلیلی برای شناسایی چالشگران فرایندهای سلطه است که جریانهای غیر مادی اما قدرتمند جامعه شبکه‌ای آن را به پیش می‌برند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۴۳۳).

#### ۴. تأثیر رسانه‌ها بر تحولات سیاسی اجتماعی ایران در دوره قاجار و پهلوی

نقش مهم رسانه‌ها به ویژه مطبوعات در توسعه سیاسی جامعه در صدر مطالعات مختلف قرار داشته است. این مسئله به ویژه در ارتباط با کارکرد مردم سالارانه رسانه‌ها صدق می‌کند. همیشه در بررسی‌ها بر این نکته تأکید شده است که مطبوعات همواره نقش مهمی در توسعه سیاسی ایفا کرده است، این نقش مبتنی بر اصل «آزادی مطبوعات» به عنوان یک پیش نیاز و سپر ایمنی در یک جامعه مردم سالار می‌باشد و کارکرد رسانه‌ها به ویژه مطبوعات نیز از موضوع آزادی و نظارت جدا نیست. از آنجا که روش مرسوم تقسیم بندی نقش مردم سالارانه رسانه‌ها بر اساس سه اصل آزادی خواهی، کارکرد نظارتی، کارکرد سخنگویی عموم مردم و منبع اطلاعاتی مبتنی است، سه کارکرد فوق نقشی حیاتی برای ایجاد یک جامعه مردم سالارانه دارند و فقدان هر کدام مانعی بر سر راه فرآیند توسعه سیاسی است. به عبارتی جامعه مبتنی بر مردم سالاری که تمام رسانه‌هایش بتوانند به عنوان ابزارهای آزاد و مستقل اطلاعاتی و ارتباطی عمل کنند تمام این کارکردها در یک جامعه آزاد قابل تحقق هستند.

مک لوهان درباره نقش رسانه‌ها در افزایش رؤیت پذیری، می‌گوید: افراد مشهوری که سعی می‌کنند خود را از انظار پنهان کنند، سابقه‌ای دیرینه دارد، عصری فرا رسیده که نام و تصویر آن روز به روز در پرده‌هایی که بزرگ‌تر می‌شوند بیشتر نقش می‌بندد و از طرفی آنها نیز می‌کوشند که هر چه بیشتر از نظرها پنهان بمانند.

رؤیت پذیری اصطلاحی از حوزه علوم ارتباطات است. گفته می‌شود که در گذشته، بسیار مردمانی بودند که حتی یک بار نیز تصویر پادشاهی را که در پایتخت و در آن دور دست بر آنان حکومت می‌کرد، ندیده بودند. بسیاری بودند که اگر چه در پایتخت زندگی می‌کردند جز شایعاتی مبهم، هیچ اطلاع دیگری از آنچه که در اندرونی‌های سیاسی و خصوصی شاه می‌گذشت، نداشتند و مثلاً به درستی نمی‌دانستند که چند تن از فرزندانشان به فرمان پدر نابینا شده‌اند.

حال پیدایش مطبوعات جدید در قرن نوزدهم در ایران گامی بزرگ در روند تحولات کشور بود. مطبوعات چه دولتی و چه خصوصی در سطوح مختلف به این روند کمک کردند و نقش اساسی از آن روزنامه‌های منتشر شده در تبعید بود، اما اثرگذاری بعدی مربوط به نشریاتی بود که چند سال پیش یا در حین انقلاب مشروطیت به فعالیت پرداختند و چه بسا مطبوعات در این دوره توانستند نقش اطلاع رسانی خود را حفظ کنند.

شرایط سیاسی - اجتماعی ایران در نیمه دوم قرن ۱۹ با ظهور نسل جدید روشنفکران ایرانی ایرانی، توسعه روابط با غرب، تأسیس دارالفنون، ورود علوم جدید به درون جامعه، سفر جهانگردان اروپایی به ایران تحت عنوان معلم، صاحبان حرف و دیپلمات‌ها این دوره را به یکی از منحصر به فردترین دوره‌های تاریخ ایران معاصر تبدیل کرد.

در این دوره مقوله «آزادی» در تمامی اشکال خود همواره به عنوان مهم‌ترین موضوع سیاسی اجتماعی در جامعه ایران خود را نشان داد. مثلاً خود آزادی یکی از عناوین مطرح شده توسط ملکم خان در روزنامه قانون همان «آزادی» به ویژه «آزادی بیان» است. علاوه بر آن به مواردی مانند حقوق مردم، مجلس قانونگذاری، انجمن آدمیت (که فرصت گسترده‌تری برای مشارکت آزادانه مردم را فراهم می‌کرد و در واقع یک انجمن غیر رسمی بود که باورها، رفتارها و اصول اخلاقی خاص را از مردم مطالبه می‌کرد که این روند جهت توسعه و پیشرفت را در اختیار عموم قرار می‌داد.) و در نهایت قانون (بشیر، ۱۳۸۸:۳۱۸). بررسی محتوایی مطبوعات ایران در دوره قاجار

به وضوح مشارکت فعال آنها را در فرآیند توسعه سیاسی و اجتماعی ایران نشان می‌دهد که این نه فقط خاص محتوا نیست بلکه حتی تنوع اسامی روزنامه‌ها نیز خود بیانگر این موضوع است. به طور کلی دولت در این دوره از رسانه‌ها به عنوان یک ابزار تبلیغاتی و از روزنامه نگار به عنوان ابزار استفاده می‌کرده است.

از دیگر مواردی که بر تحولات سیاسی - اجتماعی این دوره‌ها تأثیر گذاشت: نوشتن رساله‌های اجتماعی و سیاسی توسط روشنفکران بود که می‌توان آن را به دو دسته تقسیم نمود. دسته اول به موضوعاتی مانند آداب سلطنت، قواعد حکومت ایران، ستایش عدل و پاسداری رعیت و ... پرداخته‌اند و دسته دوم که به مسائل اجتماعی و سیاسی ایران پرداخته‌اند. با ترجمه کتب فرانسوی گوناگون به موضوعاتی مانند آزادی خیال، آزادی انصاف، آزادی طبع روزنامه‌ها، آزادی مذاهب، آزادی تعلیم و ... پرداخته‌اند (راوندی، ۵۶۸۱۳۵۴). از آنجا که در دوره قاجار به مرور بر تعداد چاپخانه‌ها و رشد تعداد روزنامه‌ها و کتابها در کشور آن هم بدون کنترل و نظارت دولتی افزوده می‌شد. رژیم در صدد نظارت بر مطبوعات و کتاب‌های منتشرشده برآمد. اما در دوره مظفرالدین شاه (۱۳۱-۱۳۲۴ ق) از شدت سانسور کاسته شد. با پیروزی جنبش مشروطه در سال ۱۳۲۴ ق، تقریباً سانسور از کشور کنار رفت و هر گونه کتاب و مطبوعات آزادانه در کشور منتشر شدند. اما این آزادی بارها توسط قدرت‌های بیگانه و دولت‌های دست‌نشانده آنها مورد تهدید قرار گرفت. این دوره در اصل اولین دوره مطبوعات آزاد ولی پر سانسور بود. با کودتای رضا خان میرپنج در اسفند ۱۲۹۹ و صعود تاریخی او به نردبان قدرت، سایه سانسور و خفقان سیاسی بیش از پیش بر مطبوعات و کتاب سایه افکند. آنچه دوران حکومت رضا خان برای مطبوعات ایران به ارمغان آورد، توقیف مطبوعات، سرکوبی آزادی بیان و ایجاد اختناق بود و در کنار موانع رسمی و دولتی، شرایط اجتماعی و فرهنگی حاکم بر کشور نیز به اندازه کافی بر مطبوعات، حرفه‌ی روزنامه نگاری و علاقمندان به مطالعه تأثیر منفی بر جای می‌گذاشت.

این دوره، دوره خفقان و فعالیت در فضای بسته بود. و با ورود متفقین به ایران و برکناری رضا شاه به پایان رسید. با روی کار آمدن محمد رضا شاه موج آزادی، فضای عمل گسترده‌ای را برای جراید و نشریات به وجود آورد. علاوه بر افزایش تعداد و گسترش دامنه فعالیت آن‌ها حیطه نقد و ارزیابی سال‌های گذشته هم در روزنامه‌ها و مجلات اهمیت ویژه‌ای یافت. البته فضای آزاد مطبوعات، آرامش چندانی را برای جامعه به بار نیاورد. چرا که مطبوعات آزاد در قالب مطبوعات حزبی بود. این دوره‌ها با کودتای ۲۸ مرداد به پایان رسید. سپس مطبوعات خنثی و غریزه روی کار آمد. به طور حرفه‌ای رو به فعالیت گذاشت (مجمع فرهنگی شهید آیت ... بهشتی (ره): ۱۳۸۳، ۷۸).

#### ۱-۴. مطبوعات

به دنبال قتل ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ شمسی و ۱۳۱۳ قمری (۱۸۹۶ م) و در فاصله سالهای ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ قمری (۱۹۰۶ تا ۱۹۰۰ م) روزنامه نگاری ایران، نقش مهمی در افزایش رؤیت پذیری حکومت ایفا کرد. مهم‌ترین دلیل این امر توسعه روزنامه نگاری غیر دولتی یا روزنامه نگاری آزاد بود. این روزنامه نگاری جدید که هفتاد سال پس از تأسیس مطبوعات دولتی پدید آمد، به رغم نظارت دولت موفق شد در مدت کوتاهی به صورتی بی‌سابقه نقش دیده بانی حکومت را ایفا کند و بتواند جایگاه و رسالت خود را به دور از قید و بندهای معمولی دولتی، در دفاع از مصالح عمومی ملت حفظ کند. ارتقای این جایگاه به گونه‌ای بود که در حد یکی از ارکان تشکیلاتی مشروطیت محسوب شد.

این نوع روزنامه نگاری که پیش‌تر آزادی خواهان و اصلاح طلبان در خارج از کشور پایه گذاری کرده بودند، توانست در کنار روزنامه نگاری دولتی که در چارچوب تئوری استبدادی قرار داشت، چهره دیگری به خود بگیرد، به صورتی که با انتشار روزنامه خصوصی غیر دولتی و قید «روزنامه آزاد» در کنار جمله «با اجازه وزارت جلیله انطباعات» در سرلوحه آنها، دوره جدید مطبوعات ایران آغاز شد (محسنیان راد، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

روزنامه نگاری ایران، در دوره بیست و پنج ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد تا اوج گیری انقلاب اسلامی در تابستان ۱۳۵۷ هجری شمسی، یکی از تیره‌ترین و نامساعدترین دوره‌های خود را گذرانده، دوره‌ای که می‌توان آن را دوره روزنامه نگاری مطیع و غیر سیاسی نام داد. چرا که مشتی از روزنامه نگاران وابسته به حکومت و قلم به مزد پا به عرصه فعالیت نهادند که هدف آنان اطاعت و چاپلوسی و تملق گویی حکومت بود. در حدی که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۳ را معجزه قرن توصیف کردند در وصف آن رویداد تلخ، روزنامه‌ها و نشریه‌های گوناگون انتشار دادند و پس از آن نیز با انتشار روزنامه‌ها و مجله‌های مدافع رژیم و جیره خوار حکومت عنوان‌های پر طمطراق صاحب امتیاز و مدیر نشریه و روزنامه را یدک کشیدند و طی سالها به فریب افکار عمومی پرداختند و راه کسب ثروت و مقام را ادامه دادند. جلال آل احمد نیز این دوره را «دوره رنگین نامه‌های تحریک کننده حیوانی‌ترین غرایز و خالی از حق و شعور و شوق توصیف کرد» (بهشتی پور، ۱۳۷۲: ۴۹-۴۸).

در عین حال به این موارد نیز اشاره می‌کنیم که با انتشار روزنامه‌ها در ایران، زبان فارسی برای تحریر و انشای خود به منابع تازه‌ای که از زبان‌های غربی گرفته می‌شد نیازمند شده بود. ترجمه کتاب‌های تاریخ و جغرافیا و فنون نظامی و علوم طبیعی تازه و چاپ آنها در تهران و تبریز و رواج کتاب‌ها و روزنامه‌ها ما بین مردم با سواد موجب تحول اسلوب بیان از فارسی متداول از سابق به زبانی که به تدریج تغییرات و اصطلاحات و نکات غیر مأنوس را در خود می‌پذیرفت. زبان رایج را به کیفیتی در آورد که بعد از دوران انتشار روزنامه‌های مختلف، سبک نگارش اخبار و مطالب را برای درج در روزنامه‌های دولت علیه ایران یا روزنامه‌های حوزه علمیه هموارتر و راحت‌تر از زبان رایج و معمول بود. از آنجا که روزنامه‌ها در تنظیم و تحریر ملزم به رعایت اصول مختلف از زبان بود توانستند بر ثروت لفظی و عبارتی زبان فارسی بیفزایند. به عبارتی انتشار سریع روزنامه‌ها به سرعت راه را برای اقتباس و استعمال الفاظ خارجی مانند نفوذ افکار و مفاهیم و عقاید سیاسی باز می‌کرد. و زبان فارسی

دری از کتاب و کاغذ و شعر فراتر رفته و در مجالس و محافل عمومی نیز به کار می‌رفت (طباطبایی، ۱۳۶۶: ۲۰۷). در زمان مشروطه نیز، مطبوعات با تأمین هر خواسته از انقلابیون «خواستہ» دیگری را نیز مطرح نموده و از فرصت استفاده می‌کردند. علاقه مشروطه، قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی را نیز به تدریج بین مردم رواج دادند (ذاکر حسین، ۱۳۶۸: ۵۱). ناگفته نماند که روش آنها مبنی بر تجزیه و تحلیل گفتمانی بوده و توجه بیشتر به ترقی و احیای پیشینه پر عظمت ایران بر پایه اعتقاد به نوعی ناسیونالیسم هم‌پدیر با سازگاری مذهب و ملیت، خود نمایی می‌کند. در دوره تمرکز قدرت سیاسی دوره حکومت و سلطنت رضا شاه از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰، نظارت بر مطبوعات افزایش می‌یابد. توجه بیشتر به مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و عدم انتقاد از مسئولان و نهادهای درجه اول مملکتی سوق پیدا می‌کند. مطبوعات در این دوره به نوعی ناسیونالیسم افراطی و پندار گرایانه متوسل می‌شدند (خانیک، ۱۳۸۱: ۲۴).

مطبوعات بعد از سال ۱۳۲۵ در خدمت حرکت اجتماعی بود. صحنه انعکاس اندیشه‌ها و عقاید مختلف مردم محسوب می‌شد. سبک نگارش جدید، نثر روان و قابل فهم بیان افکار به زبان سهل و ساده موجب شد با استفاده از این شیوه‌ها، حمایت عامه مردم را به دست آورند و بزرگترین عامل روشن کردن افکار مردم به اصول و فلسفه نوین گشته و بعدها بهترین محرک انقلابی به شمار می‌روند (تهرانیان، ۱۳۵۶: ۲۹۸).

#### ۲-۴. سینما

در کنار مطبوعات، در همان روزها، برای اولین بار، رؤیت پذیری شاه به کمک سینما شروع شد. مظفرالدین شاه، تابستان سال ۱۳۱۷ قمری (۱۸۹۹ م) همراه با عده‌ای از درباریان برای بازدید از نمایشگاه بین‌المللی پاریس و برج ایفل، با وام دریافتی از روستاها راهی اروپا شد. در واقع پدر تاجدار مظفرالدین شاه سفر به اروپا را جایگزین سفرهای پای پیاده صفویه اما به سوی قبله‌ای جدید کرده بود. در همین

سفر بود که شاه، شیفته سینما شد و پنج سال پس از اختراع سینما به وسیله برادران او، آن را برای نشان دادن به نوکران خود به ایران وارد کرد (مک لوهان، ۱۳۷۷: ۳۴۶). در سال ۱۳۰۳ شمسی نخستین سالن سینما به معنای واقعی آن به نام گراند سینما، به همت علی و کیلی در گراند هتل در خیابان لاله زار تهران افتتاح شد (جاودانی، ۱۳۷۹: ۲۲). به این ترتیب با افتتاح گراند سینما، آبرومندترین سینمای تهران از چشم متجددین عصر رضا شاه شروع به کار کرد.

از سال ۱۳۱۳ نمایش فیلم‌های خبری خارجی در سینماهای تهران آغاز شد. این فیلم‌ها از سوی سفارت انگلیس در اختیار شخصی به نام ابوالقاسم طاهری که کارمند سفارت در ایران بود و ضمناً برای «بی بی سی» نیز کار می‌کرد، قرار می‌گرفت و او اخبار مخصوص کشور انگلیس را که به صورت فیلم در لندن تهیه می‌شد، ترجمه می‌کرد این فیلم‌ها پس از بازبینی از سوی اداره هنرهای صنایع مستظرفه در سینماها پخش می‌شد موضوعات آنها هم اغلب در خصوص اخبار دربار انگلیس، اختراعات، ملاقات‌های سیاسی در لندن، افتتاح مجالس در انگلیس و گاهی گزارش‌هایی از مستعمرات انگلیس بود.

علی و کیلی، مبتکر حوزه سینما در ایران در سال ۱۳۰۹ دست به ابتکار دیگری زد و نخستین مجله سینمای ایران را منتشر کرد این مجله که سینما و نمایشات نام داشت، در قطع کوچک رقی، با ۴۸ صفحه به قیمت سه ریال منتشر شد. علی و کیلی، صاحب امتیاز نشریه بود و سردبیری آن را فردی به نام اسحاق زنجانی بر عهده داشت.

مک لوهان، سینما را رسانه‌ای با ماهیت تصویری بسیار دقیق می‌شناسد و می‌گوید دست اندرکاران تئاتر و تلویزیون، به اندازه سینما ناچار نیستند که در تقلیدهایشان دقت به خرج دهند. چرا که اصولاً ماهیت تصویری آنها چندان دقیق نیست در مشاهده دقیق آنها جزئیات چندان مشخص نمی‌شوند؛ در حالی که در سینما چنین نیست. مثلاً برای تهیه فیلمی تاریخی مربوط به قرن دوازدهم، نه تنها باید لباس‌ها به شکل قرن دوازدهم طراحی شوند، بلکه به دلیل دقت و باریک بینی زیاد و دوربین



فیلمبرداری، باید پارچه‌های لباس‌های مذکور نیز با تکنیک همان زمان نساجی شوند، به این ترتیب هالیوود<sup>۱</sup> ناچار است علاوه بر تمام خیال پردازی‌هایش، از نحوه بازسازی دقیق و هوشیارانه بسیاری از صحنه‌های مربوط به گذشته هم بهره بگیرد. مک لوهان در ادامه معرفی ماهیت سینما، ضمن مقایسه آن با تئاتر می‌گوید که کارگردان یک نمایشنامه فقط هنگامی می‌تواند دو یا سه شخصیت را در صحنه حفظ کند که به طور مداوم حضور آنها را در مکانشان مورد تأکید و توضیح قرار دهد در صورتی که مخاطبان فیلم، بر عکس این حالت و درست مانند خوانندگان یک کتاب، فقط به دنبال یک توالی منطقی هستند و در نتیجه به راحتی غیبت شخصیت‌ها را پذیرا می‌شوند.

به بیانی دیگر، هر آنچه را که پروژکتور فیلم نشان دهد تماشاچی آن را می‌پذیرد و همراه تصویر به دنبال دیگری می‌رود. مک لوهان در مقایسه فیلم با مواد چاپی می‌نویسد: فیلم به عنوان یک رسانه و مانند مواد چاپی می‌تواند حجم عظیمی از اطلاعات را در خود حفظ کند و به موقع انتقال دهد. این محمل قادر است در یک لحظه صحنه‌ای از افراد مختلف را نشان می‌دهد که برای توصیف آنها از طریق چاپ باید صفحات زیادی به صورت منظم نگاشته شوند. تا آنها را توصیف کنند. علاوه بر این، فیلم دارای قدرت تکرار صحنه‌ها و اطلاعات مشروح به صورت مکرر است در حالی که یک نویسنده قادر نیست چنین حجمی از اطلاعات مشروح را طی یک قطعه نوشته شده یا به صورت گشتالت<sup>۲</sup> (کل به هم پیوسته و تقسیم ناپذیر اما دارای اجزای قابل تشخیص) به خواننده خود ارائه کند. درست همان طوری که عکاسی، نقاشی را به سمت هنر انتزاعی سوق داد مثلاً ایجاد سبک کو بیسم<sup>۳</sup> در نقاشیو حالتی تجسمی به آن بخشید، سینما هم نویسنده را به نوعی صرفه جویی در شفاهیات و سمبولیسم عمیق نزدیک کرد.

1 - Haliwood  
2 - Geshtalt  
3 - Coobism

مک لوهان، میان فیلم صامت و فیلم ناطق تفاوت خاصی قائل شده و می نویسد: ساختارهای ادراکی تماشاگر به هنگام مشاهده یک فیلم صامت، این امکان را پدید آورد که هر کس، آن صدایی را که مایل است بر روی فیلم تصور کند، اما وقتی صدا با تصویر همراه می‌شود امکان اشتراک مساعی تماشاگر به شدت کاهش می‌یابد. به عبارتی فیلم صامت به رسانه‌ای تبدیل می‌شود که چون تشریک مساعی کمتری را ایجاب می‌کند پس از نظر مک لوهان گرم‌تر می‌شود مک لوهان در تقسیم بندی رسانه‌های گرم و سرد می‌گوید: اصولاً رسانه‌های گرم به عکس رسانه‌های سرد جای خالی چندانی برای مخاطبان خود باقی نمی‌گذارند تا پر کنند و در نتیجه باید گفت: که رسانه‌های گرم تشریک مساعی چندانی را ایجاب نمی‌کنند. مک لوهان معتقد است زمانی که رسانه‌ای بتواند اولاً یکی از حواس انسانی را امتداد بخشد مثلاً اگر چشم بتواند قدرت بینایی خود را امتداد دهد فواصل بسیار دورتر را ببیند و ثانیاً حساسیت بالاتری را ایجاد کند.

به آن گرم می‌گویند. او توضیح می‌دهد که مقصودش از حساسیت بالا ارائه هر چه بیشتر داده‌ها به وسیله رسانه است. حال از آنجا که موضوع مقاله پیرامون تأثیر انواع رسانه‌ها بر جامعه ایران در دوره قبل از انقلاب می‌باشد. برای سینمای مستند ایران پیش از انقلاب می‌توان سه دوره را در نظر گرفت: دوره اول فیلمبرداران نسبتاً آشنا به دوربین به برداشت‌های بدون واسطه از رویدادهای خبری، گزارشی در سالهای پایان حکومت قاجاریه و اوایل رژیم پهلوی مشغول بودند. دوره دوم، دورانی که بحرانهای سیاسی سالهای کودتای ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۰ را موجب شد و در حقیقت در این زمان، آمریکا، نقطه اتکایی برای حضور خود در منطقه پیدا کرد و با نفوذ به ارکان فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور، تأثیر تکنیکی خود را بر تعدادی از مستند سازان آینده کشور گذاشت. ذکر این نکته مهم است که سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۰ هیچ نوع جنبش اجتماعی و فرهنگی خلاق و قوی در زمینه فیلم مستند در ایران مطرح نشد و اگر هم چند نمونه‌ای هم در این سال‌ها عنوان شد زیر تیغ ممیزی مورد حملو یورش قرار گرفت.

دوره سوم، یعنی از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰، چون فیلمسازان صاحب اندیشه قادر به انتقال اندیشه خود به طور صریح در فیلمهایشان نبودند، گرایش به فرم و در نتیجه سمبل گرایی در مضامین فیلمهایشان کمک می‌کرد تا آنها بتوانند به طرح مسائل اجتماعی و انتقادی بپردازند، که البته بعضی اوقات به خاطر ضعف در میزان اطلاعات تماشاگران، فیلم‌های مستند با آنها ارتباط برقرار نمی‌کرد (عادل، ۱۳۷۱: ۱۵۱).

با توجه به سه دوره فوق، متأسفانه در کل سینمای مستند ما درست مانند فیلمهای داستانی تولید شده در بخش خصوصی و دولتی نتوانست به طور کامل پاسخگوی نیاز مردم و جامعه باشد. چه بسا علی‌رغم تکنیک قابل قبولی که در خود داشت، نقطه ضعف اساسی آن فقدان تحقیق و مطالعه کافی در باره موضوع و رویداد مستند در فیلمهای مستند بود.

### ۳-۴. تلفن و تلگراف

سال ۱۳۲۱ قمری (۱۹۰۳ م) دوستعلی خان معیرالممالک، امتیاز دایر کردن تلفن در تهران را از مظفرالدین شاه قاجار گرفت و این دستگاه کار خود را با یک خط تلفن میان دربار و محل اقامت نخست وزیر آغاز کرد. در سال ۱۸۶۴ تلگراف همراه با تسهیلاتش توسط انگلیسیها در ایران آماده شد، اما به دلیل سوء تفاهمهایی با مقامات ایرانی تا یک سال به کار نیفتاد. البته تلگراف برای خزانه دولت ایران نه تنها در آمد زیادی ایجاد نمی‌کرد. بلکه دست شاه را برای مذاکره با ماموران دور دستش باز کرده بود و بیش از هر عامل دیگری به تنهایی در پیدایش نهضت‌های اصلاح طلبانه و ملی که در ربع آخر سده‌های نوزدهم اوج گرفت، مؤثر بود. نخستین روزنامه تهران نیز که در سال ۱۸۹۸ منتشر شد به خلاصه گزارش‌های خبرگزاری رویتر پرداخته که هر صبح برای انتشار در هند از لندن مخابره می‌شد. البته این رسانه باعث شهرت زیاد انگلیسیها در سایه تلگراف مرکز و جنوب ایران بیش از روسها شد (رایت، ۱۳۵۷: ۱۲۸).

مک لوهان به برخی از پیامدهای تلگراف و تأثیرات آن بر سایر حوزه‌های ارتباطی در جوامع غربی اشاره می‌کند که در ایران روی نداده بلکه بعدها بدون تأثیرپذیری از تلگراف به وقوع پیوسته و در واقع به تقلید از تجدد دنبال شده است. برای مثال انتشار اخبار پیش بینی هوا در رسانه‌ها مدت‌ها پس از دستیابی به تلگراف دنبال شده است. لوهان می‌نویسد: پس از ظهور تلگراف بود که گرایش‌های وضع هوا، یعنی یکی از عناصر مهم نفع انسانی که جنبه‌ای کاملاً مردمی و همگانی دارد به شدت از سوی روزنامه‌ها پیگیری شد. تلگراف موفق شد مطبوعات کوچک‌تر و حاشیه‌ای مناطق گوناگون را از وابستگی به مطبوعات بزرگ برهاند. بعدها تلگراف، در اغلب کشورهای اروپایی، تعدد گروه‌های ملی کوچک را دامن زد و چیده‌ها و موزاییک‌های متداوم را تشدید کرد. از طرفی تلگراف به سرعت ساختار مرکز محیطی را نیز تضعیف کرد (مک لوهان، ۱۳۷۷: ۳۰۰-۲۹۷).

مک لوهان معتقد است که تلگراف حتی بر سبک‌های ادبی نیز تأثیر گذاشت و آن را به سمت اختصار نویسی و عنوان نویسی هدایت کرد. شواهد حاکی از این است که از حدود سال‌های ۱۹۲۰ استفاده از گرامافون نیز، در ایران رایج شد و استفاده از آن حتی در میان طبقات میانه جامعه نیز رسوخ کرد. روزنامه اطلاعات در شماره ۶ مرداد ۱۳۰۸ خود در مقاله‌ای نوشت: بالاخره گرامافون و صفحه، در رگ و ریشه جامعه ما جای گرفت. یک گرامافون با صفحات جورواجوری که هر روز مثل سیل به این مملکت سرازیر می‌شود، هستی یک خانواده طبقه سوم را به باد داده است. از سال ۱۳۱۳ استفاده از تمبر پست نیز برای تبلیغات حکومتی آغاز شد. هفتم فروردین آن سال نخست وزیر طی نامه‌ای خطاب به وزیر پست و تلگراف نوشت: «هیئت وزرا در جلسه چهارم فروردین ۱۳۱۳ طبق پیشنهاد وزارت پست و تلگراف و تلفن، طبع تمبرهای مخصوص تجسم ترقیات مملکت را به شرح ذیل مطابق قطعه عکس‌های ضمیمه که در مقابل هر یک از تمبرها شرح داده است تصویب نماید» (مک لوهان، همان: ۳۰۵). در فهرست پیوست این سند، تصاویر تمبرها اینگونه معرفی شده است: بنای تخت جمشید، قوای هوایی، هتل رامسر، راه آهن جنوب.

مک لوهان در مورد تلفن می‌گوید: یکی از مهمترین اثرات تلفن، تأثیر بر شبکه پیچیده‌ای از ساختارهای به هم فشرده اداری و تصمیم‌گیری‌های سازمانی است چرا که اصولاً نمی‌توان از طریق تلفن، یک حاکمیت را به گونه‌ای سیستماتیک تفویض کرد؛ چون با سرعتی که این وسیله دارد، ساختار هرمی شکل قدرت را بر هم می‌ریزد و در سلسله‌مراتبی که افراد به شدت درگیر آن هستند دگرگونی پدید می‌آورد. تشکیلات رزمی آلمان که طی جنگ به رادیو تلفن مجهز شده بود، اگر چه از این طریق تحرک بالایی به دست آورد ولی به ناچار ساختارهای سنتی نظامی نیز دگرگون شد. تلفن به دلیل طبیعت وجود خود، ابزاری شخصی و فردی گردید.

#### ۴-۴. رادیو و تأثیر آن بر تحولات ایران

مردم ایران از همان سالهای تأسیس اولین فرستنده‌های رادیویی در جهان از طریق مطبوعات، با اختراع و طرز کار آن آشنا شدند برای مثال در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ م) وقتی هنوز هفت سال به تأسیس فرستنده رادیو در ایران باقی مانده و احتمالاً فقط چند دستگاه گیرنده رادیو وارد کشور شده بود. مجله ایران باستان یک صفحه کامل را به «رادیو و فواید آن» اختصاص داد و نوشت «رادیو دیگر امروزه در اروپا جزء لوازم اولیه شده است» (ساروخانی، ۱۳۹۱: ۳۹). اولین گیرنده‌های رادیو در سال ۱۳۰۴ وارد ایران شد. اختراع رادیو، مهم‌ترین اختراع قرن دانسته شده و ضمن باور شدید به نظریه تزریقی<sup>۱</sup> وجود رادیو برای کشوری چون ایران که در آن بی‌سوادی عمیق و گسترده وجود دارد و در شرایط نبود مطبوعات بسیار ضروری دانسته شد. رادیو، یکی از عوامل بسیار بزرگ و مهم برای پیشرفت فرهنگ و تمدن در هر کشوری می‌باشد در کشور ما فواید رادیو به مراتب بیشتر از سایر جاها بوده است. چرا که قسمت بیشتری از جمعیت ما بی‌سواد بوده، کتب و مجلات هم به قدر کافی نداشتیم و آنچه بوده در دسترس همگان نبوده است. خلاصه آنکه منظورهایی را که در کشورهای دیگر به وسیله کتاب و مجله و نشریات دیگر حاصل می‌نمایند در

۱. نظریه‌ای که قدرت تأثیرگذاری فوق‌العاده‌ای برای رسانه قائل بوده و اثر رسانه‌ها را مانند یک تزریق زیر پوستی می‌دانسته است این نظریه در اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی کاملاً رد شد

ایران با رادیو باید انجام داد؛ چرا که هر کس هر قدر بی سواد و عامی و محض هم باشد از رادیو می‌تواند استفاده کند و این کار خرجی هم ندارد و در قهوه خانه‌ها یا میدان‌های عمومی بزرگ، عامه مردم می‌توانند رادیو را بشنوند. البته این موارد مربوط به دهه‌های قبل است.

رادیو می‌تواند مهمترین ابزار پرورش افکار جامعه باشد. به منزله آموزشگاه وسیعی است که وسعت آن به اندازه وسعت جهان است و در آن واحد می‌تواند میلیون‌ها نفوس انسانی را در مکتب خود پرداخته و به تهذیب اخلاق و تنویر افکار پردازد. رادیو می‌تواند هر کسی را که دارای هر شغل و پیشه‌ای باشد مانند ناصحی مشفق و دوستی صادق راهنمایی کند، سطح فرهنگ و دانش همگانی جامعه را بالا ببرد. آن‌ها را به حقایق مقتضیات زندگی عصر حاضر و واجبات و تکالیف آن آگاه کند و بالاخره همگان را برای زندگی مالی و شرافتمندانه مهیا و آماده سازد. رادیو، از همان آغاز نویسندگان برجسته آن عصر را به کمک طلبید. وقتی رادیو در ایران درحال افتتاح بود. یک سال از شروع جنگ جهانی دوم گذشته بود.

در سالهای اولیه تأسیس رادیو در ایران درصد با سوادان بسیار پایین بود و آمارهای در دسترس نشان می‌دهد که سال ۱۳۱۴ حدود فارغ التحصیلان دوره شش ساله ابتدایی در سراسر ایران در حدود ۹ هزار نفر (۸۸۸۴ نفر) بوده و کل محصلین کشور ۶۷۳ هزار و ۲۵۵ نفر و گرایش باسوادان به روزنامه نیز در پایین‌ترین حد بوده است. در نتیجه، در همان اوایل کار رادیو، عده‌ی داوطلبان شنود رادیو بر خوانندگان بالقوه مطبوعات برتری یافت. مک لوهان معتقد بود که جوامع پر سواد که پیش‌تر فرصت حضور کافی در کهکشان گوتنبرگ را داشتند در مقابل رادیو مقاومت بیشتری بروز می‌دادند. او می‌نویسد: مردم کشورهای انگلستان و ایالات متحده آمریکا به دلیل عادت دیرینشان به خواندن و استفاده از صنعت چاپ، مدت مدیدی توانستند خود را در برابر نفوذ رادیو مصون نگه دارند.

بنابراین، جامعه بسیار کم سوادی مثل جامعه سال ۱۳۱۹ شمسی ایران که چند بار فرصت اقامت ماندگار داشته، مصونیت کمتری در برابر نفوذ رادیو از خود نشان داده ضمن اینکه رسانه جدید، تقویت یکی از حس‌های آنها را نیز به ارمغان آورده بود. مک لوهان معتقد بود که رادیو، به مثابه یک رسانه الکتریکی در امتداد سیستم عصبی انسان است. او رادیو را مشابه اختراع چرخ می‌دانست که در امتداد پای انسان عمل کرد و توانست قدرت آن را افزایش دهد. رادیو نیز توان حس شنیدن را ارتقا داد (ساروخانی، ۱۳۹۱: ۴۱) رادیو حتی از تلفن و تلگراف هم اثر بیشتری دارد چرا که به طور خاصی با اولین وسیله تماس انسانی یعنی زبان محاوره ملی رابطه مستقیم دارد تلفیق این دو فناوری یعنی زبان مادری و رادیو که از تمام فناوریهای انسانی قدرتمند و متنفذترند، باید شکل‌های تازه‌تر و خارق‌العاده‌تری از تجربیات انسانی را بروز دهند.

با استفاده از رادیو فرد با جامعه عجین می‌شود و همه یک صدا می‌شوند به طوری که کمتر برنامه رادیویی وجود دارد که تهیه کنندگانش این هدف را دنبال نکنند. حال از آنجا که نفوذ فرهنگی رادیو در جامعه ایران، به تدریج توسط دولتمردان یک ضرورت شناخته شد. حکومت می‌توانست از این رسانه، نه تنها در جهت ایجاد ارتباط بیشتر و عمیق‌تر با مردم استفاده کند. بلکه با به کارگیری این وسیله، افکار و اندیشه‌های خاص حکومتی را به مردم القا و افکار آنان را کنترل کند. به طور کلی شبکه رادیویی در ایران به عنوان وسیله‌ای برای سرگرم کردن مردم و القای افکار و اندیشه‌های خاص حکومتی طی مدت چهل سال به دورترین نقاط کشور راه یافت و جالب آنکه به دلیل بی سوادی عموم مردم حوزه تأثیر تأثیر گذاری آن به مراتب فراتر از مطبوعات بود. رادیو ملی به شدت تحت کنترل دولت بود و تنها افکار و عقاید دولت را تحت شعاع قرار می‌داد و سعی در حفظ و تثبیت حاکمیت رژیم پهلوی داشت (نواختی مقدم، ۱۳۹۲: ۲۰۵).

اما نکته مهم آن است که این رسانه مهم و فراگیر نه تنها نتوانست در جذب مشروعیت برای پهلوی مفید باشد بلکه سرانجام در پایان این دوره مغلوب پایگاه مهمی مانند مساجد و حسینیه‌ها شد.

#### ۵-۴. عصر تلویزیون

روز یازدهم مهرماه ۱۳۳۷، وقتی که هنوز در نیمی از کشورهای جهان، فرستنده تلویزیونی وجود نداشت و هنگامی که بسیاری از کشورهای آسیایی بدون تلویزیون بودند هنوز هفت سال مانده بود تا تلویزیون در هند گشایش یابد، اولین فرستنده تلویزیون در ایران افتتاح شد، شروع به کار سایر وسایل ارتباط جمعی در ایران را همیشه دولت به عهده گرفته بود. اولین روزنامه ایران، دولتی بود. اولین نمایش سینما را دولت آغاز کرد و اولین فرستنده رادیویی نیز کاملاً در اختیار دولت بود. اما ساعت ۵ بعدازظهر روز جمعه ۱۱ مهر ۱۳۳۷ برای اولین بار بخش خصوصی ایران، بر اساس مصوبه سه ماه قبل مجلس شورای ملی، نخستین فرستنده تلویزیونی را در تهران به کار انداخت که قدرت آن فقط ۳ کیلو وات بود و فقط در شعاع ۱۷۰ کیلومتری تهران امکان مشاهده تصاویر سیاه و سفید آن فراهم می‌شد.

در مصوبه مجلس قید شده بود که تلویزیون مذکور تا ۵ سال از پرداخت مالیات نیز معاف است. تلویزیون وسیله تفریحی جدیدی است که مزایای سینما و رادیو را به طور مشترک به خانه می‌آورد و اگر درست مورد استفاده قرار گیرد می‌تواند خدمات فرهنگی مهمی انجام دهد. علیرغم آن تلویزیون، وسیله‌ای تفریحی فردی و بی‌فعالیتی است با تماشای تلویزیون حس ابتکار و استدلال کم شده و فعالیت روحی، جسمی و تفریحی خارج از منزل محدود می‌گردد. روح اجتماعی کم کم به انزوا و انفراد تبدیل شده و حرکت و فعالیت به راحتی و آسایش طلبی تبدیل می‌شود.

تلویزیون نوعی دگرگونی روانی و اجتماعی پدید آورد که عامل اصلی آن تصویر تلویزیونی بودمک لوهان در مقایسه تلویزیون با کتاب می‌نویسد: وقتی که تلویزیون جای کتاب را گرفت مفاهیم و مشخصات فکری انسان نیز تغییر کرده و با تلویزیون کل و وحدت دیده می‌شود انسان با محتوا یکی می‌شود با مطالعه کتاب فرد خود را



کنار می‌کشد فقط پیام را می‌گیرد، مک لوهان به ترکیب رادیو و تلویزیون نیز اینگونه اشاره می‌کند: با وجود رادیو و تلویزیون نمایش رویدادها می‌تواند آن گونه اجرا شود که گویی همه چیز در آن واحد اتفاق افتاده است مک لوهان در مقایسه تلویزیون با عکس می‌نویسد: از نظر ارزش داده‌ها تلویزیون برای تماشاگر از غنای چندانی برخوردار نیست. چرا که تصاویر آن ثابت نیست.

برخلاف عکس که فقط سایه‌ای از آن‌ها در ذهن باقی می‌ماند او در مقایسه تلویزیون و با سینما می‌نویسد: که یک تصویر تلویزیون به نحوی ارائه می‌شود که با فیلم کاملاً متفاوت است. او معتقد است که تلویزیون حتی بر عملکرد رادیو نیز تأثیر گذار است، رادیو پس از تلویزیون جنبه‌ای کاملاً خصوصی و فردی یافت به طوری که حتی نوجوانان خود را از برنامه‌های تلویزیونی بیرون کشیدند تا به موسیقی رادیو گوش فرا دهند. از طرفی از آنجا که رسانه تلویزیون در ابتدا به صورت خصوصی اداره می‌شد و تأمین کننده اهداف سیاسی - اجتماعی حکومت نبود. حکومت پهلوی برای دستیابی به اهداف سیاسی و فرهنگی خود و برای شکل دادن افکار عمومی طبق خواسته‌های خود به طراحی یک مرکز تلویزیونی کاملاً انحصاری در دست حکومت پرداخت. در عین حال فیلم‌هایی که از طریق تلویزیون پخش می‌شد، تبلیغاتی برای کشاندن جوانان به طرف فرهنگ غرب و از بین بردن سنتهای دیرین جامعه بود تا به جایی که هر بیننده‌ای را به سمت کارهای دور از شئون اسلامی سوق می‌داد. در بیشتر فیلم‌های خارجی نیز، بینندگان که اکثر آنان جوانان بودند هویت فرهنگی خود را از دست داده و جذب فرهنگ کشورهای غربی به ویژه آمریکا و انگلیس می‌شدند. مخصوصاً آن که صحنه‌های خیالی اکثر فیلم‌ها، جوانان را از زندگی واقعی دور می‌کرد و به عالم رؤیا و زندگی مصنوعی و ساختگی و تقلید کورکورانه از هنر پیشه‌ها می‌کشاند (مصطفوی، ۱۳۷۷: ۶۶).

### نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا سعی شده است که به تعریف رسانه، انواع رسانه، دیدگاه‌های مربوط به رسانه، تأثیر رسانه‌ها بر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و تأثیر وسایل

ارتباط جمعی بر توسعه پرداخته شود. حال با توجه به موارد مطرح شده می‌توان گفت در ایران نیز جهانی شدن در کنار عوامل داخلی به رشد و گسترش رسانه‌های کمک کرده است. علاوه بر کتاب، جهانی شدن موجب رشد چشمگیر در سایر رسانه‌های مکتوب همچون مطبوعات نیز شده است. تأثیر این رسانه در شکل‌دهی عقاید و رفتارهای مردم و جامعه‌پذیریشان، به دلیل استفاده روزافزون از ابزارهای نوین و شیوه‌های علمی ارتباط، اقناع و تبلیغات بیشتری شده است. نمی‌توان منکر تأثیر رسانه‌ها مخصوصاً مطبوعات در رشد و آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی و علمی جامعه شد. رشد نسبی مطبوعات در ایران نیز نشانی از تحولات بنیادین در سطح جهانی یا نظام داخلی کشور بوده است. به عبارتی تاریخ روزنامه‌نگاری هر کشور، تاریخ تحولات عمومی آن جامعه است. چه بسا پژوهش در مطبوعات هر جامعه‌ای پژوهش در حوزه سیاسی و اجتماعی آن جامعه می‌باشد. بررسی محتوایی مطبوعات ایران در دوره قاجار به وضوح مشارکت فعال آنها را در فرآیند توسعه سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد. علاوه بر مطبوعات رسانه‌های اجتماعی نیز به تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی پرداخته و بر روند توسعه ایران تأثیر گذار بوده‌اند. و چه بسا پیدایش مطبوعات جدید دولتی و خصوصی در قالب سطوح مختلف به عنوان یک رسانه مکتوب و آن هم به شکل روزانه و یا هفتگی در قرن نوزدهم توانست گامی مهم در روند تحولات کشور ایفا کند. حتی با نقش تاکتیکی و اطلاع رسانی خود توانستند بر پایه‌های انقلاب مشروطیت نه تنها تأثیرگذار باشند، بلکه آن را نیز به ثمر برسانند. با تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی ایران آن هم از برای رسانه‌های مختلف و مخصوصاً مطبوعات، این دوره ظهور روشنفکران ایرانی را به خود اختصاص داد که نه تنها با تأسیس دارالفنون و ورود علوم جدید به ایران پنجره‌های زیادی را به سمت پیشرفت و توسعه گشود، بلکه واژه معنادار آزادی نیز در این میان به عنوان مهم‌ترین موضوع سیاسی - اجتماعی خود را در جامعه ایران نشان داد و حتی علاوه بر آن مواردی مانند حقوق مردم، مجلس قانون گذاری و ... فرصت بیشتری را برای مشارکت مردم فراهم نمود که این همان روند توسعه و پیشرفت برای جامعه چند

قومی ایران با یک ادبیات مشترک بود و فرآیند توسعه سیاسی و اجتماعی را نیز در اصل برای ایران به ارمغان آورد. ناگفته نماند همان طور که در متن این پژوهش نیز مطرح شد در اصل در این دوره از حکومت از رسانه‌ها به عنوان یک ابزار تبلیغاتی و از روزنامه نگار به عنوان یک ابزار استفاده شده است.

در دوره رضا خان نیز فضای بسته‌ای بر مطبوعات حاکم شد و با روی کار آمدن محمد رضا شاه از آنجا که مطبوعات آزاد در قالب مطبوعات حزبی فعالیت می‌کرد فضای توسعه سیاسی گسترده‌تر شد البته در این میان سینما به عنوان یک رسانه توانست پاسخگوی نیاز مردم و جامعه باشد ولی تلفن و تلگراف با توجه به ویژگیهای خود در پیدایش نهضت‌های اصلاح طلبانه و ملی مؤثر واقع شدند در عین حال رادیو به عنوان رسانه‌ای جدید در دوره پهلوی وسیله‌ای برای سرگرم کردن مردم و القای افکار و اندیشه‌های حکومتی بود ولی به دلیل بی سوادی عامه مردم در استفاده راحت‌تر از آن، حوزه تاثیرگذاری آن بیش‌تر از مطبوعات بود و بینش و آگاهی مردم را بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر نمود تلویزیون نیز به عنوان رسانه دیگر در دوره پهلوی از آنجا که تأمین کننده اهداف سیاسی و اجتماعی حکومت نبود بر شکاف و فاصله بیشتر حکومت و جامعه می‌افزود.

این بررسی نشان می‌دهد در دوره‌های مختلف تاریخ ایران علاوه بر زمینه‌ها و بسترهای داخلی، رویدادهای خارجی و فضای بین‌المللی بسیار تأثیرگذار بر شرایط بوده است. مثلاً با توجه به تاریخ تحول مطبوعات در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر می‌توان گفت: دوره‌های خفقان و سانسور در مطبوعات، مشابه آنچه در دوره استبداد رضاشاهی یا سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خرداد ۱۳۴۲ می‌بینیم، برابر با فضای سکون و رکود اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌باشد. رسانه‌ها با توجه به جایگاه خود می‌توانند مبدأ رویکردها، جهت‌گیری‌ها، گفتمان‌ها و خرده گفتمان‌های تازه در ایران باشند این روند با برگزاری میزگردها، مناظره‌ها، تحلیل و گفت و گوهای چالش برانگیز و عمیق که ایده‌های گروه‌های فعال سیاسی را به نقد می‌کشد قابل اجراست. از این طریق اطلاعات لازم را در اختیار مردم قرار می‌دهند. و

فضای لازم را برای شناخت دقیق‌تر مردم نسبت به گروه‌ها و جریان‌ها ایجاد می‌کنند. از طرفی افکار عمومی در فضایی شکل می‌گیرد که آگاهی وجود داشته باشد و نقد تبادل افکار و وجود روحی از تضاد بین عقاید، جایگاه شکل‌گیری افکار عمومی است و رسانه جایگاه طرح این مسئله است، نقش رسانه‌ها در حالی که رسانه‌ها ابزار قدرتمند تاثیرگذاری در عرصه بین‌المللی به شمار می‌روند نقش آنها در تبلیغات مختلف بازرگانی، سیاسی و فرهنگی و در نتیجه شکل‌دهی افکار عمومی و بالتبع فرآیند توسعه سیاسی و اجتماعی بیش از پیش به چشم می‌آید. از طرفی گسترش مباحث تکنولوژی‌های ارتباطی در ایران بهتر است به گونه‌ای باشد که به خلاقیت گسترده‌تری و نه به خلاقیت زدایی منجر شود. مثلاً در زمینه فرهنگی به پیوند زدن نوآوری‌ها به سنت‌ها در زمینه اقتصادی، رسانه‌ها با افزایش انتظارات و اشاعه دانش‌ها و مهارت‌ها به تجهیز و تربیت نیروی انسانی پردازد و از نظر سیاسی نیز به تفاهم و نزدیکی ملل و فرهنگ‌های گوناگون پرداخته و در نهایت به زیر بنای فکری به هم پیوسته جهانی همت گمارد.

## منابع

### الف- فارسی

- بشیر، ح. ۱۳۸۸. نقش مطبوعات در فرآیند نوسازی سیاسی و اجتماعی ایران در دوره قاجاریه، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
- بهشتی پور، م. ۱۳۷۲. فهرست نام اشخاص در تاریخ جراید و مجلات ایران، تهران روزنه کار، چاپ اول.
- تهرانیان، م. ۱۳۵۶. پیرامون ساخت و نقش رسانه‌ها، تهران، سروش.
- جاودانی، ح. ۱۳۷۹. سال شمار تاریخ سینمای ایران، تهران، قطره. چاپ اول.
- خانیک، ه. ۱۳۸۱. قدرت، جامعه مدنی و مطبوعات، تهران، فرهنگ و ارشاد.
- ذاکر حسین، ع. ۱۳۶۸. مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران، دانشگاه تهران.
- رایت، د. ۱۳۷۵. انگلیسیان در ایران، ترجمه: غلامحسین صدری افشار، تهران، دنیا.
- راوندی، م. ۱۳۵۴. تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران، تهران، امیرکبیر.
- ساروخانی، ب. ۱۳۹۱. جامعه شناسی نوین ارتباطات، ج ۱، تهران، اطلاعات، چاپ اول.
- ساروخانی، ب. ۱۳۹۱. جامعه شناسی نوین ارتباطات، ج ۲، تهران، اطلاعات، چاپ اول.
- شهرام‌نیا، س. ا. ۱۳۸۶. جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران، نگاه معاصر، چاپ اول.
- شیرزادی، ر. ۱۳۹۱. نوسازی توسعه، جهانی شدن، تهران، صحافی.
- طباطبایی، م. ۱۳۶۶. تاریخ تحلیلی مطبوعات در ایران، تهران، بعثت.
- عادل، ش. ۱۳۷۱. گزارشی کوتاه از سینمای مستند ایران (از پیدایش تاکنون)، تهران، دانشکده هنر و معماری.
- کازنو، ژ. ۱۳۷۳. جامعه شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه: باقر ساروخانی، تهران، اطلاعات، چاپ اول.
- کاستلز، م. ۱۳۸۰. عصر اطلاعات، ترجمه: احمد علیقلیان، افشین خاکباز، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- نواختی مقدم، میرزائزاد، ا و م. ۱۳۹۲. بررسی نقش رسانه‌های گرم و سرد بر پایه نظریه مک لوهان در تسریع روند پیروزی انقلاب، تهران، مجله مطالعات انقلاب اسلامی، سال دهم - شماره ۳۲ علمی - پژوهشی ISC

میرزابیگی، ع. ۱۳۸۳. مجموعه مقالات تربیت و توسعه، تهران، مجمع فرهنگی شهید آیت الله بهشتی.

محسنیان راد، م. ۱۳۸۴. ارتباط شناسی، تهران، سروش، چاپ سوم.

معمد نژاد، ک. ۱۳۷۱. وسایل ارتباط جمعی، ج ۱، تهران، علامه طباطبایی، چاپ اول.

مک لوهان، م. ۱۳۷۷. ایران در چهار کهنکشان ارتباطی، سیر تحول ارتباطات در ایران، ترجمه: مهدی محسنیان راد، تهران، سروش، چاپ اول.

مصطفوی، م. ۱۳۷۷. آثار تاریخی ایران، تهران، گروس.

مصطفوی، م ۱۳۸۹. رسانه و مشارکت سیاسی، تهران، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

مصطفوی، م ۱۳۹۰. رسانه تکنولوژی‌های ارتباطی فرصت‌ها و تهدیدها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی، اجتماع

## خشونت هویتی و سیر تطور اندیشه‌های جهادی-تکفیری در

خاورمیانه (۲۰۱۵-۱۹۸۰)

علیرضا میریوسفی<sup>۱</sup>\* حسین غریبی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۳/۵ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۱۲

### چکیده

ظهور جریان‌های جهادی-تکفیری به‌عنوان قرائتی سیاسی از اسلام سلفی، تحولات عظیمی را در منطقه شکل داده‌اند. در دهه ۸۰ میلادی موج اولیه این جریانات جدید از ائتلاف وهابی‌های عربستان سعودی در غرب و جریان‌های بنیادگرای اسلامی عربی در شرق دنیای عرب برعلیه اشغال افغانستان شکل گرفت. حوالی خروج نیروهای شوروی سابق از افغانستان، القاعده به‌عنوان موج دوم گروه‌های جهادی-تکفیری اعلام موجودیت نمود. بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳، موج سوم گروه‌های تکفیری تشکیل و وارد مرحله جدیدی از حیات سیاسی-نظامی خود گردیدند. انقلاب‌های عربی به احیای این جریانات و ایجاد موج چهارم گروه‌های تکفیری در عراق و سوریه انجامید که داعش یا خلافت اسلامی مهم‌ترین نماینده آن است. در این مقاله سعی گردیده است با بررسی این سیر تطور و تغییرات ایدئولوژیک، عوامل ساختاری اجتماعی، سیاسی و به‌ویژه هویتی ناشی از عوامل داخلی یا دخالت خارجی که به تقویت خشونت و تسهیل عضوگیری گروه‌های تکفیری و همچنین تغییر دیدگاه‌های آن‌ها انجامیده است، مورد بررسی قرار گیرد. در این راستا با بهره‌گیری از مفاهیم تئوری «خشونت ساختاری» و «خشونت هویتی» و همین‌طور «امپریالیسم ساختاری» یوهان گالتونگ به عوامل تشدیدکننده این نوع از خشونت با تکیه بر مباحث هویتی و ساختاری از جمله چگونگی ساخت مفاهیم «ما» در مقابل «دیگری» و تشدید بحران‌های ناشی از خشونت هویتی و نیز نقش تحریک خارجی در آن پرداخته‌ایم.

**واژگان کلیدی:** خاورمیانه، تکفیری، داعش، خشونت ساختاری، خشونت هویتی

۱- مدیرگروه مطالعات خاورمیانه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، رایزن و سخنگوی سابق ایران نزد سازمان ملل متحد-نیویورک

۲- دکتری علوم سیاسی از دانشگاه اف یو برلین  
\*نویسنده مسئول miryuosefi@gmail.com

اندیشه تکفیری گروه داعش، جذابیت زیادی برای بسیاری از مسلمانان سنی در سراسر دنیا از اروپا و آمریکا گرفته تا جمهوری‌های استقلال یافته شوروی سابق و کشورهای خاورمیانه داشته است و تعداد قابل توجهی از جوانان مسلمان را به خود جذب کرده است. برخی از آمارها از حمایت یا همدلی بیش از ۹۲ درصد مردم عربستان و بخش قابل توجهی از جهان اهل سنت با این گروه تکفیری خبر می‌دهند. لذا توجه به ریشه‌های فکری و سیر تحول و تطور این اندیشه و تفکر، از اهمیت و جذابیت مضاعفی برای محققین و سیاستمدارانی که مایل به درک عمیق‌تر این پدیده جدید هستند، برخوردار است. به عقیده صاحب‌نظران، تمرکز بر ریشه‌های افراطی‌گری به اندازه مبارزه با آن اهمیت داد و بدون آن مقابله با افراطی‌گری ممکن نیست. تکفیر نقطه اشتراک و محوری اندیشه‌های جهادی تکفیری است و بدون درک آن امکان درک صحیح تطورات اندیشه‌های تکفیری ممکن نیست. با این حال برای فهم بهتر و سازمان‌مند منطق درونی گروه‌های تکفیری و عوامل تقویت‌کننده آن نیازمند نظریه و تئوری هستیم. آنچه در این مقاله سعی در تبیین آن داریم چگونگی تحول این مفهوم اسلامی در سال‌های پس از دهه ۸۰ میلادی و مهم‌تر از آن نقش افزایش خشونت ساختاری و هویتی در خاورمیانه در اثر تحریکات داخلی و خارجی است. به عبارت دیگر سعی خواهیم نمود همبستگی میان خشونت بیشتر و تعریفات ضعیف‌تر هویتی گروه‌های تکفیری را با افزایش زمینه‌های خشونت ساختاری و هویتی شامل سه عامل تهدید، تبعیض و تحریک خارجی را بررسی نموده و بر سازوکارهای تحریکات داخلی و خارجی و شکل‌گیری زنجیره‌های تصاعدی بحران و خطر جنگ فرقه‌ای تمرکز نماییم. این بررسی به ما کمک خواهد کرد تا تصویر بهتری از این جریان‌های خطرناک به ویژه داعش داشته و انتخاب‌های بیشتر و مؤثری برای کنترل و مهار آن پیشنهاد دهیم. برای دستیابی به این منظور، ابتدا به شرح چارچوب نظری یوهان گالتونگ درباره نظریه عمومی خشونت و خشونت ساختاری می‌پردازیم.



در این بخش همچنین اشاراتی به مفهوم هویت و عناصر تشکیل دهنده آن نموده و مدل‌های تحریک‌پذیری هویتی را شرح خواهیم داد. سپس با استفاده از چارچوب نظری ترسیم شده، به مقوله تکفیر نگاهی از زاویه مفاهیم هویت و خشونت نموده و دو نگرش سلبی و ایجابی به موضوع تکفیر را بسط خواهیم داد. در ادامه به تبارشناسی گروه‌های جهادی-تکفیری پرداخته و به بیان تفاوت‌های امواج چهارگانه گروه‌های جهادی-تکفیری در سی و پنج سال اخیر می‌پردازیم. همچنین سعی می‌کنیم جایگاه فکری و عقیدتی این گروه‌ها را در میان فرق و گرایش‌های اسلامی تبیین نماییم. بررسی سهم و اهمیت سه عامل تهدید، تبعیض و تحریک در افزایش خشونت‌های هویتی و به‌ویژه مکانیسم شکل‌گیری زنجیره تصاعدی خشونت هویتی از موضوعات بخش بعدی این مقاله هستند. به علاوه موضوع دخالت‌های خارجی در چارچوب «امپریالیسم ساختاری» هم از دیگر موضوعاتی هستند که مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نمایش همبستگی معنادار افزایش دخالت‌های نظامی «امپریالیسم ساختاری» به‌ویژه آمریکا در سی و پنج سال اخیر با تطورات چهارگانه گروه‌های جهادی-تکفیری بخش دیگری از این مقاله را تشکیل می‌دهد. در پایان با توجه به مطالب طرح شده، توصیه‌هایی را برای کنترل این جریان‌ها و مهار جذابیت روزافزون آن برای جوانان مسلمان خاورمیانه یا خارج از آن پیشنهاد خواهیم نمود.

#### ۱. چارچوب تحلیلی: خشونت ساختاری و خشونت هویتی

اندیشه‌های جهادی-تکفیری جزو اندیشه‌های مروج خشونت دسته‌بندی می‌شوند. اعمال خشونت‌بار زاینده اندیشه‌های خشن است و بالعکس؛ به عبارت دیگر، اعمال خشونت‌آمیز با اندیشه‌های خشن توجیه می‌شوند و یا نیروهای عملیاتی موردنیاز خود را جذب می‌کنند. اندیشه‌ها و اعمال خشونت‌آمیز و رادیکال عمدتاً ناشی از احساس تهدید و عدم امنیت و بر مبنای حس محافظت از مرزها و قلمرو و سرزمین هاست و با نگاهی جزئی‌تر، روی مسئله امنیت فردی هر یک از شهروندان متمرکز شده است. لذا هر چیزی که این امنیت را تهدید نماید، زمینه‌ساز خشونت

اعم از مستقیم یا ساختاری و بروز یا تطور اندیشه‌های خشونت‌آمیز هستند. به عبارت دیگر، همبستگی مستقیمی بین احساس تهدید افراد و گروه‌های قومی و مذهبی با افزایش عمومی انواع خشونت وجود دارد. خشونت ساختاری یا خشونت غیرمستقیم اصطلاحی است که «یوهان گالتونگ» صلح پرداز مشهور نروژی نخستین بار به نظریه‌پردازی درباره آن پرداخت. گالتونگ در مقاله‌ای تحت عنوان «خشونت، صلح و مطالعات صلح» در سال ۱۹۶۹ به معرفی این مفهوم پرداخت و بعداً آن را توسعه داد. (Galtung, 1969) بنا به تعریف گالتونگ، «خشونت ساختاری» نوعی از خشونت غیرمستقیم است که از سوی ساختارها و یا نهادهای اجتماعی بر مردم تحمیل می‌شود و مانع دسترسی آن‌ها به نیازهای اساسی‌شان می‌گردد (Galtung, 2007:106).

این نوع خشونت می‌تواند مقدمه، مکمل یا نتیجه خشونت مستقیم (به‌کارگیری مستقیم قدرت فیزیکی و زور) باشد و بنا به عقیده گالتونگ، باوجود آسیب‌های فراوانی که خشونت ساختاری به نیازهای اساسی بشری وارد می‌آورد، غیرقابل اجتناب است (Galtung, 2007:106) مباحث خشونت ساختاری قرابت زیادی با مباحث بی‌عدالتی اجتماعی دارند، ولی محدوده آن‌ها وسیع‌تر و کلی‌تر است. در مجموع، تصور گالتونگ از خشونت، به کاربرد مشهود زور میان انسان‌ها محدود نمی‌شود، بلکه «هر چیز قابل اجتنابی که مانع خودشکوفایی انسان شود» را هم در برمی‌گیرد (Galtung 1988:272). در این چارچوب او میان چهار نوع خشونت در سیاست جهان فرق می‌گذارد. نخست، خشونت «قدیمی» و شناخته‌شده‌ای است که به ایجاد عمده درد مثلاً در جنگ، شکنجه یا مجازات‌های غیرانسانی و اهانت‌بار اشاره دارد و گالتونگ از آن به «خشونت مستقیم» تعبیر می‌کند. (گریفیتس، ۱۳۸۸) دوم، گالتونگ «بینوایی» را به معنی محرومیت از نیازهای مادی اساسی در زمینه تأمین سرپناه، پوشاک، خوراک و آب در نظر می‌گیرد (گریفیتس، ۱۳۸۸) و ما در اینجا از آن به «خشونت اقتصادی» تعبیر می‌کنیم. سوم، «سرکوب» که اشاره به از دست دادن آزادی‌های انسانی برای انتخاب عقاید و اظهار علنی آن‌ها و دسترسی به مشارکت و

قدرت سیاسی دارد (گریفیتس، ۱۳۸۸) که از آن به «خشونت سیاسی» تعبیر می‌شود و سرانجام، گالتونگ از «بیگانگی» یا «خشونت هویتی» یا «خشونت فرهنگی» به مثابه نوعی خشونت ساختاری بر ضد هویت انسان و نیازهای غیرمادی وی برای همبستگی و رابطه با دیگران یاد می‌کند (گریفیتس، ۱۳۸۸).

گالتونگ تقریباً هر سه واژه «بیگانگی» و «خشونت هویتی» و «خشونت فرهنگی» را در کنار هم و به عنوان مترادف بکار برده است که نمایانگر تمرکز وی بر مفهوم هویت بوده و در واقع فرهنگ را ذیل هویت افراد و گروه‌های اجتماعی تعریف نموده است و ما در این مقاله از آن به «خشونت هویتی» تعبیر می‌کنیم.

خشونت ساختاری ناظر بر دومین، سومین و چهارمین نوع خشونت است. از دید گالتونگ چنین خشونتی لازم نیست مشهود باشد تا بین اعمال‌کننده خشونت و قربانی عملی شود، بلکه ممکن است در دل نظم اجتماعی یا ساختار سیاسی و اقتصادی مستتر باشد. (گریفیتس، ۱۳۸۸)

در این مقاله بیشترین تأکید ما بر نوع چهارم خشونت در ریشه‌گیری و تطور اندیشه‌های جهادی تکفیری در کنار سه نوع دیگر خشونت است. «خشونت هویتی» به نسبت خشونت مستقیم، خشونت اقتصادی و خشونت سیاسی ظهور و نمود کمتر، پیچیدگی بیشتر و جنبه‌های وسیع‌تر و ماندگارتری است. خشونت هویتی به جنبه‌هایی از فرهنگ اشاره دارند که برای توجیه یا مشروعیت‌دهی به خشونت مستقیم یا ساختاری با بهره‌گیری از عناصر هویتی بکار می‌روند و ممکن است از جنبه‌های مذهبی یا ایدئولوژی برخوردار بوده و از ابزارهایی نظیر زبان، هنر، علوم تجربی یا علوم قراردادی بهره‌بردار. خشونت هویتی در واقع خشونت مستقیم و ساختاری را مشروع و طبیعی جلوه می‌دهد و یا حداقل جنبه‌های منفی آن را مخفی می‌کند. (Galtung, 1990:293) در واقع یکی از کار ویژه‌ها اصلی خشونت هویتی این است که «رنگ‌های اخلاقی» را تغییر می‌دهد و رنگ «قرمز/غلط» یک عمل را به «سبز/صحیح» و یا حداقل «زرد/قابل قبول» تبدیل می‌کند (Galtung, 1990:295).

در این چارچوب می‌بایست نشان داد که چگونه شدید شکاف‌های هویتی و مذهبی و افزایش فشارهای اقتصادی و تبعیض سیاسی در خاورمیانه، زمینه را برای رشد و هدایت هرچه بیشتر اندیشه‌های تکفیری به سمت افکار خشن تر فراهم آورده است. به عبارت دیگر، هم‌وابستگی افزایش ایده‌های خشن در افکار تکفیری‌ها با افزایش سطح خشونت مستقیم و ساختاری موضوعی است که باید به آن توجه کافی نمود. مطابق نظرات گالتونگ در خشونت هویتی، دو عامل احساس تهدید و احساس تبعیض بیشترین نقش را در شکل‌گیری و گسترش اولیه این نوع از خشونت ایفا می‌کند و سپس تحریکات داخلی و خارجی آن‌ها را طی مکانیسمی خاص تشدید می‌کند. می‌توان با استفاده از جنبه‌های دیگر نظریه گالتونگ و ترکیب آن با نظریه‌های مدیریت بحران، مدل پیشرفته‌تر و جامع‌تری برای فهم این سازوکارها ارائه داد. به این معنی که در زمانی که دو عامل تهدید و تبعیض در سطح نگران‌کننده‌ای نیستند، تحریک اولیه و پاسخ‌های متقابل شدید می‌تواند خشونت هویتی را نهادینه کرده و به شکل‌گیری زنجیره تصاعدی بحران بینجامد (برچر، ۱۳۸۲: ۹۳) و به مراحل خطرناکی برساند.

بخش دیگری از نظریات گالتونگ که در این مقاله از آن برای توضیح ریشه‌های تطورات اندیشه جهادی-تکفیری بهره می‌بریم، نقش و سهم «امپریالیسم ساختاری» و قدرت‌های جهانی در افزایش خشونت ساختاری و تطور اندیشه‌های مروج خشونت است. «امپریالیسم ساختاری» طبق تعریف گالتونگ «نظامی [است] که جمع‌ها را می‌شکند و برخی بخش‌ها را با هم در روابط هماهنگی منافع، و بخش‌های دیگر را در روابط ناهماهنگی منافع یا تعارض منافع قرار می‌دهند. (Galtung 1971:82) لذا به نوعی قاعده «تفرقه بینداز و حکومت کن» کماکان در «امپریالیسم جدید» نیز ادامه یافته است. هرچند دیگر «نظریه پردازان نظام‌های جهانی» مانند امانوئل والرشتاین ایده گالتونگ را تحت نظریه نظام جهانی پروبال داده و منقح ساخته‌اند، (Wallerstein, 1974)، ولی کماکان نظریه «امپریالیسم ساختاری» با توجه به تمرکز ویژه‌اش بر نقش دخالت خارجی در دامن زدن به بحران‌های هویتی، برای این مقاله مناسب‌تر است.

گالتونگ در مجموع عمده تلاش هایش را به بررسی ریشه‌های خشونت مستقیم در جوامع و تمدن‌هایی که ساختاری خشونت‌آلود دارند اختصاص داده است؛ لذا منافع قدرت‌های بزرگ و آنچه گالتونگ از آن به «امپریالیسم ساختاری» یاد می‌کند، نقشی انکارناپذیر در دامن زدن به خشونت ساختاری در خاورمیانه و بروز و ظهور اندیشه‌های مروج خشونت و تطور آن‌ها داشته است که به آن‌ها اشاره شده و همبستگی افزایش مداخلات خارجی و خشونت هویتی نشان داده خواهد شد. لذا تمرکز عمده ما بر نقش امپریالیسم ساختاری به عنوان یک محرک کننده قوی خارجی خشونت هویتی می‌باشد. به عنوان جمع‌بندی این بخش، می‌توان صورت‌بندی خشونت در نظریه خشونت ساختاری یوهان گالتونگ را که برای تحلیل ریشه‌های فکری تطور اندیشه‌های جهادی تکفیری قابل استفاده است، به شکل زیر خلاصه نمود:

الف. خشونت مستقیم: به معنی تجاوز نظامی و کاربرد بی‌منطق اسلحه،

ب. خشونت اقتصادی: به معنی افزایش فقر و شکاف طبقاتی و محرومیت از توسعه اقتصادی

ج. خشونت سیاسی: به معنی عدم امکان برخورداری از آزادی یا مشارکت مناسب سیاسی

د. خشونت هویتی (فرهنگی): شامل بحران‌های هویتی و فرقه‌ای

در این صورت‌بندی سه خشونت ثانویه، به عنوان خشونت ساختاری شناخته شده‌اند. تمامی این چهار نوع خشونت، دارای ریشه‌های داخلی بوده، ولی توسط «امپریالیسم ساختاری» تحریک یا تقویت می‌شوند و افزایش سطح عمومی این خشونت‌ها زمینه‌ساز رشد و گسترش اندیشه‌های افراطی می‌شود. در این مقاله تأکید عمده بر نقش خشونت هویتی است و مکانیسم تحریک یا تقویت آن را با عوامل داخلی یا امپریالیسم ساختاری بررسی می‌کند. در بررسی خشونت هویتی نیز سه عامل تهدید، تبعیض و تحریک از عوامل اصلی مورد توجه هستند. برای بررسی خشونت هویتی، ناچار به کمک‌گیری مختصر از نظریات هویتی و از جمله نظرات ساموئل هانتینگتون

هستیم تا مفاهیم برساخته «ما» در برابر «دیگری» را توضیح دهیم (Huntington, 2005).

## ۲. خشونت هویتی در خاورمیانه و پیش‌زمینه‌های مذهبی

کسی در دنیای امروز نمی‌تواند تهدیدات ناشی از چالش‌های جدی هویتی در جهان و به ویژه خاورمیانه را انکار کند. مطابق نظریه‌های هویت، پنج عامل اصلی تشکیل‌دهنده هویت عبارت‌اند از: تاریخ، نژاد، جغرافیا، مذهب و سیاست (Huntington, 2005:27). هر یک از این پنج عامل نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری هویت‌های فردی و جمعی در نقاط مختلف جهان دارند و وزن هر یک از این عوامل بر حسب شرایط هر کشور و منطقه جغرافیایی متفاوت است. این عوامل با یکدیگر رابطه متقابل داشته و بر روی هم اثر می‌گذارند. برخی از آن‌ها دارای آثاری ماندگار و غیرقابل تغییر هستند (مثل تاریخ، نژاد و جغرافیا) و برخی دیگر کماکان در تغییر ذهنیت‌ها و تفسیر سایر عوامل هویتی و غیرهویتی نقشی اساسی دارند. به دلایل متعدد، در خاورمیانه دو عامل اخیر یعنی مذهب و سیاست از اهمیت و تعیین‌کنندگی بیشتری در مباحث هویتی برخوردارند.

بحران و خشونت هویتی به خاورمیانه منحصر نیست و در سراسر جهان جزو مسائل بسیار حساس و تهدیدزا محسوب می‌شود. در همه‌پرسی اخیر اسکاتلند، حدود چهل و پنج درصد مردم با نتیجه همه‌پرسی مخالفت کردند. به عبارت دیگر، بیش از چهل صد از مردم اسکاتلند، خود را بریتانیایی نمی‌دانند (Holehus, 2014) که می‌تواند چالش امنیتی عظیمی تلقی شود. همین‌طور می‌توان به وقایع اخیر فرگوسن آمریکا و ده‌ها نمونه مشابه در کشورهای غربی اشاره کرد. بعد از ۱۱ سپتامبر، یکی از مهم‌ترین چالش‌های آمریکا، بحران هویتی بوده است که هانتینگتون به‌درستی ابعاد آن را در همان سال‌ها مورد مذاقه قرار داده است (Huntington, 2005). اگرچه نمی‌توان سطح و نوع اختلافات هویتی و فرقه‌ای در خاورمیانه را با بحران هویت در کشورهای غربی یکسان دانست، ولی به هر حال نفی کامل ارتباط این دو هم‌دشوار است. اتفاقاً یکی از عواملی که به عضوگیری داعش در داخل و خارج از خاورمیانه

کمک زیادی کرده است، خشونت هویتی است. در کشورهای غربی شمار زیادی از جوانان نسل دوم و سوم مهاجران مسلمان به این دلیل به این گروه‌ها می‌پیوندند که دچار نوعی از «خودبیگانگی» یا خشونت هویتی شده‌اند.

ریشه اولیه این تنش‌های قومی و فرقه‌ای به دوران پیش و پس از استعمار بازمی‌گردد که در بخش «امپریالیسم ساختاری» به آن خواهیم پرداخت. مع‌هذا به اجمال می‌توان به عواملی چون ترسیم عامدانه یا اشتباه مرزهای جغرافیایی بدون توجه به اختلافات زبانی، نژادی و مذهبی در اوایل قرن بیستم با قراردادهایی نظیر سایکس-پیکو اشاره کرد که بدون شک در تقویت زمینه‌های تنش و درگیری قومی و مذهبی در خاورمیانه بسیار مؤثر بوده‌اند (Little, 2008:159).

باین حال، گرایش‌های سیاسی و نظام‌های فکری- عقیدتی در دامن زدن به این اختلافات تعیین‌کننده بوده‌اند. علاوه بر تحریک خارجی، تقابل مدرنیت و سنت‌گرایی نیز از نتایج این گرایش‌های مختلف فکری و عملی است (Kaplan, 2000). براین اساس سنت‌گرایی افراطی در خاورمیانه باعث «خشونت عمیق هویتی» و اقبال عمومی جوانان به افکار خشن، معارضة جو و ضد غربی است. این تقابل، باعث افزایش بی‌عدالتی اجتماعی، «خشونت بی‌رحمانه اقتصادی» و تعمیق شکاف میان اقشار ثروتمند و فقیر نیز گردیده و نابرابریها در کشورهای غیر غربی و از جمله خاورمیانه را دامن می‌زند (Jonson, 2005). اگرچه تأکید این مقاله فعلاً بر «خشونت هویتی» و فرهنگی است، اثر «خشونت اقتصادی» و «خشونت سیاسی» بر تطور اندیشه‌های تکفیری نیز می‌تواند در مقالاتی جداگانه بررسی شود. مع‌هذا به‌عنوان یک نمونه از اثر این دو عامل تطور افکار تکفیری در عربستان سعودی و مصر به‌عنوان خواستگاه اصلی این تفکرات در جهان عرب می‌توان به آمارهای زیر توجه نمود. برخلاف تصورات از عدم وجود خشونت اقتصادی در عربستان، مطابق آمار موثق فوریه ۲۰۱۱، در این تاریخ در عربستان ۴۰٪ مردم زیرخط فقر و ۷۰٪ فاقد منزل مسکونی بوده‌اند (House, 2011). از نظر خشونت سیاسی هم این کشور یکی از بسته‌ترین نظام‌های سیاسی جهان است که ۷۰۰۰ شاهزاده آن را با سوء مدیریت

محض اداره میکنند (House, 2011). استدلالات مشابهی را می‌توان درباره کشورهای مصر، سوریه و عراق به‌عنوان خاستگاه و یا سرزمین‌های مستعد رشد گروه‌های تکفیری و داعش مطرح نمود.

مهمترین عامل تعیین‌کننده در تشدید یا تخفیف جنگ فرقه‌ای و بحران هویتی در خاورمیانه، نگرش یا فتاوی پیشوایان دینی است که این فتاوی هم فارغ از تمایلات سیاسی یا تحریکات خارجی نبوده و نیست. این آرا و فتاوی، هویت مذهبی افراد و به‌ویژه مفاهیم خود و دیگری را تعریف می‌کند. برخی از این اندیشه‌ها، محدوده بزرگی از مسلمانان را در مفهوم «خود(ما)» تعریف میکنند و «دیگر»ی هویتی آن اغلب شامل غیرمسلمانان می‌شود. پیامبر گرامی اسلام(ص) با معرفی مفهوم «امت اسلامی» نقشی اساسی در توجه به اشتراکات و ایجاد وحدت هویتی بین گروه‌های مختلف قومی و نژادی مسلمانان ایفا نمودند (Fukuyama, 2011:80). سنت غالب مسلمانان از جمله عقاید جریان‌های اصلی سنی و شیعه به‌ویژه آرای فقهی و فتاوی آیت‌الله خمینی و آیت‌الله سیستانی(و بسیاری از مقامات مذهبی شیعه) و اکثریت علمای اهل سنت (به‌نساوی، ۱۳۹۳: ۳۶) کماکان این تعریف عام از خود و دیگری در قالب «امت اسلامی» را حفظ کرده‌اند. در مقابل، اندیشه‌های تکفیر و تبلیغ گسترده آن در سطح جهان اسلام، تعاریفی بسیار ضیق از «ما»ی هویتی در کنار تعاریف بسیار فراخ از «دیگری» هویتی ارائه داده و به تنش‌ها در جهان اسلام دامن می‌زنند. هرچند اندیشه‌های تکفیری جریان غالب در جهان اسلام نیستند، مع‌هذا با تحریک زنجیره تصاعدی تنش‌های فرقه‌ای، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تشدید خشونت هویتی در خاورمیانه محسوب می‌شوند. این تفکر عملاً حیطه کوچکی از مسلمانان را در دایره خودی تعریف کرده و اکثریت مسلمانان در حیطه دیگری قرار می‌دهد.

اولین موضوع مورد بحث، تحلیل و توجیه موضوع تکفیر با استفاده از مباحث هویتی است. تکفیر شامل مراحل است که به لحاظ ذهنی، باعث ایجاد خود بیگانه‌پنداری در بین مسلمانان می‌شود؛ به عبارت دیگر، مجموعه اتفاقاتی هستند که موجب



می شود برخی از مسلمانان برخی دیگر را از دایره مسلمانی خارج دانسته و احکام اربعه ارتداد و دیگر پیامدهای آن را بر وی بار نمایند. تکفیر یک موضوع ذهنی هویتی است و شامل یک مجموعه از مراحل دگرذیسی ذهنی نزد فرد یا گروه های مسلمان است که باعث میشود دیگر مسلمانان را از شمول اسلام و مجموعه خودی یا «ما» خارج بدانند. (فیرحی، ۱۳۹۳) اولین رگه های تکفیر در مفهوم ارتداد نهفته است. ارتداد در فقه شیعه و سنی، چهار حکم را بر فرد مرتد بار میکند که عبارت اند از: قتل یا جواز قتل، جدایی افتادن بین همسران، تعلق گرفتن عده وفات بر همسر مرتد، تقسیم اموال بین ورثه. فقهای تکفیری علاوه بر این «احکام اربعه»، احکام دیگری نیز بر فرد مرتد با کرده اند. از جمله این که این افراد نجس هستند، جان و مال و فرزندان شان و همسرانشان حرمتی ندارند و می توان آن ها را به عنوان برده فروخت. مسلمانی که مورد تکفیر قرار گرفته است برخلاف کفار توبه اش پذیرفته نمی شود. بیشترین سابقه حکم تکفیر در وهابیت وجود داشته و در واقع وهابیون با گشاده دستی به هر مخالف سیاسی و مذهبی خود حکم تکفیر می دهند. (فیرحی، ۱۳۹۳)

همانگونه که گفته شد تکفیر مفهوم محوری و اساسی گروه های جهادی-تکفیری بوده و بدون درک آن فهم صحیح ماهیت رفتاری این گروه ها ممکن نیست. تکفیر یا خارج از دین دانستن مسلمانان قدمتی به بلندای تاریخ اسلام دارد. در نصوص اسلامی، ارتداد یا تکفیر امری مسلم و شناخته شده است و عبارت است از کافر خواندن کسی یا نسبت کفر دادن به مسلمان (صرامی، ۱۳۹۴) و شامل فردی است که مسلمان بوده و سپس از دین خارج شده و به کفر (انکار خداوند) مبادرت نموده است. تکفیر به معنی نسبت دادن کفر به شخص یا گروهی خاص در قران کریم مصادیق متعددی دارد، از جمله کسانی که حضرت مسیح علیه السلام را خدا پنداشتند (مائده: ۱۷، ۷۲، ۷۳) و افرادی که به مردم جادوگری می آموختند (بقره: ۱۰۲) تکفیر شده اند. (صرامی، ۱۳۹۴)

پیشینه تکفیر در جهان اسلام، به صدر اسلام بازمی گردد. برخی حوادث مهم تاریخ اسلام به سبب تکفیر روی داده، همچنان که برخی رخدادهای سیاسی و اجتماعی

زمینه تکفیر را فراهم آورده است. از جمله رویدادهای مهم دوران پس از رحلت پیامبر اکرم، جنگ‌های «رده» در زمان ابوبکر بود که در این جنگ‌ها دستگاه خلافت معارضان خود را کافر و خارج از دین خواند. (صرامی، ۱۳۹۴). درباره اینکه واقعا تمامی یا بعضی از کسانی که در آن دوره تکفیر شده‌اند، از دیدگاه فقه اسلامی کافرند یا خیر، تردید جدی وجود دارد و برخی گزارش‌های تاریخی تردیدهای بسیار در این باره، حتی تردید افراد نزدیک به خلیفه را نشان می‌دهد. بنا بر برخی منابع تاریخی، عواملی مانند ندادن زکات و نپذیرفتن اصل خلافت یا در نظر گرفتن کسانی دیگر برای این مقام، در انتساب کفر به «اهل رده» یا دست کم دسته‌هایی از آنان نقش مهمی داشته است. البته ادعای پیامبری نیز در میان آنان بسیار گزارش شده است که می‌تواند تکفیر را از دیدگاه فقهی توجیه کند. (صرامی، ۱۳۹۴)

واقعۀ مهم تاریخی دیگر درباره تکفیر، غائلۀ خوارج است. بسیاری از فرقه‌های خوارج کسی را که مرتکب یکی از گناهان کبیره میشد، و حتی امت پیامبر را، تکفیر میکردند. در مقابل، بعضی از مسلمانان، از جمله برخی مذاهب اهل سنت، خوارج را تکفیر میکردند. (بهنساوی، ۱۳۹۳:۵۷) هرچند نمونه‌های فردی و جمعی تکفیر در تاریخ اسلام کم نیست و در برهه‌هایی از تاریخ، این جریان شایع بوده است، نمی‌توان تکفیر را در میان فرقه‌ها و نحله‌های گوناگون اسلامی چندان عمده و سرنوشت‌ساز دانست.

حتی در نگاهی کلان، موارد افراط آمیز تکفیر، چه آنان که تکفیر کرده‌اند و چه آنان که تکفیر شده‌اند، اندک به نظر می‌رسد و امروزه شمار پیروان دیدگاه افراطی تکفیر، نسبت به کل جمعیت مسلمانان، چندان نیست. ظاهرا نظر علما و فقهای مذاهب مهم اسلامی در کاهش تکفیر مؤثر بوده است، زیرا فقها با استناد به احادیث نسبت دادن بی دلیل کفر به مسلمان را مستوجب تعزیر دانسته‌اند (صرامی، ۱۳۹۴؛ فیرحی، ۱۳۹۴). حتی گاهی فقها با وجود نادرستی برخی عقاید، از تکفیر پیروان آن‌ها استنکاف نموده‌اند. غزالی نیز ضمن توضیح معیار تکفیر، بر طایفه‌ای از متکلمان که با تنگ‌نظری عده‌ای از مسلمانان را تکفیر کرده‌اند، انتقاد و توصیه کرده است که

حتی الامکان از تکفیر اهل قبله احتراز شود. باین همه، از دیدگاه فقهی در مواردی معین و با حصول شرایطی خاص، تکفیر مشروع است و آثاری ویژه در پی دارد. (صرامی، ۱۳۹۴) طبق اجماع اکثر فرق اسلامی، فرد مرتد یا مورد تکفیر قرار گرفته، «خونش هدر و مالش مباح» است. (فیرحی، ۱۳۹۳)

از مجموع مطالب طرح شده می توان نتیجه گرفت که در احراز یا اثبات شرایط ارتداد یا تکفیر، دو گرایش متفاوت وجود داشته است:

### الف- گرایش ایجابی

در این گرایش، قلمروی وسیع و حداکثری برای تعریف هویت «ما» و محدوده ای کوچک برای مفهوم «دیگری» ترسیم می شود، لذا در این گرایش فقها و علمای اسلامی اثبات تکفیر افراد را امری بسیار دشوار و دارای شرایط ویژه ای می دانند که موارد صدور حکم ارتداد را بسیار نادر (اگر نه غیرممکن) می سازد. در این گرایش شرایط بسیار سختی برای اثبات کفر و ارتداد پیش بینی شده و چنانچه مسلمانی به مسلمان دیگر نسبت کفر دهد و نتواند آن را با دلایل محکمه پسند اثبات نماید، تازیانه میخورد. (صرامی، ۱۳۹۴؛ فیرحی، ۱۳۹۳). این گرایش، گرایش اصلی جهان اسلام بر اساس سنت پیامبر (ص) نیز بوده است. (بهنساولی، ۱۳۹۳:۳۶) چراکه مذهب عموماً به عنوان عاملی مؤثر در کاهش اختلافات قومی و گروهی عمل کرده است و پیامبر اسلام با طرح موضوع «امت اسلامی» موفق شده اختلافات بین مسلمانان صدر اسلام را به حداقل رسانده و «همبستگی خویشاوندی» را به یک همبستگی بزرگ تر تبدیل نماید (Fukuyama, 2011:79). حتی در دیدگاهی وسیع تر و انضمامی تر "ما" ی هویتی شامل "اهل کتاب" متشکل از مسلمانان، مسیحیان و یهودیان می شده است.

در مجموع در این نگرش مجموعه «ما» کل «امت اسلامی» و از جمله کلیه فرق و شاخه های مذهبی اسلامی را در برمی گیرد و مجموعه «دیگران» صرفاً شامل چند «فرد» انگشت شمار که با شرایط سختی مرتد شناخته شده اند می گردد.

## ب- گرایش سلبی

در این گرایش، اثبات ارتداد یا تکفیر به مراتب ساده‌تر است و هر عملی که به‌نوعی بدعت یا عملی خارج از چارچوب مسلم اسلامی (به‌زعم بانیان آن) صورت پذیرد، به‌عنوان نشانه‌ای از کفر و الحاد و مستلزم اجرای حکم ارتداد است. مکانیسم صدور این احکام را در بخش بعدی درباره تبارشناسی جریان تکفیری خواهیم دید. در این گرایش، افرادی که در مظان اتهام کفرگویی هستند، باید ثابت نمایند که کماکان بر اصول اسلام پابرجا هستند و ناتوانایی آن‌ها در اثبات این امر، مستوجب صدور حکم تکفیر خواهد بود. اندیشه‌های این گرایش تکفیری در جهان اسلام معاصر عمدتاً در چارچوب فکری-مذهبی حنبلی-سلفی-وهابی و به‌ویژه در چارچوب فتاوی و افکار ابن تیمیه شیوع و گسترش یافته‌اند (فیرحی، ۱۳۹۳) که جداگانه به تبارشناسی آن خواهیم پرداخت. به‌عنوان مثال در اندیشه تکفیری ترک مناسک موجب تکفیر و در سایر فرق موجب فسق است که به آن اشاره خواهیم نمود.

نکته مهم در تکفیریه‌های جدید و به‌ویژه داعش در عراق و سوریه، سهولت روزافزون صدور حکم تکفیر درباره سایر مسلمانان و تبدیل آن از امری ایجابی به موضوعی سلبی است. این موضوع باعث می‌شود حلقه "ما" روزه‌روز کوچک‌تر (و منسجم‌تر) و حلقه "دیگری" بزرگ‌تر شود. مقایسه آرای بن‌لادن، ایمن الظواهری، ابومصعب زرقاوی و ابوبکر بغدادی نشان می‌دهد که چگونه صدور احکام تکفیر ساده‌تر شده و افزایش شدیدی یافته است که نمونه‌های آن ذکر خواهد شد. به‌عبارت‌دیگر سیر تسهیل صدور حکم تکفیر در قالب قرائت‌های تنگ نیروهای جهادی اسلامی از القاعده گرفته تا جریان داعش، مشخصه اصلی گروه‌های جهادی-تکفیری معاصر در جهان عرب است. به نظر می‌رسد تسهیل تکفیر سایر مسلمانان از سوی این گروه‌ها به‌ویژه از ابومصعب الزرقاوی به بعد، سرعت و سهولت بیشتری یافته است. بدین معنی که بررسی سیر اندیشه‌های تکفیری بن‌لادن، ایمن الظواهری، ابومصعب زرقاوی و سرانجام ابوبکر بغدادی نشان می‌دهد که دایره شمول تکفیر از هم‌پیمانان آمریکا و دشمنان خارجی مسلمین به شیعیان و سپس به سایر فرق اسلامی شامل اهل سنت

گسترش یافته است و در مورد اخیر (داعش) تکفیر حتی به عدم اجرای برخی فرعیات دین توسط اعضای گروه نیز تسری یافته است. به عبارت دیگر در اندیشه تکفیری‌ها، مسیر و شرایط تکفیر هم آسان شده است و هم هرکسی می‌تواند و مجاز است حکم تکفیر دیگران را صادر و احکام تکفیر را اعمال نماید. (فیرحی، ۱۳۹۳)

اندیشه تکفیر، تنها مورد اختلافات فرقه ای در خاورمیانه نیست، ولی بدون شک خطرناک‌ترین آن‌ها است. به‌ویژه زمانی که با توجه به تعلق این گرایش به جهان اهل سنت، این تحركات با واکنش شیعیان و سایر گروه‌های قومی و مذهبی مواجه می‌شوند، به تدریج به زنجیره تصاعدی بحران دامن زده و به یک جنگ فرقه‌ای تمام‌عیار در کل خاورمیانه تبدیل می‌شود.

### ۳. تبارشناسی جریان‌های جهادی-تکفیری

جریان‌های جهادی تکفیری در زیرشاخه اسلام سیاسی اهل سنت معاصر دسته‌بندی می‌شوند. منظور از اسلام سیاسی آن نوع از اسلام‌گرایی است که برخلاف «اسلام‌گرایی اجتماعی» و «اسلام‌گرایی فرهنگی» کوشش می‌کند که ابتدا سیاست را تصرف کند تا از طریق قدرت سیاسی، اصلاحات اجتماعی را انجام بدهد. در مقابل، «اسلام اجتماعی» یا مدنی است که اول سعی می‌کند حوزه مدنی را تصرف کند و از طریق حوزه مدنی و با تکیه بر نظام‌های حزبی یا هر چیز دیگری بتواند حوزه سیاست را اصلاح کند و «اسلام فرهنگی» بیشتر بر مفهوم دعوت و خودسازی فردی و نظایر آن تکیه می‌کند. (فیرحی، ۱۳۹۳)

از دیگر سو، جریان‌های اصلی اهل سنت را می‌توان به دو قسمت تقسیم نمود: اول جریان‌های کلاسیک یا همان مذاهب اربعه شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی که خیلی به امور سیاسی توجه نداشته و جمعیت غالب اهل سنت را تشکیل می‌دهند. دومین جریان اصلی، متفکران غیر سنتی اهل سنت هستند که به دودسته سلفی و اخوانی تقسیم می‌گردند. البته می‌توان اخوانی‌ها را منشعب شده از سلفی‌ها دانست. (فیرحی، ۱۳۹۳)

در این میان، شکل‌گیری «سلفی‌گری» به عنوان ریشه اصلی فکری گروه‌های جهادی-تکفیری توانسته است به پشتوانه ادبیات فقهی و کلامی این جریان‌ها، مفاهیم

قدیمی و غیرسیاسی سلفی را در اشکال روز بازتولید نماید (سیدنژاد، ۱۳۸۹: ۹۵). سلفی‌گری در لغت به معنی تقلید از گذشتگان است، اما در معنای اصطلاحی آن، نام فرقه‌ای است که با تمسک به احکام اولیه دین اسلام، خود را پیرو سلف صالح می‌داند. در اندیشه سلفیون، عقل، فلسفه، تشیع و تصوف نوعی بدعت محسوب می‌شود و می‌بایست با بازگشت به متون دست‌نخورده، عقل بشری را در فهم، تأویل، تحلیل نص دخالت نداد. (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

سلفی‌گری تحت تأثیر اندیشه‌های ابن تیمیه، در صدد تجدید خلافت تاریخی سنی مذهب بر پایه قرائت سلفی از اسلام می‌باشد و به میزان زیادی میراث وهابیت در شبه جزیره عربستان است که ارتباطاتی با گفتمان نوپنیا‌گرایان اخوان المسلمین مصر نیز یافته و اساس پایه‌های نظری القاعده را تشکیل می‌دهد. (موثقی، ۱۳۸۰: ۵۶-۱۴۵) اسلام سلفی، گفتمانی معاصر در برابر گفتمان‌های سکولار مدرن غربی است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۴۴)، ولی نباید سلفی‌ها را با اهل سنت یکسان گرفت و حتی مفهوم «اهل سنت» را در تقابل با شیعیان به کار برد (الگار، ۱۳۸۶: ۱۴).

از سوی دیگر، اندیشه‌های سلفی از قرن ۱۲ هجری به دو شعبه سلفی‌های وهابی (نجدی) و سلفی‌های بیرون عربستان تقسیم شده‌اند. (الرشیده، ۱۳۸۳: ۳۶) سلفی‌های وهابی (نجدی) دارای سه گرایش عمده هستند: اول «سلفی‌های محافظه‌کار» که بیشتر به‌وسیله رهبران وهابی (نجدی) تبلیغ می‌شوند و ابزار سیاست داخلی و خارجی عربستان سعودی بوده و منابع مالی زیادی دارند. سه عنصر یعنی ال سعود، پول نفت و آمریکا در گسترش این گروه بسیار مؤثر بوده‌اند. (بدیعی، ۱۳۹۲). دوم، «مشایخ الصحوه» یا رهبران بیداری که از سال ۱۹۹۱ به بعد رشد زیادی کرده‌اند و گرایش‌ات شبه روشن‌فکری دارند. (الرشیده، ۱۳۸۳: ۷۸) سوم، جریان سلفی‌های جهادی که در واقع شاخه تندتر اندیشه‌های سلفی هستند که از میان اخوان مصر هم یارگیری می‌کنند و دارای جاذبه‌اند (الرشیده، ۱۳۸۳: ۱۶۳) و امواج اول تا چهارم گروه‌های جهادی تکفیری زیرمجموعه این گروه‌های سلفی-جهادی محسوب می‌شوند.

سه مفهوم اساسی گروه‌های تکفیری عبارت‌اند از تکفیر، هجرت و جهاد. مفهوم تکفیر به طور مفصل بحث شد، ولی توجه به مفاهیم هجرت و جهاد هم مهم است. مفهوم هجرت تا حدودی شرح داده شد، ولی می‌توان آن را انتقال جغرافیایی و یا ذهنی از دار الکفر و دار التکفیر به دار الاسلام یا دار المجاهدین تعبیر کرد. در تکفیر، توبه پذیرفته نیست و انسان مسلمان قبل از اینکه به دست دولت اسلامی داعش بیفتد یا باید به داخل این دولت هجرت کند و یا مورد تکفیر قرار می‌گیرد. مفهوم جهاد هم مکمل دو مفهوم تکفیر و هجرت است، به این معنی که مسلمانان تکفیری دارالاسلام موظف به فتح سرزمین‌های دارالکفر و مردمان آن هستند. (فیرحی، ۱۳۹۳)

اگر بخواهیم کمی عمیق‌تر این صورت‌بندی اولیه گروه‌های جهادی تکفیری را مورد بررسی قرار دهیم، می‌توان گفت که توسل گروه‌های اسلام‌گرای دهه ۱۹۹۰ به خشونت تحت عنوان گروه‌های جهادی-تکفیری نتیجه‌ی تغییر و تحولات عمده‌های است که در اثر دخالت آمریکا در منطقه و ترکیب دو جریان بنیادگرایی اسلامی مصری در غرب جهان عرب (شاخه تند اخوان منبعت از افکار دوره دوم زندگی سید قطب) و عربستان در شرق جهان عرب (منشعب از اندیشه‌های ابن تیمیه و گرایش‌های حنبلی-وهابی) که فرقه‌گرایی و خشونت هویتی و فرقه‌ای را دامن زده است. هر دو کشور در طول دهه‌های گذشته شاهد ظهور و بروز عناصر مختلف اسلام‌گرا بوده و سایر جریان‌های اسلام‌گرای عربی تحت تأثیر جریان‌های این دو کشور بوده‌اند. (احمدی، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۸).

رابطه سلفیها با اخوان المسلمین مصر کمی پیچیده است. بنیان‌گذار تفکر سلفی-اخوانی غیرتکفیری سید محمد رشید رضا است. وی مظاهری چون توسل و شفاعت را شرک می‌دانست، ولی مسلمانانی را که این کارها را انجام می‌دهند، مسلمان مشرک می‌دانست و ابرویشان را محترم فرض می‌کرد. حسن‌البناء، شاگرد رشید رضا، تفکر سلفی را از او گرفت و اخوان المسلمین، را به یک جریان سلفی معتدل با رویکرد سیاسی تبدیل کرد. (بدیعی، ۱۳۹۲).

درواقع سلفیه جهادی غیرنجدی از دل اخوانی‌های معتدل بیرون آمده‌اند و مجاهدین اولیه در افغانستان و سپس القاعده حاصل پیوند این شاخه منشعب از اخوان و سلفی‌های وهابی جهادی هستند. با شروع جنگ افغانستان، این گروه همگی به افغانستان رفتند (مرادی، ۱۳۹۲) و موج اول جریان‌های جهادی-تکفیری را شکل دادند. در آستانه خروج نیروهای شوروی سابق از افغانستان، تفکرات جدید شکل گرفته مبنی بر این که مبارزه با کفار روس که سرزمین‌های اسلامی را اشغال کرده‌اند، شامل آمریکایی‌ها و پایگاه‌های آن‌ها در خاورمیانه نیز می‌شود. این تفکر اساس تأسیس القاعده در سال ۱۹۸۸ بود که به تدریج سمت و سوی ضدآمریکایی آن بیشتر شد. البته درگیری نیروهای جهادی و القاعده در جنگ بوسنی از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، تا حدودی این احساسات ضدآمریکایی را کنترل می‌کرد، ولی با پایان جنگ بوسنی حملات القاعده به اهداف آمریکایی شدت گرفت که اوج آن حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود.

رادیکال شدن بیش از پیش القاعده پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و اشغال این کشور، به ظهور نسل سوم گروه‌های جهادی-تکفیری به رهبری ابومصعب الزرقاوی (یا القاعده عراق) و فتاوی وی علیه شیعیان (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲: ۴۶) انجامید، چراکه این موج شیعیان عراق را به‌عنوان همکاران بالقوه آمریکایی‌ها برای برقراری دولتی بر اساس ترکیب قومی-مذهبی عراق که طبیعتاً به نفع اکثریت شیعه عراق بود، می‌دانست.

گروه «دولت اسلامی شام و عراق» (داعش) را می‌توان موج چهارم همین فرقه از سلفیت (القاعده) دانست. در این راستا، داعش و القاعده هر دو با آمریکا و غرب، تشیع و مکاتب اربعه اهل سنت مخالفت می‌کنند، اما تفاوت آن‌ها این است که برای القاعده به‌عنوان موج دوم این گروه‌ها، غرب دشمن اصلی و مرکز مقابله است و درگیری با شیعیان در مراحل بعدی قرار دارد اما هدف کانونی داعش، تشیع می‌باشد. این جمله که آزادسازی بغداد از آزادسازی قدس مهم تر است (فیرحی، ۱۳۹۴) نشان‌دهنده این تغییر اولویت‌ها در امواج چهارگانه گروه‌های جهادی-تکفیری است.



در تحلیل این تغییر اولویت ها می توان از عوامل چهارگانه نظریه خشونت گالتونگ به خوبی بهره برد. هر چه چهار عامل افزایش سطح عمومی خشونت (مستقیم، اقتصادی، سیاسی و هویتی) بیشتر در اثر دخالت های خارجی و تبعات خواسته یا ناخواسته آن افزایش یافته است، احساس تهدید و تبعیض هویتی در میان گروه های قومی-مذهبی افزایش یافته است و اهداف سهل الوصول تر در اولویت این گروه ها قرار گرفته اند. در قسمت بعدی همبستگی این دخالت های خارجی با چهار موج اصلی جریان های-تکفیری به تفصیل نشان داده می شود؛ ولی نکته ای که در افزایش دامنه هویتی تکفیر و تغییر اولویت های گروه های جهادی-تکفیری در کنار دخالت ها و تحریکات خارجی نقش داشته است، افزایش خشونت سیاسی ساختاری است. به این معنی که تشکیل دولت اکثریت شیعی در عراق و خشونت سیاسی بکار رفته در سوریه در محبوبیت بیش از پیش تعاریف ضیق هویتی و همین طور تغییر اولویت های امواج تکفیری نقشی اساسی داشته اند.

#### ۴. امپریالسم ساختاری و جریان های تکفیری ها

نکته بعدی نقش قدرت های جهانی و ساختار نظام بین المللی در این تطورات است. از ظهور بهائیت و بابیت تا شکل گیری تکفیری های موج اول تا چهارم، نقش مستقیم یا غیرمستقیم ساختار نظام جهانی قابل تشخیص است. تا قبل از حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ خاورمیانه در سیاست های جهانی جایگاهی مهمی نداشت (Khalidi, 2009:73). ولی بعد از آن و در دو قرن گذشته جایگاهی مهم یافته است و به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم به قلب تپنده دنیای جدید و مرکز اصلی توجه سیاست جهانی شد و به نظر می رسد نقش محوری این منطقه در اقتصاد جهانی، شامل تأمین نفت و مواد خام مورد نیاز نظام "بلوک شمالی" تا دهه ها ادامه یابد. (Hülse, 2008) این منطقه به عنوان پر کشمش ترین ناحیه جهان کنونی، به لحاظ اهمیت استراتژیک و اقتصادی خود یکی از عمده ترین مناطق مورد توجه قدرت های جهانی و قدرت های منطقه ای است. همین موضوع پیچیدگی های منطقه خاورمیانه را صدچندان کرده است و مجال ظهور و بروز اندیشه های وارداتی با رنگ و بوی بومی

را در دو قرن گذشته به منطقه خاورمیانه وارد کرده است. لذا اندیشه‌های سیاسی و به‌ویژه جهادی-تکفیری در این منطقه را می‌بایست برآیند ریشه‌ها و زمینه‌های فکری، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بومی منطقه با اثرات و نقشه‌ها و طرح‌های قدرت‌های بزرگ طی دو قرن گذشته دانست.

در مجموع می‌توان گفت که مشکلات هویتی منطقه، زمینه مساعدی را برای بازیگران منطقه‌ای و جهانی برای نقش‌آفرینی و اعمال نفوذ در این منطقه به وجود آورده است. این بازیگران عموماً سعی کرده‌اند از طریق اعمال زور، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، نقشه ژئوپلیتیک خاورمیانه را به نفع خود تغییر دهند. در این راستا، هشت پروژه عمده‌ای که در سی سال گذشته به‌ویژه نقش مهمی در وضعیت فعلی عراق و سوریه داشته‌اند عبارت‌اند از:

۱- اشغال افغانستان توسط شوروی سابق و واکنش غرب در ایجاد و تقویت گروه‌های جهادی

۲ و ۳- حمله صدام حسین به ایران و کویت

۴- حمله امریکا به افغانستان

۵- طرح خاورمیانه بزرگ جرج بوش و حمله به عراق

۶- حمله متحدین به لیبی

۷- ایجاد یا تشدید بحران در سوریه به منظور فشار به ایران

۸- پروژه داعش

نکته مهم و مشترک در هر هشت پروژه فوق آن است که یک یا چند بازیگر خارجی با تصور امکان به‌کارگیری زور در کوتاه‌مدت و بهره‌برداری بلندمدت از آن، سعی در تغییر معادلات پیچیده منطقه‌ای داشته‌اند و خواسته یا ناخواسته هر چهار نوع خشونت موردنظر گالتونگ اعم از ساختاری و مستقیم را به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش داده‌اند. تطابق سطح این مداخلات و خشونت بکار رفته در آن از سوی طرف‌های خارجی با تطورات اندیشه‌های تکفیری می‌تواند بسیار معنی‌دار باشد.

درباره دو پروژه اخیر یعنی بی‌ثبات‌سازی سوریه و به‌ویژه پروژه داعش، هرچند تعداد بازیگران و سطوح آن‌ها افزایش یافته و علاوه بر دولت‌ها، گروه‌های فراملی و فروملی و حتی گروه‌های مافیایی و قاچاقچیان اسلحه در آن نقش آفرینی می‌کنند، ولی گروه‌های جهادی به‌طور عام و گروه‌های تکفیری به‌طور خاص، مهم‌ترین نقش را در این میان ایفا می‌کنند. شناسایی کشورهای مبدأ این گروه‌های جهادی و همچنین کشورهای حامی مالی این گروه‌ها اهمیت دارد.

به‌عنوان جدیدترین نمونه، می‌توان به سخنان اخیر جو بایدن در دانشگاه هاروارد اشاره نمود که صراحتاً از چهار کشور حاضر در ائتلاف ضد داعش، یعنی عربستان، ترکیه، قطر و امارات متحده عربی به‌عنوان حامیان اصلی این گروه نام برد (Lander, 2014). به‌عنوان نمونه دیگر و مطابق گزارش سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا که به تأیید وزارت امور خارجه آمریکا رسیده و در ویکی لیکس منتشر شده است، کمک‌های مالی عربستان سعودی، اصلی‌ترین منبع مالی اکثریت گروه‌های جهادی در سراسر دنیا است (Friedman, 2014) به‌علاوه در قطعنامه ۲۱۷۰ شورای امنیت برعلیه داعش، نام شش نفر به‌عنوان بانیان و افراد کلیدی داعش تحت تحریم قرار گرفته‌اند که سه نفر از آن‌ها از اتباع عربستان سعودی و سه نفر دیگر از اتباع کویتی هستند. (S/RES/2170, 2014) نکته دیگری که باعث تأثیر بیش‌ازپیش مداخلات و تحریک‌های خارجی در تشدید سطح عمومی خشونت و ازجمله خشونت هویتی در وضعیت آشفته خاورمیانه و به‌ویژه تهدید بی‌سابقه داعش گردیده است، تغییرات ماهوی قواعد روابط بین‌الملل و نیز بی‌توجهی بازیگران جهانی، منطقه‌ای، ملی و فروملی به این تغییرات است.

این بازیگران بی‌توجه به این تغییرات سعی در پیگیری منافع ملی خود در چارچوب قواعد و تئوری‌های قرن نوزدهم هستند. تحول مفاهیمی چون تهدید، امنیت و منافع ملی ازجمله این تغییرات هستند. این تغییرات باعث شده است که پروژه‌های مهندسی اجتماعی در منطقه هر روز ابعاد فاجعه‌بارتری به همراه داشته باشند. دلیل این تحولات ارگانیک شدن روزافزون نظام جهانی و تعاملات درون آن است. یک

مدل ارگانیکی، نظیر بدن انسان در برابر یک مدل بسیط مکانیکی نظیر یک دوچرخه دارای تفاوت‌های زیادی است. پیچیدگی بیشتر، آسیب‌پذیری بیشتر، دشواری مهندسی و ایجاد تغییر در نظم مستقر، تفاوت مفهوم تهدید، وابستگی و ارتباط بیشتر اجزا، تمایز بیشتر اجرای تشکیل‌دهنده (هویت‌های متنوع‌تر) و نظایر آن از جمله این تفاوت‌ها هستند و از همه مهم‌تر قابلیت تحریک‌پذیری یک ساختار ارگانیک صدها برابر بیش از یک ساختار مکانیکی است. مهندسی اجتماعی در ایجاد گروه‌های افراطی برای کنترل شوروی سابق، تغییر رژیم‌ها در خاورمیانه و نظایر آن همگی نسخه‌های نسجیده‌ای بوده‌اند که عوارض جانبی آن‌ها بیش از منافع آن‌ها بوده است و ادامه آن‌ها دارای اثرات مخرب‌تری در دامن زدن بیش‌ازپیش به خشونت خواهند بود. اگر بخواهیم به پروژه‌هایی قدیمی‌تر از هشت پروژه پیش‌گفته اشاره کنیم، مهم‌ترین مصداق این پروژه‌ها، تهدید و تبعیض بی‌سابقه‌ای است که تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بر منطقه تحمیل کرده است. (Lewis 2006)

به‌عنوان یک نمونه از این تبعیض آشکار، آمریکا از سال ۱۹۷۲ تاکنون ۴۲ قطعه‌نامه سازمان ملل در مورد اسرائیل را باوجود اجماع جهانی وتو کرده است (Fattah, 2009:79). مهم‌ترین پیامد عملکرد سیاست خارجی غرب و آمریکا در خاورمیانه ترویج خشونت سیاسی است که با بحث تهدید و تبعیض تاریخی پیوند تنگاتنگی دارد. (Saurette, 2005:12). بن‌لادن در این رابطه گفته است که «جراحات‌های ما در جهان اسلام هنوز هم از جنگ‌های سده گذشته باقی مانده است» (Lawrence, 2005: 187). در این راستا، پاسخ ایالات متحده به واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پیچیدگی‌های جدیدی را در جهان ارگانیکی امروز به وجود آورد. تهدید، تبعیض و تحقیر ابوغریب بر علیه مسلمانان بازداشتی نقش مهمی در تحریکات خشونت‌جویی داشته است. از این جهت برخی اعتقاد دارند که "سیاست القاعده واکنشی است به فشارهای وارده بر مسلمانان از سوی آمریکا و غرب در تمامی جنگ‌هایی که از گذشته بر مسلمانان تحمیل شده است. (Gerges, 2005:201-3). در برخی مواقع پیدایش جنبش‌های سلفی با حمایت خود آمریکا به عنوان اهرم فشار علیه برخی

دولت‌ها، صورت گرفته است. (Emerson, 1994) اما در مراحل بعدی این جنبش‌ها، به عنوان «دیگری» آمریکا تلقی شده‌اند. از طرف دیگر تحولات نظام بین‌الملل دهه ۱۹۷۰ موجب افول هژمونی آمریکا در اقتصاد سیاسی بین‌الملل شده (قهرمانپور، ۱۳۸۴: ۱۵) که زمینه‌های تغییر فکری سیاست خارجی آمریکا به سمت نو محافظه‌کاری را در اوایل سال ۲۰۰۰ فراهم آورد (علیپور، ۱۳۸۳: ۲۶۴) که منتقد شدید سیاست خارجی لیبرال و چند فرهنگی بیل کلینتون بودند (دهشیار، ۱۳۸۴: ۱۵-۲۰) و مقدمات اشغال عراق را مدت‌ها قبل از حملات یازده سپتامبر فراهم آورد. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۵۶؛ بیگدلی، ۱۳۸۵: ۹۳) مجموع این عوامل به همراه بهانه ترویج دموکراسی زمینه مداخلات نظامی گسترده دولت بوش را در چارچوب طرح «خاورمیانه بزرگ» در منطقه فراهم کرد (Norton, 2003:3-6) که از آن به «ویلسونیسیم در چکمه» تعبیر شده است. (سریع القلم، ۱۳۸۲)

مجموع این سیاست‌ها موجب دامن زدن به موج جدید و بی‌سابقه از مداخلات نظامی در منطقه شده است (سیمبر: ۱۳۸۲) که پیامد آن تشدید خشونت‌های هویتی، سیاسی، اقتصادی و نظامی است. در واقع رادیکال شدن بیش از پیش القاعده و ظهور نسل سوم گروه‌های جهادی-تکفیری به رهبری ابومصعب الزرقاوی (یا القاعده عراق) و فتاوی وی علیه شیعیان (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲: ۴۶) نتیجه همین سیاست‌های رادیکال و تند دولت نو محافظه‌کار بوش بود که تهدید بی‌سابقه هویتی بر علیه هویت تمام مسلمانان ایجاد کرد. با این حال همکاری شیعیان با نیروهای اشغالگر برای برقراری دولتی بر اساس ترکیب قومی-مذهبی عراق، باعث شد این شیعیان در ردیف دشمنان آمریکایی (و حتی قبل از آن‌ها) قرار بگیرند. با روی کار آمدن اوباما و به-کارگیری «قدرت هوشمند» در بطن سیاست خارجی آمریکا (نای، ۱۳۸۷: ۴۳؛ (Nossel, 2004:131; Nye, 2008)، تغییرات اساسی در اولویت‌های گروه‌های تکفیری ایجاد شد و آمریکایی‌ها را از هدف اول این گروه‌ها به اولویت‌های پایین‌تر منتقل نمود. با این حال ادامه حضور سخت افزاران آمریکا در منطقه و مشارکت در حمله به

لیبی و مسائل زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو باعث شد که اهداف آمریکایی به‌طور کامل از مدار حملات این گروه‌ها خارج نشوند. (عبدالله، ۱۳۹۰: ۵-۹۴)

##### ۵. زنجیره تصاعدی خشونت هویتی در خاورمیانه

خشونت‌های هویتی لزوماً زائیده مداخلات خارجی نیستند، ولی به‌راحتی با مداخلات خارجی تحریک می‌شوند. مداخلات خارجی سطح عمومی خشونت را در کشورهای هدف خود در هر چهار صورت خشونت مورد اشاره گالتونگ بالا می‌برند و زمینه مناسبی برای رشد و گسترش اندیشه‌های افراطی و تکفیری فراهم می‌کنند. این مداخلات در درجه اول سطح قابل توجهی از خشونت نظامی و مستقیم را بکار می‌برند یا به منطقه تزریق می‌کنند. بعلاوه با از بین بردن یا آسیب رساندن به ساختارهای زیربنایی و تولیدی کشورهای هدف، سطح فقر و شکاف طبقاتی و در نتیجه خشونت اقتصادی در این کشورها را افزایش می‌دهند. از سوی دیگر اکثریت قریب به اتفاق مداخلات نظامی به مشارکت بیشتر مردم در فرایندهای سیاسی یا دموکراسی سازی منجر نشده‌اند یا حداقل نقش قابل توجهی در کاهش خشونت سیاسی نداشته‌اند. و سرانجام مهم‌ترین نقش مداخلات خارجی، افزایش درگیری‌ها و خشونت‌های هویتی است. این مداخلات باعث می‌شود گروه‌های قومی و مذهبی احساس تهدید و تبعیض بیشتری بنمایند و مهم‌تر از آن بیشتر و بیشتر توسط عوامل داخلی و خارجی تحریک شوند. (برچر، ۱۳۸۲: ۹۳)

در مورد خاص عراق (و سوریه) که تکفیریها این روزها بیش از سایر نقاط در آن مورد توجه هستند، این تحریکات و زنجیره تصاعدی خشونت بیش از پیش مورد توجه است. تحریکات یا حملات تکفیریها بر علیه شیعیان یا سایر گروه‌های قومی و مذهبی می‌تواند با واکنش این گروه‌ها همراه شده و به تدریج به زنجیره تصاعدی خشونت هویتی دامن زده و به یک جنگ فرقه‌ای تمام عیار در کل خاورمیانه تبدیل شود. در واقع گروه‌های تکفیری، ماشه و تحریک‌کننده درگیری‌های فرقه‌ای و قومی در خاورمیانه بوده و هستند.

البته مشکلات قومی و هویتی خاورمیانه منحصر به جدال گروه‌های تکفیری یا حتی منازعه شیعه و سنی نمی‌شود. هویت‌های دیگری چون کردی، ترکمان، علوی، دروزی، عرب، مسیحیان، عشایر مختلف و سایر اقلیت‌های قومی و مذهبی از دیگر چالش‌های هویتی عراق و خاورمیانه محسوب می‌شوند، ولی عمدتاً قابل مدیریت بدون توسل به خشونت هستند.

نکته آخر درباره گرایش‌های سیاسی که به این تنازعات قومی و مذهبی دامن می‌زند، رضایت یا رضایت نداشتن گروه‌های قومی و مذهبی از وضعیت تقسیم قدرت، به ویژه بعد از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ است. ترکیب این عامل با گرایش‌های قدرت‌های خارجی در منطقه، زمینه‌های تشدید بحران را فراهم می‌کند. در این راستا گروه‌ها و کشورهایی که از وضعیت فعلی خود راضی هستند، حامی اندیشه‌ها و فتاوی وحدت‌بخش و ثبات‌ساز هستند و گروه‌ها و کشورهای ناراضی از وضعیت فعلی خود یا تغییرات ژئوپلیتیک منطقه، عموماً حامی اندیشه‌های اختلافی و ثبات‌زدا هستند.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله به گونه‌شناسی جریان‌های جهادی تکفیری در خاورمیانه بر اساس مباحث هویتی متکی به مفهوم تکفیر پرداخته شد و به نقش عوامل خشونت هویتی به ویژه مداخلات خارجی در آن اشاره گردید. براین اساس، سعی در تبیین چگونگی تحول مفهوم تکفیر در سال‌های پس از دهه ۸۰ میلادی و افزایش خشونت ساختاری و هویتی نمودیم. در این راستا همبستگی میان افزایش سطح عمومی خشونت را با تعاریف تکفیری-هویتی گروه‌های جهادی با تکیه بر سه عامل تهدید، تبعیض و تحریک داخلی و خارجی نشان دادیم و نقش شکل‌گیری زنجیره‌های تصاعدی خشونت هویتی را در بروز خطر جنگ‌های فرقه‌ای گوشزد نموده و با استفاده از چارچوب نظری خشونت ساختاری یوهان گالتونگ و مباحث نظری تشکیل‌دهنده هویت، یک مدل تحریک‌پذیری هویتی ارائه دادیم. سپس با شرح دو نگرش سلبی و ایجابی به موضوع تکفیر از منظر هویتی، به تبارشناسی گروه‌های جهادی-تکفیری

پرداخته و جایگاه امواج چهارگانه این گروه‌ها را در میان فرق و گرایش‌های اسلامی و همچنین اولویت‌های مبارزاتی آن‌ها را توضیح دادیم. در ادامه با بررسی موضوع دخالت‌های خارجی، همبستگی افزایش دخالت‌های نظامی «امپریالیسم ساختاری» به ویژه آمریکا را با تطورات چهارگانه گروه‌های جهادی-تکفیری در سی و پنج ساله اخیر را بررسی کردیم.

آنچه در مجموع می‌توان به عنوان توصیه‌های تجویزی این مقاله طرح نمود در دو موضوع خلاصه می‌شود: اول پرهیز از هرگونه اقدامی که به بالا رفتن سطح عمومی خشونت منجر می‌شود و دوم هوشیاری برای جلوگیری از شکل‌گیری زنجیره‌های تصاعدی خشونت هویتی. اگر بخواهیم فهرست وار این مطالب را عنوان کنیم، توصیه‌ها به قرار زیر خواهد بود: پرهیز از هرگونه به کارگیری خشونت مستقیم در مواردی که با راه‌های دیگری اهداف آن قابل دستیابی است (کاهش خشونت مستقیم)، تلاش برای افزایش سطح معیشت و زندگی مردم منطقه به ویژه در جولانگاه‌های اصلی گروه‌های جهادی-تکفیری نظیر سوریه، عراق، مصر و عربستان سعودی (کاهش خشونت اقتصادی)، تلاش برای تشکیل دولت‌های فراگیر و مشارکت حداکثری گروه‌های قومی و مذهبی در دولت‌های عراق و سوریه (کاهش خشونت سیاسی) و سرانجام و از همه مهم تر پرهیز از هرگونه اقدامی که موجب ایجاد احساس تهدید، تبعیض و تحریک در گروه‌های قومی و مذهبی دیگر گردد و اشاعه گفتمان عام «امت اسلامی» و پرهیز از هرگونه ورود به مباحث شیعه و سنی یا توهین به ارزش‌های مذهبی و قومی دیگر گروه‌ها (کاهش خشونت هویتی). تلاش برای ایجاد سازوکارهای امنیتی منطقه ای و جلوگیری از حضور یا ورود نیروهای بیگانه به منطقه نیز بخش دیگری از تلاش‌های جمعی در این زمینه است (کاهش دخالت‌های امپریالیسم ساختاری). همچنین برای جلوگیری از شکل‌گیری زنجیره‌های تصاعدی خشونت هویتی، می‌بایست حتی المقدور از پاسخ‌های انتقامی، واکنشی و هیجانی به تحریکات خارجی یا داخلی از سوی سایر گروه‌ها خودداری نمایند.



## منابع

### الف - فارسی

- الرشیده، م. ۱۳۹۳. عربستان سعودی و جریانهای اسلامی جدید. ترجمه دکتر رضا نجف زاده. پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- احمدی، ح. ۱۳۸۴. جنبش های اسلامی و خشونت در خاورمیانه. فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار. صص ۵۶-۳۱.
- احمدی، ح. ۱۳۸۸. خاورمیانه و نظام بین الملل پس از جنگ سرد. فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۳، پاییز. صص ۳۶-۱۹.
- ابراهیمی، ن. ۱۳۸۹. گفتمان اسلام سلفی و جهانی شدن امنیت خاورمیانه. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سیزدهم، شماره چهارم، زمستان. صص ۹۴-۱۷۵.
- بدیعی ازندهای، م. ۱۳۹۲. نقش ایالات متحده در ترویج سلفیگری در خاورمیانه. سخنرانی در نشست موسسه مطالعات آمریکا به تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۹۲.
- برچر، م. ۱۳۸۲. بحران در سیاست جهان: ظهور و سقوط بحران ها. پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- بهنساوی، س. ۱۳۹۳. نقد و بررسی اندیشه تکفیر. ترجمه سالم افسری. نشر احسان بیگدلی، خ. ۱۳۸۵. نومحافظه کاران و روابط ایران و آمریکا در دوران ریاست جمهوری کلینتون بوش (۲۰۰۵-۱۹۹۳). پایان نامه کارشناسی ارشد مطالعات منطقه ای، دانشگاه تهران
- حسینی زاده، م. ۱۳۸۶. اسلام سیاسی در ایران. قم: دانشگاه مفید
- دهشیار، ح. ۱۳۸۴. نومحافظه کاران و سیاست خارجی آمریکا. تهران: نشر سرایی
- دیلمی معزی، ا. ۱۳۸۷. روندهای کلان نظام بین الملل در آغاز هزاره سوم. ره آورد سیاسی، شماره ۲۰.
- سید نژاد، ب. ۱۳۸۹. سلفی گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سیزدهم، شماره اول، بهار. صص ۱۲۲-۹۵.
- سیدنژاد، ب. ۱۳۸۸. موج جدید سلفی گری و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. دانشگاه امام حسین (ع).
- سیمیر، ر. ۱۳۸۲. سیاست خاورمیانه ای بوش: تداوم اشغال فلسطین. مجموعه مقالات آمریکا (۱) ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه. تهران: موسسه بین المللی ابرار معاصر.

- صرامی، س. ۱۳۹۴. تکفیر. دانشنامه جهان اسلام، مدخل دوم.
- عبدالله، ع. و م، اسماعیلی. ۱۳۹۰. از هژمونی نظامی تا قدرت نرم در سیاست خارجی ایالات متحده. رهیافت انقلاب اسلامی، سال پنجم، بهار.
- علیپور، م. ۱۳۸۳. نومحافظه‌کاری در سیاست مدرن. کتاب آمریکا (۳) ویژه نومحافظه‌کاران در امریکا، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- علیزاده طباطبایی، م. ۱۳۹۲. مکر تکفیر. ویژه نامه کنگره بین المللی خطر جریان های تکفیری برای اسلام، مسلمین، جهان بشریت و راه های برون رفت از آن. بهمن ماه ۱۳۹۲. قم، انتشارات دبیرخانه کنگره مذکور.
- فیرحی، د. ۱۳۹۴. دلایل شکل‌گیری داعش. شفقنا، ۶ فروردین.
- فیرحی، د. ۱۳۹۳. جریان شناسی اسلام سیاسی معاصر. پارسینه، ۸ آذر
- قران کریم
- قهرمانپور، ر. ۱۳۸۴. استراتژی آمریکا در خاورمیانه و روند یکجانبه‌گرایی. کتاب امریکا «۱»، ویژه سیاستهای امریکا در خاورمیانه. تهران: موسسه بین‌المللی ابرار معاصر.
- گریفتس، م. ۱۳۸۸. دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- مرادی، ع. ۱۳۹۲. جامعه‌شناسی شکل‌گیری تروریسم سلفی- تکفیری. فارس نیوز، ۲۳ بهمن.
- مشیرزاده، ح. ۱۳۸۴. تحول در نظریه های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، ح. و ف، صلواتی. ۱۳۹۲. جهان اسلام/دیگری بنیادگرا و اسطوره آرمان آمریکایی در سیاست خارجی آمریکا. فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول، بهار. صص ۷۳-۱۰۳.
- موتقی، ا. ۱۳۸۰. جنبش‌های اسلامی معاصر. تهران: سمت.
- نای، ج. ۱۳۸۷. قدرترم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل. تهران: دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام)، چاپ دوم.
- یوسفی، ا. ۱۳۹۳. یک روز حمایت از تروریست، یک روز مبارزه با تروریسم. هفته‌نامه سخن روز. ۱۱ خردادماه.
- ب- انگلیسی

R, Thiab and S. al-Hayek. 2014. Saudi poll to reveal public's level of sympathy for IS, Al-Monitor, July 22.(Web site) Emerson, S. 1994. Jihad in America. (Documentry in PBS TV)

- Farmer .P. B, Nizeye and S, Stulac. 2006. Structural Violence and Clinical Medicine. PLOS. October 26<sup>th</sup>.(Web site)
- Fattah .Kh. and Fierke .K. 2009.Clash of Emotions: The Politics of Humiliation and Political Violence in the Middle East. European Journal in International Relation in: <http://ejt.sagepub.com/cgi/content/abstract/15/1/67>.(Jornal)
- Friedman, T. 2014. What’s Their Plan? Obama’s Strategy for Fighting ISIS Isn’t All About Us”. New York Times, September 13<sup>th</sup>, (Newspaper)
- Fukuyama .F. 2011. The Origins of Political Order. Farrar, Straus and Giroux.(Book)
- Galtung, Johan. “A structural theory of imperialism” , Journal of peace Research Vol. 8;81-94, 1971.
- Galtung, J. 1990. Cultural Violence. Journal of Peace Research .Vol. 27 No. 3 (Aug. ,1990). pp. 291-305(Journal)
- Galtung, J. 2007. Kulturelle Gewalt. p. 106. in Ho, Kathleen "Structural Violence as a Human Rights Violation". Essex Human Rights Review Vol. 4 No. 2, September.(Jornal)
- Galtung, J. 1988. Peace and Peace Problems: Some Case Studies”, World Structure and Social Structure (Volume3).(Book)
- Galtung, J. 1969. Violence .Peace and Peace Research. Journal of Peace Research .Vol. 6 No. 3. pp. 167-191(Book)
- Gerges .F. 2005. The Far Enemy: Why Jihad Went Global. Cambridge: Cambridge University Press.(Book)
- Holehouse, M. 2014. Scottish independence: referendum results - as it happened. The Telegraph. September 1914.(Newspaper)
- House, K. 2011. From Tunis to Cairo to Riyadh?. WSJ. February 15<sup>th</sup> .(Newspaper)
- Hülse .R. and A. Spencer. 2008. The Metaphor of Terror: Terrorism Studies and the Constructivist Turn.Security Dialogue .Vol.39 . No.6. PP: 571-592.(Journal)
- Huntington, S. 2005. Who Are We?: The Challenges to America's National Identity. New York: Simon & Schuster.(Book)
- Jonson .D.2005. The Clash of Ideologies. Fairfax ,VA: Xulon Press.(Book)
- Khalidi, R. 2009. Sowing Crisis, Beacon Press.(Book)

- Kaplan .R. 2000. The Coming Anarchy: Shattering the Dreams of the Post Cold War. New York: Random House. (Book)
- Lander, M. 2014. Saudis Are Next on Biden's Mideast Apology List After Harvard Remarks. NY Times. December 6<sup>th</sup>. (Newspaper)
- Lawrence .B. 2005. Message to the World: The Statements of Osama bin Laden .London: Verso.
- Lewis .Bernard. In: Islam and the West: Conversation With Bernard Lewis .The Pew Forum, 27<sup>th</sup> April.
- Little, D. 2008. American orientalism: the United States and the Middle East since 1945. The University of North Carolina Press, Chapel Hill. (Book)
- Norton .A. 2003. America in the Middle East: Statesmanship Versus politics. Current History .. (Book)
- Nossel .S. 2004. Smart Power. Foreign Affairs .New York: Mar/Apr. P: 83(Jornal)
- Nye J.2008. Public Diplomacy and Soft Power. Annual of the American Academy of Political and Social Science. (Book)
- S/RES/2170 ,2014 . Threats to international peace and security caused by terrorist acts, Adopted 15 August. (UNSC resolution) Saurette ، P.2005. The Kantian Imperative: Humiliation ،Common Sense ، Politics. Toronto: Toronto University Press
- Wallerstein, I. 1974. The Modern World-System I: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World-Economy

## بررسی سیاستگذاری گردشگری در کشورهای اسلامی، با تأکید بر کشورهای ایران، ترکیه و مالزی

مجتبی مقصودی<sup>۱</sup> \* منیره عرب<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۱/۲۸ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۲

### چکیده

کشورهای اسلامی به دلیل موقعیت‌های متنوع جغرافیایی، پراکندگی و توزیع جمعیتی در اقصی نقاط جهان و همچنین غنای فرهنگی از جایگاه و ظرفیت بالقوه بالایی در جلب گردشگر برخوردارند. از میان کشورهای اسلامی، برخی کشورها نظیر ترکیه و مالزی با اعمال برخی سیاست‌ها توانسته‌اند گام‌های موثری در بهره‌گیری از این صنعت در تعاملات بین‌المللی و منطقه‌ای و دیپلماسی فرهنگی بردارند و در مقابل برخی از کشورهای مسلمان نظیر ایران در این عرصه و میدان به شدت رقابتی، توفیقات جدی نداشته و علی‌رغم در اختیار داشتن ظرفیت‌های کم نظیر، از جایگاه قابل توجهی در گردشگری و تبادلات فرهنگی برخوردار نمی‌باشند. این پژوهش با بهره‌گیری از رهیافت تطبیقی و استناد به اطلاعات نهادهای ملی و بین‌المللی به ویژه سازمان گردشگری جهانی، تأخر صنعت گردشگری در ایران را مورد بررسی قرار داده و این وضعیت را از یک سو متأثر از دور افتادگی از الزامات علمی و جهانی و بدیهیات اولیه این صنعت و از سوی دیگر منبعث از کاستی‌ها و خلاءهای قانون‌گذاری و ضعف عملکردی نهادهای اجرایی ارزیابی می‌نماید که به صورت رسمی و غیر رسمی محدودیت‌هایی را بر صنعت گردشگری کشور و در نتیجه دیپلماسی عمومی و فرهنگی ایران تحمیل کرده است.

**واژگان کلیدی:** سیاستگذاری گردشگری، تبادلات فرهنگی، ایران، ترکیه، مالزی، کشورهای اسلامی

۱- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

۲- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی ایران دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

\* نویسنده مسئول maghsoodi42@yahoo.com

بهره مندی کشورهای اسلامی از جاذبه‌های سرشار طبیعی، فرهنگی و تاریخی که منبعث از تنوع و گسترش شرایط اقلیمی و تجربیات متنوع تاریخی و فرهنگی می‌باشد، سبب گردیده که این کشورها از پتانسیل و توان بالایی در حمایت و گسترش صنعت توریسم در ابعاد داخلی و بین‌المللی برخوردار باشند. در این بین تعدادی از کشورهای اسلامی بدون در نظر گرفتن جایگاه گردشگری در تعاملات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، با اعمال محدودیت‌های در عرصه‌های مختلف اجتماعی، تدوین و اجرای سیاست‌های نادرست، موانعی را بر این صنعت پویا و متحول تحمیل کرده و در نهایت نیز از عملکرد قابل توجهی در این عرصه برخوردار نمی‌باشند. در این میان کشورهای چینی و مالزی ضمن حفظ سنن و ارزش‌های مذهبی، با اتکا به امکانات و ظرفیت‌های موجود، سعی در ارائه راهکارهای سازنده و تدوین قوانین منسجم در راستای تحقق اهداف صنعت گردشگری نموده و روند رو به رشدی را به خود اختصاص داده‌اند. ایران از جمله کشورهای اسلامی است که علی‌رغم برخورداری از شرایط و امکانات مساعد اقلیمی، غنای فرهنگی و قدمت تاریخی، از سهم قابل توجهی در صنعت گردشگری برخوردار نمی‌باشد. عدم بهره‌گیری از راهکارهای علمی، ناکارآمدی و ضعف نهادهای اجرایی، بی‌توجهی به ارائه تسهیلات لازم در این عرصه، و تحمیل الگوهای ارزشی مبتنی بر الگوهای ارزشی متفاوت، محدودیت‌های بسیاری را برای صنعت توریسم ایران به وجود آورده است. اگر چه در سال‌های اخیر تلاش‌هایی از سوی نهادهای اجرایی به منظور بهبود صنعت گردشگری کشور صورت گرفته است اما ایران همچنان تا رسیدن به وضعیت مطلوب در این صنعت راه زیادی در پیش دارد. جمع این عوامل سبب گردیده که ایران علی‌رغم برخورداری از توانایی‌ها و قابلیت‌های لازم در این عرصه، دارای سهمی ناچیز در بهره‌گیری از مزیت‌های فرهنگی و اقتصادی گردشگری در میان ملل اسلامی باشد.

این مقاله با عطف توجه به دیپلماسی فرهنگی، به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که چه فرصتهایی برای گردشگری در میان کشورهای اسلامی به ویژه کشورهای ایران، ترکیه و مالزی وجود دارد؟ ایران در مقایسه با دو کشور مذکور از چه ظرفیتهایی برخوردار است و دلایل عقب افتادگی صنعت گردشگری ایران چیست و سهم شایسته ایران در عرصه صنعت گردشگری جهان و کشورهای اسلامی چه می‌باشد و راه‌های خروج از این تنگنا چیست؟

در این پژوهش فرضیه نگارندگان این است که بهره‌گیری حداقلی از ظرفیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، تکیه بر منابع نفتی و بی‌توجهی به چرخش سرمایه و نیروی کار در صنعت گردشگری، سوء مدیریت و موانع ساختاری و فرهنگی ایران (حتی در میان کشورهای اسلامی و به ویژه نسبت به دو کشور ترکیه و مالزی)، جامعه ایران را از توسعه شایسته صنعت گردشگری و ارتقاء جایگاه خود در تعاملات و دیپلماسی فرهنگی در میان کشورهای اسلامی بازداشته است.

#### ۱. گزینش کشورهای مورد مقایسه

کشورهای مورد مقایسه بر اساس معیارهای زیر انتخاب شده است:

- ۱- کشورهای مورد مقایسه از نقاط مختلف جغرافیایی و با نظام‌های اقتصادی متفاوت باشند. لذا از همسایگان ایران (ترکیه) و از کشورهای جنوب شرق آسیا (مالزی) مورد توجه قرار گرفته‌اند.
- ۲- کشورهای مورد مقایسه از پتانسیل‌های بالایی در رشد و ارتقاء صنعت گردشگری در میان کشورهای اسلامی برخوردارند.
- ۳- کشورهای مورد مقایسه در عرصه اقتصادی، متکی به گردش سرمایه بوده و حیات اقتصادی این کشورهای منوط به جذب سرمایه‌های خارجی می‌باشد.

#### ۱. چارچوبی مفهومی بر ماهیت و سیاستگذاری گردشگری

صنعت توریسم در راستای تأمین ارتباطات گسترده در سطح ملی و بین‌المللی، عاملی تأثیرگذار در تحکیم پیوندهای اجتماعی جوامع مختلف به شمار آمده و در بسط و گسترش روابط بین‌الملل سهم به‌سزایی دارد. ارتقاء جایگاه این صنعت در

میان ملل، سبب ساز تعامل ارزش‌های فرهنگی شده و مشارکت تمامی افراد جامعه را در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به منظور رشد و توسعه صنعت گردشگری سبب می‌شود. این امر در نهایت می‌تواند جوامع را به سمت رفاه و شکوفایی در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی سوق دهد (Malhotra, 2005:25). گردشگری را می‌توان حاصل تفاوت در ساختارهای اجتماعی نیز تعریف نمود. شناخت محیط‌های جدید، آشنایی با فرهنگ و سنن دیگر نقاط جهان و در نهایت تعلق خاطر جامعه بشریت به تعامل و ارتباط با دیگر ملل جهان و شناخت ارزش‌ها، باورها و نگرش‌های متفاوت آنان، از جمله عواملی است که انگیزه‌های تحرک و سفر را در افراد ایجاد می‌کند. امروزه پویایی صنعت گردشگری از یک سو تحولات و تعاملات نوینی را برای جوامع رقم زده که تأثیر آن را می‌توان در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شاهد بود و از سویی دیگر در بر گیرنده مجموعه‌ای پیچیده از پدیده‌های اجتماعی می‌باشد. این امر در نهایت سبب شده که گردشگری بر بسیاری از عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جوامع تأثیر گذارده و آنها را متأثر از کارویژه‌های خود نماید. بنابراین گسترش روزافزون صنعت گردشگری در سطح جهان نشانگر این حقیقت اساسی است که سفر و گردشگری منعکس کننده نیازها و مطالبات جامعه بشری برای کشف پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی، فراسوی مرزهای جغرافیایی می‌باشد. این امر اگر چه به شکلی محدودتر اما همواره در ادوار مختلف تاریخ در جریان بوده است.

توریسم و تجربه‌های گردشگری به مفهوم امروزی آن، حاصل جامعه کنونی انسان‌هاست؛ جامعه‌ای که به تعبیر هگل بر پایه مدرنیسم شکل گرفته و انسجام یافته است (حیدری چپانه، ۱۳۸۷: ۱۱). گردشگری از سال ۱۹۵۰ با تحولات عظیمی مواجه گردید که از آن تحت عنوان «انقلاب گردشگری» یاد می‌شود. حدوث این امر را می‌توان حاصل تحولاتی دانست که با انقلاب صنعتی به منصفه ظهور رسید و با گسترش حمل و نقل و ارتباطات، تحولات شگرفی را در عرصه صنعت توریسم رقم زد (حیدری چپانه، ۱۳۸۷: ۱۱). همچنین حرکت‌های وسیع در زمینه گردشگری به



عنوان پدیده‌ای نوین در عصر حاضر، متأثر از تغییراتی است که در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، زیست-محیطی و تکنولوژیکی در جهان به وقوع پیوسته است. بنابر عقیده پک<sup>۱</sup> و لپی<sup>۲</sup> طبیعت جهانگردی در هر جامعه‌ای متأثر از عوامل پیچیده و در هم تنیده سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی است که دیگران را مجذوب خود می‌کند (هال و چنکینز، ۱۳۷۸: ۱۱).

خط مشی‌های گردشگری، حاصل فعالیت‌های طرح ریزی شده در سطوح ملی و بین‌المللی می‌باشد و تحلیل آن حدود ضرورت مداخله دولت‌ها را مشخص می‌سازد؛ زیرا دولت‌ها از نقش مهمی در موفقیت صنعت توریسم برخوردارند. ایجاد توازن در بازار، حمایت از نوآوری و ایجاد تحولات مثبت در این عرصه، مدیریت و برنامه‌ریزی، ایجاد و حفظ زیربناها، از جمله وظایف دولت‌ها به شمار می‌آیند. در کشورهای صنعتی طبق امتیازهای هر منطقه، تمرکز زدایی سبب پیشرفت گردشگری شده است؛ این در حالی است که در کشورهای در حال توسعه، برنامه‌های توسعه گردشگری با توجه به کمک‌های مالی و فنی سازمان‌های بین‌المللی منتج به طرح ریزی منطقه‌ای شده است. این مساله تحمیل مالی در کشورهای در حال توسعه را کاهش داده و سبب افزایش سودآوری زیر ساخت‌های گردشگری در این کشورها گردیده است (Gossling & Hall, 2009:30). بنابراین باید اذعان داشت که اگر چه صنعت توریسم متأثر از شرایط و پیامدهای صورت گرفته در زندگی اجتماعی جوامع متحول گردیده و سیری صعودی را می‌پیماید، اما از جنبه‌ای دیگر همواره منشأ تحولات عظیمی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع نیز بوده و به عنوان صنعتی پویا و تاثیرگذار، تحولات بسیاری را در ارکان مختلف حیات اجتماعی جوامع رقم زده است.

1Peck  
 2 Lepie

## ۲. گردشگری؛ تداومی بر روند توسعه

یکی از منابع عمده کسب درآمد و رهایی از مشکلات اقتصادی در رابطه با محدودیت‌های منابع مالی دولت‌ها در صحنه‌های بین‌المللی، صنعت گردشگری است که طی سالیان اخیر توانسته به عنوان منبعی مهم برای کسب درآمد در بسیاری از کشورهای جهان مطرح گردد (کارگر، ۱۳۸۶: ۱۱۲). پژوهشگران علم اقتصاد، گردشگری را از نظر عرضه و تقاضا، تراز پرداخت‌ها، مبادلات خارجی، اشتغال و درآمد ملی مورد بررسی قرار داده و الگوهایی را در این زمینه ارائه نموده‌اند. پیروی از الگوهای ارائه شده و ترسیم راهکارهای اقتصادی، کشورها را قادر خواهد ساخت که ضمن شناخت اثرات اقتصادی صنعت توریسم بر منابع درآمد ملی، بیشترین بهره را از مزایای آن داشته باشند. این امر کشورهای در حال توسعه را در راستای تحقق توسعه پایدار ساختارهای زیربنایی و تأمین منابع مالی یاری می‌رساند. به واسطه اهمیت و تاثیرات صنعت گردشگری در سطح ملی و بین‌المللی، این رویکرد توسط بسیاری از محققان مورد توجه و اقبال قرار گرفته است (رنجبریان و زاهدی، ۱۳۸۸: ۱۵).

مطالعات انجام شده توسط فرانک میشل نشان داده است که گردشگری نقش قابل توجهی در ارتقای شاخص‌های توسعه در کشورهای در حال توسعه دارد. (معصومی، ۱۳۸۴: ۳۹). توسعه صنعت گردشگری از یک سو سبب افزایش تقاضا برای تولیدات داخلی می‌گردد و با انتقال بخشی از قدرت خرید اتباع سایر کشورها، سبب سودآوری و کسب ارز خارجی برای کشورهای میزبان می‌شود، و از سویی دیگر کشورهای میزبان نیز با بهبود تاسیسات، زیر ساخت‌ها و امکانات مورد نیاز این صنعت شرایط را برای توسعه گردشگری در یک منطقه ایجاد نموده و بدین وسیله رشد اقتصادی کشورهای خویش را تسریع می‌نمایند. فراهم نمودن بسترهای لازم به منظور توسعه صنعت گردشگری مستلزم سرمایه‌گذاری و صرف هزینه‌های گوناگون توسط بخش‌های خصوصی و دولتی می‌باشد (Sharma, 2005:125).

تحلیل اقتصادی گردشگری بین المللی متکی بر تعاریف صحیح و مقبول جهانی است که مشخصات گردشگری بین المللی را توصیف نموده و حرکت های مختلف گردشگری را طبقه بندی می نماید و تأثیر اقتصادی آنها را همواره فعالیت های اقتصادی ایجاد شده بیان می نمایند (ولا و بیچریل، ۱۳۸۴: ۳۲).

به طور کلی قابلیت های گردشگری در زمینه اقتصادی را می توان در قالب جریان سرمایه بازساخت که برای اقتصاد ملی از اهمیت بسیاری برخوردار است. تحرک پذیری اقتصاد گردشگری سبب کسب ارز خارجی، فروش محصولات داخلی و گسترش بازارهای صادراتی می شود. گردشگری به لحاظ دارا بودن قابلیت تحرک در تولید و توزیع و ایجاد خدمات گوناگون، سرعت بخشیدن به گردش پول و سرانجام ایجاد اشتغال، یکی از مهم ترین منابع تولید کشورهاست و می توان به سود اقتصاد ملی از آن بهره جست (پاپلی یزدی و سقایی، ۱۳۸۵: ۶۵).

اشتغال زایی و سودآوری نسبتاً سریع صنعت توریسم بستر مناسبی برای جذب سرمایه های خارجی مهیا کرده و با ارتقاء معیارهای اقتصادی، ایده ها و فناوری، بازارهای جدیدی را برای کشورها به ارمغان آورده است. بنابراین گردشگری به عنوان مکانیسمی خاص و پیچیده قابلیت آن را دارد که اقتصاد را در سطوح ملی، منطقه ای و بین المللی تحت تأثیر قرار داده و آن را متحول سازد ( Malhotra, 2005:259). از سوی دیگر گردشگری در عصر حاضر از بزرگترین و پرشتاب ترین صنایع به شمار می آید که سهم قابل توجهی در بازارهای اقتصاد جهانی و ایجاد فضای رقابتی ایفا می نماید. بنابراین گردشگری با توجه به میزان تاثیرگذاری در اقتصاد از ابزارهای مهم و ضروری در توسعه اقتصادی جوامع به شمار می آید ( Raj, Griffin & Morpeth, 2013:40).

این امر همچنین حاکی از آن است که پویایی اقتصادی و اجتماعی گردشگری، هم در حکم عمل و هم به لحاظ تأثیر، کلیتی منسجم، هماهنگ و یکپارچه به شمار نمی رود (برنز، ۹۱: ۱۳۸۵). با توجه به مطالب ارائه شده، در یک جمع بندی کلی کارکردهای اقتصادی صنعت توریسم عبارتند از:

- ایجاد اشتغال و افزایش عرضه نیروی کار؛
- بهبود استانداردهای زندگی؛
- افزایش سرمایه گذاری خارجی؛
- توسعه بخش خصوصی؛
- سودآوری و کسب ارز خارجی؛
- ایجاد فضای رقابتی و بهبود کمی و کیفی کالا و خدمات؛

### ۳. گردشگری؛ ظرفیت‌های تعاملی در روند جهانی شدن

جهانی شدن عاملی تأثیر گذار در تعامل میان واحدهای سیاسی، نهادهای اجتماعی، تبادلات فرهنگی و تداوم حیات اقتصادی جوامع به شمار می‌آید. گسترش مناسبات در زمینه‌های مختلف میان دولت‌ها در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی سبب قرابت میان ملت‌ها شده و زمینه را برای همکاری در ابعاد مختلف فراهم نموده است. این امر نه تنها در ابعاد داخلی ایجاد تغییراتی را سبب گردیده، بلکه ماهیت بسیاری از دولت‌ها و جوامع سیاسی را نیز دگرگون ساخته است (Guehno, 2003:122).

در این میان تحولات صورت گرفته در صنعت گردشگری که منبعث از شرایط جهانی شدن و ارتباطات گسترده میان جوامع مختلف و آشنایی با دیگر فرهنگ‌ها می‌باشد، نظام بین‌الملل را بیش از پیش به سمت یکپارچگی و گستردگی تعاملات سوق داده است. گردشگری با گسترش شبکه‌های ارتباطی میان جوامع در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، از یک سو یکی از دلایل مهم جهانی شدن به شمار آمده و از سویی دیگر گسترش توریسم در جهان را می‌توان از نتایج و پیامدهای جریان جهانی شدن بر نظام بین‌الملل تلقی نمود. این امر نشانگر آن است که گردشگری با تسریع گرایش‌های مشابه در جهان، و فراهم نمودن زمینه‌های مساعد به منظور تعامل با دیگر فرهنگ‌ها و بسط و گسترش روابط میان ملت‌های جهان، به عنوان صنعتی مهم که از نقشی تأثیرگذار در شکل‌گیری و تکوین جهانی شدن برخوردار است، شناخته شده است (Azarya, 2004: 949-950). لذا امروزه صنعت گردشگری به عنوان پاسخی به نیاز بشر برای دستیابی و شناخت جهان برون

مرزی، از جایگاه قابل تاملی در مناسبات جهانی برخوردار بوده و به بزرگترین و سریع‌ترین صنعت در حال رشد در جهان و موتور محرک برای پیشرفت اقتصادی- اجتماعی تبدیل شده است.

از نظر تاریخی نیز اولین بارقه‌های گردشگری در جهان، با سفر زائران مذهبی شکل گرفت؛ این امر از نظر بسیاری از صاحب نظران این صنعت نقش مهمی را در توضیح و تحقق بخشیدن به اولین مراحل جهانی شدن در پی داشته است. پس از آن گسترش سفرهای تفریحی توسط مردم عادی، ابتکاری مهم و حیاتی در شکل‌گیری و گسترش صنعت توریسم به شمار می‌آید (Stearn, 2010:103).

روند رو به رشد صنعت گردشگری در نیمه دوم قرن بیستم آغاز شد و از فعالیتی درون مرزی و محلی به فعالیت اقتصادی مهمی در سراسر جهان مبدل گردید (Weaver & Lawton, 2010: 3). به طوری که بر اساس محاسبات انجام شده در سال ۲۰۱۳ تقریباً ۹ درصد از تولید ناخالص داخلی (GDP) جهان به طور مستقیم و غیر مستقیم از طریق کسب درآمد حاصل از صنعت گردشگری تأمین شده است. همچنین بر اساس اطلاعات ارائه شده از سوی سازمان گردشگری جهانی (UNWTO)، درآمد ۱۰۴۲ میلیارد دلاری در سال ۲۰۱۱ و ۱۰۷۵ میلیارد دلاری در سال ۲۰۱۲ و ۱۱۵۹ میلیارد دلاری در سال ۲۰۱۳ و در نهایت رقم ۱۲۴۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ نشان از اهمیت نقش و جایگاه صنعت توریسم در مبادلات اقتصادی و تعاملات فرهنگی جهان دارد (UNWTO, 2014).

تحولات صورت گرفته در نظام بین الملل متأثر از فضای جهانی شدن نیز تأثیر مستقیمی بر صنعت گردشگری جهان دارد. در پی حوادث ۱۱ سپتامبر و امنیتی شدن محیط نظام بین الملل، صنعت توریسم نیز با مسائل و مشکلاتی مواجه گردید. کاهش درآمد حاصل از گردشگری و تعداد گردشگران در طی این سال نشانگر درهم تنیدگی مسائل جهانی با صنعت گردشگری است. همچنین بحران اقتصادی حاکم بر جهان در اواخر سال ۲۰۰۸ و سال ۲۰۰۹ توانست بار دیگر بازار گردشگری جهانی

را متلاطم نماید. کاهش ۶٪ درآمد گردشگری و همچنین کاهش ۴٪ ورودی توریست بین المللی از جمله نتایج حاصل از این بحران بود. اما این امر دیری نپایید. زیرا پویایی صنعت گردشگری توانست بار دیگر شاخصه‌های اقتصادی این صنعت را بهبود بخشد. بر اساس آخرین آمار منتشر شده از سوی سازمان گردشگری جهانی در سال ۲۰۱۴، ورودی توریست در سال ۲۰۱۱ به ۹۹۵ میلیون نفر رسید و سال ۲۰۱۲ نیز عدد ۱۰۳۵ میلیون نفر را نشان می‌دهد، این تعداد در سال ۲۰۱۳ به ۱۰۸۷ میلیون نفر رسید و در سال ۲۰۱۴ به ۱۱۳۸ میلیون نفر رسیده است. این ارقام نشان می‌دهد که پس از بحران اقتصادی سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ صنعت گردشگری در پنج سال متوالی به طور میانگین رشد ۴/۷ درصدی را تجربه کرده است (UNWTO tourism highlights, 2015). همچنین در سال ۲۰۱۵ ورودی گردشگری بین المللی ۴/۴٪ رشد داشته است و تعداد گردشگران در این سال به ۱۱۸۴ نفر رسیده است. در این سال تعداد گردشگران ۴/۴٪ افزایش داشته است (UNWTO world tourist barometer, 2016).

جدول شماره ۱: تعداد ورودی‌ها و درآمدهای بین المللی صنعت گردشگری بین سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۱۱

سال	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴
ورودی‌های بین المللی (به میلیون)	۹۹۵	۱۰۳۵	۱۰۸۷	۱۱۳۸
درآمدهای بین المللی (به میلیارد دلار)	۱۰۴۲	۱۰۷۵	۱۱۵۹	۱۲۴۵

Source: World Tourism Organization (UNWTO).

#### ۴. بررسی وضعیت گردشگری در کشورهای اسلامی

کشورهای اسلامی به دلیل پراکندگی در اقصی نقاط جهان و تبعیت از الگوهای متناسب با شرایط زیست محیطی و تأثیر آن بر فرهنگ خود، از جاذبه‌ها و ویژگی‌های منحصر به فردی در عرصه گردشگری برخوردارند. این عوامل در کنار

آداب و رسوم، سنن و آیین‌های خاص، که گاه به تاسی از ارزش‌های دینی رنگ و بوی مذهبی به خود گرفته‌اند، سبب گردیده که کشورهای اسلامی از قطب‌های قدرتمند صنعت گردشگری در جهان به شمار آیند.

از سویی دیگر اکثر کشورهای اسلامی، به مثابه کشورهای در حال توسعه از صنعت گردشگری به عنوان راهکاری برای خروج از تنگناهای اقتصادی و معرفی میراث فرهنگی و اجتماعی خود بهره می‌گیرند. اهمیت این امر تا جایی است که نهادهای مالی جهانی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر نیاز کشورهای در حال توسعه به ساخت و احیای نواحی گردشگری به منظور ارتقای جایگاه توریسم در این مناطق تاکید داشته و این امر را راهکاری مناسب برای توسعه و جبران خسارات مالی این کشورها قلمداد نموده است (Ritzer, 2007: 616).

بر اساس آمارهای منتشر شده از سوی سازمان گردشگری جهانی بسیاری از کشورهای اسلامی به ویژه در منطقه خاورمیانه تا سال ۲۰۱۱ از رشد قابل توجهی در صنعت گردشگری برخوردار بوده‌اند. خاورمیانه تا پیش از شروع تنش‌های سیاسی در این منطقه توانسته بود نرخ رشد بالای خود را پایدار نماید و تعداد گردشگران ورودی به این منطقه ۱۸٪ رشد را نشان می‌داد و به رقم ۵۵ میلیون نفر رسیده و همچنین درآمدهای حاصل از گردشگری در این منطقه نشان از رشد ۱۷٪ داشته و از مرز ۴۶ میلیارد دلار گذشته بود (Weaver & Lawton, 2010:100). شروع تحولات سیاسی و اجتماعی خاورمیانه وضعیت گردشگری این منطقه را دچار مشکل نمود. ورودی گردشگر به منطقه خاورمیانه در سال ۲۰۱۲ با ۵۲ میلیون گردشگر حاکی از کاهش ۵٪ بوده و این تعداد در سال ۲۰۱۳ نیز ثابت ماند. این منطقه در سال‌های مذکور از سهم ۵٪ در جذب گردشگر و همچنین با کسب ۴۷ میلیارد دلار، از سهم ۴٪ در کسب درآمد حاصل از گردشگری جهانی برخوردار بوده است. برخی کشورها نظیر امارات متحده با ۱۱٪ و عمان با ۸٪ نیز از رشد بالاتری برخوردار بوده‌اند (UNWTO, 2014). در سال ۲۰۱۵ ورودی گردشگران به این منطقه بین ۲ تا ۵ درصد رشد داشته است. در جنوب شرق آسیا نیز کشورهایی چون

اندونزی با ۹٪ و مالزی با ۴٪، نرخى بالاتر از میانگین رشد جهانی داشته‌اند (UNWTO world tourist) barometer, 2016). دلایل رشد و ارتقای جایگاه گردشگری در کشورهای اسلامی را می‌توان در چند عامل خلاصه نمود

#### ۱-۴. رشد سفرهای درون منطقه‌ای

اکثر سفرهای انجام شده در سال‌های اخیر (در حدود چهار پنجم) را سفرهای درون منطقه‌ای تشکیل می‌دهند. امروزه این سفرها با سرعت بیشتری در مقایسه با سفرهای منطقه‌ای در حال افزایش است. در سال ۲۰۱۳ به طور میانگین ۳/۸٪ سفرهای درون منطقه‌ای افزایش داشته است (World Tourism Organization). که این روند روبه رشد سال‌های متمادی است که همچنان ادامه دارد. دلیل این امر را می‌توان در کاهش هزینه‌ها، ایجاد تسهیلات لازم در صدور ویزا و بهبود استانداردها و ارائه خدمات رفاهی دانست.

#### ۲-۴. شکل‌گیری بازارهای اقتصادی نوظهور

گرچه بازارهای بین‌المللی گردشگری به طور وسیعی در بین کشورهای صنعتی اروپا، آمریکا، آسیا و اقیانوسیه متمرکز شده‌اند؛ اما اقتصادهای نوظهوری که در سال‌های اخیر رشد سریعی داشته‌اند، بازارهای بزرگی را در نقاط مختلف جهان از جمله جنوب شرق آسیا و خاورمیانه به وجود آورده‌اند این امر بستر و شرایط مساعدی را برای بهبود و رشد صنعت توریسم در این کشورها ایجاد نموده و زمینه ساز تحولات شگرفی در این مناطق گردیده است (بنگرید به: Sharma, 2005). بر اساس آخرین آمار منتشر شده از سوی سازمان گردشگری جهانی، سهم اقتصادهای نوظهور از ۳۰٪ در سال ۱۹۸۰ به ۴۵٪ در سال ۲۰۱۴ رسیده است و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ این سهم به ۵۷٪ درصد افزایش یابد (UNWTO, 2015).

#### ۳-۴. نیاز کشورهای اسلامی به جذب سرمایه‌های خارجی

علی‌رغم این که ساختار اقتصادی بسیاری از کشورهای اسلامی (از جمله کشورهای عربی) متکی به منابع نفتی می‌باشد، با این حال این کشورها نیازمند جذب



سرمایه‌های خارجی برای دستیابی به رشد و توسعه و ضرورت تأمین منابع مالی پایدار هستند، لذا با ایجاد فضاهای مناسب، تعدیل عملکرد نهادهای اجرایی و ارائه راهکارهای قانونی سعی در جذب سرمایه‌های خارجی دارند که این امر در نهایت سبب رشد و بهبود جایگاه صنعت گردشگری در این کشورها شده است.

### ۵. تحلیلی بر فرصت‌های گردشگری در کشورهای اسلامی

#### ۱-۵. ایران

ایران از جمله کشورهای اسلامی است که علی‌رغم برخورداری از امکانات و قابلیت‌های لازم و بهره‌مندی از جاذبه‌های طبیعی و فرهنگی، گام موثری در راستای ارتقای صنعت گردشگری برنداشته و از جایگاه مناسبی در میان کشورهای اسلامی برخوردار نمی‌باشد. عدم توجه لازم به صنعت گردشگری در راستای توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور در حالی صورت می‌گیرد که در بسیاری از برنامه‌های توسعه سالیان اخیر بر رهایی ایران از اقتصاد تک محصولی که متکی بر منابع نفتی است، تأکید شده؛ ولی در مقام عمل موفقیت و کامیابی قابل توجهی در این زمینه به دست نیامده است. گرچه در رابطه با صنعت گردشگری بیشترین توجه معطوف به دستاوردهای اقتصادی آن می‌باشد، اما واقعیت آن است که این صنعت رو به رشد، فرصت‌های بسیاری را در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی نصیب دولت‌ها می‌نماید بهره‌گیری صحیح از این فرصت‌ها می‌تواند دولت‌ها را در تحکیم مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی یاری رساند.

توجه به این صنعت برای ایران نیز دارای فرصت‌های بسیاری در ابعاد ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است که به اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

#### الف- همبستگی و انسجام ملی

گردشگری ضمن آن که با ایجاد تعامل میان بافت‌های مختلف زندگی اجتماعی، سبب ساز ایجاد تحولاتی در راستای تحقق اهداف گردشگری می‌شود، با انسان‌ها، انگیزه‌ها، خواست‌ها و نیازهای آنان نیز که منبعث از فرهنگ جامعه است، در ارتباط می‌باشد.

گردشگری داخلی با احیای الگوها و عناصر فرهنگی مشترک، قرابت فرهنگی و اجتماعی را در سطح ملی سبب گردیده و در نهایت به شکل گیری هویت مشترک یا همان «احساس ما بودن» منجر می‌گردد (Achary, 2000:71).

از آنجایی که گردشگری توانایی ایجاد ارتباط و تعامل میان فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های نقاط مختلف را دارا می‌باشد، لذا موجب گسترش یکپارچگی و همگرایی اجتماعی و فرهنگی در سطح داخلی و تقویت وحدت و وفاق ملی می‌شود. به ویژه در کشورهای در حال توسعه‌ای که در آنها گروه‌های قومی متعدد و پیروان مذاهب مختلف در کنار هم حضور دارند، تحرک اتباع می‌تواند وحدت ملی را قوام بیشتری بخشد (پاپلی یزدی و سقایی، همان: ۹۳). در این جوامع روابط انسانی بر اساس شکاف‌های گروهی، قومی و فرهنگی شکل گرفته و هر یک دارای هویت بوده و از اصالت برخوردارند. اما در اثر تعاملات گسترده میان نقاط مختلف، هویت فردی و گروهی، به صورت هم شکلی و یکپارچگی تبلور می‌یابد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۱۸۲). گردشگری ضمن ایجاد تعامل و ارتباطات گسترده میان اقوام و گروه‌های مختلف اجتماعی، با ایجاد تفاهم و تساهل میان فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌ها، عاملی مؤثر در تسهیل همگرایی سیاسی جوامع به شمار می‌آید.

در کشورهایی که تعدد اقوام و گروه‌های مذهبی، عاملی در ایجاد تنش و تهدید علیه امنیت ملی به شمار می‌آید، توسعه و تقویت جایگاه گردشگری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. لذا توجه ایران به صنعت گردشگری سبب آشنایی اقوام با مفاخر ملی و آگاه ساختن آنان از عظمت و غنای فرهنگی خویش در راستای توسعه صنعت گردشگری شده و عاملی مهم و مؤثر در همبستگی ملی و کاهش تنش‌های قومی به شمار می‌آید. بنابراین تقویت وفاق ملی، انسجام ملی، جلوگیری از بروز تنش‌های قومی، تأمین امنیت داخلی و در نهایت ایجاد همگرایی سیاسی، از مهمترین دستاوردهای سیاسی- اجتماعی گردشگری به شمار می‌آید (مقصودی و ارسیا، ۱۳۸۸).

### ب- گسترش مناسبات و تفاهمات منطقه‌ای

گردشگری به عنوان ابزاری ارتباطی در تعامل میان فرهنگ‌ها، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در این ارتباطات، افراد از طریق آشنایی با آداب و رسوم و سنن، که بر مبنای اجتماع قرار داشته و با عقاید و نظام‌های ارزشی آنها ادغام شده و همخوانی دارد با دیگر فرهنگ‌ها آشنا می‌شوند و در عین حال بخشی از فرهنگ و باورهای خویش را نیز به آنان عرضه می‌دارند (معصومی، ۱۳۸۴: ۶۰).

حال اگر این تعاملات بر مبنای اشتراکات فرهنگی شکل گیرد، نوعی تعلق خاطر و حس یگانگی را در میان کشورهای منطقه ایجاد خواهد کرد، که تداوم این امر در نهایت دولت‌ها را نیز به سمت گسترش مناسبات و تفاهمات منطقه‌ای سوق خواهد داد.

امروزه در مناسبات منطقه‌ای، تعامل و ارتباط از طریق همگرایی منطقه‌ای، در راستای ایجاد اتحاد و همبستگی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از نقشی تأثیر گذار در تحولات بین المللی برخوردار است (Dent, 2008:16). تحقق همگرایی منطقه‌ای دولت‌ها را ملزم می‌سازد که با تاسی از اشتراکات فرهنگی و تاریخی در راستای تحقق اهداف و منافع خود با دیگر کشورها در تعامل و ارتباط باشند (Hurrell, 2009:243).

بنابراین با توجه به اشتراکات فرهنگی ایران با بسیاری از کشورهای منطقه، رشد صنعت توریسم در ایران از قابلیت‌های بسیاری در تحکیم مناسبات و تفاهمات منطقه‌ای برخوردار است؛ این امر می‌تواند ایران را در تحقق همگرایی و تحکیم مناسبات منطقه‌ای نیز یاری دهد.

### ج. بهبود چهره فرهنگی ایران

یکی از عواملی که همواره بر صنعت گردشگری ایران و عدم کامیابی آن تأثیرگذار بوده، اتخاذ خط مش‌های سیاسی ایران در محیط بین المللی می‌باشد. بی توجهی ایران به مناسبات حاکم بر نظام بین المللی، تقابل با غرب، حمایت گسترده از جنبش‌های اسلامی و مطرح شدن پرونده هسته‌ای ایران که متأثر از ایدئولوژی حاکم

بر نظام سیاسی، رنگ و بوی امنیتی به خود گرفته، سبب شده که ایران به عنوان کشوری که از نرم‌های بین‌المللی تخطی نموده، نزد اذهان جهانی معرفی شود. این عوامل در نهایت چهره فرهنگی ایران را تحت تأثیر قرار داده و صنعت گردشگری را نیز با رکود و عدم موفقیت مواجه ساخته است. بهره‌گیری ایران از پتانسیل‌ها و فرصت‌های مستتر در صنعت توریسم به منظور تحقق اهداف اقتصادی، و به ویژه ارائه رویکردی نوین از فرهنگ غنی ایران و بهره‌گیری از تبلیغات گسترده در ابعاد داخلی و بین‌المللی، ایران را قادر خواهد ساخت تا ضمن بهره‌گیری از امکانات گسترده این صنعت، موجبات بهبود و اصلاح چهره فرهنگی ایران را در نزد جهانیان فراهم آورد.

## ۲-۵. ترکیه

ترکیه تا دو سال گذشته موفق‌ترین کشور اسلامی در زمینه صنعت توریسم به شمار می‌رفت. روند رو به تزاید رشد گردشگری در ترکیه تا ۲۰۱۴ نشان دهنده بهره‌برداری مناسب این کشور از فرصت‌های پیش آمده در ارتباط با گردشگری بوده است. بر طبق آمارهای منتشره از سوی سازمان گردشگری جهانی، ترکیه از جمله کشورهای موفق منطقه است که با به کارگیری راهکارهای مؤثر و سازنده، توانسته در تقویت جایگاه گردشگری گام‌های موثری بردارد و همواره به عنوان یکی از ۱۰ مقصد برتر گردشگری در جهان معرفی شود.

فرصت‌های گردشگری در ترکیه را می‌توان در چند محور مورد بررسی قرار داد:

### الف. جذب سرمایه‌های خارجی

اصلاحات اقتصادی صورت گرفته در ترکیه از دهه ۱۹۸۰ را می‌توان تلاشی گسترده در راستای دستیابی به اهداف توسعه و پیشرفت در این کشور قلمداد نمود که تحقق این امر با جذب سرمایه‌های خارجی به منظور ساخت زیر بناهای اقتصادی ترکیه میسر گردید. اهمیت سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور سبب گردیده که دولت ترکیه همواره با سرلوحه قرار دادن توسعه و تداوم این روند در ساختارهای اقتصادی

کشور، تسهیلات گسترده‌ای را به منظور جذب سرمایه‌های خارجی ایجاد نماید (بنگرید به: Altunisik & Tur, 2005:82-83).

ترکیه از جمله کشورهای در حال توسعه است که با حذف قوانین سخت گیرانه، حمایت گسترده دولت از بخش خصوصی و ایجاد تسهیلات و تمهیدات قانونی، سبب جذب گسترده سرمایه‌های خارجی شده است. رونق صنعت گردشگری نیز فرصت مناسبی را در جهت سرمایه گذاری گسترده‌تر در اختیار این کشور قرار داده است.

### ب. تعامل با اتحادیه اروپا

ترکیه سالیان متمادی است که تلاش‌های گسترده‌ای را برای پیوستن به اتحادیه اروپا آغاز نموده است. تغییرات صورت گرفته در قانون اساسی و انجام اصلاحاتی مبتنی بر گرایش‌های اتحادیه، از جمله راهکارهای این کشور برای پیوستن به اتحادیه اروپا به شمار می‌آید (Verney & Ifantis, 2009).

رشد صنعت گردشگری این کشور که در نتیجه اقدامات مؤثر قانونی و بهبود استانداردهای رفاهی که مبتنی بر راهکارهای علمی صورت گرفته، سبب شده که همه ساله جمع کثیری از مردم اروپا به این کشور سفر کنند. این امر می‌تواند بسترهای لازم را برای تعامل گسترده‌تر ترکیه با اتحادیه اروپا را فراهم سازد. نگرانی از پذیرش کشوری مسلمان با جمعیتی کثیر در این اتحادیه یکی از دلایلی است که اتحادیه اروپا را از پذیرش عضویت ترکیه بازمی‌دارد؛ لذا تعامل میان مردمان ترکیه و اتحادیه اروپا در قالب گردشگری می‌تواند در دراز مدت بسترها و شرایط مساعدتری را برای پذیرش این کشور فراهم آورد.

### ج. ایفای نقشی مؤثر در منطقه

تلاش ترکیه برای ایفای نقشی تاثیرگذار در مناسبات منطقه‌ای و همگامی با تحولات و الگوهای حاکم بر روابط بین الملل، بستر مناسبی را برای بهره‌گیری این کشور از مناسبات منطقه‌ای در راستای تحقق اهداف توسعه و به ویژه صنعت توریسم فراهم نموده است. تلاش دولت ترکیه برای ارائه تسهیلات به سرمایه داران منطقه‌ای و رشد

گردشگری درون منطقه‌ای از جمله فرصت‌هایی است که این کشور در راستای توسعه صنعت توریسم از آن بهره لازم را برده است.

### ۳-۵. مالزی

مالزی نیز از جمله کشورهای اسلامی است که با ارائه الگوهای سازنده، از جایگاه مناسبی در صنعت توریسم در میان کشورهای اسلامی برخوردار است. کسب رتبه نهم از میان ده کشور برتر جهان در سال ۲۰۰۹ علی‌رغم بحران اقتصادی حاکم بر جهان، نشان از اهتمام ویژه این کشور به ارتقا و رشد صنعت گردشگری داشته است. مالزی در سال‌های بعد نیز همچنان از رشد قابل توجهی در صنعت گردشگری برخوردار بوده و یکی از کشورهای موفق مسلمان در جنوب شرق آسیا پس از اندونزی می‌باشد. (UNWTO, 2014).

تلاش‌های مستمر این کشور در کنار تخصیص بودجه و تأمین اعتبارات لازم از سوی دولت، از جمله اقداماتی است که در این راستا صورت گرفته است. در این بین رشد گردشگری، فرصت‌هایی را نیز برای این کشور به همراه داشته است که برخی از آنها عبارتند از:

#### ۱- ایجاد بازار بزرگ اقتصادی

برخی از کشورهای در حال توسعه از جمله مالزی با ارائه برنامه‌های مدون و ایجاد بازارهای بزرگ اقتصادی، گام‌های موثری را در راستای ایجاد تحولات اساسی در روند توسعه برداشته‌اند. ایجاد بازارهای بزرگ اقتصادی سبب شده که رشد و توسعه گردشگری در این مناطق از روندی صعودی قابل قبولی برخوردار شوند. این امر همچنین سبب جذب سرمایه‌های بسیاری در این منطقه گردیده که این امر نتیجه مستقیمی بر صنعت توریسم مالزی دارد. همکاری ASEAN با کشورهای منطقه از جمله چین و ایجاد منطقه آزاد تجاری، از جمله اقدامات منطقه‌ای مالزی در راستای تحقق اهداف توسعه است (Wong, 2006:8). رونق بازارهای اقتصادی مالزی سبب چرخش بیشتر سرمایه و اشتیاق سرمایه داران به شرکت در برنامه‌های اقتصادی

این کشور خواهد شد و بهبود ساختارهای اقتصادی این کشور را نیز به دنبال خواهد داشت.

## ۲- مقابله با بحران‌های اقتصادی

بر اساس گزارش سازمان گردشگری جهانی، صادرات ناشی از گردشگری ۲۹ درصد از صادرات خدمات تجاری و ۶ درصد از کل صادرات جهان را به خود اختصاص داده است. در بعد جهانی نیز صنعت گردشگری پس از صنعت سوخت، مواد شیمیایی و محصولات خودروسازی در رتبه چهارم قرار می‌گیرد، به طوری که درآمد حاصل از صادرات در این صنعت در سال ۲۰۱۳ به ۱/۴ تریلیون دلار رسیده است (SLIDESHARE, 2013). برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، گردشگری یکی از منابع عمده درآمد بوده که از طریق ایجاد اشتغال و فرصت‌های توسعه، سبب رشد و بهبود وضع اقتصادی این کشورها می‌شود.

بحران اقتصادی حادث شده در نظام بین الملل تأثیر مستقیمی بر کشورهایی چون مالزی که متکی به سرمایه گذاری خارجی هستند داشته است اما رونق گردشگری در این کشور که در پی اقدامات و تدوین برنامه‌های اصولی صورت گرفته سبب شد که در زمان بحران‌های اقتصادی، مالزی با بهره گیری از فرصت‌های حاصل از صنعت گردشگری، سعی در چرخش بازارهای اقتصادی خود نماید.

## ۶. تبیینی بر عملکرد گردشگری در ایران

در حالی که صنعت توریسم در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به یکی از مهمترین عوامل رشد و توسعه تبدیل شده و فرصت‌های بسیاری را به منظور بهره گیری از مزیت‌های آن نصیب این کشورها نموده است، اما ایران به دلیل عدم برنامه ریزی صحیح و بی توجهی به فاکتورهای تاثیرگذار در این صنعت، نتوانسته از گردشگری و مزیت‌های حاصل از آن بهره لازم را ببرد. بر اساس آمارهای منتشر شده از سوی سازمان گردشگری جهانی، ایران از عملکرد ضعیفی در این زمینه برخوردار است. نکته‌ای که در ارتباط با گردشگری ایران قابل تأمل می‌باشد، عدم

ایجاد تعادل میان میزان درآمد حاصل از گردشگران ورودی و گردشگران خروجی است.

جدول شماره ۲: وضعیت گردشگری ایران بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۳

سال	تعداد گردشگران ورودی			تغییرات (%)	درآمدهای بین‌المللی (به دلار)			سهم (%)
	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲		۱۱/۱۰	۱۲/۱۱	۱۳/۱۲	
تعداد گردشگران ورودی	۲,۹۳۸	۳,۳۵۴	۳,۸۳۴	—	۱۴,۲	۱۴,۳	—	—
درآمدهای بین‌المللی (به دلار)	۲,۴۳۸	۲,۳۸۱	۲,۱۱۴	—	—	—	—	—

Source: World Tourism Organization (UNWTO,2014).

مسئولان گردشگری کشور نیز اذعان داشتند که در ده ماهه نخست سال ۱۳۹۲ تعداد ۴,۷۱۲۶ گردشگر وارد کشور شده است که اگر چه حکایت از روند رو به رشد گردشگری در کشور دارد اما سهم ۰,۳۳ تا ۰,۳۴ درصدی ایران در گردشگری نشان دهنده آن است که ایران نیازمند رویکرد جدی‌تری در حوزه ارتقای صنعت گردشگری کشور است. دلایل عدم موفقیت ایران در صنعت توریسم را می‌توان در چند محور مورد بررسی قرار داد:

#### ۱- محدودیت‌های قانونی

بر طبق اصل ۴۴ قانون اساسی، بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی در اختیار دولت قرار دارد. این امر بیانگر آن است که قانون اساسی اجازه ورود، فعالیت و رقابت بخش خصوصی را با بخش دولتی نمی‌دهد. از آنجایی که بسیاری از صنایع و سازمان‌های بزرگ در اختیار دولت قرار دارد، فعالیت بخش خصوصی تضعیف شده و از انگیزه لازم برای سرمایه‌گذاری برخوردار نمی‌باشد. این امر چه در ابعاد داخلی و چه در ابعاد خارجی لطماتی را بر صنعت گردشگری ایران وارد نموده است. عدم تمایل



بخش خصوصی به سرمایه گذاری در این بخش به علت نداشتن تأمین و تضمین مالکیت و حمایت دولت و همچنین عدم تمایل شرکت‌های چند ملیتی به حضور در اقتصاد ایران به دلیل منع قانونی و محدود کردن فعالیت این شرکت‌ها، بنا به ضرورت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از جمله عواملی است که مانع سرمایه گذاری خصوصی در ارتباط با رشد و توسعه صنعت گردشگری می‌گردد. در عین حال فراموش نباید کرد تصویب و ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی از سال ۱۳۸۴ ظرفیت‌ها و گشایش‌های قانونی برای حضور بخش خصوصی در عرصه گردشگری کشور ایجاد نموده است.

## ۲- رویکرد ارزشی به مقوله گردشگری

وجود فضای ارزشی و ایدئولوژیک بر نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران سبب گردیده که در ارتباط با گردشگری محدودیت‌هایی بر این صنعت اعمال گردد. عدم انطباق فرهنگ گردشگران دیگر کشورها با ارزش‌های حاکم بر ایران و وجود نگاه امنیتی به گردشگران ورودی سبب گردیده که بسیاری از گردشگران منطقه‌ای، کشورهای نظیر ترکیه و امارات را به عنوان مقصد سفر خویش در نظر بگیرند.

## ۳- فقدان تضمین امنیت

یکی از مهمترین عواملی که سبب افول صنعت توریسم در هر کشوری می‌شود، فقدان امنیت در آن کشور است. با افزایش ضریب امنیت در کشور در ابعاد داخلی و خارجی، بر میزان تمایل جهانگردان نیز افزوده خواهد شد. لذا گام نخست در راستای بهبود وضعیت گردشگری در ایران، برقراری و تضمین امنیت فراگیر و ممانعت از فعالیت نهادهای غیر رسمی که متأثر از فضای ارزشی، فشارهایی را بر گردشگران تحمیل می‌نمایند، می‌باشد. گسترش تبلیغات در ابعاد داخلی و بین‌المللی به منظور ارائه چهره‌ای امن از وضعیت اجتماعی ایران، گام دیگری در این راستا به شمار می‌آید.

### ۷. تبیینی بر عملکرد گردشگری در ترکیه

موفقیت ترکیه که در دهه اخیر، این کشور را در فهرست ده کشور برتر جهان قرار داده، در پی تلاش‌های مستمر این کشور در ایجاد تسهیلات رفاهی، بسترهای مساعد برای جذب سرمایه و اقدامات زیربنایی حاصل گردیده است. این کشور در سال ۲۰۰۷ با یک پله صعود از نظر تعداد ورودی، رتبه هشتم را به دست آورد. در سال ۲۰۰۹ ترکیه بار دیگر با کسب رتبه هفتم در میان ده کشور برتر جهان، جایگاه خود را در صنعت گردشگری ارتقا بخشید. بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ نیز ترکیه موفق شد رتبه ششم را در ورودی گردشگر به دست آورد و از نظر درآمد نیز این کشور در سال ۲۰۱۳ در رتبه دوازدهم قرار گرفت

جدول شماره ۳: وضعیت گردشگری ترکیه بین سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۳

سال	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	تغییرات (%)	۱۰/۱۱	۱۲/۱۱	۱۳/۱۲	سهم (%)
						۱۱	۱۰,۵	۳,۰	۵,۹
تعداد گردشگران ورودی	۳۱,۳۶	۳۴,۶۵۴	۳۵,۶۹	۳۷,۷۹۵					
درآمدها (به دلار)	۲۲,۵۸	۲۵,۰۵۴	۲۵,۳۴	۲۷,۹۹۷					۵,۷

Source: World Tourism Organization (UNWTO, 2014).

با توجه به جدول ارائه شده صنعت گردشگری ترکیه روند رو به صعودی را می‌پیموده است؛ به طوری که سهم ترکیه از ورودی گردشگر در سال ۲۰۱۳ به ۶/۷ درصد در صنعت گردشگری جهان رسید و از نظر کسب درآمد نیز دارای سهم ۵/۷ درصدی از این صنعت می‌باشد. موفقیت ترکیه در رشد صنعت گردشگری تا این سال و قبل از بروز تنش‌ها و ناآرامی‌های اخیر را می‌توان در چند حوزه مورد بررسی قرار داد:

## ۱- راهکارهای قانونی

بر اساس اصل ۱۶۶ قانون اساسی ترکیه، اقدامات قانونی لازم در خصوص توسعه سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی در نظر گرفته شده است. با توجه به اینکه ترکیه اقتصاد خود را بر پایه گردش سرمایه و تجارت خارجی بنا نهاده، لذا با اتخاذ تدابیر مؤثر سعی در رشد و گسترش آن دارد. از این روی اقداماتی قانونی در خصوص تجارت و جذب سرمایه‌های خارجی بر مبنای نفع عمومی و شرایط مورد نیاز تبیین نموده است. این امر در نهایت حضور مؤثر سرمایه‌های خارجی و فعالیت شرکت‌های بزرگ اقتصادی را به منظور توسعه زیرساخت‌های اقتصادی ترکیه در پی داشته است.

## ۲- پیشگامی در ارائه تسهیلات

در میان کشورهای اسلامی ترکیه بیشترین تسهیلات رفاهی و قانونی را در اختیار شرکت‌های سرمایه‌داری و گردشگران بین‌المللی قرار می‌دهد؛ در سال ۲۰۰۸ سازمان گردشگری جهانی، ترکیه را به عنوان نقطه طلایی منطقه معرفی نمود، که با نرخ مبادلات جذاب و اقداماتی در خصوص ایجاد تسهیلات در صدور ویزا، رشد ۱۲٪ را در تعداد ورودی‌هایش به نسبت سال ۲۰۰۷ نشان می‌دهد. این سازمان در سال ۲۰۱۳ نیز ترکیه را به عنوان کشوری موفق که توانسته طی سال‌های متمادی در فهرست ده مقصد برتر جهان قرار بگیرد معرفی کرده است.

## ۳- اهمیت نقش آموزش

گردشگری دارای نقش مهمی در زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری از کشورهای در حال توسعه می‌باشد؛ و در این میان آموزش ایفاگر نقشی کلیدی در توسعه این صنعت به شمار می‌آید. ترکیه به عنوان کشوری که پیشگام دستیابی به اهداف توریسم در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بوده، از دهه ۱۹۹۰ آموزش توریسم را در سطوح عالی خود آغاز نمود. این امر گرچه در سال ۱۹۶۵ پیشنهاد شده و شروع آن به اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ می‌رسید، اما بهره‌گیری از اصول علمی

آموزش در سطوح مختلف دانشگاهی سبب گردید که توسعه گردشگری این کشور از دهه ۱۹۸۰ رشد سریع تری به خود بگیرد (Hsu, 2006:89-90).

### ۸. تبیینی بر عملکرد گردشگری در مالزی

مالزی از کشورهای موفق در جنوب شرق آسیا است که توانسته همسو با حفظ هویت و ارزشهای فرهنگی خود، روند رو به رشدی را در جهت توسعه ساختارهای اجتماعی خود داشته باشد. در این راستا مالزی در جهت رشد صنعت توریسم نیز اقدامات موثری را به تاسی از روند جهانی شدن در منطقه آغاز نموده است (Hitchcock, 2009: 28). رشد ۴٪ صنعت گردشگری مالزی این کشور را

به یکی از قطبهای گردشگری در جنوب شرق آسیا تبدیل کرده است

جدول شماره ۴: وضعیت گردشگری مالزی بین سالهای ۲۰۱۰-۲۰۱۳

سال	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	تغییرات (%)	۱۰/	۱۱/	۱۲/	سهم (%)
						۱۱	۱۲	۱۳	
تعداد گردشگران ورودی	۲۴,۵۷۷	۲۴,۷۱۴	۲۵,۰۳۳	۲۵,۷۱۵		۰,۶	۱,۳	۲,۷	۱۰,۴
درآمدهای بین المللی (به دلار)	۱۸,۱۱۵	۱۹,۶۵۶	۲۰,۲۵۰	۲۱,۰۱۸					۵,۹

Source: World Tourism Organization (UNWTO, 2014)

بر اساس آخرین آمار منتشر شده از سوی سازمان گردشگری جهانی، مالزی در سال ۲۰۱۳ از نظر تعداد گردشگران ورودی دارای سهم ۱۰/۴ درصدی بوده است؛ این درحالی است که این کشور از نظر درآمد حاصل از صنعت گردشگری از سهم ۵/۹ درصدی برخوردار می‌باشد. دلایل موفقیت مالزی در رابطه با توسعه صنعت گردشگری عبارت است از:

## ۱- همکاری‌های منطقه‌ای

همکاری کشورهای منطقه جنوب شرق آسیا در قالب اتحادیه آسه آن، یکی از عوامل مهم در تسریع رشد و پیشرفت کشورهای این منطقه می‌باشد. در توافقنامه ۱۹۷۶ با تاکید بر توسعه فعالیت‌های محلی و منطقه‌ای و همکاری کشورهای عضو آسه آن، زمینه مذاکرات بیشتر در جهت همسویی و همکاری در زمینه گردشگری فراهم آمد. در بیانیه سال ۱۹۸۷ مانیل، بر تشویق سفر در داخل منطقه آسه آن و ما بین کشورهای عضو و گسترش گردشگری رقابتی و پایدار اشاره شده بود. دولت‌های عضو آسه آن در سال ۱۹۹۲ موافقت خود را مبنی بر همکاری در زمینه گردشگری اعلام داشته و در بیانیه معروف ۱۹۹۵ در بانکوک، ضمن اشاره به نیاز این منطقه به شبکه ترانزیتی بزرگتر در همه مناطق گردشگری، بر توجه به گسترش گردشگری پایدار، حفظ زیر ساخت‌ها و تدوین مقررات مربوط به مهاجرت و توسعه انسانی توافق به عمل آمده بود.

در سال‌های اخیر، کشورهای عضو به تاثیرات گردشگری در کسب درآمد توجه کرده‌اند. فعالیت‌های گسترده آسه آن در طول سال‌های متمادی ادامه داشته و سیاست‌های این سازمان در مورد گردشگری از رشد قابل توجهی برخوردار بوده است. اهداف و استراتژی‌های کشورهای عضو در زمینه گردشگری در دو سند سال ۱۹۹۸ به شرح زیر می‌باشد.

- ۱- بازاریابی کشورهای عضو آسه آن به عنوان هدف واحد؛
  - ۲- تشویق به سرمایه گذاری در حوزه گردشگری؛
  - ۳- توسعه منابع انسانی؛
  - ۴- توسعه گردشگری پایدار؛
  - ۵- تسهیلات لازم برای سفرهای داخلی آسه آن؛
  - ۶- مبادله اطلاعات و تجربیات (تیمونی، ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۹۱).
- موفقیت مالزی در رشد و توسعه صنعت گردشگری، در راستای همکاری گسترده با کشورهای عضو آسه آن و پایبندی به توافقات این سازمان حاصل گردیده است.

## ۲- حمایت گسترده دولت از صنعت گردشگری

گرچه گردشگری بیشتر با فعالیت بخش خصوصی در ارتباط است، اما دولت‌ها نیز در توسعه صنعت گردشگری از جایگاه قابل توجهی برخوردارند؛ زیرا دولت‌ها دارای مکانیزم‌های قدرتمندی در ایجاد تغییرات به منظور رشد جایگاه گردشگری در کشورها هستند (Gossling & Hall, 2009: 249).

اختصاص بودجه، جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی و ساخت و احیای زیربنای اقتصادی کشورها از جمله اقدامات مؤثر دولت‌ها در صنعت گردشگری به شمار می‌آید. رشد و توسعه صنعت گردشگری مالزی به طور میانگین از سال ۱۹۹۵ آغاز گردید. در این سال درآمد گردشگری این کشور ۳/۶ میلیارد دلار بود که ۱۰/۶ درصد بیش از سال ۱۹۹۴ بود و تعداد گردشگران ورودی آن نیز افزایش ۳/۸ درصدی را نشان می‌داد. رونق صنعت گردشگری مالزی سبب گردید که در سال ۱۹۹۶ دولت با اختصاص بودجه و دیگر مشوق‌ها، اهتمام ویژه‌ای را در خصوص رشد و توسعه صنعت توریسم به کار برد و با اختصاص ۱۱۹ میلیون دلار به منظور توسعه گردشگری این کشور، کمک شایانی به توسعه صنعت گردشگری مالزی نمود (Asad Sadi & Bartels, 1997: 89). همچنین دولت با حمایت و همکاری گسترده با آسه آن در خصوص توسعه منطقه آزاد تجاری، اقدام مؤثر دیگر را در ارتقای جایگاه گردشگری به کار بست. تا بدین طریق سرمایه‌گذاری در این مناطق با سهولت بیشتری صورت گیرد (Wong, 2006: 8).

## ۹. آینده صنعت گردشگری و رویکرد ایران

بر اساس پیش‌بینی سازمان گردشگری جهانی در یک دوره بیست ساله یعنی بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۳۰ صنعت گردشگری همچنان روند رو به رشدی را تجربه خواهد کرد. بر اساس تحلیل ارائه شده از سوی این سازمان عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، تکنولوژی و محیط زیست که پیش از این سبب شکل‌گیری و ارتقاء صنعت گردشگری شده است در آینده نیز این صنعت را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

بنا بر آمار ارائه شده انتظار می‌رود که بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۳۰ به طور میانگین صنعت گردشگری سالانه ۳,۳٪ رشد داشته باشد. بر همین اساس ورودی گردشگر در جهان در سال ۲۰۲۰ به ۱,۴ میلیارد نفر و در سال ۲۰۳۰ به ۱,۸ میلیارد نفر خواهد رسید. اما نکته قابل تاملی که این گزارش وجود دارد آن است که ورودی گردشگر در کشورهایی با اقتصادهای نوظهور به دو برابر کشورهای خواهد رسید که دارای اقتصادهای پیشرفته هستند. یعنی در حالی که تعداد گردشگران در اقتصادهای پیشرفته ۲,۲٪ رشد خواهد داشت، این رقم در اقتصادهای نوظهور رشد دو برابری یعنی ۴,۴٪ درصدی را خواهند داشت. همچنین انتظار می‌رود که در سال ۲۰۳۰ حدود ۵۷٪ از ورودی‌های بین‌المللی به کشورهایی باشد که از آنها تحت عنوان اقتصادهای نوظهور یاد می‌شود (در مقابل ۳۰٪ در ۱۹۸۰) و ۴۳٪ مقاصد گردشگری از کشورهای پیشرفته است (در مقایسه با ۷۰٪ در ۱۹۸۰) از سوی دیگر پیش‌بینی شده است که تعداد گردشگران ورودی به خاورمیانه به ۱۴۹ میلیون نفر خواهد رسید. و کشورهای این منطقه ۸٪ از سهم بازار جهانی را به دست خواهند آورد. (UMWTO, 2014) بنابراین آمارهای ارائه شده نشان می‌دهد که آینده صنعت گردشگری بیش از هر زمان دیگری اقتصاد کشورهای در حال توسعه را متأثر خواهد ساخت. بنا بر این گزارش در حالی که صنعت گردشگری فرصت بی‌بدیلی را برای بسیاری از کشورهای اسلامی به همراه خواهد داشت اما ایران همچنان از جایگاه این صنعت در بهبود وضعیت اقتصادی و دستاوردهای حاصل از آن غفلت ورزیده است. بر اساس سند چشم‌انداز<sup>۱</sup> توسعه کشور، ضمن بررسی وضعیت گردشگری در ایران، سعی در ارائه راهکارهایی به منظور بهبود و ارتقای صنعت توریسم کشور شده و اهدافی برای صنعت گردشگری ایران تعریف شده است. بر این اساس چالش‌های پیش‌روی صنعت گردشگری کشور را می‌توان در عوامل زیر جستجو نمود:

۱- عدم توجه به گسترش بخش خصوصی و ایجاد انگیزه در سرمایه‌گذاران؛

۱ - کلیات این سند در جلسه مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۹ هیات وزیران به تصویب رسیده و مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۱۴ ابلاغ گردیده است.

۲- نبود اراده لازم برای اتخاذ قوانین و مقررات در زمینه تسهیل فرایند سرمایه گذاری در صنعت گردشگری؛

۳- فراهم نبودن بسترهای مناسب اقتصادی برای جذب سرمایه گذاری؛

۴- بی توجهی به تبلیغات به عنوان یکی از راهکارهای مؤثر در توسعه گردشگری؛

۵- مستهلک شدن تاسیسات و تجهیزات به دلیل عدم سرمایه گذاری مؤثر؛

۶- فقدان برنامه ریزی راهبردی.

با توجه به سند چشم انداز ۲۰ ساله، لازم است سهم ایران از شمار گردشگران جهانی از ۹ صدم درصد در سال ۱۳۸۳ به ۱/۵ درصد در سال ۱۴۰۴ افزایش یابد. سهم ایران از درآمد گردشگری جهانی نیز از ۷ صدم درصد در سال ۱۳۸۳ به ۲ درصد در سال ۱۴۰۴ ارتقاء یابد، به گونه‌ای که ایران در سال ۱۴۰۴ سالانه قریب ۲۵ میلیارد دلار از محل گردشگر ورودی درآمد کسب نماید.

ایران برای دستیابی به این نرخ رشد نیازمند توجه به موارد ذیل است:

۱- ضرورت توجه به افزایش تعداد گردشگران ورودی و ایجاد تعادل میان گردشگران ورودی و خروجی؛

۲- بهره گیری از پتانسیل‌های مستتر در منابع فرهنگی، تاریخی و طبیعی کشور؛

۳- ضرورت بهره برداری مناسب از حجم عظیم منابع بالقوه و بالفعل تاریخی، فرهنگی و طبیعی کشور؛

۴- ایجاد زمینه‌های مساعد برای سرمایه گذاری در بخش‌های مختلف صنعت گردشگری؛

۵- حمایت از بخش خصوصی و ایجاد تسهیلات لازم و حذف قوانین سخت گیرانه؛

۶- توجه بیشتر به ظرفیت موجود در منطقه با توجه به قرابت فرهنگی و تاریخی ایران با برخی از کشورهای منطقه‌ای.



## نتیجه گیری

کشورهای اسلامی از امکانات و قابلیت‌های گسترده‌ای به منظور بهره‌گیری از مزیت‌های صنعت گردشگری برخوردارند. ویژگی‌های اقلیمی، قدمت تاریخی و غنای فرهنگی این کشورها سبب گردیده که کشورهای اسلامی به عنوان یکی از قطب‌های مهم صنعت گردشگری به شمار آیند. در این میان برخی از کشورهای اسلامی با اتخاذ رویکردی ارزشی، عدم بهره‌گیری از راهکارهای علمی و برنامه‌ریزی صحیح در این خصوص، دارای عملکرد موفق نمی‌باشند. حال آنکه برخی دیگر از کشورهای اسلامی ضمن حفظ ارزش‌های حاکم بر ساختارهای اجتماعی خود، با اقدامات مؤثر و سازنده از جایگاه و عملکرد قابل توجهی در این زمینه برخوردارند. ایران از جمله کشورهایی است که علی‌رغم برخورداری از پتانسیل‌ها و امکانات گسترده، از جایگاه قابل قبولی در این صنعت برخوردار نمی‌باشد. بی‌توجهی به راهکارهای علمی متداول در این صنعت، ضعف نهادهای اجرایی و تأخر فرهنگی از جمله عواملی است که سبب عدم موفقیت ایران در صنعت توریسم شده است. از آنجایی که گردشگری به عنوان رهیافتی مؤثر برای رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه از اهمیت بسیاری برخوردار است، به عنوان جایگزینی مناسب برای راهبردهای توسعه به شمار می‌آید. لذا برخی از کشورها از جمله ترکیه و مالزی سعی در بهره‌گیری از امکانات خود در راستای رشد صنعت گردشگری نموده‌اند. رشد و توسعه کشورهای مذکور در زمینه گردشگری به ویژه در دهه اخیر حاکی از اقدامات مؤثر و قابل قبول این دو کشور دارد. گرچه ایران از موفقیت‌چندانی در زمینه گردشگری برخوردار نمی‌باشد، اما با توجه به بهره‌مندی ایران از امکانات و قابلیت‌های گسترده، قادر به رشد و توسعه صنعت گردشگری کشور خواهد بود. بهره‌گیری از راهکارهای علمی، فراهم نمودن بسترهای لازم به منظور سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و تضمین امنیت و حمایت‌های مالی دولت، سبب رشد صنعت گردشگری کشور خواهد شد.

## منابع

## الف- فارسی

افخمی، بهروز ۱۳۸۶؛ مقدمه‌ای بر ارتباط باستان‌شناسی و گردشگری فرهنگی، تهران: عیلام.  
برنز، پیتر ۱۳۸۵؛ درآمدی بر مردم‌شناسی گردشگری، ترجمه هاجر هوشمندی، تهران: افکار و سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.

پاپلی یزدی، محمد حسین، سقایی، مهدی ۱۳۸۵؛ گردشگری ماهیت و مفاهیم، تهران: سمت.  
تیمونی، دالن جی ۱۳۸۸؛ گردشگری بین‌المللی و برنامه ریزی، ترجمه علیرضا سلطانی و حیدر لطفی، تهران: قومس.

حیدری چپانه، رحیم ۱۳۸۷؛ مبانی برنامه ریزی صنعت گردشگری، تهران: سمت.  
رنجبریان، بهرام، زاهدی، محمد ۱۳۸۸؛ شناخت گردشگری، اصفهان: چهار باغ.  
کارگر، بهمن ۱۳۸۶؛ توسعه شهرنشینی و صنعت گردشگری در ایران از مفهوم تا راه کار؛ تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

مایکل، هال، کالین، جنکیز، جان ام ۱۳۷۸؛ سیاستگذاری جهانگردی، ترجمه محمد اعرابی و داود ایزدی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.  
معصومی، مسعود ۱۳۸۴؛ ماهیت گردشگری، تهران: پیک کوثر.  
مقصودی، مجتبی، ارسیا، بابک ۱۳۸۸؛ «جایگاه گردشگری در تعمیق همبستگی ملی در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دهم، شماره ۳۷.

مقصودی، مجتبی ۱۳۸۰؛ تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها، تهران: موسسه مطالعات ملی.  
ولا، فرانسوا، بیچریل، یونل ۱۳۸۴؛ گردشگری بین‌المللی، ترجمه محمد مهدی کتابچی، تهران: امیرکبیر.

## ب- انگلیسی

Acharya, Amitav 2000; **The guest for identity: international relations of southeast, Asia, Singapore**: Oxford university press.

Altunisik, Meliha, Benli, Tur 2005; **Turkey: challenges of continuity and change**, London, New York: Routledge Curzon.

Asad sadi, Muhammd, Bartels, Frank L 1997; **"The rise of Malaysia's tourism industry: implications for Singapore"** in <http://cqx.sagepub.com/content/38/5/88>.

Azarya, Victor 2004; **"Globalization and tourism"**, Current Sociology vol. 52.no.6.

- Dent, Christopher M 2008; **East Asia regionalism**, London, New York: Routledge.
- Gossling C, Stefan, Hall, Michael, Weaver, David ed 2009; **Sustainable tourism future: perspectives on system, restructuring & innovations**, New York, London: Routledge.
- Guehno, Jean Marie 2003; **The impact of globalization**, Bristol strategy studies institute.
- Hitchcock, Michael 2009; **Tourism in Southeast Asia: challenges and new direction**, NIAS press.
- Hsu, Cathy H C 2006; **Global tourism higher education: past, present and future**, New York, London: Routledge.
- Hurrell, Andre 2009; **Global order: power, values and the constitution of international society**, Oxford, New York: Oxford University press.
- Malhotra, R.K 2005; **Economic dimensions of tourism**, New Delhi: Anmol publication Pvt.
- Malhotra, R.K 2005; **Tourism marketing**, New Delhi: Anmol publication Pvt.
- Raj, Razaq, Griffin, Kevin, Morpeth, Nigel 2013; **Tourism cultural**, London: Cab International.
- Riter, George 2007; **The Blackwell companion to globalization**, Malden, MA, Oxford: Blackwell, pub.
- Sharma, K.K 2005; **Tourism and development**, New Delhi: sarup & sons.
- Stearns, Peter N 2010; **Globalization in world history**, New York, London: Themes in world history.
- Verney, Susannah, Ifantis, Kostas 2009; **Turkey's road to European Union membership: national identity and political change**, London, New York: Routledge.
- Weaver, David, Lawton, Laura 2010; **Tourism management**, Milton Old: John wiley & Sons
- Wong, John, Huaqun, Zeng 2006; **China- ASEAN relations: economic and legal dimensions**, Hackensack, NJ, London: world scientific.



## عوامل ژئوپلیتیک و ثبات منطقه ای مطالعه موردی منطقه قفقاز جنوبی

مهرداد بردبار<sup>۱\*</sup>

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۴

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۱/۵

### چکیده

از ویژگی‌های اساسی دوران جنگ سرد ایستایی و عدم تحرک در ساختار ژئوپولیتیکی جهان بود. پس از پایان جنگ سرد، عوامل تاثیرگذار منطقه ای فعال تر شده و هر حوزه ژئوپولیتیکی اساسا واجد نیروهای همگرا و واگرایی است که تحت شرایط خاص عمل نموده و با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و چیرگی هر یک از آنها بر دیگری، نوع رفتار اجزای حوزه ژئوپولیتیکی و اساسا الگوی رابطه بین اعضای آن را شکل می‌دهد، یعنی تقویت نیروهای تجزیه گر و واگرا می‌تواند الگوی رفتار خصومت آمیز در حوزه را شکل دهد و بالعکس، تقویت نیروهای همگرا می‌تواند الگوی همکاری، اتحاد و رفتار مشترک و همگرایی را در حوزه پدید آورد. منطقه ژئوپولیتیک قفقاز از جمله حساسترین مناطق ژئوپولیتیک جهان در دوران جنگ سرد و پس از آن است. هدف این مقاله مشخص نمودن علل بی ثباتی در قفقاز از چشم انداز رویکردی امنیتی می باشد. روش پژوهش نیز روش تبیینی است و داده ها نیز به شیوه کتابخانه ای گردآوری شده است.

**واژگان کلیدی:** جنگ سرد، عوامل ژئوپولیتیک، ثبات منطقه ای، قفقاز جنوبی

۲۰۹

یاست جهانی

۱- عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور، رشت.

\* نویسنده مسئول hastib\_me@yahoo.com

## مقدمه

در مطالعات امنیتی جدید، ابعاد متعددی به مفهوم امنیت افزوده می‌شود و امنیت به مفهومی "چند بعدی" تبدیل شده است که از مباحث زیست‌محیطی و اقتصادی گرفته تا تهدیدات نظامی را شامل می‌شود. امروزه مفهوم امنیت حتی از این نیز فراتر رفته و به‌عنوان یک مفهوم ثانوی که تابع متغیرهای قدرت بوده و به تبع تحولات بین‌المللی دستخوش تحول می‌شود، بلکه به عنوان یک متغیر مستقل در گفتمان‌های سیاسی جدید مورد بررسی قرار می‌گیرد. امنیت امروزه با مبانی فلسفی و فکری گره خورده است. بدین ترتیب، امنیت نه تنها به صورت سلبی "نبود تهدید" تعریف نمی‌شود، بلکه به صورت ایجابی "وجود شرایط مطلوب برای تحقق اهداف و منافع ملی" تعریف می‌شود و حتی امروزه و در موج سوم مطالعات امنیت جهانی، از مفهوم سومی تحت عنوان "امنیت اطمینان بخش" یاد می‌شود. منطقه قفقاز به دلیل شرایط خاص جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک، مسائل سیاسی، تاریخی، نظامی و جامعه‌شناختی، از نقاط بحران‌خیز و در عین حال مهم جهان محسوب می‌شود و موضوع امنیت در این منطقه، برای کشورهای پیرامونی، قدرت‌های بزرگ و سایر نقاط دنیا حائز اهمیت فراوانی می‌باشد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، قفقاز به مکانی برای شدیدترین منازعات قومی و سیاسی در منطقه تبدیل شد. مناقشات خونین در قره‌باغ در نهایت منجر به آتش‌بس درازمدت شده است اما به دلیل شرایط نه جنگ و نه صلح، هنوز موجب آن نشده است که بسیاری از آوارگان جنگ به خانه‌های خود باز گردند، کوشش‌های جدایی‌طلبانه در گرجستان و چین که

همچنان منطقه را مستعد بروز درگیری‌های تازه می‌سازد، تغییرات غیر مسالمت‌آمیز و فراتر از قانون در ساختارهای حکومتی برخی از کشورها و گسترش جنایت‌های سازمان یافته و باندهای تبه کاری، در کنار بسیاری از مشکلات امنیتی دیگر، زندگی عادی مردم منطقه را دچار اختلال کرده و امکان فعالیت‌های اقتصادی سازنده و تعامل مثبت میان کشورهای منطقه و همسایگان را به حداقل رسانده است. مجموعه این مسائل پرسش‌ها متعددی را در پیش‌روی ما قرار می‌دهد که تحقیق حاضر سعی دارد به سؤال زیر پاسخ دهد. ریشه این ناامنی‌ها در کجاست؟ آیا می‌توان به یک مفهوم محوری در تجزیه و تحلیل مسائل امنیتی در قفقاز دست یافت؟

### ۱. مبانی نظری

در نظام بین الملل قدرت ملی کشورها را می‌توان در پنج سطح یا رتبه طبقه بندی نمود. کشورهای اصلی شامل "آمریکا، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه، چین" در رده اول قرار دارند (Cohen, 2002: 205) در مقطع کنونی، اهمیت کشورهای رده دوم یا قدرت‌های منطقه‌ای فزونی یافته است و اصولاً پدیده‌ی قدرت رده دومی انعکاسی است از توان اقتصادی و نظامی یک کشور نسبت به همسایگانش و یا به سبب مرکزیت آن کشور در حمل و نقل، ارتباطات و تجارت منطقه‌ای، همچنین، جاه طلبی و پافشاری یک کشور، نه تنها برای اعمال نفوذ بر دیگران، بلکه برای ترغیب آنان جهت سهیم شدن در اهداف و ارزش‌های منطقه‌ای، عاملی است که همانند عوامل پیش گفته، از اهمیت به سزایی برخوردار است.

این واقعیات را نباید از نظر دور داشت که عضویت کشورها در رده بندی‌های قدرت متغیر و سیال است و ممکن است در مدت زمانی معین و یا با اقدامات راهبردی با بهره گیری از قابلیت‌های ملی و هماهنگی با امکانات و قابلیت‌های ژئوپلیتیکی محیط ملی و بین المللی تغییر کنند. در برخی مناطق خاص بیش از یک قدرت منطقه‌ای وجود دارد و بعضی کشورها در این مناطق روابط کاملاً مستحکمی را با قدرت‌های رده اولی حاضر در آن منطقه توسعه داده‌اند. اگر چه ممکن است کشورهای رده دوم سودای هژمونی منطقه‌ای را در سرداشته باشند، اما معمولاً اهداف ایشان محدود به

واقعیات ژئوپلیتیکی است. امروز چین یک قدرت رده اول به حساب می‌آید. هند نیز در حال گذار از جایگاه رده دومی به یک قدرت اصلی می‌باشد. اگر چه به باور برخی صاحب‌نظران، روسیه «به دلیل ضعف اقتصادی فعلی‌اش» از جایگاه خود به عنوان یک قدرت اصلی تنزل یافته، اما به واقع زرادخانه هسته‌ای، صنایع تسلیحاتی، منابع انرژی و مرکزیت راهبردی این کشور در اوراسیا، همچنان آن را در مقام یک کشور رده اولی حفظ کرده‌اند. تاثیرات وضعی قدرت‌های اصلی و کشورهای رده دوم و سوم، به طور روزافزون جوهره ژئوپلیتیکی بیشتری به مفهوم منطقه‌گرایی بخشیده است.

## ۲. مدل پنج وجهی رقابت بازیگران سطوح مختلف قدرت در منطقه آسیای

### مرکزی و قفقاز

#### ۲-۱. محیط امنیتی قفقاز

##### الف- شرایط امنیتی

فروپاشی شوروی، قفقاز را به دو قسمت تقسیم کرد. کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در قفقاز جنوبی و سرزمین‌های باقی‌مانده به عنوان قفقاز شمالی در داخل مرزهای روسیه قرار گرفتند. قفقاز شمالی در منطقه‌ای دور دست واقع شده و توسعه نیافته است، اما دارای اهمیت استراتژیک می‌باشد. این منطقه به عنوان نگهبان روسیه در مقابل جهان اسلام ایفای نقش کرده است و در واقع نقش منطقه حائل و خط دفاعی را برای روسیه دارد، همان نقشی که در دوران ایوان مخوف در قرن ۱۶ داشت. اگر چه ۴/۷ میلیون نفر ساکن در قفقاز شمالی از نظر زبان و قومیت با هم تفاوت دارند اما در پاره‌ای موارد نیز با یکدیگر اشتراک دارند. آن‌ها دارای آداب و رسوم خاص خود هستند و به غیر از اوستی‌ها، همگی مسلمان هستند. ثبات منطقه قفقاز قبل از فروپاشی شوروی برهم خورد و برخی از صاحب‌نظران معتقدند که تحولات قفقاز در سرعت بخشیدن به فروپاشی شوروی مؤثر بود. اولین اقدام برای جدایی طلبی، پیش از فروپاشی در دوران زمام داری آقای گورباچف، در قفقاز جنوبی و سپس قفقاز شمالی اتفاق افتاد. در سال ۱۹۸۹ درگیری‌های قومی از آبخاز



ستان آغاز شد. جایی که اقلیتی ۱۸ درصدی از آبخازهای جمهوری خودمختار آبخازستان، خواهان جدایی از گرجستان و پیوستن به روسیه شدند. در همین سال، جدایی طلبان اوستیای جنوبی نیز خواهان جدایی از گرجستان و پیوستن به روسیه شدند. در سال ۱۹۹۱ جمعیت تقریباً ۱۵۰ هزار نفری ارمنه قره باغ کوهستانی در آذربایجان اعلام جمهوری و خودمختاری کردند این استقلال طلبی ذکر شده منجر به جنگی خونین میان آذربایجان و ارمنستان شد که هنوز پس از گذشت بیش از ده سال این بحران لاینحل باقی مانده است. در قفقاز جنوبی، علاوه بر خواسته‌های جدی جدایی طلبی، نغمه‌های جدایی طلبی تالش‌ها و لزگی‌ها در آذربایجان نیز گاهی اوقات شنیده می‌شود (امیراحمدیان، ۱۳۷۵: ۹۰). در قفقاز شمالی، اعلام استقلال چچن و جدایی طلبی از روسیه در سال ۱۹۹۱ مهم‌ترین تحول بود که بعداً منجر به جنگ طولانی با دولت مرکزی روسیه شد. در نوامبر ۱۹۹۲، یک سال پس از استقلال چچن، روسیه با اعلام وضعیت فوق العاده در اوستیای شمالی و اینگوش، به علت مناقشات ارضی و اوضاع بحرانی، حضور نظامی خود را در این منطقه به صورت چشمگیری تقویت نمود. این درگیری‌ها اولین نشانه بروز برخوردهای قومی پس از فروپاشی بود. شرایط فوق‌الاشاره منطقه قفقاز را از نظر امنیتی بسیار شکننده کرده است.

#### ب- عوامل مؤثر بر تحولات قفقاز

کشورهای قفقاز جنوبی پس از استقلال، به دلیل پیشینه تاریخی خود و پدیدار شدن فضای جدید سیاسی در منطقه و جهان، تلاش‌های زیادی برای کسب موقعیت جدید در منطقه و تنظیم پیوندهای خارجی خود به عمل آوردند. تمایلات داخلی کشورها همراه با علاقه قدرت‌ها برای حضور در منطقه و تحولات ناشی از فروپاشی، از جمله عوامل تاثیرگذار در تحولات قفقاز می‌باشد. به طور مشخص، چهار عامل زیر بیشترین تأثیر را بر تحولات امنیتی قفقاز داشته‌اند:

۱- ایجاد تحول در بسیاری از مفاهیم روابط بین الملل، به ویژه باز تعریف غرب از مفاهیم امنیت و تهدیدات، پس از پایان دوران جنگ سرد.

۲- نابسامانی‌های سیاسی و اقتصادی داخلی روسیه و آثار آن بر جایگاه بین‌المللی و سیاست خارجی این کشور که عدم تحرک و ناکارآمدی سیاست قفقاز روسیه یکی از پیامدهای آن است.

۳- غرب‌گرایی و تأثیرپذیری از الگوهای غربی در جمهوری‌های قفقاز جنوبی به ویژه جمهوری آذربایجان و گرجستان

۴- افزایش نقش معادلات انرژی و حمل و نقل در قفقاز که این امر نیز خود محصول باز شدن فضای اقتصادی و سیاسی - امنیتی می‌باشد؛

این تحولات و عوامل تأثیرگذار از یک سو موجب واگرایی تدریجی جمهوری‌های قفقاز به ویژه دو جمهوری گرجستان و آذربایجان از روسیه و جامعه کشورهای (همسود) (CIS) و از سوی دیگر زمینه را برای حضور بازیگران جدید، به ویژه ایالات متحده آمریکا و ناتو، مهیا کرده است. (فغانی، ۱۳۷۸: ۲۰)

### ج- تنوع فرهنگی - مذهبی

قفقاز دارای اقلیم‌ها و چشم‌اندازهای جغرافیایی گوناگون می‌باشد و حدود ۵۰ گروه قومی از سه خانواده عمده زبانی در این منطقه اسکان دارند. (امیر احمدیان، ۱۳۷۵: ۸۹) چشم‌اندازهای فرهنگی قفقاز، متنوع‌تر از چشم‌اندازهای جغرافیایی آن است. قفقاز محل تلاقی جهان اسلام و مسیحیت می‌باشد. این وضعیت در برخی از موارد به بروز درگیری‌های عمده منجر شده است. هر چند که سه کشور واقع در منطقه قفقاز دارای جمعیت‌های بومی و زبانی منحصر به خود می‌باشند، اما هر کدام از این کشورها دارای اقلیت‌های مختلفی نیز می‌باشند. در مقایسه با منطقه آسیای مرکزی که اکثریت مردمان آن را اهالی سنی مذهب تشکیل می‌دهند، تعدد مذاهب در قفقاز که هر کدام به اقلیت‌های قومی و ملی جداگانه‌ای مربوط می‌شود، اوضاع را پیچیده‌تر کرده است. پیچیده‌ترین وضعیت در منطقه مربوط به قفقاز شمالی می‌باشد که مرز مشترک فدراسیون روسیه را با کشورهای قفقاز جنوبی تشکیل می‌دهد. منطقه قفقاز شمالی با دارا بودن بیش از ۱۹ گروه قومی و محلی (براساس آخرین سرشماری شوروی سابق در سال ۱۹۸۹) و نیز عده قابل توجهی افراد روس تبار و نیز

اقلیت‌های قزاق، نوگای و برخی گروه‌های دیگر، به یکی از متنوع‌ترین مناطق جهان از نظر زبانی و قومی تبدیل گردیده است، و با در نظر گرفتن سه گروه زبانی اصلی و نیز مذاهب موجود در منطقه و نیز اقوام و نژادهای متعدد از وضعیت بسیار پیچیده‌ای برخوردار می‌باشد.

## ۲-۲. اهمیت استراتژیک قفقاز

قفقاز به دلیل موقعیت و ویژگی‌های خاص خود همواره به عنوان منطقه‌ای مهم و راهبردی تلقی می‌شده است. پس از فروپاشی شوروی و ظهور سه کشور مستقل در قفقاز بر اهمیت این منطقه افزوده شده است. برخی از عوامل که قفقاز را با اهمیت نموده و مورد توجه قرار داده است عبارتند از:

### الف) حلقه وصل میان قاره‌های اروپا و آسیا

این منطقه از سمت شرق به دریای خزر، از سمت غرب به دریای سیاه، از سمت شمال به دشت‌های جنوب روسیه و از سمت جنوب به دو کشور ایران و ترکیه متصل می‌باشد. بدین ترتیب، این منطقه هم به لحاظ شمالی - جنوبی و هم به لحاظ شرقی - غربی، دو قاره اروپا و آسیا را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این موقعیت جغرافیایی سبب شده است که منطقه قفقاز همواره در طول تاریخ برای قدرت‌های بزرگ بسیار با اهمیت تلقی گردد. پس از فروپاشی شوروی بر اهمیت ژئوپولیتیک آن افزوده شده است.

### ب- پل ارتباطی میان شمال و جنوب و شرق و غرب

قفقاز از زمان‌های قدیم همواره یکی از مسیرهای پیوند شرق و غرب بوده است و نقش محوری در تکمیل راه ابریشم داشته است. پس از استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و تغییر شرایط اقتصادی، قفقاز همواره یکی از مهم‌ترین مسیرهای ترانزیت شرق و غرب می‌باشد و پس از مطرح شدن کریدور شمال و جنوب نیز بر اهمیت آن افزوده شده و یکی از مسیرهای ترانزیت شمال - جنوب نیز محسوب می‌شود.

### ج- محل تلاقی تمدن‌های بزرگ و کهن

منطقه قفقاز به لحاظ موقعیت‌های پیش‌گفته، از دیر باز تاکنون محل تلاقی تمدن‌های مختلف بوده است. تمدن‌های بزرگ و کهن همانند ایران، یونان، چین، عثمانی، روس و اروپائی در اطراف این منطقه حضور داشته‌اند. این عامل موجب شده است که این منطقه همواره محل رقابت و تعارض قدرت‌های وقت گردد.

#### د- همسایگی جهانی اسلام و جهان مسیحیت

قفقاز از سمت شرق (آن سوی دریای خزر)، جنوب و جنوب غربی به سرزمین‌های اسلامی و از سمت غرب و شمال به سرزمین‌های مسیحی متصل است. علاوه بر آن، در داخل قفقاز جنوبی کشورهای ارمنستان و گرجستان دارای مذهب مسیحی و آذربایجان دارای دین اسلام است و در قفقاز شمالی، اکثر جمهوری‌های خود مختار روسیه نظیر چچن، اینگوش، داغستان و غیره مسلمان‌نشین می‌باشند. همزیستی این دو دین الهی در این منطقه در ایجاد پیوند بیشتر میان ملت‌ها بسیار حائز اهمیت می‌باشد.

#### ه- یکی از مسیرهای ترانزیت نفت و گاز به اروپا

خط لوله انتقال نفت باکو - باتومی به طول ۸۶۷ کیلومتر در سال ۱۸۹۶ احداث و در سال ۱۹۰۷ مورد بهره برداری قرار گرفت. این خط، اولین لوله انتقال نفت در روسیه است که نفت دریای خزر را به ساحل دریای سیاه منتقل می‌کند. در قفقاز دو منبع عمده، استخراج و تولید گاز طبیعی وجود دارد، یکی در قفقاز جنوبی در قره‌داغ (اطراف باکو) و دیگری در قفقاز شمالی در گروزنی. این منابع از طریق خط لوله انتقال گاز قفقاز جنوبی، گاز مورد مصرف منطقه را تأمین می‌کنند. این خط که مهمترین خط انتقال گاز در قفقاز جنوبی است در سال ۱۹۵۷ احداث و در سال ۱۹۵۹ به بهره‌برداری رسید. طول خط لوله در اراضی آذربایجان ۴۲۵ کیلومتر است. این شبکه در نزدیکی آقاستفا به دو قسمت منشعب می‌شود. یک شاخه به طول ۱۰۷ کیلومتر به تفلیس و شاخه‌ای دیگر به طول ۱۷۰ کیلومتر به ایروان می‌رود. قطر این لوله ۷۰۰ میلیمتر است. برای انتقال منابع انرژی صادراتی (نفت و گاز) از منطقه آسیای میانه و دریای خزر به اروپا، مسیرهای ترانزیتی متفاوتی نظیر ایران، روسیه و

قفقاز مطرح است که به دلیل تلاش آمریکا برای جلوگیری از عبور خطوط لوله از مسیر ایران و دور بودن مسیر روسیه، منطقه قفقاز به یک مسیر مطرح برای این خطوط تبدیل شده است. و در این راستا خط لوله جدید الاحداث باکو - جیحان برای انتقال منابع جدید استخراج شده دریای خزر به ویژه آذربایجان از مسیر قفقاز در حال فعالیت می‌باشد. و لذا عبور نفت و گاز بر اهمیت قفقاز افزوده است. (امیراحمدیان، ۱۳۷۳: ۲۷۵-۲۷۷)

#### ه- تأثیرات منطقه‌ای

استقلال کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی و به هم خوردن نظم قبلی، سبب بی‌نظمی‌های ژئوپلتیک در منطقه شده است که به تبع آن ژئوپلتیک جهانی را نیز تا حدی دچار تحول کرده است. این تحولات با عوامل و عناصری که از دوران همزیستی این جمهوری‌ها در اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمده همراه شده است و شرایط را در منطقه پیچیده‌تر کرده است. وضعیت به وجود آمده در کشورهای استقلال یافته در درون خود با تهدیداتی مواجه می‌باشد که می‌تواند به بی‌ثباتی بیانجامد. اوضاع داخلی قفقاز و روابط خارجی آنها، می‌تواند توازن قدرت را بین کشورهای منطقه تغییر دهد. هرگونه تحولی در روابط و توازن قدرت در منطقه، ابتدا کشورهای همسایه بلافصل از قبیل روسیه، ایران و ترکیه را متأثر می‌کند، سپس این دایره محدود با پیوستن تعدادی از کشورهای دیگر وسیع‌تر می‌شود. کشورهای قفقاز درصدد پر کردن خلأی هستند که از فروپاشی شوروی به وجود آمده است. لذا بدین منظور خود را در جریان یک رقابت برای ایجاد محیط‌های پرنفوذ و کسب بیشترین منافع از موقعیت جدید انداخته‌اند. این تحولات فقط به قفقاز محدود نمی‌شود و پیامدهای این سیاست‌ها می‌تواند منطقه وسیع‌تری را تحت تأثیر قرار دهد.

#### ۳-۲. عوامل داخلی ناامنی در قفقاز

وضعیت و شرایطی که قفقاز جنوبی و قفقاز شمالی با آن مواجه می‌باشند حکایت از آن دارد که تهدیدات و واگرایی‌هایی که منطقه با آن مواجه است بسیار متنوع و

متعددند. انواع تهدیدهای امنیتی را می‌توان در قوم‌گرایی، اختلافات مرزی، ناسیونالیسم افراطی، جدایی طلبی، نابرابری‌های اقتصادی و تورم بسیار بالا جستجو کرد که یک یا چند عامل از این عوامل تهدید کننده باعث بی‌ثباتی در نقاط مختلف قفقاز شده است.

### الف- اختلافات قومی

مردم قفقاز علاوه بر چالش‌های سیاسی و اقتصادی که به نوعی با آنها مواجه می‌باشند، به دنبال بازیابی حس هویت ملی خود نیز می‌باشند که این موضوع به دلیل تأثیرات طولانی دوران استبداد فرهنگی حاکمیت شوروی سابق بر این اقوام با چالش‌هایی مواجه می‌باشد. حضور و نفوذ طولانی حکومت شوروی در قفقاز پیامدهای دو سویه‌ای در بر داشت. که از یک سو، هویت تاریخی آنان را متزلزل ساخت و از سوی دیگر بر هم خوردن بسیاری از هنجارهای فرهنگی و محیط طبیعی و جغرافیایی را سبب گردید. استقلال این جمهوری‌ها باعث بیداری این ملت‌ها و احیای فرهنگ و تاریخ آن‌ها شد. قفقاز از حیث مسئله ارتباطات و از نظر جغرافیایی در منطقه مناسبی قرار گرفته و با کشورهای همسایه خود از لحاظ فرهنگی، تاریخی، نژادی، زبانی و مذهبی احساس نزدیکی می‌کنند. احیای هویت فرهنگی و تاریخی این کشورها که بسیار با اهمیت تلقی می‌شود در مواقعی باعث بروز اختلاف میان جمهوری‌های همسایه می‌شود.

تقسیمات کشوری در قفقاز در دوران اتحاد جماهیر شوروی در راستای سیاست خاصی تنظیم شده بود. این تصمیمات براساس سیاست "تفرقه بینداز حکومت کن" استوار بود که جمعیت‌های ناهمگن را ادغام و قبایل خویشاوند و کاملاً وابسته به یکدیگر را از هم جدا می‌کرد. اقلیت‌های زیادی در منطقه با وجود دارا بودن یک ملیت واقعی در سرزمین‌های جداگانه‌ای زندگی می‌کنند.

سیاست‌های شوروی میان یک قوم فاصله به وجود آورد تا مردم متعلق به یک قوم در دو کشور زندگی کنند. این گونه اختلافات عامل و زمینه‌ای است برای اینکه در آینده بحران‌هایی به وجود آید. این شرایط در واقع نتیجه این واقعیت می‌باشد که

بسیاری اقلیت‌ها و ملیت‌های ظاهری خواستار جدایی از مناطق خودمختار و یا مراکزی هستند که از سوی آن‌ها اداره می‌شوند. (آیدین، ۱۳۸۰: ۱۶۳) ایالت چین- اینگوش ترکیبی از چین‌ها و اینگوش‌ها بود که برای اولین بار در سال ۱۹۳۴ توسط شوروی سابق ایجاد شد. در دسامبر ۱۹۹۴ این دو جمهوری از یکدیگر جدا شدند. دلیل اصلی این جدایی عدم تمایل اینگوش‌ها به جدایی از روسیه و در مقابل تلاش چین‌ها برای کسب استقلال و جدایی از ترکیب روسیه بود. از جمعیت ساکن در داغستان، به دلیل نداشتن گروه‌های قومی شناخته شده و برجسته، و با وجود بیش از ده اقلیت ناشناخته به عنوان مردم داغستان یاد می‌شود. (آیدین، ۱۳۸۰: ۱۶۵) جمهوری قاراچای - چرکس، همانند داغستان، تمام عناصر بالقوه درگیری‌های بین قومی را داراست. اگرچه تاکنون مناقشه‌ای در این جمهوری به وقوع نپیوسته است. در این جمهوری خودمختار سه ملیت متفاوت، که هیچکدام اکثریت ندارند در مقابل خواست‌های یکدیگر قرار دارند. روس‌ها ۴۲ درصد جمعیت جمهوری را دارا هستند در حالی که قاراچای‌ها ۳۲ درصد و بقیه را چرکس‌ها تشکیل می‌دهند (گلدنبرگ، ۱۳۷۵: ۳۵۵-۳۵۸). در مجموع واضح باید گفت که تمامی ملت‌های منطقه قفقاز شمالی در آینده می‌توانند منشاء بی‌ثباتی و بحران شوند، چرا که همانطور که ذکر گردید بذر اختلاف در این منطقه وجود دارد. (واعظی، ۱۳۸۲: ۱۵-۴۰)

#### ب- اختلافات مرزی و تأثیر آن بر اقوام و ملیت‌ها

مرز کشورهای جدید در قفقاز همانند بقیه جمهوری‌های مستقل شده، همان مرزهای داخلی بین جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد، که پس از استقلال خطوط مرزی کشورهای استقلال یافته را تشکیل می‌دهند. از طرفی، در برخی از این کشورها، خطوط مرزی با کشورهای همسایه، همان مرزهای اتحاد جماهیر شوروی با همسایگان سابق می‌باشد. اگر به دنبال روشن ساختن آینده‌ای محتمل از نظر امنیتی با توجه به گذشته مرزها در این منطقه باشیم، می‌توان به دو فرض اشاره کرد:

الف: با نگاهی اجمالی روی نقشه، می‌توان به ساختار اختیاری مرزهای داخلی در شوروی سابق پی برد. با گذشت زمان، اختلافات قومی همان‌گونه که دلیل جدایی

اقوام از هم بود، سبب گسستگی در مرزهای اراضی آنان نیز شده است. بدین لحاظ در صورتی که اختلافات مهار و کنترل نگردند، احتمال تغییرات مجدد در مرزهای موجود وجود دارد. این تغییرات می‌تواند پیامدهای منفی جدی برای ثبات منطقه داشته باشد. این نگرانی به دلیل وجود تعدادی از نواحی «خودمختار»، قفقاز را بیشتر تهدید می‌کند.

ب: افزون بر این، پایه ریزی مرزها در بسیاری از جمهوری‌های جدیدالتأسیس که میراث مرزهای خارجی شوروی سابق می‌باشد، گاهی اوقات اهداف مشخصی را دنبال می‌کنند.

چگونگی تحدید جمهوری‌های جدید، از آن جهت قابل بررسی است که کشورهایی پدید آمده‌اند که نسبت به نفوذ مردم خارج از مرزهای منطقه و همدستی و کمک آنها به عناصر تجزیه‌طلبی که در بعضی کشورها وجود دارند و یا دست کم استفاده از روش‌هایی که بتواند بر قدرت مرکزی فشار وارد آورد، حساس هستند. (جلالی، ۱۳۷۳: ۱۱۷-۱۱۹)

### ج - ناکارآمدی اقتصادی

کشورهای قفقاز با توجه به پتانسیل‌های خود هر کدام به نوعی با فرصت‌هایی برای توسعه اقتصادی مواجه می‌باشند. انتخاب الگوهای توسعه اقتصادی نامناسب که منجر به شکوفایی اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی مردم نشود، می‌تواند به افزایش بی‌ثباتی منجر شود. افزایش درآمد برخی از کشورهای منطقه از فروش منابع طبیعی نیز به اختلاف سطح زندگی مردمان این کشورها منجر شده و مهاجرت‌های ناشی از علایق اقتصادی را به وجود می‌آورد که در نتیجه به قطب بندی گروه‌های قومی تبدیل شده و می‌تواند امنیت منطقه‌ای را با تهدیداتی مواجه سازد. با توجه به اینکه اقتصاد این جمهوری‌ها شدیداً به مسکو وابسته بود و پس از استقلال رهبران کشورهای استقلال یافته، سیاست‌های اقتصادی مشخص و مستقلی را انتخاب نکردند، برخی از تحلیل‌گران اقتصادی نسبت به حل میان مدت ناکارآمدی ساختار اقتصادی اکثر کشورهای قفقاز اظهار بدبینی می‌کنند. «گامپل» معتقد است که رفع مشکلات اقتصادی این



کشورها به مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، فرهنگی، سیاست داخلی و روابط بین الملل بستگی دارد. یا به اعتقاد نیکلای شیسلیف این جمهوری‌ها برای برون رفت از وضعیت نامناسب اقتصادی نیاز به کمک‌های اقتصادی خارجی برای حداقل ۲۰ سال دارند (Gumpel, 1994: 40-43). رقابت برای دستیابی به منابع نفت و گاز دریای خزر نیز می‌تواند تنش‌هایی را همراه داشته باشد. اگر درآمدهای حاصل از فروش نفت صرف خریدهای نظامی به منظور رسیدن به اهداف سیاسی و رقابت‌های منطقه‌ای شود، توازن منطقه به هم خواهد خورد و بی‌ثباتی حاکم خواهد شد. استفاده ابرازی از اقتصاد به ویژه نفت و دادن امتیاز به کشورهای خارجی برای حل مناقشات به نفع خود، عامل دیگری برای رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که می‌تواند موجب بی‌ثباتی در منطقه گردد. از طرف دیگر، در دوران حکومت شوروی، منطقه قفقاز به صورت محدود کمک‌های اولیه زندگی و خدمات اجتماعی از سوی حکومت دریافت می‌نمود که البته وضع قابل قبولی برای مردم منطقه نبود و مردم با مشکلات فراوانی زندگی می‌کردند. پس از فروپاشی شوروی و حرکت کشورهای استقلال یافته به سوی نظام‌های اقتصادی مستقل، شکاف‌های اقتصادی زیادی در این کشورها به وجود آمد. در نتیجه این دگرگونی‌ها در نظام اقتصادی، درآمد اکثریت مردم به شدت کاهش یافت، به طوری که در برخی از این کشورها طبقه‌ای از مردم آرزوی زندگانی توأم با مشکلات دوران شوروی را می‌کردند. اقلیتی هم در هر یک از کشورهای منطقه به وجود آمد که در نتیجه این تحولات اقتصادی به سرعت به ثروت‌های کلان رسیدند. به همراه این شکاف‌ها، وجود بحران در کشورهای گرجستان، آذربایجان و ارمنستان، دولت‌های این کشورها را مجبور کرد که درصدی از درآمدهایشان را در راه جنگ صرف کنند. شکاف‌های موجود و استمرار فقر، تأثیر نامطلوبی بر روابط درون نژادی و درون قبیله‌ای این جوامع داشته است. زیرا ظرفیت‌های اقتصادی، به طور یکسان در میان گروه‌های نژادی توزیع نشده است.

#### د- نابرابری اقتصادی و شکاف‌های اجتماعی

در کشورهای قفقاز، قول‌های دولت‌ها برای آینده‌ای روشن جهت توزیع مجدد ثروت و بالا بردن قدرت اقتصادی انتظارات زیادی را در میان گروه‌های نژادی و اجتماعی ایجاد کرده است. اگر به هر دلیلی این قول‌ها محقق نشود و انتظارات اجتماعی بر آورده نشود تنش‌های اجتماعی پدید خواهند آمد. این مسئله در مورد کشور آذربایجان بیشتر صادق است چون مردم این کشور به اجرای پروژه‌های نفت و گاز و کسب درآمدهای کلان امیدوارند. سؤالی که در مورد آینده قفقاز مطرح است عبارت از این است که مردم تا چه مدت با وعده‌های آینده اقتصادی درخشان، آرام نگه داشته می‌شوند. حتی اگر درآمدهای نفتی در آذربایجان و حق ترانزیت و دیگر درآمدها در ارمنستان و گرجستان به اندازه پیش بینی شده کسب شود، اما مردم به طور محسوس از آن بهره نبرند، و بین مردم این باور به وجود آید که دولت در اداره و هزینه درآمدها با مشکل مواجه است تنش‌ها و اعتراضات عمومی بروز خواهد کرد همان‌گونه که به‌تازگی در گرجستان شاهد آن بودیم. اگر این درآمدها کمتر باشد و مردم نسبت به قول دولت‌های خود بدبین گردند و آینده روشنی را برای خود ترسیم نکنند، خشم و نارضایتی عمومی برانگیخته خواهد شد (موسسه رند، ۱۳۸۱: ۶-۷). تحولات سریع و فشارهای اقتصادی منجر به افزایش فساد مالی شده و متعاقب آن تأثیر سویی بر امنیت به جای خواهد گذارد. بنابراین، ساز و کارهایی در منطقه قفقاز برای تضمین مبارزه علیه فساد مالی مورد نیاز می‌باشد. تا زمانی که این معضل وجود داشته باشد به عنوان مشکلی سیاسی نه تنها باعث طبقاتی شدن جامعه می‌شود بلکه راه ورود سرمایه‌گذاری خارجی را نیز مسدود می‌نماید. (آیدین، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

#### ه- عدم وجود نهادهای مدنی کارآ

نهادهای مدنی به دلیل ایفای نقش واسطه‌ای، موجب کاهش و یا از بین رفتن شکاف میان مردم و نظام سیاسی می‌شوند. نهادهای مدنی کارآ، که به خوبی قادر به انتقال تقاضا از پایین به بالا باشند و نقش مؤثری را در جهت‌دهی و همسوسازی این تقاضاها ایفا کنند، عناصر تعیین کننده‌ای در کنترل نظام‌های سیاسی و همچنین جلوگیری از کاربرد ابزارهای غیرقانونی برای بیان تقاضاها از سوی مردم خواهند

بود. در منطقه قفقاز، طی یک دهه گذشته به دلیل سیطره نگرش‌های قومی و وجود تفکرات دوران کمونیستی میان مسئولین این کشورها و عدم تمایل دولت‌های محلی، نهادهای مدنی مانند احزاب و سازمان‌های غیردولتی هنوز نتوانسته‌اند به رشد و بلوغ لازم دست پیدا کنند.

#### ۴-۲. نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قفقاز

در این بخش نقش برخی از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای یا در قفقاز به‌طور مختصر مورد تحلیل قرار گرفته است اما نقش جمهوری اسلامی ایران در قفقاز نیازمند مقاله مستقلی می‌باشد و در این مبحث به آن نمی‌پردازیم.

#### الف- رویکرد روسیه به قفقاز

قفقاز، محل اتصال، برخورد و چالش قدرت‌های متعدد رقیب بود. از این رو، مسکو همواره برای این منطقه که از یک سو محل تلاقی منافع آن با ایران و از سوی دیگر با ترکیه و سایر قدرت‌های بزرگ اروپا بود، اهمیت زیادی قائل بوده است. بیش از دو قرن از هنگامی می‌گذرد که امپراطوری روسیه استراتژی ماوراء قفقاز خود را اعمال نمود. پس از تسلط بر قفقاز، روسیه به دو هدف مهم دست یافت، اولاً در مرکز اتصال دولت‌های اسلامی منطقه، یک تکیه‌گاه برای تمدن مسیحی ایجاد شد، ثانیاً، مرزهای جنوبی روسیه تحکیم گردید. می‌توان تعبیر رساتری از عنوان تکیه‌گاه تمدن مسیحی کرد. اگر چه روسیه در جنگ‌های گذشته با شکست دادن ایران و عثمانی در این منطقه، به عنوان یک کشور مسیحی جایگاهی مناسب پیدا کرد، اما روسها در پی ایجاد تکیه‌گاهی برای متوجه شدن به سوی جنوب و ایران و به طرف غرب و تنگه‌های بسفر و داردانل بودند. این دو سیاست، در تمام سال‌های قرن نوزدهم، از دل مشغولی‌های بنیادین رهبران روسیه و دستگاه تزاری بود. این سیاست با تغییر رژیم در روسیه، دگرگون نشد. در دوران حکومت شوروی، قفقاز با تمامی تاریخ پرفراز و نشیب خود، همچنان در سیاست دو سویه این کشور به جانب ترکیه و ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود. پس از فروپاشی شوروی نیز، این اهمیت بنیادین و استراتژیک همچنان نسبت به قفقاز حفظ شد و روس‌ها که وام‌دار یک

اندیشه تاریخی و استراتژیک در قبال این منطقه بودند، نتوانستند از سیره گذشتگان دست بردارند. تحولات سیاسی پس از فروپاشی نشان نمی‌دهد که در اولویت‌های سیاستمداران مسکو در نگرش به قفقاز تغییراتی ایجاد شده باشد. هر چند که راهبردهای کلاسیک، ثمردهی و کارایی ندارند. روس‌ها، در طی تاریخ خود، بسیار دیر خود را با مفاهیم را سازگار می‌کنند، اما گاه شدت تحولات ممکن آنها را که به پذیرش واقعیت‌ها ناچار سازد. یکی از بحث‌های مطرح در روسیه پس از فروپاشی، طرح عرصه منافع امنیت در حوزه شوروی سابق است. در سال ۱۹۹۲ استراتژی جدید روسیه تدوین شد. در این استراتژی از حوزه جغرافیایی شوروی سابق به عنوان عرصه منافع امنیت ملی روسیه نام برده شده است. قفقاز نیز فرعی بر این استراتژی نمی‌باشد، بلکه عینیت کامل آن است. پیوند و ارتباط روسیه با کشورهای منطقه پیرامونی خود، همواره روابطی سخت و همراه با دشواری‌های فراوان، چه برای روسیه و چه برای کشورهای منطقه، بوده است. (واعظی، ۱۳۸۲: ۱۷۰) قفقاز جزء عرصه منافع ژئوپولیتیک روسیه است. اقوام مقیم این منطقه در عمل در یک دولت - امپراطوری روسیه یا اتحاد شوروی - زندگی کرده‌اند. روسیه باید یگانگی سرنوشت آنها را درک کند. روسیه نباید فراموش کند که اگر این منطقه را ترک کند، دیگران وارد این منطقه خواهند شد، امری که بر امنیت روسیه نخواهد افزود. (روزنامه ستاره سرخ، ۲۰ آوریل ۱۹۹۴) بنابراین، به نظر می‌رسد، علیرغم کاستی‌هایی که سیاست روسیه در منطقه دچار آن شده است که خود معلول شرایط نوین و استقلال کشورهای جدید می‌باشد، شرایطی فراهم شده است که کشورهای دیگر نیز به دنبال اهداف خود در قفقاز باشند. لذا در شرایط جدید روسیه تلاش می‌کند اگر نتواند تنها قدرت با نفوذ و تعیین کننده در قفقاز باشد لاقلاً جزء کشورهای با نفوذ و تاثیرگذار در منطقه به شمار رود. با گذشت زمان از نفوذ روسیه در منطقه کاسته می‌شود، نقطه اوج این تحولات پس از ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان بود که با نرمش بیش از حد رئیس جمهور روسیه آقای پوتین مواجه شد و در نتیجه آن حضور و نفوذ نیروهای نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز افزایش یافت.

تحولات داخلی در آذربایجان و گرجستان و عکس‌العمل مقامات روسیه نسبت به آن در این راستا قابل تحلیل می‌باشد. این تحولات جدید زمینه را برای گسترش ناتو به شرق نیز فراهم کرده است.

#### ب- رویکرد ترکیه به قفقاز

ترکیه همواره به قفقاز توجه خاصی داشته است. اندیشه ناسیونالیسم ترک، ریشه‌های اساطیری خود را در قفقاز و آسیای مرکزی می‌دید. پان ترکیسم که از اواخر قرن نوزدهم و همراه با بروز تغییر و تحولات عمده در عرصه افکار ترک‌ها که رژیم عثمانی را رژیم کهنه و رو به زوال می‌پنداشتند، ظهور مقتدرانه‌ای از خود نشان داده بود، نتوانست در فاصله سال‌های ۱۹۰۰ تا شروع جنگ جهانی اول، به دلیل ضعف و رخوت امپراطوری، چندان موفقیتی کسب کند. با این حال، انقلاب ۱۹۰۸ ترک‌های جوان که برانگیزنده اندیشه پان ترکیسم بود رهیافت‌های نوینی را برای آینده مطرح ساخت. شروع جنگ جهانی اول، مجال در خوری برای تحقق رویاهای پان ترکیست‌ها بود. در سال‌های آخر جنگ و در حالی که عثمانی‌ها رویاروی جنگ بزرگی در بین النهرین و روسیه بودند، اهتمام عمده آنها معطوف به قفقاز بود. با انقلاب ۱۹۱۷ و فروپاشی نظام تزاری، راه برای انضمام آذربایجان ایران و روس در قلمرو ترک‌ها فراهم گردید. اما در حالی که جنگ‌های قفقاز ادامه داشت، امپراطوری از هم فرو پاشید و پان ترکیسم به عنوان اندیشه مسلط و حاکم به ضعف و رکودی عمیق دچار شد (بیات، ۱۳۷۰: ۱۲).

جمهوری آذربایجان، کلید دست یافتن ترکیه به اهداف منطقه‌ای این کشور در قفقاز و آسیای مرکزی بود. سیر تحولات سریع در جمهوری آذربایجان و دستیابی جبهه خلق به قدرت که مدعی بود تنها نیروی سیاسی مؤثر در آذربایجان است که توانسته “تمام ملت را دعوت کند تا نیروهای سیاسی و معنوی خود را متحد کند و این کار را خود به انجام رسانده است باعث شد تا این حزب به عنوان عمده‌ترین متحد ترکیه در قفقاز مطرح گردد. اما این گسترش نفوذ زودگذر بود. ترکیه در رفتار سیاسی خود بر محدودیت‌های مترتب بر آن واقف نبود. (خریچی، ۱۳۷۰: ۲۰۲) با وجود اینکه

ترک‌ها مجال و فرصت مناسب در یافتن یک پایگاه مهم در قفقاز تحصیل کرده بودند، اما هنگامی که دولت جبهه خلق در سال ۱۹۹۲ شروع به بروز رفتارهایی مانند امضای قرارداد کنسرسیوم نفت و دادن امتیازات گسترده به ترکیه نمود، نفوذ روسیه و گرایشات متعادل‌تر در آذربایجان، شرایطی را به وجود آورد تا دولت جبهه خلق سقوط کند. اولین تجربه ترکیه با شکست روبرو شد. هدف ترک‌ها، پر کردن خلاء ناشی از فروپاشی شوروی بود. مضافاً بازار وسیع جمهوری‌ها، می‌توانست در جهت پیشبرد اهداف اقتصادی منطقه‌ای ترکیه نقش موثری ایفا کند.

### ج- رویکرد ایالات متحده آمریکا به قفقاز

دولت کلینتون که تقریباً از نظر تاریخی همزمان با استقلال این کشورها، دور اول ریاست جمهوری خود را شروع نموده بود، با موقعیت جدیدی رو به رو بود که آمادگی برخورد با آن را نداشت. به تدریج و به خصوص در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون، اهداف و سیاست‌های آمریکا در قفقاز تا حدودی مشخص شد و اهمیت این منطقه نزد سیاستمداران آمریکایی افزایش یافت و تلاش‌های این دولت برای دستیابی به این اهداف حالت منسجم‌تری به خود گرفت. برخی از عواملی که از نظر دولت آمریکا به این منطقه اهمیت می‌بخشد، موارد ذیل را شامل می‌شود. با توجه به افزایش نیاز به انرژی در آینده، وجود منابع نفت و گاز بر اهمیت این منطقه افزوده و موجب رقابت برخی از قدرت‌های اقتصادی برای تسلط بیشتر بر منابع انرژی شده است. کشورهای تولیدکننده نفت در این منطقه به دریای آزاد راه ندارند و این امر مانعی در راه رساندن نفت و گاز به سایر مناطق دنیاست که این خود وضعیت سیاسی منطقه را پیچیده‌تر کرده است. رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای حضور و نفوذ در منطقه مانند کشورهای: روسیه، ایران، ترکیه، اسرائیل، و برخی از کشورهای اتحادیه اروپایی.

۴- اهمیت ژئوپلیتیک منطقه به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به افغانستان و عراق، این منطقه از نظر نظامی و امنیتی جایگاه ویژه‌ای در سیاست آمریکا پیدا کرده است.

با عنایت به موارد فوق الذکر، مهم‌ترین هدف آمریکا در قفقاز حفظ وضع موجود، حضور و نفوذ سیاسی اقتصادی و امنیتی دراز مدت و مقابله با نیروهایی می‌باشد که در راستای منافع آمریکا قرار ندارند. آمریکا حکومت‌های فعلی کشورهای این منطقه را پذیرفته و به تقویت نظام حکومتی، حقوقی و امنیتی آنها در راستای اهداف دراز مدت خود پرداخته است. کشورهای منطقه نیز با توجه به مشکلات جدی اقتصادی، علاقمندند آمریکا در این کشورها سرمایه‌گذاری کند و به آنها در تمام زمینه‌ها کمک نماید. آمریکا در زمینه ایجاد یک نظام امنیتی با مشارکت این کشورها تلاش زیادی کرده است. (حبیبی، ۱۳۸۱: ۳۰)

سیاست‌های آمریکا در قفقاز در راستای سیاست‌های کلی این کشور در سطح جهانی قرار دارد و با قدرت‌هایی که در منطقه نفوذ دارند و سیاست‌هایشان همسو با منافع آمریکا نمی‌باشد، مقابله می‌کند. براساس این رویکرد، آمریکا سیاست مقابله و محدود کردن ایران را در منطقه به طور آشکارا دنبال می‌کند. سیاست آمریکا در قبال روسیه حالتی دوگانه دارد، به طوری که در ظاهر آمریکا تلاش می‌کند تا روسیه را در سیاست‌هایش در این منطقه با خود همراه سازد، اما در عمل به دنبال کم‌رنگ نمودن حضور و نفوذ روسیه در منطقه می‌باشد. در حقیقت، آمریکا ادامه نفوذ ایران و روسیه را خطری برای منافع دراز مدت خود در منطقه تلقی می‌کند. ترکیه نیز در منطقه فعال است و متحد اصلی آمریکا محسوب می‌شود.

آمریکا برای اجرای سیاست‌های خود در منطقه به همکاری ترکیه تکیه دارد و سعی می‌کند علاوه بر استفاده از رابطه مستقیم با کشورهای این منطقه برای دستیابی به منافع خود به ترکیه کمک کند تا حضور و نفوذ این کشور افزایش یابد به گونه‌ای که به طور غیرمستقیم دستیابی به اهداف آمریکا تسهیل گردد. هدف کلان آمریکا نفوذ گسترده و حضور دراز مدت و مطمئن در قفقاز است. آمریکا می‌داند که منطقه هنوز احتیاج به اقدامات زیربنایی متعددی دارد تا آماده بهره‌برداری کامل شود. در نتیجه، تلاش آمریکا در این مقطع صرف آماده کردن زمینه برای سرمایه‌گذاری و حضور طولانی است. حمله به افغانستان و شرایط به وجود آمده در منطقه باعث شد که

آمریکا از این فرصت حداکثر بهره برداری را به عمل آورده و در دستیابی به اهداف تعیین شده خود تسریع نماید. (حبیبی، ۱۳۸۱: ۵۸-۵۹).

#### د- رویکرد اتحادیه اروپایی به قفقاز

از دیدگاه اروپا، قفقاز بخشی از اروپا و یا همسایه بلافصل اروپا می‌باشد. به همین دلیل اروپا برای همکاری با کشورهای منطقه به ویژه در زمینه انرژی و حمل و نقل اهمیت زیادی قائل است. در این راستا برنامه‌های متعددی از سوی اروپا در قفقاز و آسیای مرکزی طراحی شده است. از جمله، می‌توان به برنامه معروف به تراسکا که کریدور میان اروپا - آسیا را تعریف می‌کند و نیز برنامه دیگری موسوم به اینوگیت در زمینه روان‌تر کردن انتقال انرژی از منطقه به اروپا، اشاره کرد. همچنین مجموعه کمکهای اروپایی در امور آموزش و آموزش فنی - حرفه‌ای در قالب برنامه "تأسیس (TACIS)" طراحی شده است. با این دیدگاه تعدادی از کشورها به عضویت شورای اروپا درآمدند. پیش از آن اتحادیه اروپا، قرارداد مشارکت و همکاری (PCA) برای ایجاد ارتباط بیشتر پارلمان‌های کشورهای اروپایی با یکایک کشورهای قفقاز را امضا کرد که از اول ژوئیه ۱۹۹۹ (تیرماه ۱۳۷۸) به اجرا در آمد. نمایندگان اروپایی، برقراری دموکراسی و اصلاحات اقتصادی و نیز هنجارهای حقوق بشری به سبک لیبرالیسم غربی را به عنوان پیش شرط برای امنیت و ثبات در منطقه قرار داده‌اند. اتحادیه اروپا، نقش خود را از طریق شرکت‌های خصوصی و دولتی، به سرمایه‌گذاری در امر حمایت از برنامه‌های بشردوستانه و توسعه در منطقه محدود کرده‌اند. به طوری که شرکت‌های خصوصی تاکنون نسبت به انجام سرمایه‌گذاری‌های تولیدی و صنعتی تردید داشته‌اند و در نتیجه اغلب نقش خود را محدود به فروش کالا کرده‌اند. البته شرکت‌های بریتانیایی، بلژیکی، نروژی، ایتالیایی و فرانسوی در بخش انرژی به دلیل مزیت‌های فراوان و اطمینان از بازگشت سرمایه و سودآوری بالا به سرمایه‌گذاری پرداخته‌اند. شرکت‌های آلمانی دخالت عمده‌ای در تدوین پیش نویس قوانین و مقررات در بسیاری از دیگر بخش‌ها داشته‌اند. در حالی که برنامه TACIS اتحادیه اروپا بسیاری از پروژه‌های آموزشی و امور توریستی را



تضمین کرده است. سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE)، تنها نقش متعادل و ملایمی را در امور سیاسی منطقه ایفا کرده است. البته شکی نیست که دوری بعد جغرافیایی از منافع آنها و احتمال تنش با روسیه در این امر دخیل بوده است. غالب کشورهای عضو بعد از استقلال این کشورها، به تعدیل مداخلات خود در زمینه اصلاحات سیاسی، اقتصادی و امنیتی همراه با یک برنامه بسیار فعال برای حمایت‌های بشردوستانه اقدام کردند. با این همه آنها ترجیح می‌دهند که حمایت خود را از طریق سازمان ملل و دیگر نهادها یا از طریق ابتکارات دراز مدت اتحادیه اروپا همچون "TACIS" یا "کریدور حمل و نقل اروپا - قفقاز - آسیا کانالیزه کنند، تا بیشتر وجهه‌ای بی طرفانه داشته باشد.

#### ۲-۵. رویکردهای مختلف نسبت به مسائل امنیتی قفقاز

اگر بخواهیم تقسیم‌بندی کلانی از رویکردهای مختلف نسبت به مسائل امنیتی قفقاز داشته باشیم چهار رویکرد مختلف را می‌توان از هم تفکیک کرد:

##### الف- رویکرد استراتژیک

براساس این رویکرد، مسائل امنیتی قفقاز در چارچوب "بازی بزرگ جدید" در این منطقه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در این رویکرد کوشش‌های قدرت‌های بزرگ برای دستیابی به منافع مورد نظر خود در منطقه که بازی بزرگ قرن نوزدهم میان روسیه و انگلستان را تداعی می‌کند، به عنوان مهمترین منبع و عامل تأثیرگذار بر امنیت یا ناامنی منطقه مورد تأکید قرار می‌گیرد. به همین دلیل، براساس این رویکرد برای شناخت و درک مسائل امنیتی در منطقه باید اهداف و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در این منطقه شناسایی و تحلیل شوند. مسأله حضور و نفوذ نظامی در منطقه و کنترل خطوط انتقال انرژی، در رویکرد استراتژیک، به عنوان مهمترین موضوعات محوری در رقابت آمریکا و روسیه در منطقه تلقی می‌شوند و بسیاری از پدیده‌های امنیتی در منطقه مانند بن‌بست در حل و فصل مناقشه قره‌باغ و تداوم کوشش‌های جدایی طلبانه در چچن و گرجستان و ابراز دیدگاه‌های مقامات روسیه و آمریکا علیه یکدیگر برای حضور نیروهای نظامی در آذربایجان و گرجستان نیز در پرتو این

محورها مورد تحلیل قرار می‌گیرند. روسیه به طور سنتی قفقاز را حریم امنیتی و حیات خلوت خود تلقی می‌کند و هیچگونه تمایلی به حضور یک قدرت دیگر خصوصاً آمریکا در این منطقه ندارد و متقابلاً آمریکا خصوصاً پس از وقایع ۱۱ سپتامبر در راستای بسط سلطه امنیتی خود در سراسر جهان، متمایل به اعمال سیاست‌های خود در قفقاز است. از طرفی، طرح موضوع گسترش ناتو به شرق که ممکن است در آینده با فتح کامل قفقاز و خروج آن از دست روسیه همراه باشد برای روس‌ها بسیار نگران کننده است. شاید روس‌ها بتوانند بر سر هر نقطه دیگری از جهان (حتی آسیای میانه) با آمریکا به معامله یا تفاهم دست یابند ولی قفقاز برای روسیه بسیار استراتژیک می‌باشد. (موسوی، ۱۳۸۲: ۶-۹)

#### ب- رویکرد قومی - سیاسی

این رویکرد، امنیت در قفقاز را با تأکید بر مسائل قومی در منطقه تحلیل می‌کند. براساس این رویکرد، وجود بیش از ۵۰ قومیت مختلف در قفقاز که بعضاً به دلیل اختلافات تاریخی و یا سیاست‌های نادرست قومی در دوران اتحاد جماهیر شوروی در وضعیت تنش با یکدیگر قرار دارند، امنیت را در این منطقه به یک موضوع پیچیده تبدیل کرده است. از این دیدگاه، ناامنی‌ها در منطقه بیش از آنکه ریشه‌های بیرونی داشته باشند از بنیادهای داخلی برخوردار هستند و به همین دلیل برای افزایش امنیت در منطقه باید مجموعه‌ای از اقدامات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای ایجاد درک مشترک از تهدیدها صورت پذیرد. فقدان فرهنگ مناسب و مشترک برای حل مشکلات قومی در داخل منطقه و نیز بهره‌برداری قدرت‌های خارجی از اختلافات قومی موجود در راستای منافع خود و در نهایت استفاده ابزاری از اقوام و مسئله قومیت‌ها برای دستیابی به قدرت توسط حکومت‌های ملی و گروه‌های جویای قدرت سبب می‌شوند تا چشم‌انداز روشنی نسبت به حل مسائل امنیتی قفقاز با اتکا به دیدگاه قومی - سیاسی پیش‌رو نباشد. کهنه شدن زخم‌های عمیق منطقه نظیر بحران چچن، مناقشه قره‌باغ، و مسائلی که در آبخازیا، آجارسران و غیره وجود دارد شاهد این مدعاست. به نظر می‌رسد تا زمانی که اقوام در منطقه به درک مشترک

فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نرسند، وضعیت تغییر نخواهد کرد و رسیدن به چنین درکی نیز نیازمند به زمان است.

### ج- رویکرد اقتصادی

برخی از نظریه پردازان امنیت ملی مبحث امنیت را در کشورهای جهان سوم در ارتباط مستقیم با مبحث اقتصاد تحلیل می‌کنند. در منطقه قفقاز رویکرد اقتصادی به موضوع امنیت، مسائل اقتصادی را که حول محور نفت و انرژی دور می‌زند، هم به عنوان عامل ایجاد امنیت و هم به عنوان عامل ایجاد ناامنی معرفی می‌کند. نقش انرژی در ایجاد امنیت در منطقه از آن جهت می‌باشد که سرمایه‌گذاری برای بهره‌برداری از منابع نفتی منطقه الزاما نیاز به امنیت دارد و به همین دلیل هر چه سرمایه‌گذاری در منطقه افزایش پیدا کند، منطقه امنیت بیشتری را تجربه خواهد کرد. از سوی دیگر، بهره‌برداری از منابع نفتی منطقه هم موجب افزایش رقابت میان قدرت‌های خارجی شده، و هم به دلیل ایجاد برخی درآمدهای غیرقانونی به افزایش شکاف اجتماعی و نابرابری اقتصادی کمک کرده است. این رویکرد کوشش در جهت توزیع عادلانه درآمدها و بهره‌گیری از درآمدهای حاصله برای توسعه اقتصادی و اجتماعی منطقه را مناسب‌ترین راهکار برای تقویت بنیادهای امنیتی در منطقه می‌داند. با این حال، اگر چه حل مشکلات و نمودار شدن شکوفایی اقتصادی در ایجاد امنیت در هر نقطه می‌تواند نقش داشته باشد اما رابطه میان این دو رابطه علت و معلولی نیست بلکه یک رابطه متقابل است. بدین معنا که اساسا به وجود آمدن امنیت، بستر اساسی رشد و شکوفایی اقتصادی تلقی می‌شود و حتی شاید بتوان این وجه از رابطه میان این دو متغیر را قویتر از وجه مقابل آن بر شمرد. بدین ترتیب تا زمانی که امنیت در قفقاز برقرار نشود نمی‌توان انتظار رشد اقتصادی چشمگیری داشت. علاوه بر آن، از میان سه کشور حوزه قفقاز جنوبی، تنها کشور آذربایجان می‌تواند به دلیل در اختیار داشتن منابع انرژی (نفت و گاز) به عنوان بستری برای سرمایه‌گذاری خارجی و منبعی برای تأمین درآمدهای مورد نیاز برای تحقق رشد و توسعه اقتصادی مطرح باشد اما دو کشور دیگر (ارمنستان و گرجستان) به علت فقدان چنین منابعی، از نظر زیربنایی با

رشد و توسعه اقتصادی فاصله زیادی دارند. این نکته را نیز باید افزود که حتی در صورت وجود زیربناهای مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری خارجی، به دلیل عدم توجه شرکت‌های چند ملیتی به منافع کشورهای میزبان و ضعف دولت‌های مرکزی در این منطقه، امکان افزوده شدن بر شکاف طبقاتی وجود دارد.

#### د- رویکرد امنیت جمعی

رویکرد امنیت جمعی، رضایت بازیگران ذینفع را در منطقه بسیار با اهمیت تلقی می‌کند. معتقد است در شرایطی که بازیگران تحت مکانیزمی با هم همکاری جمعی نمودند تهدیدات کم می‌شود. ارائه دهندگان این ایده، بر این باور هستند که هرگاه کشورهای حوزه قفقاز و همسایگان آنها به درک مشترک و تعریف دقیق امنیت داخلی و امنیت دسته‌جمعی منطقه دست یابند، قادر خواهند بود که مشکلات امنیتی قفقاز را با همکاری منطقه‌ای حل و فصل نمایند. در این راستا الگوهای متعددی ارائه شده است که می‌توان به برخی از آنها اشاره نمود:

الگوی قفقازی یعنی همکاری امنیتی میان سه کشور قفقاز جنوبی - نظیر طرح "خانه مشترک قفقاز" سواردنازه رئیس جمهور پیشین گرجستان؛  
الگوهای همکاری‌های منطقه‌ای فراگیرتر که در آن سه کشور حوزه قفقاز در همکاری امنیتی با کشورهای همسایه قرار می‌گیرند - همانند ایده ۳ + ۳ جمهوری اسلامی ایران برای همکاری سه کشور همسایه قفقاز یعنی ایران، ترکیه و روسیه با ۳ کشور قفقاز؛

ایده ۳+۱ روسیه در راستای همکاری امنیتی روسیه با این سه کشور؛

طرح ۳+۲ ترکیه برای همکاری روسیه و ترکیه با ۳ کشور قفقاز؛

ایده ۳ + ۲ ارمنستان برای همکاری روسیه و ایران با ۳ کشور قفقاز

ایده ۳+۳+۲ آذربایجان برای همکاری میان ۳ کشور قفقاز با ۳ کشور همسایه و همچنین اروپا و آمریکا.

الگوهای فرامنطقه‌ای که امنیت را به عنوان مفهومی جهانی تعریف نموده و معتقد است طرح‌ها و مباحث مربوط به تأمین امنیت در یک منطقه از جهان، بدون در نظر

گرفتن سایر مناطق، به نتیجه نخواهد رسید. در این راستا می‌توان از طرح‌هایی چون طرح کشورهای غربی جهت گسترش دامنه فعالیت‌های ناتو و سازمان امنیت و همکاری اروپا به شرق و یا طرح همکاری کشورهای بازمانده از شوروی تحت لوای پیمان امنیت دستجمعی کشورهای مشترک‌المنافع نام برد.

این رویکرد با وجود تعدد و تکثر طرح‌هایی که در آن ارائه شده است شاید از هر یک از سه رویکرد پیشین، مشکلات عملی بیشتری داشته باشد. هر یک از ارائه‌دهندگان این طرح‌ها، با در نظر گرفتن منافع خاصی آن را پیشنهاد کرده‌اند که در نهایت ممکن است با منافع ملی کشورها و نیز منافع اقوام در حوزه قفقاز همخوانی نداشته باشد. منافع متعارض قدرت‌های خارجی دخیل در منطقه، توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی آمریکا، ضعف اروپا در اجرای عملی طرح‌های خود، حساسیت روس‌ها به قفقاز به عنوان حیاط خلوت خویش، اختلافات برخی از کشورهای قفقاز با همسایگان بلافصل و رقابت کشورهای منطقه برای توسعه حوزه نفوذ خود در قفقاز و نهایتاً درگیری‌های قومی و سیاسی در داخل منطقه قفقاز بر پیچیدگی و دشواری این طرح‌ها می‌افزاید. (نافذعارفی، ۱۳۷۴: ۶۲-۶۷).

### ۳. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

چهار رویکرد اشاره شده، مسائل امنیتی قفقاز را از طریق تمرکز بر مشکلات موجود و تأکید بر یک مسأله محوری مورد بررسی قرار می‌دادند. توجه به این رویکردها اگر چه مفید و ضروری است اما به نظر می‌رسد این طرح‌ها قادر نباشند شرایط را به سمت یک راه‌حل جامع به پیش ببرند. با نگرش فراگیر به موضوع امنیت در قفقاز می‌توان موضوع را از آخر به اول مورد بازنگری قرار داد. اغلب مطالعات مربوط به امنیت منطقه‌ای در نهایت به دنبال پاسخ به این پرسش هستند که چگونه می‌توان در یک منطقه خاص به امنیت پایدار دست یافت. بنابر تعریف، امنیت پایدار به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن حداقل سه ویژگی حکمفرما باشد.

تمامی بازیگران و نیروهای تأثیرگذار نسبت به وضع موجود رضایت نسبی داشته و تداوم آن را بیش از تغییر به نفع خود ببینند

به لحاظ امنیتی وابستگی متقابل بین تمامی بازیگران در بالاترین مرحله خود قرار داشته باشد (به عبارت دیگر، هر بازیگر امنیت خود را در گرو امنیت بازیگر دیگر بداند).

ساز و کارها، قواعد و رژیم‌های امنیتی توانایی پاسخگویی به تقاضاهای مختلف را داشته باشند و هرگونه کوششی برای تغییر وضع موجود از شیوه‌های قانونی پیگیری شود.

تردیدی نیست که منطقه قفقاز با این شرایط فاصله زیادی دارد اما آنچه که ما باید در آغاز آن را مورد تحلیل قرار بدهیم این است که فاصله منطقه تا مرحله دستیابی به یک امنیت پایدار و با ثبات تا چه حد است. آیا پیش نیازهای شکل‌گیری امنیت جمعی در قفقاز وجود دارد و یا اینکه منطقه در مرحله پیش از آن قرار دارد؟ برای شکل‌گیری امنیت جمعی وجود دو مسأله زیر یعنی:

وجود درک مشترک از تهدیدات (هر چند که هنوز پاسخ مشترکی به تهدیدات قابل تصور نباشد. پذیرش امنیت به عنوان بهترین گزینه از سوی تمامی بازیگران، که به عنوان پیش‌نیازهای ضروری، اجتناب‌ناپذیر است. در این صورت منطقه قفقاز حتی فاقد پیش‌نیازهای اولیه برای رسیدن به یک وضعیت امنیتی با ثبات می‌باشد. به عبارت دیگر، در منطقه قفقاز با یک درک مشترک از تهدیدات مواجه نیستیم و الزاما برای تمامی بازیگران، امنیت به عنوان بهترین گزینه مطرح نمی‌باشد. این مسأله در حالی است که شرایط و جغرافیا لزوم شکل‌گیری نوعی ترتیبات امنیت جمعی را به کشورهای منطقه دیکته می‌کند. در حال حاضر، به دلیل مناقشه قره باغ آذربایجان و ارمنستان، هر دو کشور خود را از بسیاری از مزیت‌های اقتصادی محروم ساخته‌اند. با توجه به عدم دسترسی دو کشور به آبهای آزاد و همچنین اختلافات میان ترکیه و ارمنستان این موضوع برجستگی و اهمیت خود را بیشتر نشان می‌دهد. در گرجستان نیز حکومت مرکزی چندانی بر مناطق تحت کنترل آجارها و آبخازها که بخش قابل توجهی از سواحل گرجستان در دریای سیاه را تشکیل می‌دهد، ندارد. بنابراین، درگیری‌های موجود بیشترین ضربه را به منافع اقتصادی مردم منطقه وارد می‌سازد.

## نتیجه گیری

مردم در منطقه قفقاز، همان‌طور که گفته شد، به مجموعه متنوعی از اقوام تقسیم می‌شوند که هر کدام آرزوهای تاریخی متفاوتی را دنبال می‌کنند. برخی از اقوام در تعریف خود از امنیت جمعی به طور مشخص بر روابط دوستانه و پیوند فرهنگی یا اتحاد با قدرت‌های خارجی تأکید می‌کنند، در حالی که برخی دیگر در تعریف خود از امنیت جمعی یک یا چند قومیت را مستثنی می‌کنند. در کنار این‌ها برخی از قومیت‌ها هنوز درکی از امنیت جمعی در قفقاز ندارند. حکومت‌ها در منطقه قفقاز هنوز نماینده همه افکار عمومی تلقی نمی‌شوند و به همین دلیل از توانایی اندکی در ایجاد یک درک مشترک امنیتی برخوردار هستند. فشارهای مستقیم و غیر مستقیم قدرت‌های خارجی نیز در تشدید این مسأله تاکنون دخیل بوده‌اند. قدرت‌های خارجی به عنوان یکی از مهم‌ترین بازیگران امنیتی در منطقه قفقاز، این منطقه را به گونه‌ای تعریف می‌کنند که با منافع امنیتی‌شان سازگار باشد. علاوه بر این، آن‌ها قفقاز را همواره در یک چارچوب وسیع‌تر که معمولاً شامل کشورهای آسیای مرکزی می‌شود مورد توجه قرار می‌دهند. وجود این منافع متفاوت موجب شده است که همواره امنیت برای تمامی بازیگران به عنوان بهترین گزینه مطرح نباشد. بازیگران مختلف هنگامی که منافع خود را در خطر می‌بینند ترجیح می‌دهند که منافع دیگران را نیز با خطر مواجه سازند. در چنین فضایی ایجاد یک درک مشترک از تهدیدها و مسأله امنیت جمعی چندان قابل دسترسی و نزدیک به نظر نمی‌رسد. قفقاز هنوز به یک محیط امنیتی که ویژگی آن تعادل چرخه قدرت میان بازیگران مختلف می‌باشد، تبدیل نشده و در حال حاضر بیشتر به یک میدان بازی شباهت دارد که هر یک از بازیگران تلاش می‌کنند با خارج کردن دیگری از صحنه قدرت، به منافع خود دست پیدا کنند. سرنوشت نافرجام سازوکارهای امنیتی پیشنهاد شده برای دستیابی به یک ساختار امنیتی مشترک ناشی از همین مسأله است. سازوکارهای پیشنهادی اغلب در رده میان حکومتی مورد پذیرش قرار می‌گیرند اما در دو سطح دیگر یعنی مردم و قدرت‌های خارجی مطلوبیتی ندارند. با توجه به این شرایط، تقویت جامعه مدنی در

منطقه به-عنوان راهکاری برای خروج از بن‌بست‌های موجود می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. تا زمانی که قومیت‌های منطقه مسائل قومی را به عنوان مبنای تصمیم‌گیری و تعریف امنیت در منطقه به کار می‌گیرند، نمی‌توان انتظار داشت که درک مشترکی از امنیت در منطقه شکل بگیرد. تقویت جامعه مدنی از یک سو می‌تواند بر تصمیمات قومی تأثیرگذار باشد و از سوی دیگر تصمیمات حکومت‌های محلی را معقول‌تر می‌کند. تقویت جامعه مدنی همچنین می‌تواند موجب اعمال فشار بر گروه‌ها و حکومت‌های محلی به منظور محدود کردن آن‌ها در واگذاری امتیاز به قدرت‌های خارجی باشد. علاوه بر این، امنیت پایدار در منطقه بدون توجه به منافع مشروع قدرت‌های منطقه‌ای، قابل دستیابی نخواهد بود. روسیه، ایران و ترکیه به عنوان همسایگان بلافصل قفقاز نباید از سوی این منطقه احساس خطر جدی داشته باشند زیرا به همان میزان که امنیت برای کشورهای منطقه دارای اهمیت است برای همسایگان آنها نیز دارای اهمیت می‌باشد. بنابراین، هرگونه راه‌حلی که امنیت منطقه را بدون توجه به نگرانی‌های امنیتی همسایگان آن مورد توجه قرار دهد، در نهایت با موفقیت همراه نخواهد بود.

منابع

الف - فارسی



یدین، م ۱۳۸۰. "ریشه‌های داخلی بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران: سال دهم، دوره سوم، شماره ۳۶، زمستان

امیر احمدیان، ب ۱۳۷۳. "پتانسیل‌های حمل و نقل و انرژی در قفقاز و نقش ژئوپولیتیکی آن‌ها" فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران: سال سوم، دوره دوم، شماره ۸، زمستان

امیر احمدیان، ب ۱۳۷۵. "تهدیدهای امنیتی در قفقاز" فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران: سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۳، بهار

امیراحمدیان، ب ۱۳۷۵. "تهدیدهای امنیتی در قفقاز"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران: سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۳، بهار

اتوتایل، ژ. و دیگران ۱۳۸۰. اندیشه‌های ژئوپلیتیک در قرن بیستم، ترجمه: محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

بیات، ک ۱۳۷۰، "ناسیونالیسم ترک و ریشه‌های تاریخی آن"، نگاه نو، سال دوم، شماره چهارم، زمستان

جلالی، م ۱۳۷۰. "قفقاز و آسیای مرکزی: ورود به صحنه و ترکیب‌بندی مجدد فضای ژئواستراتژیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: سال سوم، دوره دوم، شماره ۶، پاییز

خریجی ح ۱۳۷۰. "آذربایجان در راه استقلال: پرسترویکا و نتایج آن"، ویراستار سیروس سعیدی، تهران: انتشارات اطلاعات،

حافظ‌نیا، م ۱۳۸۵. اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی (وابسته به پژوهشکده امیرکبیرجهان)

حبیبی، ا ۱۳۸۰، "نقش آمریکا در منطقه خزر: نقش قدرت‌های خارجی"، تهران مؤسسه مطالعات دریای خزر، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

روزنامه ستاره سرخ، مصاحبه رمضان عبدالطیف اف، معاون شورای فدراسیون روسیه، ۲۰ آوریل ۱۹۹۴.

فغانی، ح ۱۳۷۸ "گسترش ناتو به شرق: بررسی موضع گرجستان"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: وزارت امور خارجه، سال هشتم، دوره سوم، شماره ۲۶، تابستان

گلدنبرگ، س ۱۳۷۵. "بحران‌های قفقاز شمالی: غرور ملت‌های کوچک قفقاز و نابسامانی‌های دوران پس از شوروی" ترجمه بهرام امیراحمدیان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران: وزارت امور خارجه، سال پنجم، دوره دوم - شماره ۱۵، پاییز

مک کین، آردی، لیتل، لای آر ۱۳۸۰. امنیت جهانی، رویکردها و نظریه‌ها، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، مؤسسه رند. ۱۳۸۱ "اهداف و منافع غرب در منطقه خزر"، نقش قدرت‌های خارجی، مؤسسه مطالعات دریای خزر، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه،

موسوی، ر ۱۳۸۲. "سازوکارهای امنیتی در قفقاز جنوبی"، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ویژه‌نامه امنیت در قفقاز جنوبی، وزارت امور خارجه، تهران سال یازدهم، دوره سوم، شماره ۴۲، تابستان

نافذ عارفی ح ۱۳۷۴. "تئوری‌های میانجیگری در روابط بین الملل و دیپلماسی ایران در مناقشه قره باغ"، تهران: رساله چاپ نشده کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین الملل.

واعظی، م ۱۳۸۲. "مناقشه قره باغ: میراثی از چالش‌های قومی شوروی"، مجله آسیای مرکزی و قفقاز، ویژه‌نامه امنیت در قفقاز جنوبی - وزارت امور خارجه، تهران: سال یازدهم، دوره سوم، شماره ۴۲، تابستان

واعظی، محمود "میانجی‌گری جمهوری اسلامی ایران در بحران‌های آسیای مرکزی و قفقاز"، رساله منتشر شده دکترای روابط بین‌الملل، فصل دوم و سوم.

هپل، ل ۱۳۸۲. تجدید حیات ژئوپلیتیک، ترجمه دره میر حیدر، تهران: مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۴۷ - ۴۸، مرداد

#### ب- انگلیسی

- Werner G 1994. "Economic and Political Development in the Central Asia Turkish Republic", Eurasian Studies, 1: 2, Summer  
Cohen B. 2002. Geopolitics of the World System, 22  
Demeco, 1994. Geopolitics in the new world Era, Recording the world, edited by G.J. Demko and W.B.wood, westview press, U.S.A,

Cohen, Sual B 1994. Ggeopolitics in the New World Eea.Chapter 2  
from Recordering the World, Edited by;George J.Demko and  
William B.wood. USA; Westview press.  
Taylor,P 1994.Polotical Geography,England:Longman Scientific &  
Technical Longman,.-25





## توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم:

### چشم انداز نسل‌های آینده

محمد حسین رضانی قوام آبادی<sup>۱</sup> \* حسن شفیق فرد<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۷/۱۴ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۲/۲۰

#### چکیده

توسعه پایدار، مفهومی منبعث از تحمیل الزامات زیست محیطی بر فرایند توسعه اقتصادی و اجتماعی است که نخستین بار در گزارش براونلند (۱۹۸۷) تصریح و تعریف شد و سپس در بیانیه ریو (۱۹۹۲) به مثابه یکی از اصول پایه‌ای بهره برداری از محیط زیست و حفاظت از آن، شناسایی گردید. حق بر محیط زیست سالم نیز به معنای برخورداری انسان‌ها از محیط زیستی پاک است که در آن به رشد و تعالی برسند، در این راستا این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان میان این دو مقوله ارتباط منطقی برقرار کرد که در عین رعایت حق توسعه نسل حاضر، حق بر محیط زیست سالم نسل حاضر و آینده نیز رعایت گردد. از آنجایی که این حق، هسته توسعه پایدار را تشکیل می‌دهد؛ توسعه اقتصادی و اجتماعی را در صورتی قابل قبول می‌نماید که شرایط محیط زیستی لازم برای ادامه حیات نسل حاضر و نسل‌های آینده را با چالش روبرو نسازند. از این رو، چنین به نظر می‌رسد که توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم مسیر و هدفی واحد دنبال می‌کنند و آن شکل‌گیری مجرای برای برخورداری نسل حاضر از توسعه اقتصادی و اجتماعی با رعایت منافع نسل‌های آینده و حفاظت از محیط زیست بوده، اما همزمانی این دو ممکن است سبب چالش‌های اجرایی گردد و عملاً با ترجیح این مفهوم، موجب تضعیف حق بشریت (نسل‌های حاضر و آینده) در برخورداری از محیط زیست سالم و متوازن گردد که راه برون رفت از آن، توجه به مفهوم انصاف بین نسلی و استفاده از اقتصاد سبز است.

**واژگان کلیدی:** توسعه پایدار، حقوق نسل‌های آینده، انصاف بین نسلی

۱- دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

۲- دانشجوی دکتری حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

\* نویسنده مسئول ramazanighavam@yahoo.com

## مقدمه

نهاد حقوق بشر، ناظر بر تعهد دولت‌ها به ایجاد و ارتقای شرایطی از حیات بشری است که به وی امکان دهد قابلیت‌ها و استعدادهای خود را به دور از موانع حکومتی و مزاحمت سایرین، در چارچوبی حمایت شده متجلی سازد. به واقع، «حقوق بشر ناظر به آن دسته از حقوقی است که هر انسان به حکم انسان بودن خود از آن‌ها برخوردار می‌گردد، این دسته از حقوق انسانی می‌تواند فردی، جمعی، نسلی و جهانی باشد، به این معنا که لزوماً ناظر به وضعیت فرد در زمان و مکان خاص او نباشد (اسلامی، ۱۳۹۳: ۴۲ - ۴۱)، «با این وجود فضای غالب در گفتمان حقوق بشر، فضای تضمین حق‌های افراد در برابر دولت است، فضایی که دولت را متعهد به تضمین حق‌ها می‌داند» (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۴۱)

حق بر محیط زیست سالم، از حقوق بنیادین بشر و مساله ای حیاتی در دنیای امروز است که حساسیت و توجه به آن، از رشد بی رویه صنایع و فعالیت‌های توسعه‌ای کنترل نشده در جهان نشأت گرفته است. به واقع، از نظر تاریخی پردازش این حق و تدوین آن به رشد سریع جمعیت جهان، انقلاب صنعتی و گسترش صنایع که خود با بهره برداری بی رویه از منابع طبیعی و ایجاد آلودگی و تخریب در محیط انسانی و طبیعی همراه بوده، باز می‌گردد. اصل اول اعلامیه محیط زیست انسان (اعلامیه استکهلم ۱۹۷۲)<sup>۱</sup> این حق یعنی بهره مندی همگان از محیط زیست مناسب با زندگی پایدار شرافتمندانه را اعلام می‌دارد و این حق را مکمل دو نسل دیگر حقوق بشر یعنی آزادی و برابری قلمداد می‌کند. لیکن بشر بر مبنای اعلامیه حق توسعه مجمع عمومی سازمان ملل ۱۹۸۶<sup>۲</sup> از حق بر توسعه نیز برخوردار گردیده است که بر اساس آن توسعه یک فرآیند همه جانبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که هدف آن بهبودی مستمر رفاه کل جامعه است لیکن برای محدود سازی توسعه، نهاد

1-Treaty nations conference on the Environment in Stockholm in 1972.

2 - Declaration on the Right to development, un Doc. A/RES/41/128,4 December 1986.

«توسعه پایدار» برگرفته از اندیشه‌های حقوق بشر و حقوق محیط زیست ایجاد و مورد شناسایی و حمایت جهانی قرار گرفته است. به واقع، این مفهوم یکی از راهکارهای حقوقی اتخاذ شده پس از درک پدیده «احتضار کره زمین» است (کلانتریان، ۱۳۸۲: ۵۹). این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش است که با توجه به مؤلفه‌های توسعه پایدار و مصادیق حق بر محیط زیست سالم چه نسبتی بین این دو مقوله برقرار است؟ به عبارت دقیق‌تر آیا می‌توانند با یکدیگر سازگاری و هم‌نشینی داشته و هدف والاتری را دنبال کنند یا اینکه در تعارض با یکدیگر قرار گرفته و موجبات تضعیف همدیگر شوند، فرضیه پژوهش این خواهد بود که با تبیین و دقت در مفاهیم و مطالعه در اسناد و متون پی خواهیم برد که توسعه پایدار نهادی به منظور تضمین حق بر محیط زیست سالم است که با این حق و مجموعه هنجارهای حفاظت محیط زیست نوعی همگرایی و هم‌نشینی دارد؛ هرچند گاه فراز و فرود توسعه پایدار در موازین بین المللی و ملی، مرز حق‌های بشری را در می‌نوردد و اولویت توسعه را بر حفاظت محیط زیست استقرار می‌بخشد.

ایجاد مفهوم «بهره برداری خردمندانه» طی سالهای آغازین قرن بیست و یکم در مجموعه نهادهای بین المللی زیست محیطی (به ویژه برنامه محیط زیست ملل متحد) شاید برآیندی از ارتقای آستانه توسعه پایدار و پاسخ به انتقادی باشد که برخی کشورها به انعطاف و سوء استفاده از چارچوب‌های کلی توسعه پایدار مطرح کرده‌اند که نهایتاً ضمن حفاظت از محیط زیست منجر به توسعه متناسب اقتصادی و اجتماعی برنامه‌های نسل حاضر و ضامن نیازها و منافع نسل‌های آینده نیز خواهد بود.

#### ۱. شناخت توسعه پایدار و مولفه‌های آن

توسعه، بهره‌گیری از منابع به منظور ایجاد زیرساخت‌ها و شرایط مادی پیشرفت یک جامعه به ویژه از نظر دسترسی به علوم و فناوری و همچنین ایجاد ساختارهای اقتصادی و صنعتی است که فعالیت و دستاوردهای آنها، نیازهای اساسی مردم در روند زندگی عادی را تأمین نماید. در یک نگرش خوشبینانه، اقتصادی سودمند است

که در جهت توسعه دولت‌ها و دیگر عاملان اقتصادی پیش بینی شود (کیس، ۱۳۹۲: ۲۰). اضافه شدن قید «پایدار» به توسعه، نشان می‌دهد که هرچند اصل و اساس توسعه مورد قبول بلکه غیرقابل انکار است اما محدوده آن به صورت فراگیر و بی ضابطه نیست. به واقع، شاخص و معیاری با عنوان «حفاظت محیط زیست» است که سبب محدود شدن دامنه توسعه کلاسیک شده است. بر این اساس، توسعه ضمن مقبولیت و نیاز مبرم جامعه به آن، باید از نظر «شیوه» بکارگیری به گونه‌ای باشد که معیار حفاظت محیط زیست را که خود از جمله نیازهای اساسی بشری است (حق جمعی و همگانی بر داشتن محیط سالم) رعایت نماید. از این رو، حفاظت محیط زیست و حق بر داشتن محیط سالم برای زندگی به عنوان معیاری کنترل کننده و نظم دهنده به توسعه کلاسیک عمل نموده و حاصل جمع آن، «توسعه پایدار» شده است. توسعه پایدار در تقابل دو ضرورت مهم توسعه یافتگی و حفاظت از محیط زیست در ادبیات حقوقی وارد شد (رمضانی قوام آبادی ۱۳۹۲: ۱۵).

این مفهوم اساس حقوق بین الملل محیط زیست بوده (گروه صلح حقوق بشر، ۱۳۹۱: ۱۵۰) و با اعلامیه ۱۹۸۷ «آینده مشترک ما» که به «گزارش برونلند» نیز موسوم است و به وسیله کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه ملل متحد صادر شده نشأت گرفت و عمومیت یافت (Doweleswell, 1997: 43).

توسعه پایدار سنگ بنای اجلاس زمین را تشکیل داد و در اعلامیه محیط زیست و توسعه ریو نیز تحکیم گردید. در مفهوم دقیق توسعه باید به گونه‌ای باشد که نیازهای نسل حاضر را برآورده سازد بدون آنکه توانایی نسل‌های آینده در برآورده سازی نیازهایشان را به خطر اندازد. در این راستا توسعه ایی مد نظر است که تضمین دهد، استفاده از منابع و محیط زیست در زمان کنونی هیچ آسیبی به دورنمای استفاده نسل آینده وارد نمی‌سازد.

به تعبیری توسعه پایدار تعادل بین انسان محوری و زیست محوری است. در معنای انسان محوری، از محیط زیست باید حفاظت شود به دلیل نفعی که برای انسان دارد نه ارزشی که خودش داراست. ولی نظریات زیست محوری بیان می‌کند، انسان هم



مانند سایر موجودات است و نمی‌تواند عناصر را از بین ببرد. توسعه مفهومی گویاست و پایداری ثبات را به ذهن متبادر می‌کند. اصول ۳ و ۴ اعلامیه ریو در تکاپوی تعریفی از توسعه پایدار است (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۲: ۴۱۶).

توسعه پایدار از نظر مفهومی، به سازماندهی و ایجاد ارتباط متقابل بین سه محور «فعالیت اقتصادی، توسعه اجتماعی و محیط زیست» ایجاد شده است تا این سه حوزه مستقل را که بی توجهی‌شان به همدیگر، موجب تخریب گسترده محیط زیست جهان در دوران انقلاب صنعتی گردید، به همدیگر و حول محوری مشترک سازماندهی نمایند. در این میان، آنچه اساس کار شد، اولویت رعایت و توجه به ملاحظات زیست محیطی در فعالیت اقتصادی و اجتماعی و بویژه تحلیل اقتصادی منابع زیستی است. یعنی حفاظت محیط زیست به عنوان اساس توسعه قرار گرفت و به دلیل اینکه توسعه همساز با حفظ محیط، موجب پایداری حیات بشری و همچنین استمرار منابع طبیعی و زیستی لازم برای توسعه به نظر می‌رسید، مفهوم «پایدار» به چنین الگویی از توسعه الحاق گردید. شکل‌گیری و رشد این مفهوم، مرهون «ادعاهای حقوقی مرتبط با مظالم مستعمراتی و عدالت توزیعی» یعنی خواسته‌ها و مطالبات جهان سوم است (کینگزبری: ۱۱۳: ۱۳۸۹). که نه تنها نقش جهان سوم را در تنظیم موازین زیست محیطی بین‌المللی نشان داده بلکه حقوق بین‌الملل اقتصادی و حقوق بین‌الملل توسعه را نیز تحت الشعاع قرار داده است (شمسایی، ۱۱: ۱۳۸۵). بند ۵ بیانیه ژوهانسبورگ ۲۰۰۲<sup>۱</sup> این همنشین سازی عناصر سه گانه فوق را چنین مورد تاکید قرار داده است: «ضروری است که ما (نمایندگان ملت‌های جهان) مسئولیتی جمعی را برای پیشرفت و تحکیم ارکان تقویت کننده و به هم وابسته توسعه پایدار - یعنی توسعه اقتصادی و توسعه اجتماعی و حفاظت محیط زیست - در سطوح مختلف محلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و سطوح جهانی بپذیریم».

در بند ۸ نیز همین مساله مورد تاکید قرار گرفت: «ده سال قبل در کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد توسعه و محیط زیست که در ریودوژانیرو برگزار شد، توافق

1 -Sustainable World Summit on JOHANNES BURG Development 2002 Sep.

کردیم براساس اصول ریو، حفاظت از محیط زیست و توسعه اقتصادی و اجتماعی اساس و ارکان توسعه پایدار باشند» (گروه صلح کرسی حقوق بشر، ۱۳۹۱: ۱۴۸).

#### الف- مفهوم شناسی توسعه پایدار

گزارش برونلند ۱۹۸۷، توسعه پایدار را به عنوان «توسعه‌ای که نیازهای موجود را بدون لطمه‌زدن به توان نسل‌های آینده برای برآورده کردن نیازهای خویش، مرتفع می‌سازد»، تعریف نمود.

در پی آن گزارش، پانزدهمین نشست شورا حکام یونپ (۱۹۸۹)، تشریح کرد که توسعه پایدار به «پیشرفت به سمت و سوی انصاف ملی و بین‌المللی و همچنین حفاظت، استفاده خردمندانه و تقویت پایه منابع طبیعی که اساس اعاده وضعیت اکولوژیک و رشد اقتصادی را تشکیل می‌دهد»، اطلاق می‌شود؛ (U.N.Doc.A/44/25/ (1989) تعریفی که زمینه‌های تدریجی ایجاد مفهوم «بهره برداری خردمندانه» را به عنوان مرکز ثقل توسعه پایدار فراهم ساخت و امروزه، از بهره برداری خردمندانه به کرات در مجامع بین‌المللی زیست محیطی استفاده می‌گردد. با این حال باید توجه داشت که توسعه پایدار، مفهومی پیچیده و چندوجهی است (Elliot, 2006: 10). که در مورد آن تعریف جامعی وجود ندارد. به طوری که در همان سالهای ابتدائی تکوین آن تا سال ۱۹۹۲، بیش از ۷۰ تعریف از آن ارائه شده است (Elliot, 2006: 9). هر چند می‌توان گفت، توسعه پایدار از منظر حقوق بین‌الملل، «قاعده‌ای میانجی است که تطابق میان قواعد متعارض محیط زیستی، اقتصاد و توسعه اجتماعی (از جمله حقوق بشر) را تأمین می‌کند». (شمسایی، ۱۳۸۵: ۱۱) توسعه پایدار که مکرر در اسناد بین‌المللی بیان شده است مظهر توجه و التفاف به نیازهای نسل آینده نیز می‌باشد (Weiss.2015: 198). بطوریکه ضمن برآورده شدن حقوق نسل حاضر، تهدیدی برای توانایی نسل‌های آینده برای مرتفع نمودن نیازهایشان نیز نباشد، با این وصف توسعه پایدار نقطه اتصال سه حوزه حقوق بشر، محیط زیست و اقتصاد است. (شهبازی، ۱۳۸۹، ۱۳۸) توسعه پایدار حاکی از پیوستگی و ادغام نگرانی‌های محیط زیستی و اجتماعی در کلیه بخش‌های سیاست اقتصادی است. همان گونه که در اصل

۴ اعلامیه ریو آمده است: «به منظور دستیابی به توسعه پایدار، حفاظت از محیط زیست جزء لاینفک توسعه خواهد بود و نمی‌تواند مجزا از آن تلقی شود» انگیزه‌های اقتصادی اجتماعی و زیست محیطی از یکدیگر جدا نیستند، نباید با یکدیگر معاوضه شوند بلکه متقابلاً باید از هم حمایت کنند و با هم همبستگی داشته باشند (Pearce, 2012: 4). در این راستا است که ضرورت اختلاط اقتصاد و محیط زیست، موجب شده است نهادها و موضوعاتی مانند اقتصاد محیط زیست<sup>۱</sup>، حسابداری<sup>۲</sup>، حسابرسی محیط زیست<sup>۳</sup> پدیدار گردد. اما عمده نگاه توسعه پایدار تنظیم سیاست‌های زیست محیطی است و تصویب چندین کنوانسیون نظیر کنوانسیون تنوع زیست محیطی<sup>۴</sup> و کنوانسیون چارچوب ملل متحد در مورد تغییرات آب و هوایی<sup>۵</sup> دلالت بر تاکید این مفهوم دارد (محمدی، ۱۳۹۴، ۱۳۵). یکپارچه سازی محیط زیست و توسعه به منظور پیشگیری از تشدید فقر، عدم سلامت، شکاف روبه فزونی میان کشورهای فقیر و غنی و زوال بی وقفه اکوسیستم‌ها هدف آن محسوب می‌شود. همچنین تعاریف مهم در چارچوب اهداف توسعه هزاره<sup>۶</sup> با تاکید جدی بر اصول پایداری و امحاء فقر امروزه در اکثر خط مشی‌ها و ساز و کارهای حقوقی بین المللی مربوط به توسعه پایدار، همچون اجلاس جهانی سازمان ملل متحد در مورد توسعه پایدار<sup>۷</sup> منعکس گردیده‌اند.

توسعه پایدار بر اساس درک محیط زیستی شکل گرفته است که بر پایه چند رکن بنیادین استوار است و می‌توان آنها را شاخص‌های زیست محیطی توسعه پایدار نامید. این شاخصها عبارتند از:

- 1 - Environmental Economy.
- 2 - Environmental Accounting.
- 3- Environmental Auditing.
- 4 -Convention on Biological Diverstiy, Rio de Janeiro, 5June 1992, entered into force 29 December 1993,1760 UNTS 79 (1992)
- 5 - United Nations Framework Convention on Climate Change, 1771UNTS 107;S.Treaty Doc no. 102-38;UN Doc.A/AC.237/18
- 6- United Natios Millennium Declaration, UN Doc. A/Res/55/2(2000).
- 7 - Report of the World Summit on Sustainable Development, UN Doc. A/CONF.199/20(2002)

- **درک ارزش محیط زیست** (شناسایی سرمایه‌های زیست محیطی به مثابه ثروت ملی که ارزش مادی و معنوی‌شان همواره و همگام با سرمایه‌های انسانی تعیین گردد)؛
  - **تضمین پایداری** (تضمین استمرار بهره برداری از منابع و حفظ محیط زیست)؛
  - **تعادل توسعه** (توجه به توازن ابعاد مکانی، زمانی و اجتماعی به طوری که نسل‌های امروز و فردا، مناطق دارا یا فاقد منابع طبیعی و نهایتاً کلیه اقشار اجتماع را به صورت متعادل مدنظر قرار دهد)؛
  - **برابری درون و بین نسلی** (نسل امروز نباید هزینه زندگی خود را بر آیندگان تحمیل کند بلکه هم نسل‌های امروز و فردا و هم اعضای نسل امروز همگی به صورت برابر از حق بهره مندی و کاربری منابع زیست محیطی برخوردارند)؛ و نهایتاً
  - **کارآئی** (در برابر هر نهاده، میزان ستانده‌ای متناسب و دارای منطق اقتصادی به وجود آید). (جمالزاده فلاح، ۱۳۸۲، ۱۰۶ و ۱۰۷)
- در تفاوت و مقایسه توسعه پایدار با حفاظت محیط زیست، می‌توان به گستردگی مفهوم توسعه پایدار اشاره کرد. بر این اساس، این توسعه با تحت پوشش قرار دادن همه نسل‌های بشری و سکونت آنها بر زمین و بهره مندی از محیط کیهانی، گستره‌ای فراتر از طبیعت را - که مرکز ثقل حفاظت محیط زیست است- در بر می‌گیرد. به واقع، توسعه پایدار صرفاً ناظر بر رفتار بشر در طبیعت و سیاره زمین نبوده بلکه همه اجزا و ابعاد عملکرد انسانی و سرنوشت وی را در ابعاد محیطی، اجتماعی و اقتصادی در بردارد. (ساعد، ۱۳۸۸، ۱۵۲) لذا می‌توان گفت برای دستیابی به توسعه پایدار، فرآیند توسعه باید تضمین کننده نگاهداری از محیط زیست باشد و اصل ۲۵ اعلامیه ریو نیز بدین صورت در پیوند محیط زیست و توسعه تاکید می‌کند، که صلح، توسعه و محیط زیست یک وابستگی دو سویه دارند و جدایی ناپذیرند. (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۸۸: ۶۳)

به نظر می‌رسد که نسبت مفهوم توسعه، همچنین وضعیت‌های هر کشور از نظر محیطی و عوامل تخریب آن به معنای آن است که ضمن رعایت هسته سخت این مفهوم، کشورها در انتخاب محورهای اجرائی و شیوه‌های اجرائی کردن این هسته و همچنین حیطه پیرامونی آن از صلاحدید برخوردارند. به هر حال شکی نیست که مفهوم توسعه پایدار وارد بدنه حقوق بین الملل عرفی شده است (مسعودی، ۱۳۹۴: ۱۳۲) با دقت در بعضی قضایای دیوان بین المللی دادگستری نیز به این مفهوم و رعایت عناصر آن در اسناد رویه‌ای پی می‌بریم مثلاً در قضیه گابچیکوو-ناگیماروش دعوی میان اسلواکی و مجارستان دیوان به صورت ویژه از طرفین خواسته است که به این مفهوم و رعایت آن در عملکرد خود توجه نمایند ( ICJ. Gabcikovo - Nagymaros project 1997:77-78)

#### ب) حق توسعه و تعهد به پایدارسازی آن

«حق توسعه از حقوق بشری است که نمی‌توان آن را از انسان گرفت و در نتیجه و براساس آن، هر انسان و همه مردمان حق دارند در توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که در آن‌ها همه آزادی‌های بنیادی و حقوق بشر می‌توانند به طور کامل تحقق یابند، شرکت کنند و از آن‌ها برخوردار شوند. عبارت «هر انسان و همه مردمان حق دارند از توسعه برخوردار شوند» متضمن این نکته است که حق توسعه علاوه بر مفهوم جمعی، مفهوم فردی نیز دارد. (صلح چی، ۱۳۹۲: ۱۵۱) هر چند درباره حق بر توسعه همچون دیگر مصادیق حقوق همبستگی یا به اصطلاح نسل سوم از حقوق بشر تردیدهایی وجود دارد (انصاری، ۱۳۹: ۱۷۷) اما حق توسعه جزئی از حقوق بشر می‌باشد و یک حق اساسی است که ضامن آزادی و پیشرفت، عدالت و خلاقیت انسان‌ها است (مولایی، ۱۳۸۱: ۵۴).

زیرا مقدمه و ماده ۲ اعلامیه حق توسعه ۱۹۸۶ اعتقاد دارد که شخص انسان موضوع اصلی فرایند توسعه است و اینکه در نتیجه هر سیاست توسعه می‌باید او را به عنوان مشارکت کننده اصلی این فرایند و ذینفع اصلی محسوب داشت لذا حق توسعه حقی غیرقابل سلب است و دولت‌ها حق و وظیفه تنظیم سیاست‌های توسعه ملی مناسب

را که هدفش بهبودی مستمر کل جمعیت و همه افراد بر مبنای مشارکت فعال، آزاد و مفید آنها در توسعه و در تقسیم منصفانه ثمرات حاصل از آن است، دارند. بهم پیوستگی و لاینفک بودن صلح، توسعه و حفاظت محیط زیست، مساله ای پذیرفته شده است. توسعه پایدار نیز مفهومی بر پایه عمق بیشتر حفاظت محیط زیست است. حفاظت اصول مهمی را در خود جای داده است، اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت یکی از این اصول است که از مفهوم «میراث مشترک بشریت»<sup>۱</sup> نشأت گرفته است و بر مسئولیت کشورها برای حفاظت از محیط زیست و در عین حال تعهدات متفاوت آنها با در نظر گرفتن شرایط و اوضاع و احوال متفاوت و خاص کشورها در ایجاد مشکلات زیست محیطی و تواناییهای فنی و اقتصادی شان برای برطرف کردن مشکلات زیست محیطی تاکید دارد (عبدالهی، ۱۳۸۹: ۱۹۹). در کنار آن اصل احتیاط زیست محیطی نیز برای حفاظت از محیط زیست دولت‌ها را مکلف به اعمال تدابیر احتیاطی وسیعی متناسب با امکانات خود نموده است (رمضانی قوام آیادی، ۱۳۹۲: ۱۴۱). توسعه پایدار همچنان که بر توسعه در کلیت آن حاکم است، بر چارچوب بندی جنبه‌های حقوق بشری آن یعنی تعیین دامنه حق توسعه نیز ناظر و حاکم خواهد بود. این حق خواه در بعد فردی و جمعی، ملی و بین المللی آن مقید به حفاظت محیط زیست است. به تعبیر اصل سوم بیانیه ریو، «حق توسعه باید مشروط براین باشد که نیاز نسل کنونی و آینده، با توجه به توسعه و محیط زیست، به طور عادلانه مراعات شود».

آرمان توسعه پایدار در عمل، برای سیاست‌گذاری ملی<sup>۲</sup> مشکلات عمده‌ای را در پی دارد. از یک دیدگاه، توسعه پایدار را می‌توان به عنوان اصلاح یا حداقل تشریح «حق توسعه» تلقی کرد. همانگونه که اعلامیه ریو تأیید می‌کند: «حق توسعه باید به گونه‌ای اعمال شود که توسعه و نیازهای زیست محیطی نسل‌های حال و آتی [بشری] را به نحوی منصفانه برآورده سازد». (بیانیه ریو اصل ۴) پس از ریو بوده است که

1- common heritage of mankind  
2- National policy-making.

بیشتر دولت‌های جهان از طریق اجرای دستور کار ۲۱، تلاش‌های خود را برای برنامه‌ریزی اساسی حرکت به سمت توسعه پایدار آغاز کردند. در این مسیر، برداشت‌ها و تدابیر متفاوت بسیاری اتخاذ شده است. بیانیه ژوهانسبورگ (۲۰۰۲) با وجود تلاش‌های فراوانی که برای برگزاری آن صورت گرفت، محتوایی جدید بر بیانیه‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۹۲ نیفزود بلکه به تکرار آن‌ها با زبانی دیگر پرداخت و تنها مسائلی جدید نظیر جهانی شدن را در مسیر حرکت به سمت توسعه پایدار از مصادیق چالش‌ها شناخت. بر اساس مقدمه این بیانیه، دولت‌های شرکت کننده با معرفی کردن خود به عنوان نمایندگان ملت‌های جهان، اشعار داشتند که:

«طی روزهای دوم تا چهارم سپتامبر سال ۲۰۰۲ در اجلاس سران برای توسعه پایدار در ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی گردهم آمده‌ایم تا یک بار دیگر بر تعهدات خود نسبت به توسعه پایدار تاکید ورزیم؛ متعهد می‌شویم تا جامعه جهانی را به گونه‌ای انسانی، برابر و مسئول بنا کنیم تا در خور منزلت بشری برای همگان باشد. در آغاز این اجلاس، کودکان جهان با سادگی و به روشنی به ما گفتند آینده متعلق به آن‌هاست و از این رو همه ما را به چالشی فراخواندند تا اطمینان دهیم از طریق اقدامات خود دنیایی فارغ از ذلت و تحقیر حاصل از فقر، تخریب محیط زیست و الگوهای توسعه ناپایدار را برای آنها به ارث می‌گذاریم».

لازم به ذکر است، در راستای کمک به توسعه پایدار، اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت سبب تحمیل تعهدات متفاوت قراردادی برای کشورهای توسعه یافته شده است. بطوریکه گفته شده است با منصفانه کردن تعهدات این دولت‌ها از طریق ایجاد توازن در حل مشکلات زیست محیطی جهانی به تقویت توسعه پایدار دولت‌های در حال توسعه کمک کرده است. (عبداللهی، ۱۳۸۹: ۲۱۹)

## ۲. محیط‌زیست پاک در رویکرد نظام بین المللی حقوق بشر

هر چند در متون و اسناد بین المللی تعریف روشنی از حق بر محیط زیست سالم ارائه نشده است و عموماً از مواد ۱۴ و ۱۵ پیش طرح سومین میثاق بین المللی حقوق همبستگی ۱۹۸۲ در مقام بیان این حق استفاده می‌گردد (رحمت‌اللهی ۱۳۹۳:

۹۹) و برخی از حقوقدانان حقوق همبستگی (جمعی) را اساسا حق نمی‌دانند و از ماهیت جمعی حقوق نسل سوم نیز حقوق فردی استنتاج می‌کنند (فرناندوتسون، ۱۳۹۲:۲۶۸). اما نظر غالب بر پذیرش این تقسیم بندی است لذا حق فردی و جمعی بشر بر داشتن محیط‌زیستی سالم که در آن بتواند قابلیت‌ها و استعدادهای خویش را به منصفه ظهور برساند، یکی از نتایج قهری و غیرقابل اغماض حقوقی است که به بشریت تعلق دارد و در واقع حقوق اساسی و بنیادین وی را تشکیل می‌دهند. حق بر محیط زیست سالم با داشتن جنبه فردی و جمعی دارای آثاری است، در جنبه فردی هیچ شهروندی حق ندارد به محیط زیست آسیب رسانده و سبب تخریب آن گردد، لذا اشخاص زیان دیده در نتیجه این آسیب حق اقامه دعوی خسارت زیست محیطی دارند، از طرف دیگر جنبه جمعی آن مطرح می‌باشد که به وظایف دولت‌ها در تعهد به همکاری در حل مشکلات زیست محیطی جهانی بر می‌گردد (عباسی، ۱۳۹۰: ۴۵۲).

در بند ۱ ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «هر کس حق دارد که سطح زندگی، سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی تأمین کند.» ماده ۲۱ منشور جهانی حقوق بشر، ماده ۱۴ پیش نویس میثاق بین المللی حقوق همبستگی ۱۹۸۲ که صراحتا بر برخورداری انسان‌ها از حق بر محیط زیست سالم سخن به میان آورده است و اعلامیه استکهلم که اولین سند بین المللی است که خیلی روشن رابطه بین حق فردی انسان و کیفیت محیط زیست را مورد شناسایی قرار می‌دهد (مولایی، یوسف، ۱۳۸۶: ۲۷۸). و رکن اصلی همه این اسناد «انسان و محیط زیست انسان است که باید حفظ شود. (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۰: ۲۸). اگر حقوق اساسی شناخته شده بشر (خواه از نسل اول یا دوم) مورد بررسی قرار گیرد، برخی از آن‌ها دارای ابعاد زیست‌محیطی بوده و در پرتو همین حقوق، برخورداری کلیه انسان‌ها از محیط‌زیستی سالم، پاک، بهداشتی و امن به عنوان یکی از اجزای تشکیل‌دهنده یا اثر اجتناب‌ناپذیر آن حقوق خواهند



بود. البته ماهیت هر دسته از این حقوق به تبع نسلی که بدان تعلق دارند، متفاوت خواهد بود.

### الف- جنبه‌های محیط‌زیستی نسل اول حقوق بشر

حق حیات، حق مشارکت، حق دستیابی به اطلاعات، حق آموزش و پرورش، حق بر نیازهای اولیه زندگی و لوازم بقا، از جمله حقوق مدنی و سیاسی هستند که دارای جنبه‌های زیست محیطی بوده، برخی ابعاد محتوایی حق بر محیط زیست را افاده می‌نمایند. به عنوان نمونه، «حق وجود و حق تنفس»، مقدمه و شرط لازم حق حیات هستند. موضع انسان در برابر طبیعت باید بر اساس وضع حق هستی و حق تنفس تعیین گردد. (گروه صلح کرسی حقوق بشر، ۱۳۹۱: ۲۵۲) حق بر محیط زیست سالم تا حدی پیش رفته است که برخی آن را بخشی از حق حیات معرفی نموده‌اند (Berssin, 2005) همچنین این حق دارای ویژگی حیاتی است که شرط بنیادین زندگی تلقی شده و برای ارتقاء کرامت انسان و تحقق تمامی جنبه‌های حقوق بشر اجتناب ناپذیر قلمداد شده است (Human development Report 2000. 5).

قاضی ویرامانتری در قضیه «گابچی کوو- ناگیماروش» اعلام نمود که حمایت از محیط زیست بخش مهمی از دکرترین حقوق بشر معاصر است زیرا چنین حمایتی شرط لازم و اساسی تحقق بسیاری از حقوق دیگر مثل حق بهداشت و خود حق حیات است (ICJ.1997.P23). در مکتب زیست محیطی ادیان الهی، تنظیم چنین ارتباطی از واضع و مقنی نشات می‌گیرد که خود خالق کل هستی است. (اصغری لقمجانی، ۱۳۸۷: ۱۵) واژه زمین، یکصدبار در قران بکار رفته و بالاترین واژه کاربردی در این منبع الهی به نسبت دیگر واژگان کلیدی حقوق محیط زیست است (جمالزاده فلاح، ۱۳۸۹: ۵۹). این امر دلالت بر حمایت از محیط زیست در تضمین سلامت عمومی بشریت است بطوریکه نقض حق بر محیط زیست سالم موجب نقض حق‌های نسل اول حقوق بشر می‌گردد در عین حال رعایت آنها به تحقق و استیفای کامل حق بر محیط زیست سالم منتهی می‌گردد (میرزاده، ۱۳۹۲: ۴۶)

### ب- جنبه‌های محیط‌زیستی نسل دوم حقوق بشر

با تصویب میثاق حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶، فهرستی از این حق‌ها برای بشریت به ارمغان آورده شد. حق بهره‌مندی از حداقل‌های زندگی مناسب از لحاظ بهداشت، رفاه فردی انسان و خانواده‌اش، غذا، پوشاک، مسکن، خدمات اجتماعی و نظایر نه تنها در میثاق بلکه در اعلامیه آمریکایی حقوق بشر، منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها و اسنادی از این قبیل شناسایی گردید. اما داشتن پیوند عمیق میان حق بر محیط زیست سالم و حق‌های نسل دوم سبب شده است که تمتع و استیفای کامل حق‌های مذکور مستلزم وجود محیط زیستی سالم باشد بطوریکه با نقض حق مذکور حق‌های برشمرده شده نیز نقض خواهند شد. اهمیت این موضوع تا حدی بوده است که قطعنامه ۴۵/۹۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰ مجتمع عمومی با عنوان «ضرورت تضمین محیط زیستی بهداشتی برای رفاه افراد» هم افزایی و تأثیر متقابل این دو را نمایانگر ساخته است. از سوی دیگر برای تحقق و اجرای توسعه پایدار، وجود حق بر محیط زیست سالم، غذا، بهداشت، تأمین اجتماعی و نظایر آن مورد تأکید قرار گرفته است. یکی از حقوقدانان ضمن تقسیم بندی حقوق بشر به حقوق جوهری و غیرجوهری ابتدا فهرستی از مصادیق حقوق بشر همچون تغذیه مناسب، مسکن مناسب، تأمین معاش و نظایر آن را ارائه می‌دهد و معتقد است برای درک بهتر حقوق بشر باید این واقعیت را پذیرفت که حق بر محیط زیست سالم با حقوق جوهری یاد شده عجین شده‌اند. (Sachs, 2003) از طرف دیگر، حق بر آب یک حق اساسی بشری است (Elver, 1999:395) و در کنار ملازمه آن با حق حیات حق بهداشت و حق تغذیه خود گویای حق بر محیط‌زیست سالم است. لازمه بهره‌مندی همگانی از حق بر آب (و در نتیجه امکان حیات پایدار) آن است که محیط‌زیست از سلامت و تعادل زیست‌بومی برخوردار باشد و در واقع، حق بر محیط‌زیست سالم مراعات گردد. در غیر این صورت، نقض حق بر محیط‌زیست سالم، نقض حق بر آب (و حتی حق حیات) را به دنبال خواهد داشت (UN Doc. CCRR/C/21Rew.1989. 5).

### ج- بهره مندی از محیط زیست در پرتو حقوق همبستگی

طبق دیدگاه طرفداران حقوق همبستگی، نظام حقوق بشر شناسایی شده در منشور بین المللی حقوق بشر نظام حقوق بشر سنتی است که برای تحقق اهداف اندیشه حقوق بشر، کافی نیست و باید اصلاح و تکمیل شود. عمده دلیلی که ذکر شده است براساس آن حقوق بشر سنتی از اندیشه لیبرالیسم ملهم است در حالیکه نمی تواند تأمین کننده اهداف اندیشه حقوق بشر باشد، لذا حقوق همبستگی نقدی بر مبانی نظری حقوق بشر سنتی است (Donnelly, 2001:3). بر این اساس از آنجا که زندگی بشر صرفاً جنبه فردی ندارد و برخی از خیرها و منافع همانند حق بر محیط زیست سالم جمعی هستند و همه باید به طور جمعی از آنها متمتع شوند لذا باید حمایت شوند (vander wal, 1990: 84) حق بر محیط زیست سالم به عنوان یکی از حق های جمعی بشری هدفش برقراری ارتباط با حق نسل های اول و دوم است، به عبارتی حق های نسل سوم در صدد تا حق های موضوع دو نسل دیگر را تقویت و تکمیل کنند نه اینکه جایگزین آنها گردند (Wellman, 2000:641).

این حق به طور کلی مستقل از حقوق محیط زیست قلمداد می گردد (مولایی، ۱۳۸۶:۲۷۲). طرفداران حقوق بشر حق بر محیط زیست سالم را به عنوان یک حق مستقل حقوق بشری برای داشتن محیط زیست با کیفیت به رسمیت می شناسند. این حق منعکس کننده ارزش های متعالی و پایه ای همانند حق به حیات، حق سلامتی، حق به زندگی با استاندارد است و هم با پیش نیازهای تداوم حیات نسل کنونی و نسل های آتی همانند توسعه پایدار ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک دارد (مولایی، ۱۳۸۶: ۲۷۳).

پس از گذشت شش سال از تدوین میثاق های حقوق بشر، جلوه هایی از نسل دیگری از حقوق بشر در اسناد «حقوق قوام نیافته» متجلی شد و سپس با تحول جامعه بین المللی، نهایتاً مفهوم همبستگی را در حقوق بین الملل پدیدار ساخت. وجه تسمیه این دسته از حقوق بشری، از ماهیت و اوصاف حقوقی آنها نشأت می گیرد.

مجموعه حقوق همبستگی شامل حق بر محیط زیست سالم، حق بر توسعه، حق بر صلح و حق بر میراث مشترک بشریت می باشد. مجموعه این چهار حق گسترده بشری، گویای تحول حقوق بین الملل از برابری رسمی به برابری حقیقی از یک سو و از همکاری به همبستگی هستند (اعلامیه استکهلم، ۱۹۷۲ بند ۴ مقدمه). حق بر صلح، مانعی حقوقی در راه استمرار وضعیت های جنگی است ولی بدون برطرف ساختن فاصله طبقاتی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، هیچ صلحی پایدار نخواهد ماند. از طرف دیگر حق بر توسعه نیز باید در پرتو حق بر محیط زیست سالم استیفا شود و گرنه حیات توأم با صلح را به خطر خواهد انداخت. در هر حال، این حق به منزله حقی مستقل برای بشر، در مجموعه گسترده ای از اسناد بین المللی بعد از ۱۹۶۸ مورد شناسائی واقع شده که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- قطعنامه ۲۳۹۸ مجمع عمومی ملل متحد (۱۹۶۸)
- ۲- اعلامیه ۱۹۷۲ استکهلم
- ۳- منشور آفریقایی حقوق بشر و اقوام ۱۹۸۱
- پیش نویس میثاق بین المللی حقوق همبستگی ۱۹۸۲
- ۴- منشور جهانی طبیعت ۱۹۸۲
- ۴-۵- کمیسیون جهانی محیط زیست و توسعه (آنسد) ۱۹۸۷
- ۶- پروتکل سان سالوادور ۱۹۸۸
- ۷- اعلامیه ۱۹۸۹ لاهه و قطعنامه ۴۱ کمیسیون حقوق بشر
- ۸- اعلامیه ۱۹۹۲ ریو
- ۹- گزارش کمیته فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیتها ۱۹۹۴
- ۱۰- پروتکل اول کنوانسیون حقوق بشر اروپا و منشور حقوق بنیادین اروپا ۲۰۰۰
- ۱۱- کنوانسیون آرهوس ۱۹۹۸

محتوای این حق متضمن «حق مشارکت شهروندان در اتخاذ تصمیمات زیست محیطی، حق دسترسی به اطلاعات، حق آموزش و حق دادخواهی» در زمینه حفاظت محیط زیست تلقی شده است که اولاً بستری برای تضمین حقوق بشر فراهم

می‌سازد؛ ثانياً ابزار کنترل و هماهنگ سازی سایر حقوق بشری است و ثالثاً از رعایت سایر حقوق بشر تأثیر می‌پذیرد و رعایت آن بدین وسیله تضمین می‌گردد.

«در واقع این مؤلفه‌ها تبیین کننده اصل مشارکت در حقوق بین الملل محیط زیست است که شناسایی و اجرای این اصل به مثابه به اجرا گذاشتن حق بر محیط زیست سالم است، به رغم اینکه حق مزبور، اساسی شده و در قوانین بسیاری از کشورها درک شده است، ولی این امر به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید به صورت محسوس به مرحله اجرا گذاشته شود. اصل مشارکت این موقعیت را برای تحقق واقعی و مؤثر حق بر محیط زیست سالم در عالم خارج فراهم می‌سازد.» (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۸۹:۱۱۰).

حقوق عمومی شهروندان در داشتن حیات و اموال و مالکیت، در حفاظت محیط زیست نقش قطعی موثری دارند. نه تنها این حقوق فضا و گستره اجتماعی را که فعالیت سیاسی در آن صورت می‌گیرد تعیین و تبیین می‌نمایند بلکه حق بر حیات و اموال نیز خود استانداردهای اساسی در خصوص روابط انسانی در دنیای طبیعت هستند. بعنوان مثال، «حق بر بهداشت»<sup>۱</sup> اگر با دیدگاهی سخت گیرانه مورد توجه قرارگیرد، مستلزم آنست که دولت‌ها گام‌هایی برای حفاظت از اتباع خویش در برابر محیط زیست سمی بردارند و کالاهایی سازگار با رفاه فیزیکی و روانی آنان را ارائه نمایند. در بسیاری از موارد، این امر مستلزم اتخاذ سیاست‌هایی برای پیشگیری از تخریب محیط زیست می‌باشد. حق بر بهداشت ممکن است به طریق دیگری نیز با حفاظت محیط زیست پیوند یابد. سیاست‌های ایجاد شده برای حمایت از انسان‌ها نیز ممکن است بصورت طبیعی، از گونه‌های گیاهی و حیوانی و فرآیندهای زیست محیطی حفاظت نمایند. بعنوان مثال، تدابیر ایجاد شده برای حفاظت از انسان در برابر انتشار پرتوهای رادیولوژیک، گونه‌های غیرانسانی را نیز در برابر انتشار این پرتوها حفاظت خواهد کرد و بدین طریق، حمایت‌هایی را اگرچه بطور غیر مستقیم

برای گونه‌های غیر انسانی که بخش عظیمی از محیط زیست هستند، پدید خواهند آورد.

### ۳. نسبت میان توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم

مفهوم توسعه پایدار دلالت بر توسعه‌ای دارد که نیازهای مربوط به توسعه و محیط زیست نسل‌های حاضر و آینده را بدون به خطر انداختن توانایی نسل‌های آینده در برآورده کردن نیازهایشان تأمین کند این مفهوم عناصر مختلفی اعم از شکلی و ماهوی را به عنوان عناصر حقوقی مورد شناسایی قرار می‌دهد که این عناصر ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند و غالباً به صورت ترکیبی و نیز به جای یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند و بیانگر این موضوع است که دارای وضعیت و تعریف حقوقی معین و مورد توافقی نیستند (مسعودی، ۱۳۹۴: ۱۳۲).

از مهمترین عناصر موجود در این مفهوم: حق توسعه برای نسل حاضر، تأمین نیازها، منافع و رعایت توانمندی نسل‌های آینده، بهره برداری از محیط زیست و منابع طبیعی با حفظ حقوق نسل‌های حاضر و آینده «انصاف بین نسلی»<sup>۱</sup> ضرورت حفاظت از محیط زیست بشر (حق بر محیط زیست سالم) می‌باشند. اینجاست که گفته می‌شود حقوق بین الملل به عنوان کلیدی تعادل ساز می‌بایست بین عناصر و مفاهیم خود ارتباط منطقی برقرار نماید و سبب ارتقاء آنها گردد نه اینکه منعکس کننده تعارضات آنها باشد، پیوند بین مفاهیم حقوق بین الملل از طریق تفسیر متقارن امکانپذیر است لذا توسعه و تحولات باید به صورت برابر حرکت کنند (Weiss, 2009: 9).

از طرف دیگر حق بر محیط زیست سالم که اکنون به عنوان حقی از نسل سوم بشر تقریباً جای پای خود را در اسناد، آراء محاکم و قوانین اساسی کشورها محکم نموده است الزاماً برای حیات و استمرار نسل بشریت و رفاه و زندگی مناسب نسل حاضر شناسایی گردیده است، حال آیا امکان همنشینی میان توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم وجود دارد؟ به نظر می‌رسد توسعه پایدار خود دارای هسته‌های اولیه و

سختی است که رعایت همزمان و منصفانه همه آنها سبب خواهد شد که بتوان از اجرای آن دفاع نمود. به عبارتی توسعه پایداری مد نظر حقوقدانان است که در عین حال که حق توسعه نسل فعلی را دنبال می‌کند حق برمحیط زیست سالم و متوازن نسل حاضر و آینده را نیز رعایت می‌کند، مردم بومی در طول هزاران سال یاد گرفته‌اند تا در توازن با زمین و آب‌ها زندگی کنند. این قصد برای بقاء و کامیابی در این سیاره برای نسل حاضر و نسل‌های بعدی است. این بقا بستگی به یک شبکه زنده از روابط در جوامع ما و زمین در میان انسان‌ها دارد. بهره برداری از منابع طبیعی باید به گونه‌ای باشد که محیط زیست را نیز پایدار نگه دارد پس پایداری می‌تواند صفت مشترک توسعه و حق بر محیط زیست سالم باشد (Raffensperger, 2008: 45). از طرف دیگر حق بر محیط زیست سالم خود ترجمان حق نسل‌های آینده است که دقیقاً هسته دیگر توسعه پایدار را تشکیل می‌دهد.

حق نسل‌های آینده یک حق مسلم و خود به خود قابل اجراست که در برگیرنده «بهره مندی از هوای پاک، آب سالم، زمین‌های خوش منظره و زیبا، آزادی از قرار گرفتن توجیه ناپایدار در معرض مواد شیمیایی سمی و سایر آلاینده‌ها و آب و هوای امن است.» (Harvard law school, 2008:6). با این وضعیت می‌توان گفت، توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم یک هدف متعالی‌تری را دنبال می‌کنند و آن شکل‌گیری مجرای برای برخورداری نسل حاضر از توسعه اقتصادی، اجتماعی با رعایت حقوق نسل‌های آینده و حفاظت از محیط زیست می‌باشد.

این یک حقیقت است که ما مدیون مردم آینده هستیم، وجود نسل‌های آینده وابسته به تصمیم حال حاضر ما است، ما توانایی داریم به آنها آسیب بزنیم پس باید سیاست‌ها و برنامه‌ها برای جلوگیری از آسیب به آیندگان باشد، توسعه پایدار راهی برای جلوگیری از آسیب به آیندگان است. (Meyer, 2015: 601) البته دولت‌ها با توجه به توانمندی‌های خود بر گستردگی یا محدودیت توسعه پایدار می‌نگرند که در عمل چالشی برای حق بر محیط زیست سالم فراهم می‌آورد، اما راهکار خروج از این بن بست «توجه به انصاف بین نسلی است که برخی معتقدند توسعه پایدار باید

تبدیل به «توسعه بین نسلی» شود، به عبارتی سرمایه گذاری اقتصادی باید با حفظ حقوق نسل ها باشد به گونه ای که در عین توسعه، محیط زیست نسل بشری اعم از حاضر و آینده حفظ گردد، (Wolfe, 2008: 1901) بعلاوه استفاده از «اقتصاد سبز» است که می تواند معیارها را روشن تر نماید و راهنمای دولت ها در اجرای توسعه پایدار با حفظ و رعایت حق بر محیط زیست سالم نسل حاضر و آینده باشد. انصاف بین نسلی دلالت بر تعهد دولت ها به رعایت اصول کلی دارد با این رویکرد که آن ها نمی دانند به کدام نسل تعلق دارند. (موسوی، ۱۳۹۲: ۱۴۵) و اقتصاد سبز، اقتصادی است که موجب بهبود آسایش انسانی و عدالت اجتماعی و همچنین سبب کاهش قابل توجه خطرات زیست محیطی و کمیابی منابع گردد. (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۳: ۱۳۱)

#### ۴. توسعه پایدار و حق بر محیط زیست سالم در ایران

تفکر حقوق ایران در زمینه توسعه پایدار، پذیرش این نهاد و برایندهای آن بوده است. در عین حال حق بر محیط زیست سالم نیز از لابلای قوانین قابل تشخیص است، لذا به هر دو مقوله در نظام حقوقی ما توجه شده است و مورد شناسایی قرار گرفته است که ذیلا به بررسی آن ها می پردازیم.

#### اول: شناسایی توسعه پایدار

توسعه پایدار در حقوق ایران، غالبا به تأسی از موازین بین المللی مربوط و تعهدات ناشی از کنوانسیون های زیست محیطی و توجه ویژه سازمان حفاظت محیط زیست به بیانیه های استکهلم، ریو و ژوهانسبورگ، به صورت صریح و ضمنی مورد پذیرش قانونگذار قرار گرفته و به صورت نسبی در قوانین و مقررات آمده است.

#### الف- شناسایی صریح

در بند (د) سیاست های کلی نظام در دوره چشم انداز با عنوان «آمایش سرزمین، امور زیست محیطی و توسعه پایدار» دو بند مهم دائر بر شناسایی صریح توسعه پایدار آمده است:



۴۳- پایدارسازی فرایند توسعه با تکیه بر حفاظت از محیط زیست و بهره‌برداری بهینه از منابع

۴۴- تحقق توسعه پایدار، مبتنی بر دانایی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی کشور، به نحوی که ضمن ارتقای کیفیت زندگی، حقوق نسل‌های کنونی و آینده نیز محفوظ بماند.

ماده ۶۵، توسعه پایدار را به صورت تخصصی‌تر و در حوزه بوم‌شناختی مطرح نموده و اشعار داشته: «دولت موظف است نسبت به تدوین اصول توسعه پایدار بوم‌شناختی، به ویژه درالگوهای تولید و مصرف و دستورالعمل‌های بهینه‌سازی مربوطه اقدام نماید. دستگاه‌های مرتبط موظف به رعایت اصول و دستورالعمل‌های مذکور در طرحها و برنامه‌های اجرایی خود می‌باشند». همین ادبیات در حوزه‌های محیط زیست دریائی، و ... تا ماده ۷۱ این قانون تکرار شده است.

در قانون برنامه ۵ ساله پنجم توسعه مواد ۱۸۰ به بعد نیز مباحثی را مطرح می‌کند که مرتبط با توسعه پایدار است. بطور مثال در ماده ۱۸۴ به منظور تحقق اهداف مندرج در اصل ۵۰ قانون اساسی «نظام ارزیابی راهبردی محیطی» در سطوح ملی، منطقه‌ای و موضوعی پیش بینی شده است که در حقیقت رعایت توسعه پایدار را مد نظر دارد.

#### ب- شناسائی ضمنی

به عنوان نمونه، ماده ۱۰۴ قانون برنامه سوم (تفیزی در ماده ... برنامه چهارم) محتوای نهاد توسعه پایدار را چنین مورد تاکید و شناسائی قرار داده است: «به منظور حفاظت از محیط زیست و بهره‌گیری پایدار از منابع طبیعی کشور، اجرای موارد زیر الزامی است: الف - بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور باید براساس توان بالقوه منابع صورت گیرد...» همچنین مواد ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲ نیز چارچوبی را برای اجرای توسعه پایدار مشخص کرده است. ماده ۵۹ قانون برنامه چهارم مقرر نموده: «سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور مکلف است با همکاری سازمان حفاظت محیط زیست و سایر دستگاه‌های مرتبط به منظور برآورد ارزشهای اقتصادی منابع طبیعی و زیست محیطی و هزینه‌های ناشی از آلودگی و تخریب محیط زیست در فرآیند

توسعه و محاسبه آن در حسابهای ملی، نسبت به تنظیم دستورالعمل‌های محاسبه ارزشها و هزینه‌های موارد دارای اولویت از قبیل؛ جنگل، آب، خاک، انرژی، تنوع زیستی و آلودگی‌های زیست محیطی در نقاط حساس اقدام و در مراجع ذی‌ربط به تصویب برساند. ارزشها و هزینه‌هایی که دستورالعمل آنها به تصویب رسیده، در امکان‌سنجی طرحهای تملک دارائی‌های سرمایه‌ای در نظر گرفته خواهد شد.

### ج- توجه به عناصر توسعه پایدار

توسعه پایدار دارای عناصری است که مهم‌ترین آنها حفاظت از حقوق نسل‌های آینده، اجرای حق توسعه با رعایت الزامات زیست محیطی و توجه به انصاف بین نسلی است، خوشبختانه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نگاهی به حق نسل‌های آینده در اصل پنجاهم داشته است. مفهوم حق نسل‌های آینده که یکی از مفاهیم راهنما برای حقوق محیط زیست است (گروه صلح، کرسی حقوق بشر، ۱۳۹۱: ۳۱۶).

بر این ایده استوار است که نسل حاضر باید به گونه‌ای از منابع طبیعی استفاده کند که نسل‌های آینده نیز قادر به تأمین نیازها و منافعشان باشند محتوی اصل پنجاهم از این حیث حائز اهمیت است که به طور مستقیم توسعه پایدار و حقوق نسل‌های فعلی و آینده را مورد شناسایی قرار می‌دهد. (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۲: ۹۵)

انصاف بین نسلی دومین عنصر و هسته توسعه پایدار است که در واقع سبب تقویت توسعه پایدار می‌شود، اصل ۳ اعلامیه ریو مقرر می‌دارد حق بر توسعه باید به ترتیبی تحقق یابد که به طور منصفانه نیازهای مربوط به توسعه و محیط زیست نسل‌های فعلی و آینده را تأمین نماید. البته انصاف بین نسلی که رعایت عدالت توزیعی بین نسل‌هاست براساس چه معیاری باید تقسیم صورت پذیرد بسته به جامعه و نوع سیستم اقتصادی حاکم بر آن است، که بهترین شیوه، همانا اقتصاد سبز است که با رعایت الزامات زیست محیطی همراه است، از طرف دیگر انصاف بین نسلی سبب می‌شود که نسل حاضر در برابر نسل آینده مسئولیت در حفاظت از منابع به منظور تأمین نیازهای آنها دارا می‌باشند. لازم به یادآوری است ماده ۳ قانون

حفاظت در برابر اشعه (مصوب ۱۳۶۸/۱/۲۱) مقرراتی وضع نموده است که حفاظت از کارکنان، مردم و نسل‌های آینده بطور کلی و محیط در برابر اثرات زیان آور اشعه را مورد حمایت قرار داده است. که نشان از توجه قانون گذار به توسعه پایدار و عناصر متشکله آن است.

### دوم: شناسائی حق بر محیط زیست سالم

مبنای این حق اصل پنجاهم قانون اساسی است که این اصل محدودیت توسعه را به رعایت الزامات زیست محیطی مورد تاکید قرار داده است.

یکی از نکات مهم در اصل پنجاهم قانون اساسی این است که وجود محیط زیست لازمه حیات متعالی بشر تلقی شده که نسل امروز و نسل‌های بعد باید «در آن حیات اجتماعی روبه‌رشدی» داشته باشند. به واقع می‌توان گفت قانون اساسی اولویت حفاظت محیط زیست برای حیات متعالی بشر- در کلیت آن- را پذیرفته است. طبیعی است، این توسعه اقتصادی و اجتماعی است که باید بر الزامات محیطی و زیستی تطبیق داده شود و نه اینکه حفاظت محیط زیست با توسعه تطبیق یابد. بر این اساس، در قوانین عادی نیز هرگاه سازوکارهای حل اختلاف و انتخاب بین گزینه حفاظت محیط زیست و گزینه توسعه از اختیار مطلق برخوردار شده‌اند (نظیر تبصره ماده ۱۷ قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست)، مرجع حل اختلاف و تصمیم گیرنده باید توجه داشته باشد که قانون اساسی اصل را بر حفاظت محیط زیست قرار داده است.

نکته دیگری که بر مبنای اصل چهل و پنجم قانون اساسی قابل استخراج است محیط زیست را به مثابه ثروت عمومی تلقی نموده است: «انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. ترتیب و تفصیل استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند» در قوانین

عادی نیز حفاظت از گونه‌های طبیعی به منزله ثروت عمومی مورد شناسایی قرار گرفته است، اولین مصوبه در این خصوص طرح قانونی راجع به شکار مصوب ۱۱ بهمن ماه ۱۳۳۵ مجلسین بود که حمایت از نسل حیوانات با هدفی خاص مورد توجه قرار گرفت (گروه صلح ترسی حقوق بشر، ۱۳۹۱: ۳۲۳).

همچنین قانون شکار و صید ۱۳۴۶ نقش موثری در حفاظت از اکوسیستم ایفاء نمود تا اینکه قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست در ۱۳۵۳/۳/۲۸ به تصویب رسید و مدیریت زیست یک کشور به یک سازمان واگذار گردید که سازمان حفاظت محیط زیست وظیفه حفاظت و بهبود محیط زیست را عهده دار گردیده البته باید گفت در نظام حقوقی ایران و بر اساس اصل پنجاهم، حفاظت از محیط زیست بر عهده عموم گذارده شده است بنابراین حفظ محیط زیست وظیفه عمومی بوده که شامل دولت و شهروندان می‌شود (کیال، ۱۳۸۳، ص ۲۷۹). لازم به ذکر است که بر مبنای اصل مذکور پیوندی میان اقتصاد و حفظ محیط زیست برقرار شده است که البته نمی‌توان اینگونه تفسیر نمود که فعالیت در اقتصادی که به تخریب محیط زیست منجر می‌شود مانعی نخواهد داشت (مشهدی ۱۳۹۳: ۵۶۳) لذا در فعالیتهای اقتصادی حفاظت از محیط زیست در اولویت قرار می‌گیرد. هر چند اصل پنجاهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت حفاظت از محیط زیست را یک وظیفه عمومی بیان داشته اما علی رغم این تصریح قانونی وضعیت محیط زیست در ایران به شدت نگران کننده شده است به طوری که بنا به گزارش شاخص عملکرد محیط زیست در سال ۲۰۰۶ رتبه ایران از میان ۱۳۳ کشور جهان با عدد شاخص ۷۰ در مقام ۵۳ قرار گرفته است، در دوره ارزیابی بعدی در سال ۲۰۰۸ رتبه عملکرد ایران با ۱۵ پایه نزول به ۶۸ می‌رسد و در آخرین رده بندی در سال ۲۰۱۰ نیز با ۱۰ پایه نزول به رتبه ۷۸ تنزل یافته است. انتشار این آمار رسمی این نکته را به ذهن تبادر می‌کند که بازیگران محیط زیست ایران اعم از توده‌های مردم، جامعه دانشگاهی، بنگاه‌های اقتصادی و در رأس همه دولت در زمینه حفاظت از محیط زیست و جلوگیری از گسترش و تخریب و آلودگی نا موفق بوده‌اند (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۱: ۲۳۲).

سوم: مورد پژوهشی تعارض نسبت توسعه پایدار با حق بر محیط زیست مشکلی که در این خصوص قابل توجه می‌نماید اینست که همساز نمودن جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی توسعه با ملاحظات زیست محیطی، گاه به صورت عکس عمل نموده است. به عنوان نمونه، در قانون برنامه سوم توسعه که مهمترین پیشرفت زیست محیطی را با تکیه بر مفهوم پایداری توسعه در حقوق ایران وارد نموده، توسعه پایدار به صراحت از نظر مفهومی مورد قبول قرار گرفته اما هنگامی که مساله تعارض جدی توسعه و حفاظت محیط زیست مطرح می‌شود و حامیان توسعه اعتنائی به تذکرها و ممانعت‌های سازمان حفاظت محیط زیست نمی‌نمایند، قانونگذار سازمان مذکور (و نه حامیان توسعه) را ملزم نموده که تدابیر خود را به نحوی بر پروژه‌های توسعه‌ای بزرگ تحمیل کند که «پروژه‌های مذکور متوقف نگردد».

ماده ۱۰۵ این قانون (که در قانون برنامه چهارم نیز تنفیذ شده است) مقرر داشته که: «کلیه طرحها و پروژه‌های بزرگ تولیدی و خدماتی باید پیش از اجرا و در مرحله انجام مطالعات امکان سنجی و مکان‌یابی، براساس ضوابط پیشنهادی شورای عالی حفاظت محیط زیست و مصوب هیأت وزیران مورد ارزیابی زیست محیطی قرار گیرد. رعایت نتایج ارزیابی توسط مجریان طرحها و پروژه‌های مذکور الزامی است. نظارت بر حسن اجرای این ماده برعهده سازمان برنامه و بودجه می‌باشد.

تبصره - سازمان حفاظت محیط زیست موظف است راهکارهای عملی و اجرائی پروژه‌های عمرانی و اشتغال زائی در مناطق حفاظت شده رابه‌طریقی فراهم نماید که ضمن رعایت مسائل زیست محیطی، طرح‌های توسعه عمرانی متوقف نگردد».

هرچند این ماده به صورت صریح به برتری ملاحظات توسعه‌ای بر حفاظت محیط زیست اشاره نکرده اما به صورت ضمنی چنین دیدگاهی را پرورش داده است. به واقع، سازمان تنها در صورتی می‌تواند ملاحظات زیست محیطی خود را تحمیل کند که با ارائه راهکارهای جایگزین و ارائه طریق به مجریان طرحهای مذکور، مانع از توقف اصل فعالیت آنها نشود. در غیر این صورت، رعایت مسائل زیست محیطی به عنوان مانع توسعه و غیرقابل حمایت خواهد شد.

لازم به ذکر است که خوشبختانه تبصره مذکور در ماده ۱۹۲ قانون برنامه پنجم توسعه حذف و مقرر گردید به منظور کاهش عوامل آلوده کننده و مخرب محیط زیست کلیه واحدهای بزرگ تولیدی، صنعتی و عمرانی و خدماتی و زیر بنایی موظفند الف) طرح‌ها و پروژه‌های بزرگ تولیدی، خدماتی و عمرانی خود را، پیش از اجرا و در مرحله انجام مطالعات، امکان‌سنجی و مکان‌یابی بر اساس ضوابط مصوب شورای عالی حفاظت محیط زیست مورد ارزیابی اثرات زیست محیطی قرار دهند. رعایت نتیجه<sup>۱</sup> ارزیابی‌ها توسط مجریان طرح‌ها و پروژه‌ها الزامی است. (قانون برنامه پنج ساله پنجم ۱۳۸۹)

### نتیجه‌گیری

توسعه پایدار نوعی توسعه است که بهبود واقعی کیفیت حیات بشر و رسیدن به رشد اقتصادی و اجتماعی را همزمان با حفظ تنوع زیست محیطی مورد توجه قرار می‌دهد. هدف توسعه پایدار آشتی دادن میان مؤلفه‌های چندگانه توسعه و حفاظت از محیط زیست است، از طرف دیگر حق بر محیط زیست سالم انسان‌ها، تبدیل به یک قاعده عرفی شده است که نه تنها در اسناد و رویه قضایی بین‌المللی تاکید شده است بلکه امروزه از آن به عنوان یک حق بشری از نسل دوم یاد می‌شود، اما چگونه می‌توان توسعه‌ای داشت که در عین رسیدن به ترقی و تعالی جنبه‌های مختلف حیات بشری، محیط زیست سالم و پاک نیز برای بشریت حفظ شود زیرا حداقل توسعه اقتصادی نیاز به الزامات و زیرساخت‌هایی دارد که ممکن است محیط زیست بشر را با خطر همراه سازد و گاهی با آن در تعارض قرار گیرد، اینجاست که توسعه پایدار به عنوان نوش دارویی سبب برقراری ارتباط میان توسعه و محیط زیست می‌شود، در توسعه پایدار، حق بر محیط زیست سالم نیز مد نظر است، الگویی است که اولویت را به رعایت الزامات زیست محیطی داده است در پاسخ به سؤال طرح شده باید گفت از آنجا که توسعه پایدار دارای هسته‌های سختی است که یکی از آن‌ها، رعایت حق بر محیط زیست سالم است به نظر می‌رسد هر دو هدف واحدی را دنبال می‌کنند و آن حرکت هدفمند جهت تضمین و تثبیت حق توسعه و حفظ محیط زیست نسل

حاضر و رعایت حق بر محیط سالم و «متوازن» و نیازها و منافع نسل‌های آینده است که منجر به شکل‌گیری مفهوم جدیدی در حقوق بین‌الملل محیط زیست به نام «حق نسل‌های آینده» شده است. لازمه تمتع و استیفا حق نسل‌های آینده رعایت کامل توسعه پایدار و استفاده از ایده «انصاف بین نسلی» از طریق به کارگیری مکانیسم جدیدی به نام «اقتصاد سبز» است که لازم است معیارها و سیاستهای اقتصاد سبز توسط دولت‌ها تدوین و تصویب گردد تا «توسعه پایدار از گفتار به عمل» تبدیل گردد. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران نیز با وجود اینکه «مفهوم توسعه پایدار» و ایده رعایت «منافع نسل‌های آینده» در اصل پنجاهم قانون اساسی پیش‌بینی شده است اما هنوز به عنوان «حق نسل‌های آینده» شناسایی نشده است که پیشنهاد می‌شود، قانون عادی جهت حفظ محیط زیست برای نسل‌های آینده با توصیف و تعیین معیارها و ضوابط آن در راستای اجرایی کردن اصل پنجاهم به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.

#### منابع

الف- فارسی

- اسلامی ر.، ۱۳۹۳. آموزش حقوق بشر، تهران انتشارات مجد، چاپ اول
- انصاری، ب. ۱۳۹۱. مبانی حقوق همبستگی، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۱ شماره ۴.
- تحقیقی از دانشگاه هاروارد، ۱۳۹۲. حقوق بین‌الملل محیط زیست ترجمه سید فضل الله موسوی، تهران انتشارات میزان چاپ دوم
- تسون، ف. ۱۳۹۲. فلسفه حقوق بین‌الملل، ترجمه محسن محبی، تهران انتشارات شهر دانش

جمال زاده فلاح، ف. ۱۳۸۲، بررسی سیستمی مواهب طبیعی در برگهای سبز الهی در سازمان حفاظت محیط زیست، مجموعه مقالات اولین همایش اسلام و محیط زیست، تهران انتشارات سازمان حفاظت محیط زیست.

رحمت الهی، ح و شیرزاد، امید. ۱۳۹۳، حق بر محیط زیست سالم در رویه قضایی دیوان عدالت اداری دو فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال سوم، شماره ۶  
رمضان قوام آبادی، م. ۱۳۹۲. از ریو تارویو در تکاپوی توسعه پایدار، مجله تحقیقات حقوقی شماره ۶۲

رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۸۸. مشارکت و نقش زنان در حقوق بین الملل محیط زیست، مجله مطالعات اجتماعی روانشناختی زنان، سال ۷ شماره ۳

رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۹۲. بررسی تطبیقی اجرای اصل احتیاط زیست محیطی در پرتو آرا و تصمیمات مراجع بین المللی پژوهش حقوق عمومی، سال ۱۵ شماره ۴۰  
رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۹۰. تقریرات درس حقوق بین الملل محیط زیست، دوره دکتری دانشگاه شهید بهشتی. دست نوشت..

رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۸۹. بررسی اصل مشارکت در حقوق بین الملل محیط زیست فصلنامه پژوهش حقوق سال ۱۲ شماره ۲۹

رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۹۲. حفاظت از محیط زیست در حقوق اساسی جمهوری اسلامی فصلنامه دیدگاههای حقوق قضایی، شماره ۶۳

رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۹۱. بررسی راهبردی آموزش حفاظت از محیط زیست در ایران، ضرورتها و تنگناها فصلنامه راهبرد، سال ۲۱، شماره ۶۵.

رمضانی قوام آبادی، م. ۱۳۹۳. اقتصاد سبز گامی به سوی تحقق توسعه پایدار در حقوق بین الملل محیط زیست دو فصلنامه دانشگاه حقوقی اقتصادی، دوره جدید، سال ۲۱ شماره ۶  
قاری سید فاطمی، س. ۱۳۸۸. حقوق بشر در جهان معاصر. دفتر یکم، تهران انتشارات شهر دانش چاپ دوم.

ژانرو، م. ۱۳۸۲. بشریت و حاکمیت ها در حقوق بین الملل، ترجمه مرتضی کلاتریان تهران انتشارات آگه

کینگز بری، ب. ۱۳۸۹. نظام حقوق بین الملل ترجمه سید قاسم زمانی و آرامش شهبازی در مجموعه مقالات فرجام حقوق بین الملل، نوسان میان تکنیک و تدبیر، تهران انتشارات شهر دانش



- کیس، ا. ۱۳۹۲. حقوق محیط زیست جلد سوم، ترجمه محمد حسین حبیبی، تهران انتشارات دانشگاه تهران
- گروه صلح، کرسی حقوق بشر. ۱۳۹۱. دانشگاه شهید بهشتی. تهران نشر دادگستر چاپ دوم شهبازی، آ. ۱۳۸۹. توسعه پایدار یا پایداری توسعه در حقوق بین الملل، مجله حقوق بین المللی بشر، مرکز امور حقوقی بین الملل ریاست جمهوری سال ۲۷، ش ۴۲
- صلح چی، م و در گاهی، رامین. ۱۳۹۲. بررسی ماهیت حقوق همبستگی حقوق جمعی یا مردمی فصلنامه پژوهش حقوق عمومی سال ۱۵ شماره ۴۱
- شمسایی، م. ۱۳۸۵. حقوق بین الملل اقتصادی، مجله پژوهش حقوق و سیاست شماره ۱۹. ساعد، ن. ۱۳۸۸. حقوق بشر و محیط زیست، برنامه عمران ملل متحد و دانشگاه شهید بهشتی، تهران کرسی حقوق بشر، چاپ اول
- عبد الهی، م و معروفی سعیده. ۱۳۸۹. مسولیت مشترک اما متفاوت در حقوق بین الملل محیط زیست، فصلنامه پژوهش حقوق، سال ۱۲ شماره ۲۹
- عباسی، ب. ۱۳۹۰. حقوق بشر و آزادیهای بنیادین، تهران نشر دادگستر، چاپ اول.
- لری د و همکاران. ۱۳۹۴. آینده حقوق بین الملل محیط زیست، ترجمه مهرداد محمدی، تهران انتشارات شهر دانش، چاپ اول
- مسعودی، ع. ۱۳۹۴. حقوق بین الملل محیط زیست با تکیه بر نقش دیوان بین المللی دادگستری در توسعه آن تهران انتشارات مجد، چاپ اول
- مولایی، ی. ۱۳۸۱. حق توسعه و جهانشمولی حقوق بشر، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران شماره ۵۶.
- مولایی، ی. ۱۳۸۶. نسل سوم حقوق بشر و حق بر محیط زیست سالم، فصلنامه حقوق مجله دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۴، دوره ۳۷
- مشهدی، ع. ۱۳۹۳. اساسی سازی ماهوی حق بر محیط زیست در حقوق ایران و فرانسه، مجله مطالعات حقوق تطبیقی، دوره ۵، شماره ۲
- میرزاده، ن و سپهری فر، سیما. ۱۳۹۲. تعامل حق بر محیط زیست سالم و حق بر بهداشت فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، سال دوم شماره ۴.
- سیاست‌های کلی نظام و قانون برنامه‌های پنجم توسعه، جمهوری اسلامی ایران، چاپ معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری ۱۳۸۹
- قانون حفاظت در برابر اشعه، مصوب ۱/ ۲۱ / ۱۳۶۸ مجلس شورای اسلامی
- قانون شکار و صید ۱۳۴۲

- Berssin, P.2005., the Environment as a human right The international Journal of human right, vol 43.
- Donnelly, J.,2001. universal human rights in theory and practice, cornell university press.
- Elliot, J.2006., An introduction to sustainable development, third Ed, London, Routledge taylors and francis group.
- Grosseries, A.2008., on future Generation future Rights the journal of political philosophy, vol 16. Number 4.
- Harvard law school.,2008., the international Human Rights clinic at Harvard law school An Environmental Right for future generations, available at [http // www.law.harvard.edu/programs/hrp](http://www.law.harvard.edu/programs/hrp).
- Pearce C.2012., embudspersons for future Generations A proposal for Rio+20, unep program 2012 issue No.6
- Elver, H.1999., New mechanism water as a fundamental human right. In R talk, H. Elver and L. Hajjar, Human Rights, London, Routledge vol.II.
- Meyer L.2015. intergenerational justice Chicago journal of international law vol, 13
- Raffensperger, C.2008. models for protecting the Environment for future Generations, the international Human Rights clinic at Harvard law school available at [http// ww.sehn.org](http://ww.sehn.org)
10. sachs, wolfgang.2003., "environment as Human " published by wappertal institute for climate, Environment Energy. no 137
- Vandervall k.1990., collective Human Rights a Western view, in Human Rights in a pluralist world individuals and collectives, the Editors Jan Berting and other, Netherlands commission for unesco, Meckler, Westport/ London
- Dowolewell, E.1997. Environmental law as a vehicle for Achieving sustainable Development. in Essasy on international law, new-delhi, Asian-African legal consultative committee, 1997..
- Wellman C.2000. solidarity, the individual and Human Rights, human rights Quarterly.vol 22
- Weiss. E.2009. international law in a Kaleidiscopic world, Asian society of international law, Tokyo, Japan, Agust.1,2009.
- Weiss, E.2015. our rights and obligation to future generation for the Environment, American society of international law vol 84. stable url [http// www.Jstov.org/stable/2203020](http://www.Jstov.org/stable/2203020)

- Wolf, M.2008., the shadows of future generation, Duke law Journal vol 57.
- Treaty Nations Conference on the Environment in stockholn, in 1972.  
Declaration on the Right to development Doc. A/RES/141/128,4  
December 1986  
sustainable word summit on JOHANS Burg development 2002.  
Convention on Biological Diverstiy, Rio de Janeiro, 5June 1992,  
entered into force 29 December 1993,1760 UNTS 79.1992.  
United Nations Framework Convention on Climate Change,  
1771UNTS 107;S.Treaty Doc no. 102-38;UN  
Doc.A/AC.237/18
- United Natiois 22. Millennium Declaration, UN Doc. A/Res/55/2.2000.  
UN.Doc.A/44/25/1989  
UN.Doc.CCRR/C/21Rew.1989  
I.C.J.Gabcikovo-nagymaros project 1997 <http://www.un.org> Cambridge  
Black well



## **Sustainable Development and Right to a Healthy Environment: Contradiction or Companionship**

*Muhammad Hussein Ramezani Ghavam Abadi*

*Associate Professor Faculty of Law Shahid Beheshti University,  
Tehran.*

*Hasan Shafighfard*

*PhD student in International Law Shahid Beheshti University*

Sustainable development is an emanated concept through imposing environmental requirements on economic and social development process which first has been defined and specified in Brown Land Records (1987) and then recognized in RIO Declaration (1992) as one of basic principles to regulate exploitation of environment and its protection that has been accepted and pursued in treatments and also national law resources of nations heretofore. The core of this concept consists of exploitation right to a healthy environment; because it makes acceptable the social and economic development to not encounter the required environmental conditions with challenges for continuation of present and future generations' life. Therefore, it seems that sustainable development not only is company with having right to a healthy environment but also is a channel for exploiting this right and its deepening on one of the basic process of threatening of environment protection- economic and social development has been completed. Definitely, this general and relative concept gives an authority to nations to pursue their sustainable development based on their technical and financial abilities and exploit through international aids that have been inserted in environmental treatise and arrangement. This relativity may form a contradicted process with the core of sustainable development and practically, it may distort and weaken the mentioned right..

**Keywords:** Sustainable Development, Solidarity Rights, Right to Environment, Environment Protection, Human Rights.



## *Geopolitical Factors and Regional Stability: A Case Study of the South Caucasus*

*Mehrdad Bordbar*

*Department of Geography, Payame Noor University of Guilan*

The basic features of the cold war, was the static and immobility in the geopolitical structure of the world. After the end of the cold war, regional factors were more active and every area of the geopolitics creates convergent and divergent forces in order to act under certain circumstances and compete with each other. Hence, giving each of them over the other, the behavior of the components of geopolitical area form the pattern of relationship between its members. Therefore, supporting separatist and divergent forces can make hostile behavior patterns and conversely. Supporting the divergent forces can also generate model of collaboration, alliance, common behavior and convergence in the region. Caucasus geopolitical region, involves the most sensitive geopolitical zones during and after the cold war in the world. The aim of this study is going to show the causes of instability in the Caucasus in the sight of security. Research method is also presented in the case of explanation and the data is collected through library.

**Keywords:** Cold War, Geopolitical Factors, Regional Stability, South Caucasus .

## ***Tourism Policy in Islamic Countries: A Review of Iran, Turkey and Malaysia***

***Mojtaba Maghsoudi***

***Associate Professor of Political Science, Islamic Azad University - Central Tehran Branch, Iran.***

***Monireh Arab***

***PhD Student in Political Science, Islamic Azad University - Central Tehran Branch, Iran.***

Islamic countries enjoying various geographical ecosystems, worldwide population dispersion and rich culture are getting more and more important within tourism industry. Among Islamic countries, some states like Turkey and Malaysia have adopted appropriate policies and effective measures to take advantage of this industry in their international and regional communication and cultural diplomacy. On the other hand, some others like Iran have not been successful in this competitive arena as expected. Although our country enjoys great potentials, Iran has not achieved a recognized stance in tourism and cultural exchanges. This comparative survey has been conducted with library and documentary method referring to the information and data of national and international institutions especially World Tourism Organization. The main focus of this survey is to explore the factors hindering tourism development in Iran. The findings of this study indicate that lack of scientific and global requirements and underlying principles have kept Iran's tourism industry behind. Moreover, lack of effective laws and regulations and poor performance of executive institutions have discouraged tourism industry in Iran. These factors, on the whole, have exerted official and unofficial restrictions to this industry and public and cultural diplomacy of the country.

**Keywords:** Tourism Policy, Cultural Exchanges, Iran, Turkey, Malaysia, Islamic Countries



## ***Identity Violence and Evolution of Jihadi-Takfiri Thoughts in the Middle East(1980-2015)***

*Alireza Miryousefi*

*M.A in Political Science, Head of Press Office in Mission of the  
Islamic Republic of Iran to the U.N.New York*

*Hossein Gharibi.*

*PhD. in Political Science, Freie Universität Berlin*

Emergence of Jihadi-Takfiri groups, as a new reading of Political Salafi Islam, created huge developments in the region. During 1980s the first waves of this groups has been made by merging Saudi Wahabis in the West of Islamic World and Egyptian Islamic fundamentalists in the east side of Arab World. The motivation of this coalition was confronting of ex- Soviet Union occupation of Afghanistan. Al-Qaeda as the second wave of Takfiri-Jihadi groups has been emerged in the late years of 1980s. They have been known as the main protagonists of Takfiri-Jihadi Groups until recent years. Iraq invasion in 2003 formed the third wave of these groups. Iraqi branch of Al-Qaeda under leadership of Abu Musab Al-Zarqawi were a reaction to Iraq Invasion. Arab Spring and civil wars in Syria and Lybia was a main parameter in a new evolution in Takfiri-Jihadi groups which ended to emergence of Daesh of ISIS as the fourth wave of these groups. In this paper we try to scrutinize this evolution and investigate the the structural causes and roots of this evolution. In this regard we use Johan Galtung's Theoric frame work. In particular we focused on "Structural Violence", "Identity violence" and "Structural Impersialism" theories of Johan Galtung. We use also some definitions and theoretical framework to define and discuss identy violence in the Middle East. This help us to have a better understing of the logic of Takfir-Jihadi gropus and the effective parameters in their evolution

**Keywords:** Takfiris, ISIS, Structural Violence, Identity Violence, Identity



***The Effective of Mass Media on Political and Social Development in Iran in Ghajar and Pahlavi's Period of Time***

***Seyed Amir Masoud Shahramnia***  
***Assistant Professor of Political Science Department at Isfahan University***

***Farzaneh Seifuri***

***PhD Student in Political Science Department, at Isfahan University***

Media is as a means to carrier some messages. So in addition to television set, books and radios a painting or a statue even so music if try to send some meaning is a media. Mass medias are the forth column of democracy because of main mediator between policy makers and masses of people. By coming means of mass communication so cities and social groups get near to each other. This article studies the effective of mass communication on political and social changes of Iran in Ghajar and Pahlavi's time .This article trays to answer this question that what is the media's effect on political and social changes in Ghajar and Pahlavi's time in Iran? In addition to what is the effective of mass communications on developing of society in Iran? The hypothesis of this article is Medias as a social and cultural means had effect on political and social development. so social groups became familiar with each other and the media have many freedoms on people's culture. The base of this study is attributive and studg in alibrary. Of course this research have used of mack lohan's Theory.

**Keywords;** Mas Media, Ghajar, Pahlavi, Iran, Political and Social Development



World Politics  
A Quarterly  
Journal  
Vol .5 \ No. 1

## ***Globalization and U.S Economic Diplomacy (1991-2013)***

***Mohammad Javad Ranjkesh***

***Assistant Professor. Department of Political Sciences. Faculty of  
Economics and Business Administration. Ferdowsi University of  
Iran.***

***Javad Noormohammadi***

***M. A in International Relations at Ferdowsi University of Iran***

***Mansoureh Eskandari***

***M.A in Political Science Islamic Azad University, Mashhad Branch***

With respect to transformation of concepts as interest, power and national security after cold war and as well as empowerment of economic factor of national power, many of countries understand that economic capabilities is one of the most important component of national power in access to their interest and expectation. truly, they know without economic power they cant reach to national security. therefore, in post cold era, factors as economic diplomacy, geoeconomic, economic negotiation, economic regims and so on is relatively replaces the ideologic and political competitions. The U.S. of America is most powerful economy in world and economy has e key role in its foreign policy. In post cold war era, with respect to event as collapse of soviet union and accelerate of globalizatin , specially economic globalization, countries foreign policy affected by this variable and economic diplomacy find a more important position in countries foreign policy. this article is looking for that who globalizatin effect on U.S economic diplomacy in foreign policy?

**Keywords:** Economic Diplomacy, Economic Globalization, Post Cold War



***Genealogical Illumination of the Concept of Anarchy  
from the Perspective of Three Tradition Realism,  
Revolutionary and Rationalism***

***Shahrooz Ebrahimi***

***Assistant Professor of International Relations at Isfahan University***

***Reza Asghari Varzaneh***

***M.A in International Relations at Isfahan University***

One of the key concepts in the field of international relations, which contributes greatly to the understanding of the discipline if grasped well, is anarchy. Anarchy does not refer to an agreed-upon concept in international relations theories and it is perceived differently based on assumptions and different characteristics of each theory. In the political thought of International relations there exists three different traditions which construct the principal foundation of theoretical discussions within this field. These are the traditions of realism, revolutionary and rationalism. The researcher seeks to find the answer to this basic question: How is the concept of anarchy perceived by the three traditions? In response to that question following hypothesis will be tested: 1) to the tradition of realism anarchy mean a lack of discipline, i.e. a kind of organic or fragile discipline is governing the international system. 2) Kantian tradition, while admits anarchy in the international system considers cooperation within it. 3) Grotius Tradition, considers it neither cooperative nor conflicting, rather some sort of intermediate view and believes anarchy to be constructed by our attitudes and beliefs in a social context and interpreted in terms of profit and loss. This study adopts an analytic- Explanation which is also supported by taking notes from library.

**Keywords:** Anarchy, Realism Tradition, Revolutionist Tradition, Rationalism Tradition, Theory.



## *Yemen Crisis and Geopolitical Struggle between the Conservative and Resistance Islamic Axis*

*Shamsuddin Sadeghi*

*Assistant Professor of Political Science at University of Kermanshah  
Kamran Lotfi*

*M.A. in Political Science at Razi University of Kermanshah*

One of the important achievements of the Islamic Revolution in the Muslim world, is the consolidation of the Islamic resistance axis and particularly the reinforcement of Shiite connections in the Middle East region. The establishment and the stabilization of Shiite government in Iraq, the resistance of Hezbollah position in Lebanon and the Islamic awakening among the Shiites in Bahrain, worry greatly the Saudi regime, because a major part of the population of eastern regions of Saudi Arabia, where the largest oil reserves exist, is Shiite who deprived of political, social and economic rights. Meanwhile, the Islamic awakening and patterning of Yemeni Shiites from the Islamic Revolution in Iran, and their efforts to achieve their delayed political and social rights, have faced the conservative axis of Arab world with serious challenges. In the power equation, Increases Iran's regional hegemony as the sporter of the axis of resistance, is the factors that Saudi Arabia as conservative axis Seeking to balancing against the Iran in the Middle East and attack Yemen. To solve this puzzle and to get rid of its internal crises, the Saudis have launched a military attack Yemen, to divert public opinions and Regional crisis in out side, weaken the Shiite positions also the Islamic resistance axis in the region. Thus, question is the regional purposes of Saudi Arabia in attacking Yemen. hypothesis: Saudi Arabia, with the aim of a balancing in regional power relations and in order to undermine the axis of resistance, has launched an attack on the Yemen.

**Keywords:** Resistance Axis, Conservative Islamic Axis, Saudi Arabia, Yemen

## Abstracts

### *Explanation of Strategic Relations between China and Pakistan*

*Mahmoud Ketabi*

*Professor of Political Science, Islamic Azad University Shahreza Branch*

*Yadollah Dehghan*

*PhD Sstudent Islamic Azad University Shahreza Branch*

*Sara Dehghan Nasiri*

*Islamic Azad University Shahreza Branch*

China and Pakistan as the Two neighboring countries in Asia for more than 6 decades, have each other strong and strategic relations in various fields of political, economic, military, nuclear, energy, and ..... The two countries Comments are many common interests in the region . The main question in this study is 'what are The most important component of the strategic relations between China and Pakistan is affecting? Hypothesis of study is 'it seems that A variety of factors and components common Such dispute with India; Concerns of America 's growing presence in the region; Both countries need to discuss energy and among the most important factors affecting the relations between the two countries. The method of this study was qualitative based on descriptive-analytical approach The findings also suggest Relations between China and Pakistan has been increasing steadily over the past 60 years. Now These two countries A powerful alliance in the region have created . Addition of the massive Chinese investment in different parts of Pakistan have done. Against Pakistan The support of China 's position in the region It provides various benefits in various aspects.

**Keywords:** Strategic Relations, Common Interests , International Political, Economic Partner



World Politics  
A Quarterly  
Journal  
Vol .5 \ No. 1



## **Reviewers**

**Bahram Akhavan Kazemi**, Associate Professor of Political Science and International Relations at the University of Shiraz

**Bahram Amir Ahmadian**, Assistant Professor, Faculty of World Studies of Tehran University

**Mohammad Ali Basiri**, Assistant Professor of Politics and International Relations at Isfahan University

**Shahram Bahman Tajani**, Assistant Professor, Department of Law, Payame-Noor University, Rasht, Iran

**Hossein Daheshiar**, Professor of International Relations at Allameh Tabataba'i University of Tehran

**Majid Roohi**, Assistant Professor of Political Science and International Relations at Islamic Azad University of Rasht

**Farzad Rostami**, Assistant Professor of Political Science and International Relations at University of Razi, Kermanshah

**Hadi Sadeghi**, Assistant Professor of Politics and Regional Studies, University of Shiraz

**Hossein Seifzadeh**, Professor of Politics and International Relations at Montgomery College, Rockville United States of America

**Mahin Sobhani**, Assistant Professor, Department of Law at Guilan University

**Mohammad Golafroz**, Lecturer at Political Geography, University of Guilan

**Seyed Amir Niakooee** Associate Professor of Political Science and International Relations at University of Guilan



# World Politics

## A Quarterly Journal

Vol. 5, No. 1, Spring 2016

### Contents

Explanation of Strategic Relations between China and Pakistan.....3	
<i>Mahmoud Ketabi, Yadollah Dehghan, Sara Dehghan Nasiri</i>	
Yemen Crisis and Geopolitical Struggle between the Conservative and Resistance Islamic Axis .....4	
<i>Shamsuddin Sadeghi, Kamran Lotfi</i>	
Genealogical Illumination of the Concept of Anarchy from the Perspective of Three Tradition Realism, Revolutionary and Rationalism.....5	
<i>Shahrooz Ebrahimi, Reza Asghari Varzaneh</i>	
Globalization and U.S Economic Diplomacy(1991-2013).....6	
<i>Mohammad Javad Ranjkesh, Javad Noormohammadi, Mansoureh Eskandari</i>	
The Effective of Mass Media on Political and Social Development in Iran in Ghajar and Pahlavi's Period of Time.....7	
<i>Seyed Amir Masoud Shahramnia, Farzaneh Seifuri</i>	
Identity Violence and Evolution of Jihadi-Takfiri Thoughts in the Middle East(1980-2015)..... 8	
<i>Alireza Miryousefi, Hossein Gharibi.</i>	
Tourism Policy in Islamic Countries: A Review of Iran, Turkey and Malaysia.....9	
<i>Mojtaba Maghsoudi, Monireh Arab</i>	
Geopolitical Factors and Regional Stability: A Case Study of the South Caucasus.....10	
<i>Mehrdad Bordbar</i>	
Sustainable Development and Right to a Healthy Environment: Contradiction or Companionship.....11	
<i>Muhammad Hussein Ramezani Ghavam Abadi, Hasan Shafiqhfarid</i>	